

تاریخ نو

شامل حوادث دورہ قاجاریہ

از سال ۱۲۴۰ تا ۱۲۶۷ قمری

تألیف
جمالگیر میرزا
پسر عباس میرزا نایب السلطنہ

بمعنی اہتمام
عباس اقبال



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

تاریخ نو

شامل حوادث دوره قاجاریه

از سال ۱۲۴۰ تا ۱۲۹۷ قمری

تألیف

جهانگیر میرزا

پسر عباس میرزا نایب السلطنه

بسمی و اتمام
عباس اقبال

حق چاپ محفوظ است

ناشر
کتابخانه علی اکبر علی و شرکا

تهران خیابان ناصر خسرو تقص ۱۷۰۹

شهر یور ۱۳۲۷ شمسی

شرکت سهامی چاپ

مقدمه

۱. مؤلف کتاب

مؤلف این کتاب نفیس که نام آنرا نویسنده خود تاریخ نو گذاشته تا آنکه این لفظ از جهت حروف بحساب جمل با سال ۱۲۶۷ قمری سال تألیف آن درست درآید جهانگیر میرزا پسر سوم عباس میرزا نایب السلطنه است و به این مناسبت نام اوست که بعضی مثل نادر میرزا مؤلف تاریخ تبریز اسم تاریخ نو را تاریخ جهانگیری نیز خوانده اند.

مادر جهانگیر میرزا صبیحہ یار محمد بیگ ترکمان آق قویونلر مقیم تبریز بوده و جهانگیر میرزا از مادر خود چهار برادر و یک خواهر داشته و از آن چهار برادر یکی خسرو میرزا پسر هفتم نایب السلطنه است که پس از قتل گریبایدوف چنانکه میدانیم با محمد خان امیر نظام بعد از خواهی بسن بترزبورگ رفته است.

تاریخ تولد جهانگیر میرزا بدست نیامد ولی چون او پسر سوم نایب السلطنه است لابد بعد از سال ۱۲۲۲ (سال تولد محمد شاه پسر اول نایب السلطنه) شاید دوسه سالی پس از آن تاریخ بدینیا آمده باشد.

جهانگیر میرزا در زمان حیات پدر طرف مهر و محبت مخصوصاً او بود و چون جلادت و بی باکی و کفایت داشت از همان جوانی بحکومت خوی و سلماس و فرماندهی لشکرین مقیم آن حدود منصوب گردید و مکرر در جنگ با کردان یاغی و متعرضین عثمانی فایق و فاتح آمد و در دوره دوم جنگهای ایران چنانکه خود در همین کتاب بتفصیل میگوید شرکت داشت و پس از ختم این جنگها بسرحد داری حدود اردبیل و طالش و سواحل بحر خزر و حفظ قلعه اردبیل نالزم گردید.

پس از رسیدن خبر مرگ فتحعلیشاه که در اصفهان (بتاریخ ۱۹ جمادی الثانیه ۱۲۵۰ واقع شد) و حرکت محمد شاه از خراسان بتبریز جهانگیر میرزا باستقبال شاه

تازه شتافت ولی محمد شاه قبل از آنکه بتبریز برسد چون خود مردی بی تصمیم و ضعیف النفس و دهن بین بود بتحریرک و اغوای چند تن که بادعای مؤلف بزرگترین ایشان میرزا ابوالقاسم قائم مقام بوده در ۱۸ ربیع الاول سال ۱۲۵۰ در منزل باغ میشه تبریز جهانگیر میرزا و خسرو میرزا و دو برادر کوچکتر ایشان احمد میرزا و مصطفی قلی میرزا را محبوس نمود و بقلعه اردبیل فرستاد .

میرزا ابوالقاسم قائم مقام کمی بعد یعنی پس از آنکه محمد شاه را باین تصمیم و داشت اسماعیل خان قراجه داغی فراشبازی را برای کور کردن جهانگیر میرزا و خسرو میرزا باردبیل فرستاد و او نیز در شب پانزدهم رجب ۱۲۵۰ این دوجوان رشید را کور کرد و ایشان بهمان حال ناینبانی در قلعه اردبیل در حبس ماندند .

پس از یکسال و شش ماه یعنی بعد از آنکه میرزا ابوالقاسم قائم مقام بقلعه رسید محمد شاه نسبت باین دو برادر ناینبانی خود بر سر شفقت آمد و اجازه داد که ایشان را محترماً بتوی سرکان بفرستند و در آنجا آزادانه زندگانی کنند و از دولت مواجب و تیولی داشته باشند .

جهانگیر میرزا و خسرو میرزا بقیه مدت عمر محمد شاه را در تویسرکان و ملایر بسر میردند و جهانگیر میرزا بیشتر زندگانی خود را بتحصیل علوم عربی و ادبی میگذراند .

پس از آنکه ناصرالدین شاه بسلطنت رسید و گرفتاریهای اول دوره پادشاهی او بتدیرو کفایت امیر کبیر رفع گردید این وزیر ناصرالدین شاه را بر آن داشت که دوعم ناینبانی خود را بطهران بخواهد و مثل سابق فرماندهی دهد . ایشان در شوال ۱۲۶۶ بطهران آمدند و جهانگیر میرزا بار دیگر درخوی فرمانروائی و فرماندهی یافت و این قضیه دوسه ماه پس از اتمام تاریخ نو انجام گرفت .

غیر از تاریخ نو جهانگیر میرزا در ایام اقامت در تویسرکان بکار ترجمه کتاب آثارالبلاد زکریای قزوینی از عربی بفارسی نیز دست زده و نگارنده نسخه ای از این ترجمه را در کتابخانه سلطنتی دیده ام ولی چون اکنون آن دسترس ندارم نمیتوانم خصوصیات آنرا ذکر کنم .

در اوایل ماه رجب ۱۲۶۹ جهانگیر میرزا از ناصرالدین شاه اجازه گرفت که
بزیارت مکه معظمه و ادای حج عازم شود، همین نیت با عده زیادی از حجاج عراق و
فارس و آذربایجان در دوازدهم شعبان بخوی وارد شد و در این سفر پسر و زنش نیز
با او بودند.

جهانگیر میرزا در تبریز ناخوش بود و بهمان حال ناخوشی راه خوی پیش گرفت
چون بزرآوه منزل اول خوی رسید بر عاف مبتلی گردید و آنقدر از بینی اش خون آمد
که بحال غش افتاد و او را بتبریز منتقل کردند ولی عالجیه سوزی نبخشید و در رمضان
۱۲۶۹ فوت نمود. نعش را بقم بردند و در عمارتی که خود در حباتش ساخته بود
بخاک سپردند.^۱

۷- تاریخ نو

تاریخ نو چنانکه خود مؤلف در مقدمه گفته در حقیقت ذیل تاریخ قاجاریه
عبدالرزاق بیگ مفتون دنبلی یعنی کتاب مآثر سلطانی است که بسال ۱۲۴۰ قمری ختم
شده و این ذیل که تاریخ نو باشد از همین سال ۱۲۴۰ ابتدا و باوایل سال ۱۲۶۷
منتوی میگردد^۲ پس آن مشتمل است بر وقایع ۲۶ سال و کسری از سلطنت قاجاریه
(ده سال از سلطنت فتحعلی شاه، تمام چهارده سال سلطنت محمد شاه و دو سال و
اندکی از پادشاهی ناصرالدین شاه).

۱ - رجوع کنید بتاریخ تبریز ص ۳۸ - ۴۰ و حقایق الاخبار ناصری وقایع
سال ۱۲۶۹ و روزنامه وقایع اتفاقیه شماره های ۱۱۶ و ۱۲۷

۲ - اگر چه مؤلف در صفحه ۳۴۷ در سطر ۱۷ در ضمن فتنه حسنات سالار
که صفحه آخر کتاب است چنین مینویسد: «ناحال تحریر که اواخر شهر ذی الحجه العرام
هزار و دویست و شصت و شش است» ولی چون در سه صفحه قبل (ص ۳۴۵ - سطر ۳)
نوشته: «در حال تحریر که اوایل سنه هزار و دویست و شصت و هفت است» مسلم میشود
که بانجام رسیدن کتاب در اوایل ۱۲۶۷ بوده چنانکه کلمه «تاریخ نو» هم بعذاب
جمل با همان ۱۲۶۷ برابر میشود وانگهی بین اواخر ذی الحجه ۱۲۶۶ و اوایل سال
۱۲۶۷ چند روز حتی گاهی بیش از یکروز فاصله نمیشود. یا در مورد آخری مؤلف
دچار سهو القلمی شده بآنکه قسمت راجع به فتنه سالار را قیلا املا کرده بوده و بعد بآخر
کتاب ملحق ساخته است.

اگرچه این کتاب که املاى جهانگیر میرزاست از جهت انشاء و سبك نگارش امتیاز خاصی ندارد بلکه در غالب موارد جمله‌ها بدون فعل ارتباط و بریده بریده و پاره‌ای تعبیرات و املاها غلط و عوامانه است ولی انصافاً از جهت مطالب برای این ۲۶ سال و کسری از دوره پادشاهی قاجاریه هیچ مأخذی باین تفصیل و اهمیت در دست نیست حتی امتیاز آن بر مآثر سلطانی باین است که در ذکر مطالب هم جنبه بسط و تفصیل رعایت شده و هم عبارات آن روان و خالی از تصحیف و تکلف است .

مطالب بسیار مهمی که در این کتاب در خصوص جنگهای دوم ایران و روس و احوال حاجی میرزا آقاسی و محمد خان امیر نظام و شاهزاده‌های قاجاریه و بدایت حال میرزا تقیخان امیر کبیر و ظهور باب و غیرها میتوان یافت در هیچ مأخذ دیگر نیست .

در چاپ کتاب تاریخ نو سه نسخه خطی در دست ما بود :

۱- نسخه‌ای که در تاریخ ۱۳۱۸ قمری در طهران تحریر شده متعلق بآقای دکتر مهدی بهرامی که آنرا از راه لطف تحت اختیار ما گذاشته‌اند .

این نسخه اگرچه بخط نستعلیق خوش و واضح نوشته ولیکن بالنسبه مفلوط است و در يك محل بقدر دو صفحه سقط دارد .

۲- نسخه کتابخانه مجلس بشماره ۲۳۸ که مستقیماً تحت اختیار ما نبوده ولی نسخه اول را بتمامها با آن مقابله کرده‌ایم .

این نسخه که بتاریخ ۱۳۱۰ قمری کتابت شده نسخه‌ایست بالنسبه کم غلط لیکن همان سقط نسخه سابق را دارد و چنین مینماید که نسخه ملکی آقای دکتر بهرامی سابقاً یعنی پیش از آنکه این نسخه بتصرف آن مؤسسه در آمد از روی آن نوشته شده باشد .

در بعضی مواضع از حواشی این دو نسخه یاد داشت‌هایی است بامضای «نادر» و این نادر چنانکه ما در حاشیه صفحه ۳ از متن جایی اشاره کرده ایم کسی دیگر

نمی‌تواند باشد جز نادر میرزا پسر مؤلف تاریخ تبریز صاحب اختیار و نواده محمد قلی میرزا ملک آرا .

چون ما در طبق تاریخ بو با حدود يك ثلث از آن غیر از دو نسخه مذکور در فوق نسخه دیگری نداشتیم متن را از روی همان دو نسخه بچاپ رساندیم و در طی عمل چنانکه در ذیل صفحه ۴۴ اشاره کرده ایم ملتفت شدیم که از هر دو نسخه اساس کار ما مقداری (اما چه قدر معلوم نبود) افتاده است و آنچه کوشش کردیم با اینکه میدانستیم که نسخه یا نسخه‌هایی از تاریخ نو در کتابخانه سلطنتی موجود است نتوانستیم با آنها یا بنسخه دیگری راه وصول بیابیم .

خوشبختانه روزی صحبتی از چاپ تاریخ نو با دوست مهر پرور فاضل ارجمند خود آقای جعفر سلطان القرائی که عشق بجمع و مطالعه کتاب را با لطف و کرم توأم دارند بمیان آوردیم ایشان فرمودند که از این کتاب نسخه‌ای در کتابخانه‌ای برای فروش سراغ دارند . بلا تأمل رفتند و از کیسه فتوت خود آنرا خریدند و برای تکمیل کار ما آنرا کریمانه یعنی بی مزد و منت تحت اختیار ما گذاشتند .

این نسخه نفیسه که ما آنرا ذیلاً معرفی میکنیم در دو ثلث اخیر این چاپ بهترین مأخذ و اساسی‌ترین وسیله کار ما شد . ما از صمیم قلب از این عنایت مخصوص آقای سلطان القرائی که خدمتی بی شائبه بنشر علم و معرفت است تشکر میکنیم و توفیق کامل معظم له را در راه این قبیل خدمات از خداوند مسألت مینماییم .

۳- نسخه سوم همین نسخه مرحمتی آقای سلطان القرائی است که در آخر آن چنین نوشته شده : « تم بعون الله تعالى فی سنة تحریر اصل نسخه که بعد از تحریر نسخه جز این جلد جلدی کتابت نشده » .

همین عبارت میفهماند که این نسخه در همان سال تحریر نسخه اصل که همان سال ۱۲۶۷ قمری است تحریر یافته و اول نسخه‌ای بوده است که از روی اصل برداشته شده .

این نسخه بموجب شرحی که در پشت ورق اول آن نوشته است بعدها بدست ادرمیرزا مؤلف تاریخ تبریز افتاده و آن حواشی که با معنای «نادر» در دو نسخه مذکور در فوق نقل شده در این نسخه هم هست با زیاداتی با این تفاوت که تمام آنها در این نسخه بخط خود نادر میرزا است. در پشت این نسخه چنین مذکور است :

« بتاریخ غره رجب المرجب سنه يك هزار و دوست و نود و هفت هجری در دارالسلطنه تبریز که بیست روز از خرداد ماه پارسى گذشته و سه روز باول تابستان و آخر جوزا و دو روز باول حزیران ماه رومی مانده است در محله سرخاب تبریز بحمد الله تعالى در کمال دلخوشی بمطالعه این تاریخ که در این چند روزه باین عبد ضعیف منتقل شده بود اشتغال داشتم .

« مورخ مرحوم جهانگیر میرزا فرزند غفران مآب عباس میرزا نایب السلطنه است. والده ما جدّه او صیغه مرحوم محمد یار بیک ترکمان آق قوینلو ساکن خیابان تبریز است ، زنی معروفه بعصمت و عفت ... مورخ شوهر عمه این ضعیف و عم زاده والد ماجد است همچنین مرحوم مصطفی قلی میرزا همسر عمه دیگر است که همشیره اعیانی زوجه مرحوم جهانگیر میرزا است . جهانگیر میرزا امیرزاده جسور و مقدام و شایسته و طرف میل و لیعهد مغفور خاقان و بشاش و دلاور و زبان آور بود ، خسرو میرزا برادرش نیز مردی مردانه و امیرزاده فرزانه مگر اندک ملجن و بی باک بود . »

عین همین مطالب را نادر میرزا در باب جهانگیر میرزا و خسرو میرزا در کتاب تاریخ تبریز که قریب سه سال بعد از تحریر این سطور تألیف شده با اندک اختلافات عبارتی نقل نموده است .

این نسخه قبلاً با نسخه اصل مقابله شده و هر جا سقطات یا اغلاطی داشته بدقت تمام تکمیل و تصحیح گردیده است .

تنبیه

در همین مقدمه گفتیم که دو نسخه ۱ و ۲ که در حین چاپ ابتدا همانها منحصرأ

در دست ما بود سقطی داشته ، پس از تحصیل نسخهٔ اخیر و مقابلهٔ آن با دو نسخهٔ سابق معلوم شد که کاتب نسخهٔ کتابخانهٔ مجلس در حین استنساخ از روی همین نسخه سوم یکی از اوراق را دو صفحه‌ای ورق زده یعنی دو صفحه از این نسخهٔ اخیر را ننوشته است و سقط آن و نسخهٔ اول در همین جاست ، بعلاوه چندین صفحه در حین استنساخ پس و پیش شده .

اینک ما ابتدا آن دو صفحه را در آخر این مقدمه چاپ میکنیم بعد بآن قسمت که پس و پیش شده اشاره مینماییم تا خوانندگان محترم قبلاً ملفت این تقیصه باشند و در رفع آن بکوشند .

صفحه ۴۴ سطر ۹ : از بعد از عبارت : « امیر خان سردار نیز که همراه بودند ... » این عبارات افتاده :

[او را گذاشته فرار کرده بودند و چنان مسموع شد که بعضی از لشکروس که سردار مرحوم رسیده بودند بطمع رخوت او او را مسلوب نموده بودند و از مهر و نشان او معلوم شده بود که مقتول امیر خان سردار است ، بحکم بنارال مده دوف بآیین اسلام در همانجاها مدفون شده است و پادشاه مرحوم در همان سر سواری که روی بگنجه تشریف میبردند دستخط بنظر علیخان مرندی صادر فرمودند و حقیق میدان مصاف را اعلام داده او را بر توقف قلعهٔ گنجه و حصارى شدن تا رسیدن حکم فرموده بودند و اخبارات جنگ را با دو نفر سوار زیرك و زبان فهم نوشته بخدمت نایب السلطنه فرستاده بودند و خود با بقیهٔ سپاه از گنجه يك دو منزل گذشته اقامت فرموده بجمه لشکریان پراکنده مشغولی داشتند و لشکریان روس و بنارال مده دوف بهمین فتح قانع شده در زکم در محل اردوی شاه مرحوم نشسته خیال آمدن گنجه و گرفتن قلعه را در آئینهٔ ضمیر نقش پذیر نمیدیدند و انتظار رسیدن بنارال سفویچ را مبداشتند .

« از این طرف نظر علیخان مرندی را جبن و واهمه گرفته سه چهار روز بعد

از این شکست بقرار و آرام شده اصلاً بهاندن قلعه و قلعه داری تمکین نمی نمود قلعه مستحکم گنجه را خالی کرده بی جهت و سبب برخلاف حکم ولی نعمت با وجودی که میدانست که قریب چهل پنجاه هزار لشکر در قرا باغ که پنج منزلی گنجه است نشسته است و بهر نوع باشد امداد او را خواهند نمود قلعه را گذاشته بیرون آمد و این بیرون آمدن او از قلعه گنجه مایه خرابیها شد چنانکه از کلام آینده بوضوح خواهد رسید .

« ینارال مده دوف بعد از استماع تخلیه گنجه خود را بقلعه گنجه رسانید و اهل اسلام که ساکنین بلده گنجه بودند هر قدر از نظر علیخان خواهش کرده بودند و اقرلو خان هر قدر التماس نموده بود که این رفتن تو باعث مفاسد کلیه است قبول نکرده بود لابد و ناچار مسلمانان گنجه که با روسیه دوماه قبل در گنجه قتال و جدال کرده بودند متوهم شده دل از جان و مکان کنده مال و منال را ریخته از شهر کوچ نموده بطرف اردوی شاه مرحوم و قرا باغ روانه شدند و ینارال مده دوف از این گونه امورات که از لشکر ایران دیده جری شده بی تحاشی وارد بلده گنجه شده و اخبارات تصرف قلعه و گریختن نظر علیخان و قتل امیرخان سردار و حکایت اردوی گنجه را ینارال بسقویچ نوشته مستدعی شده بود که بی توقف ملحق شوند و ینارال بسقویچ نیز بعد از شنیدن این اخبار سرعت در آمدن کرده سه روز قبل از رسیدن اردوی نایب السلطنه بحوالی گنجه وارد گنجه شده بود .

ذکر حرکت اردوی نایب السلطنه مرحوم از قلعه شوشی و رسیدن بحوالی گنجه و واقعاتی که قبل از مصاف با ینارال بسقویچ روی داد از گنجه تا قرا باغ قریب بیست و پنج فرسنگ راه است و با حرکت اردو و لشکر کمتر از شش روز نمیتوان رفت مگر بطور ایلغار .

شاه مرحوم پانزده فرسخ از گنجه گذشته در دو فرسخی اردوی نایب السلطنه

توقف فرموده بودند و بجمع آوری لشکرهای متفرقه خود اشتغال داشتند و نظر علیخان چهار روز بعد از جنگ قلعه گنجه را خالی کرده بیرون آمده بود و مسلمانان و رعایای گنجه با تمام قلعه و شهر را خالی کرده باردوی شاه مرحوم آمده بودند و شاه مرحوم خبر کشته شدن سردار و برهم خوردگی اردوی گنجه و ورود خود را بمابین گنجه و قراباغ بعرض نایب السلطنه مرحوم رسانیده بود و حکایت خالی شدن قلعه گنجه و بیرون آمدن نظر علیخان اصلاً معلوم امنای دولت نبود بلکه هرگز احتمال نمیرفت و نوشتجات شاه مرحوم که پیش از خالی شدن گنجه که بنایب السلطنه نوشته بود در پیش میرزا محمد علی مستوفی الممالک بود، بغیر از خالی شدن گنجه مشعر بر احوالاتی بود که مذکور شد.

بعد از این قسمت که بین دو قلاب گذاشته ایم باید سطر ۱۵ از صفحه ۳۱ را خواند که چنین شروع میشود: «میرزا محمد علی نوشتجات شاه مرحوم را باصف الدوله داد...» از همین محل تا سطر ۱۶ از صفحه ۳۹ یعنی تا عنوان: «ذکر رسیدن لشکر روس الفخ...» دنبال هم است. غیر از این دو اصلاح دیگر متن جایی عیبی ندارد.

در خاتمه نگارنده از آقای علی اکبر علمی که با سعه صدر و همت مخصوص پیشنهاد اینجانب را در قبول مخارج گزاف این کتاب پذیرفته اند صمیمانه تشکر مینماید.

طهران - مهرماه ۱۳۲۷ شمسی

عباس اقبال

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و الصلوة والسلام على محمد وآله الطاهرين .

اما بعد چون اثبات حوادث روزگار در دفاتر اخبار و آثار امریست مرغوب برای آنکه عبرتی از گذشته در آینده حاصل آید و بصیرتی برای مطالعه نمایندگان فزاید لهذا این بنده درگاه الهی و دعاگوی دوام دولت پادشاهی امیر زاده جهانگیر میرزا خلف مرحوم نایب السلطنه عباس میرزا طاب ثراه را در این تاریخ که اوایل سنه هزار و دویست و شصت و هفت هجری است در قصبه تویسرکان من محال قلمروهمدان که بحکم پادشاه مرحوم محمد شاه غازی طاب ثراه از سنه هزار و دویست و پنجاه و يك هجری متوقف است بخاطر فائز رسید که وقایعی را که از سنه هزار و دویست و چهل هجری الی حال تحریر ۱ از وقایعات کلیه در مملکت ایران صانها الله عن الحدنان روی داده برشته تحریر در آورد که بر خوانندگان و مطالعه نمایندگان تجربه حاصل آید و چون تاریخ مآثر سلطانی که از ابتدای دولت علیه بهیه قاجاریه می باشد و اکثر آن در احوالات و گذارشات نایب السلطنه مرحوم است که در ضمن سلطنت خاقان مغفور برشته تحریر کشیده شده است و از محررات آقا عبدالرزاق یك تبریزی المسکن من طایفه دنبلی میباشد تا سنه هزار و دویست و چهل و يك است از آن جهت این داعی دوام دولت پادشاهی ابتدای احوالات را از تاریخ هزار و دویست و چهل هجری گذاشته احوال ده سال آخر سلطنت خاقان مغفور را که محتوی است بر وقایعات کلیه ایران با تمام وقایع ایام سلطنت پادشاه مرحوم که مدت چهارده سال میباشد و وقایع اوایل زمان دولت این پادشاه گردون جبه ناصر الدوله والدين السلطان بن السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان ناصر الدین شاه قاجار خلد الله ملكه بنحوی

برشته تحریر میکشد که انشاء الله تعالی خوانندگان را بهجت افزاید و مطالعه نمایندگان را از حوادث زمان آگاهی حاصل آید و چون عدد لفظ [تاریخ] نو مصادف با سال اختتام این کتاب آمد مسمی بتاریخ نو گردید .

ذکر سنه هزار و دو بیست و چهل هجری که يك قرن از سلطنت

خاقان مغفور فتحعلی شاه قاجار منقضی شده بود و ما بعد ها

چون مملکت ایران بفرود دولت پادشاه جهان محل امن و امن شد همسایگان قوی دست از قوت بازوی این دولت ابد مدت در سرحدات گوشمال کلی یافته و از تطاول لشکرها که بدستاری اشبال خلافت آمده و مستعد شده بود آرام گرفتند از آن جمله دولت علیه روم بود که در سنوات سابقه در سرحد ارزنة الروم و بغداد بررداری چپان اوغلی با صد هزار لشکر سواره و پیاده و پنجاه عراده توپ بطرف سرحدات خوی روان شده تاب صدعات لشکر منصور خاقان مغفور را نیاورده شکست کلی از نایب السلطنة مرحوم یافته و بمرحله ادبار شتافت و از طرف بغداد نیز داود پاشا که حاکم بغداد بود سلیمان پاشای کبیرا با بیست هزار سوار روانه طرف کرمانشاهان نموده از صدعات لشکر خاقانی بدست شاهزاده مرحوم محمد میرا حاکم کرمانشاهان شکست فاحش خورد و سلیمان پاشا گرفتار و مفلول روانه دربار خاقان شد و همچنین فتی خان افغان که از طرف قندهار و کابل با پنجاه هزار سوار بهرات آمده و روانه مملکت خراسان بود بررداری ذوالفقار خان سمنانی که در ظل رایت شجاع السلطنة حسنعلی میرزا از طرف پادشاه مأمور شده بود در مابین تربت و هرات بین الجانین مصاف عظیم دست داده گلوله تفنگ بدهان فتی خان خورده روانه دیار عدم و مقتول آمد ، همچنین از طرف گرگان و اترك شخصی که خود را حضرت ایشان لقب داده و ادعای کرامات و معجزات می نمود با سی و چهل هزار سوار روانه استرآباد و از بخت مساعد پادشاهی بسمی و اهتمام شاهزاده محمد قلی میرزا ملقب بملك آرا منکوب و مفلول بل مقتول شد .

[واقعه حضرت ایشان را از لفظ مبارک غفران مآب صاحب اختیار پدرم شنیدم که این جنگ در ساحل رود اترک روی داد و بسیار صعب بود، امتداد حرب ده ساعت بود جدّم ملك آرا ثباتی بس بزرگ نمودند، پس از شکست سواره ترکمان از صدمه لشکر مازندران و استرآباد ناچار بآب زدند که خلاص شوند، رنگ آب از خون کشته قریب هزار ذرع رنگین بود]^۱

بعد از این گوشمال مصالحه با دست نایب السلطنه طاب ثراه در ارزنة الروم بدستاری عالیجاه میرزا محمد علی مستوفی الممالک آشتیانی بطور دلخواه شد و سلطان مملکت روم در مقام وداد و اتحاد بر آمده با از دایره زیاده روی پس کشیده بود و همچنین آلکسندر پاولویچ امپراطور روس بمصالحه که در سنه هزار و دویست و بیست و هشت شده بود قانع و بار سال تحف و هدایا و فرستادن سفیران چرب زبان ساز دوستی را در مقام یکرنگی می نواخت و خاقان مغفور مملکت ایران را بنصب هر یک از شاهزادگان در ولایتی و مملکتی مضبوط فرموده بودند .

مملکت آذربایجان بوجود نایب السلطنه طاب ثراه که در دارالسلطنه تبریز بودند مزین شده بود و سی هزار نفر لشکر نظام از سرباز و توپچی در آن سرحد از اهل آذربایجان مشغول خدمت بودند و همچنین سرحدات کردستان و کرمان شاهان بلشکرهائی که در کرمانشاهان بسی و اهتمام شاهزاده مرحوم محمد علی میرزا از لشکر نظام و غیره مرتب شده بود و در این تاریخ حکومت آنجا بولد او محمد حسین میرزا ملقب بحشمة الدوله مفوض بود قوام و استحکام پذیرفته بود ، همچنین دارالمرز

۱- در حاشیه یکی از نسخ چنین مرقوم است : « این مطلب دخلی باصل کتاب ندارد » و همین هم صحیح است زیرا که نه صاحب اختیار پدر مؤلف کتاب بوده نه ملك آرا جد او ، بنابراین باید یقین کرد که این قسمت الحاقی که ما آنرا بین دو قلاب گذاشته ایم از طرف یکی از نوادگان محمد قلی میرزا ملك آرا یعنی پسر سلطان بدیع الزمان میرزا که صاحب اختیار لقب داشته باصل کتاب افزوده شده است . چون در زیر بعضی از حواشی لحاقی این کتاب کلمه « نادر » دیده میشود باید یقین کرد که این حواشی از نادر میرزا مؤلف تاریخ تبریز است که پسر صاحب اختیار و نواده ملك آرا بوده است .

و کذا فرضه ۱ و مازندران بلشکرهاى مازندران و قراجوق بحکومت شاهزاده محمد قلى میرزا ملقب بملك آرا محفوظ آمده بود و همچنین مملکت خراسان و کرمان و فارس در دست حسنعلی میرزا ملقب بشجاع السلطنه و حسینعلی میرزا ملقب بفرمانفرما و عباسقلی میرزا پسر ابراهیم خان قاجار که در کرمان بود منسق و منظم آمده .

خاقان مغفور در دارالخلافة طهران بفرستکند و شوکت سنجر مشغول حکمرانی و فرمان روائی بودند و چند سال بود که رأى پادشاهانه چنان اقتضاء می نمود که در اواسط جوزا از مقرر خلافت حرکت بچمن سلطانیه می نمودند و فصل تابستان را در آن چمن بهشت آمین بسر برده با حضار لشکرهاى اطراف و شاهزادگان و حکام فرمان میدادند و چنان انجمنی در هر سال در آن چمن از اعیان و بزرگان اطراف و جندی و رعیت و اهل سوق حاصل می آمد که در کمتر عصری از اعصار چنان اجتماع حاصل میشده و خاقان مغفور بعرض لشکریان و داد خواهی رعایای مملکت ایران در مدت ایام توقف آن سامان می پرداختند و بعیش و سرور مشغولی نموده بمقرر سلطنت عود میفرمودند و در آن چند سال که آن قانون مستمر آمد از این نزول و ارتحال قوام کلی در امورات ملک و ملت پیدا شد وضعف سایر دول نسبت باین دولت قوی بنیاد در نظر ارباب هوش و خرد ظاهر و هویدا آمد .

ذکر مقدماتی که سبب جنگ با دولت روس شد

مقدمه اول

خوانین ذوی الاحشام قبه و دربند و شیروان و بادکوبه و شکى و سالیان و گنجه و قراباغ و طوالش و لنکران و ولایت گرجستان و اعیان داغستان که در مصالحه که براین اصل قرار یافته بود که بزبان روسی « اسطاطیس کو ابرزندم » که ترجمه آن بعبارت فارسی چنین است که آنچه در دست تو است در دست تو و آنچه در دست

من است در دست من درد ست کفره فخره روسیه مانده بود و بعضی از اعیان را که طاقتم مهاجرت بود مثل سلطان احمد خان قبه ولد شیخعلی خان و مصطفی خان شیروانی و حبیبعلی خان بادکوبه و مهدیخان ولد ابراهیم خلیل خان قرا باغی و اقرلو خان گنجه ولد جواد خان قاجار حاکم گنجه و الکسندر میرزا ولد ارگلی خان والی ولایت گرجستان و سرخای خان و نوح خان والی ولایت داغستان و سلیمخان حاکم شکلی که سابق بر این در ایام جنگ و نزاع بتوهمات ییجا که از این دولت ابد مدت کرده بودند پشت بدوات و اقبال و روی بنکبت و نکال نموده هر يك فوجی از لشکر روس را بولایت خود برده بر رعایای اسلام و بر جان و مال خود مسلط نموده بودند از رفتارهای ناهنجار روس که مشاهده نموده بودند پریشان و پشیمان شده مهاجرت اختیار نموده در سنوات سابقه روی باین دولت علیه آورده بودند و حضرت نایب السلطنه باذن و اجازه پادشاه جهان هر يك از ایشان را باکسان و توابع خود در ولایات قریبه بولایات ایشان جای گیر و ساوری و سیورغال مرحمت فرموده بودند و نظر بمصالحه که با دوات روس در میان بود از تعرض ولایات یکدیگر خود داری می نمودند و لیک همیشه در فکر اسباب مفسد جوئی بودند .

مقدمه دیگر

آنکه چون مملکت ایروان از طرف پادشاه جهان سپرده حسین خان که از قاجاریه قزوین و از خدمتکاران قدیم و از مرتبه غلامی برتبه سرداری رسیده بود مفوض شده و در سنوات جدال که فیما بین دولت علیه ایران و روس برقرار بود سردار مذکور مداخل مملکت مزبور را بمخارج لشکر کشی آن سامان در نزد امنای دولت علیه قلمداد مینمود در این سنوات که مصالحه فیما بین دولتین برقرار شده بود و رعایای طرفین در امن و آسایش مشغول زراعت و فلاحت بودند بتوهم اینکه مبدا کار گذاران نایب السلطنه علیه که در تبریز مشغول خدمات دیوانی اند از مداخل مملکت ایروان که متجاوز از دو بیست هزار تومان تقدأ و جنأ میباشد مستحضر آمده مطالبه مخارج آنرا نموده بروفق قانون دولت بزیاد و کم آن رجوع نمایند چنانکه در سنوات سابقه نیز بهمین خیال افتاده انگیز فتنه میان دولت ایران و روم نموده کار بنزاع و جدال قوی

کشیده اگر چه نیروی دولت ییزوال و یاری خداوند متعال غلبه برای دولت روزافزون حاصل شده ولیکن سردار مذکور در آن سنوات بفرات هر چه تمامتر گریبان خود را از جنگ محاسین دیوانی و از این طور مطالبات خلاصی داده بود و چون مصالحه فیما بین دولت روم و ایران واقع شده سردار مزبور باز بخیال سابق افتاده طالب انگیز فتنه و آشوب میبود تا باز امنای دولت علیه را کار دیگر پیش آید و از رسیدن بامورات او غافل مانند بهانه جومی پیش گرفته چون تعیین حدود فیما بین دولتین بهمان کلمه سابقه که مرقوم آمده مجمل و مهمل مانده بود سردار مذکور از طرف ایروان که بگرستان متصل است زمینی را که در هشت فرسخی ایروان است و مشهور است بگنی یعنی آفتاب روم طرح اغتشاش قرارداد داده و چنان بدولت علیه مینمود که آن قطع زمین محل مرتع ایلات دولت علیه ایران میباشد و ایلات گرجستان بخلاف حساب آنجا آمده قشلاق میشی مینمایند و این سرزمین در عرض نیم فرسخ و در طول دو فرسخ میبود ۱.

مقدمه دیگر

آنکه چون مهدیخان قراباغی که همشیر اش در سلک، ازدواج خاقان مغفور برقرار بود و در قصبه گرگر که متصل بولایت قراباغ است مسکن و مقر داشت و از محال قراباغ محال مقری و چند رجائی در دست امنای این دولت بود مهدیخان چنان بدولت علیه مینمود که از دولت روس تعدی شده و امنای آن دولت برخلاف حساب آنجا دخل کرده اند.

مقدمه دیگر

آنکه ابراهیم خان بادکوبه که از نوکرهای حسینقلی خان بادکوبه بود در جنگ سابق سی سیانوف سردار روس مشهور در ایران بایش پختر که در کنتر قلمه بادکوبه بضرب گلوله او مقتول شده بود و سر او را بریده بخدمت خاقان مغفور برده بود قریب باین تاریخ در ولایت اردیل حاکم و حسینقلی خان بادکوبه نیز در ولایت

۱- در حاشیه يك نسخه چنین نوشته شده است که: « از حضرت والدم علیه الرحمة و الرضوان شنیدم که هلال اربعه جنگ روس و خسارت ایران حسینخان سردار بود ».

اردیبل جایگیر داشت، او نیز در سرحد اردیبل و طوالش در باب محال اوجارود و قصبه گرمی در خدمت امنای دولت گفتگو می نمود و تصرف دولت روس را در آن محال و در آن قصبه بخلاف حساب وانمود میکرد.

خوانین مفصله مهاجر در خدمت نایب السلطنه علیه يك دوسال بود که گفتگوی تقض عهد را باروس در میان آورده و این نحو امورات را در نظر نایب السلطنه علیه اسباب تقض عهد از آن طرف وانمود میکردند و از آنجائیکه نایب السلطنه مرحوم از احوال دولت روس که بعد از شکست دادن بنپارت مشهور بنپلثون و استقلال امپراطور در ولایات محروسة خود مستحضر و از کثرت جنود و نظام او واقف بودند اصلاً باین قسم حکایات التفات نمی فرمودند و در مقام اظهار این نوع مطالب در خدمات خاقان بر نمی آمدند.

خوانین مهاجر که از ولایت خود دور شده بودند و حسینخان سردار بعلتی که مذکور شد در جزو این نوع امورات که در سرحد واقع می شد بنوعی دیگر در نظر خاقان مغفور جلوه میدادند و انگیز فتنه کرده عرایض از زبان رعایای اسلامی که در آن طرف آب ارس و کر بودند ساخته بخدمت نایب السلطنه و بخدمت خاقان مغفور و بخدمت علما و مجتهدین بلاد آذربایجان و عراق عجم و عراق عرب می فرستادند، مضمون عرایض اینکه بر جمیع اسلام و اسلامیان از علما و مجتهدین و ارباب حکم و سلاطین بخصوص بر پادشاه اسلام لازم است که بیضة اسلام را محفوظ نموده راضی بتسلط کفار بر عرض و مال و جان مسلمانان نباشند و خود رعایا و خوانین آن طرف متعهد میشوند که بمحض حرکت پادشاه اسلام و علمای اعلام اهل هر بلد دفع کفار آن بلد را کرده باسمل و جمعی ممالک اسلام را باز بتصرف پادشاه اسلام در آورند و نایب السلطنه علیه از مال بینی و دولتخواهی در يك دو سال سابق که خاقان مغفور ایشان را از تبریز بسلطانبه احضار فرموده بودند و در باب تعذبات دولت روس در سرحدات و تعهدات خوانین مهاجر و عرایض رعایای ولایات مذکوره فرمایشات فرموده بودند نایب السلطنه سخنهاي مصلحانه بعرض رسانیده در باب تعذبات سرحد بخصوص در باب گنی و ایروان که حسین خان سردار در نظر خاقان مغفور چنان

جلوه داده بود که اگر آن خاک از دست رود محافظت قلعهٔ ایروان مقدور و میسر نخواهد بود تعهدات نموده بودند باین جهت نایب السلطنه پیرملوف که سردار اعظم و صاحب اختیار از طرف پادشاه روس و در شهر تفلیس نشسته بود اظهار داشته که مهندسی امین از طرف دولت علیه روس تعیین شود و از این طرف نیز مهندسان تعیین شده سرحدات را از تفلیس تا لنکران طالش و کناردریای خزر و جب بوجب تعیین و تشخیص نموده امنای دولتین نوشته بهم سپارند که باعث استحکام مودت شده تعدی از طرفین ننمایند و رفع مایقال شود .

از طرف دولت روس ینارال بزرگ با مهندسین کاردان برای انجام این مهم تعیین شد و از طرف نایب السلطنه مرحوم نیز محمد باقرخان پسر پیرقلیخان قاجار که در آنوقت بمنصب امیر نظامی آذربایجان سرافراز بود با مهندسین کامل مأمور بانجام این خدمت شدند .

چون آشوب طلبان سرحد نشین در چنین اوقات باظهار دوات خواهی سخنیهای بی دولثانه میگویند و تفتینات دور از کار مینمایند که بالمآل منجر بنزاع و جدال می شود نایب السلطنه مرحوم نظر باین کیفیات که مبادا نزاعی حادث شود از لشکرهای نظام فوج فوج از سرحد طوالش تا سرحد ایروان بمقتضای هر مکان تعیین فرموده بودند و از طرف سردار روس نیز بهمین ملاحظه و بهمین قانون لشکرهای نظام نشسته بودند ، نایب السلطنه مرحوم برای اظهار این مطلب که خواهش این تعیین در سرحدات برای بهانه گیری نزاع و جدال نیست بلکه برای قوام دوستی و وداد میباشد از دار السلطنه تبریز بزم شکل با جمعی از خواص حرکت فرموده تا کنار قلعهٔ عباس آباد که در آن طرف آب ارس در کنار رودخانه و از بنای خود آن حضرت و محمد باقرخان امیر نظام نیز در آن اوقات با مهندسین در آنجا ها بودند روانه شده و ینارال روس را که در مقابل امیر نظام نشسته بود احضار و بدعوت و مهمانی سرافراز فرمودند .

از ملتزمین رکاب آن سفر پادشاه مرحوم و شاهزاده ملک قاسم میرزا و امیرزاده بهرام میرزا بودند و این دعاگوی دولت پادشاهی نیز هم رکاب شاهزادگان مزبور بود .

نایب السلطنه مرحوم بعد از ورود بکنار آب ارس و آمدن ینارال روس طوری اظهار التفات ینارال فرمودند و سخنان مصلحانه و حکمت آمیز بیان نمودند ، بعد از مرخصی ینارال همه جا شکارکنان در کنار ارس تا پل خدا آفرین که در محال قراجه داغ و بر رودخانه ارس بسته شده و بنیان آن از سنگ بقدرت آفریدگار جهان از میان آب بالا آمده تشریف فرما شدند و در آنجا نیز ینارال مدتی دوف را که حاکم قراباغ و مستحفظ آن سرحدات بود بخواهی دوستانه احضار و او نیز با دو هزار صالداات روس و پانصد سوار نظام و هزار نفر سوار قراباغی و گنجۀ از پل عبور کرده بخدمت نایب السلطنه مرحوم رسیده سه روز او را با جمیع صالداات و سواره مهمانی داده و خلعتها و نشانها مرحمت فرموده از وخامت فتنه و آشوب تحذیر فرموده و میل خود را در استقامت مصالحه و استحکام بنیان قواعد دوستی اظهار فرمودند و نصیحتها نموده مرخص داشتند و خود از راه اهر و قراجه داغ روانۀ دارالسلطنه تبریز شدند .

حضرات مفسدین چه از سردار ایروان و چه از خوانین مهاجر وجه از امنای دولت علیه که در خدمت خاقان مغفور بودند و اخلاصی بنایب السلطنه مرحوم نداشتند این جور حرکات حکیمانه را که در دوات داری از نایب السلطنه مرحوم سرمیزد در نظر خاقان مغفور بطریقی جلوه میدادند که گویا نایب السلطنه مرحوم را با امپراطور روس صداقتی دیگر در میان است که مضمّن ضرر دولتی العیاذ بالله خواهد بود و در زمستان این سال بعد از معاودت نایب السلطنه از سلطانیه و تفرس از رأی امنای دوات علیه و ارادۀ خاقان مغفور بر منازعه و مجادلۀ پادشاه روس نایب السلطنه با احتیاط سرحد داری و ملاحظۀ ذخایر و عساکر و انضباط قلاع سرحدات بعزم شکار روانۀ محال کوردشت قراجه داغ شده بعد از ملاحظۀ قلعه کوردشت و ساختن بروج مستحکمه در بالای کوههای مقری روانۀ اردو باد شده و قلعه نظاره را که در بالای قصبۀ اردو باد

واقعت و مشرف بآن قصبه میباشد استحکام داده از آنجا روانه ننجوان شده و این دعاگوی دولت شاهی و امیر زاده بهرام میرزا و امیر زاده فریدون میرزا از ملتزمین رکاب نایب السلطنه مرحوم بودیم و از ننجوان بقاعه عباس آباد که سه فرسخی ننجوان است تشریف برده بعد از انتظام امور توپخانه و قورخانه و ذخیره مایحتاج و استمالت تفنگچیان دماوندی که هزار نفر بودند و بسرکردگی عبدالله خان پسر اشرف خان دماوندی از طرف خاقان مغفور مستحفظ آنجا بودند روانه ایروان شدند و قبل از ورود بایروان از ارس عبور فرموده در قریه ارتلی که سابق بر این حکم بساختن چند دست عملت در آنجا فرموده بودند تشریف برده. این قریه قریب بولایت بایزید میباشد که از ولایات روم است و در کوههای این قریه چندان شکار قوچ و میش بهم میرسد که از شمار و حساب بیرون است و در دامنه کوه آقری واقع است که از جبال عظیمه است. در آنجا چند روزی مشغول بعیش و نشاط و شکار شده بلز از ارس عبور فرموده و بقلعه سردار آباد تشریف آوردند و این سردار آباد قلعه ایست که حسین خان سردار احداث نموده قریب بهفت فرسخی ایروان و نهری که از رودخانه ارس احداث کرده بصحرای سردار آباد جاری ساخته و در ایام منازعه دولت علیه ایران و روم ارامنه بسیار از رعایای بایزید و دیادین و قلرس و آخسته کوچانیده بمیان آن قلعه آورده سکنی داده است.

در آن زمان که نایب السلطنه مرحوم وارد آن مکان شده قریب بیانصد جفت از کتان و غیره درمیان آن قلعه مشغول بزراعت بودند و قلعه بسیار مستحکم ساخته شده بود، نایب السلطنه مرحوم استحکام آن قلعه را پسندیده میفرمودند که با وجود قلعه ایروان این قلعه باین استحکام ضرور نبود و مقتضی صلاح دولت نیست و بالأخره صدق مضمون ارباب الدول ملهمون ظاهر گردید چنانکه از سیاق کلام آینده معلوم خواهد شد. از آنجا کوچ فرموده بتمشای اوج کلیسا که در سه فرسخی قلعه و شهر ایروان است تشریف بردند و این کلیسایی است که معتقد ارامنه و نصاری آنست که حضرت

عیسی علی نبینا وعلیه السلام به روز بعد از رفع نزول بآن زمین فرموده اند و بعد از بیت المقدس معبدی عظیمتر از این معبد برای ملت نصاری در هیچ مکان نیست و این کلیسا سیصد سال بعد از رفع عیسی ساخته شده است که حال هزار و پانصد سال متجاوز است و چنان حجاری و وصالی نموده اند که گویا در این مدت مدید فتوری باین بنیان راه نیافته و علمای بزرگ نصاری از رهبانان و قسبیان در آن کلیسا مقام دارند و چندان از نذر و صدقات و نیاز در این سنوات بدانجا آورده اند که از حساب بیرون است، صور پیغمبران و حواریون و صورت حضرت عیسی و مریم بنوعی در آنجا مکرر نقش کرده اند که هیچ نقاشی مثل آنرا نمی تواند تصویر نماید و چندان اسباب و زینت از طلا و مرصع آلات بخصوص خاجهای مکمل بالمالس بنظر آمد که خیرگی در ابصار و انظار حاصل شد و عمل ساختن موم کافوری در میان کارکنان آنجا بود و معمول میداشتند.

بعد از سه روز اقامت و تماشای آن مکان روانه قلعه ایروان شدند، بعد از ورود بقلعه حسین خان سردار تمارض نموده از رسیدن خدمت نایب السلطنه بعذر مرض درد پا متعذر و متقاعد شد، نایب السلطنه استفسار توهم او را نموده نظر بصلاح دولت استمالت خاطر او را فرموده در ضمن طرق استمالت صبیّه او را نامزد امیر زاده مصطفی قلی میرزا فرمودند و قلعه ایروان از متانت و استحکام مکان محتاج بتوصیف و بیان نیست و از کثرت ذخیره و آذوقه و وفور جبا خانه و قورخانه که قدیمآ و جدیدآ در آنجا موجود شده هر چه نویسد کم نوشته است.

بعد از ملاحظه و اطمینان از قلعه ایروان از معبر جلقا از رودخانه ارس عبور فرموده بمحال گجلر من تومان نخجوان نزول اجلال فرمودند و محال مزبور مشحون است بشکار بسیار و در دو منزلی شهرخوی واقعست و نایب السلطنه عمارت و حمام در آنجا برای نزول ساخته اند بعد از ورود بآنجا و توقف دوسه روز میرزا انبورگر که از مصلحت گذاران دولت روس و بعبارات روسی قونسول بود و در دار السلطنه تبریز

اقامت داشت وارد منزل مذکور شده تعزیت مرگ امپراطور روس آلکسندر پاولیچ را داده زبان بتهنیت جلوس قسطنطین و تهنیت جلوس امپراطور اعظم نکلای پاولیچ گشوده و از این اخبار چنان مستفاد میشد که گویا در دولت روس تزلزلی بهمرسیده و بجهت غرابت اجمالی از این حکایات بیان میشود :

آلکسندر پاولیچ اولاد نداشت و بقاعده روس برادر کمتر او قسطنطین ولیعهد بود و این قسطنطین مایل بزنی متهمه غیر نجیبه میشود که بقانون آن دولت از اولاد آن قسم زنان برتبه سلطانی سزاوارانمیشوند ، قسطنطین نظر بمیلی که داشت خواست آن زن را بمقد خود در آورده همسر خود گرداند ، آلکسندر پاولیچ بتوسط مادر خود بیراد اعلام نمود که اگر این زن را بمقد خود در آوری منافی منصب ولیعهدی این دولت است یا باید دست از این زن بر داری یا بعزل از ولیعهدی خط سپاری ، قسطنطین از غایت محبت بآن زن خط عزل خود را از ولیعهدی بمادر سپرد ، در این وقت که آلکسندر پاولیچ وفات یافت اکثر اهالی روس که از این حکایت آگاهی نداشتند دل بر سلطنت او نهاده بعضی دیگر از خواص که مغرب بودند بدبخدمت نکلای پاولیچ برادر کوچکتر شتافته او را امپراطور دانستند .

چند روز این قیل و قال در دارالسلطنه پترزبورغ بر پا بود و میانه هوا خراشان طرفین کلام از مقاوله بمقاتله انجامیده ، در میدان دارالسلطنه پترزبورغ آغاز انداختن توپ و تفنگ کرده جمعی کثیر کشته شدند . در این بین مادر قسطنطین او را احضار کرده خط او را باو اظهار کرد و قسطنطین تمکین سلطنت برادر را نموده بد خدمت او شتافت و بمیان لشکریان هوا خواه خود آمده اظهار خدمتگزاری کرده ایشان را از این معامله مانع آمد و سلطنت روس بر این پادشاه که حال تحریر صاحب اختیار ممالک روس است مقرر شد .

در این تلخیص امیرخان سردار قاجار حاکم مملکت خوی بود ، نایب السلطنه مرحوم ولد او سرالاه خان را که پیوند مصاهرت این دولت سرافراز فرموده بودند

بخواهی سردار مزبور انجام و اتمام آن امر را در این وقت مقرر داشتند و قریب بدو ماه ایام توقف خوی می کشید، از آنجائی که همت مرحوم نایب السلطنه بتریت اولاد خود مصروف بود تا این زمان قریب بدو سه ماه بود که امیر زاده بهرام میرزا و این داعی دوام دولت پادشاهی و امیر زاده فریدون میرزا که در این سفر از ملتزمین رکاب بودیم از درس و مشق بیگانه شده و هیچیک از سن شانزده متجاوز نداشتیم حکم مطاع صادر شد که معامی مذهب الاخلاق را سردار مزبور پیدا نموده بعد از عرض و قبول مشغول بتدریس مادام توقف درخوی آید.

چون میرزا عیسی قایم مقام مشهور بمیرزا بزرگ در ایام حیات خود حاج میرزا آقاسی ماکوئی را که بعد از فراغت از تحصیل کربلای معلی بخدمت حاجی ملا عبدالصمد همدانی رسیده و بعد از قتل حاجی مزبور در فتنه و هابی از کربلای معلی عیال حاجی را بر داشته بهمدان آمده و بعلاوه مملک ملای ارادت بحاجی مشارالیه پیدا کرده خود را در طریقه سیر و سلوک و معرفت وحید عصر و قطب دهر میدانست بعد از چندی با گیسوان پریشان بهیشت درویشان و در لباس ایشان وارد تبریز شده و در طریقی بطریقی بمیرزا بزرگ قایم مقام برخورد بود و میرزا بزرگ مردی کامل الاخلاق بوده و با هر طایفه انسی داشته او را بمنزل برده و با او طریق محبت پیش گرفته و از لباس درویشی بلباس ملای در آورده و او را تکلیف بترتیب میرزا موسی خان نمود حاجی نیز قبول این معنی نموده مشغول تدریس بود و گاهی بخدمت نایب السلطنه بتوسط میرزا بزرگ میرسید و فی الجمله معروف بود.

بعد از وفات میرزا بزرگ و وقوع نزاع در میانه برادران میرزا ابوالقاسم و میرزا موسی خان پسران میرزا بزرگ در منصب وزارت و تسلط میرزا ابوالقاسم ولد ارشد او با کسان میرزا موسی خان نقار ورزیده و مایه ترغیب و تحریص میرزا موسی خان در امروزارت حاجی مزبور را دانسته بدستکاری حاجی علی عسکرخواجه بسبب علاقه که حاجی مزبور در قریتین گروس و قرا آغاچ من محال سراب تبریز پیدا کرده

بود سبب توکل مال دیوان برحاجی باقی نویسانده و محدد مطالبه بر او گذاشته بود. چون امیر خان قاجار از امرای بزرگ و خال نایب السلطنه مرحوم بود و بحکومت مملکت خوی سرافراز و با میرزا ابوالقاسم قائم مقام در کمال بی صفائی میبود حاجی مشارالیه خود را از چنگک محصل گریزانده بخوی رفته بود و بخدمت سردار رسیده يك دوسال بود که در آن ولایت می بود. در این وقت که نایب السلطنه مرحوم بسردار حکم تعیین معلمی فرمود سردار حاجی مشارالیه را معروض خاطر مبارک ساخت و بجهت معرفت سابقه قبول این معنی را فرموده در آن اوقات مشغول بتدریس و تعلیم امیر زادگان ملتزمین رکاب گردید و بعلاوه مواجب مرحمت شده در سلك معلمان برقرار آمد.

بعد از انجام عروسی و انضباط امور قلعه خوی روانه دارالسلطنه تبریز شدند در بهار این سال که سنه یکمزار و دوست و چهل و يك هجری بود خاقان مغفور باز در سلطانیه نزول فرموده رونق فرمای نظام ممالک شده از هر طرف عساکر یشمار در اردوی پادشاهی جمع آمد و نایب السلطنه مرحوم را نیز از تبریز احضار فرمودند نظر بمقدمات سابقه علامه العلمائی مجتهد العصر والزمانی جناب آقا سید محمد مرحوم ولد علامه العلمائی مجتهد العصر والزمانی آقا سید علی مرحوم که مستغنی از تعریف و توصیف میباشند از کربلای معلی با سایر علما و فضایی عراق عرب بعزم رزم دولت روس و برانگیختن خاقان مغفور باین کار بفتوای عقل و شرع روانه عراق عجم شدند و بجمع علمای عراق و آذربایجان نوشته نوشته حکم بوجوب این یورش و شورش دادند و علمای عراق و آذربایجان کلاً مثل جناب آقا عبدالحمین رحمه الله علیه و جناب مجتهد العصر والزمانی حاجی ملا احمد تبریزی و سایر علما و فضلاء و سادات را کلاً در این عزم با خود شریک ساخته و امنای دولت شاهی نیز بهلتهای سابقه بسخنهایی که ظاهراً صلاح دولت مینمود تقویت فتوای علما را در خدمت خاقان مغفور مینمودند و نایب السلطنه مرحوم غافل از آن نوع حکایتها که در خدمت خاقان مغفور امنای دولت

ذکر می نمودند بهیچوجه صلاح در این جنگ و جدال نمیدید و در خدمت خاقان مغفور تمکین این عمل را نمی نمود و امنای دولت شاهی مثل عبدالله خان امین الدوله و سایرین در خدمت علما و مجتهدین از طرف نایب السلطنه مرحوم بطورهای دیگر حرف میزدند و علما و مجتهدین را واداشتند که فتوی برای نوع صادر شود که هر که برای مصلحت و برای جنگ انکاری نماید از جمله کفار و ملحدین میباشد.

نایب السلطنه مرحوم از این خیال آگاه شده و اجماع خواص و عوام را در این باب مشاهده نموده علاوه بر این خاقان مغفور نیز تصریحات در این باب فرمودند، نایب السلطنه مرحوم از آنجائی که جانشان را در راه این دولت وقف نموده بودند و رضای خاقان مغفور را بر همه امور ترجیح میدادند لابد تمکین این مسئله را کردند و جز تمکین و تسلیم چاره ندیدند و چون فرستادگان دولت روس که در دار السلطنه تبریز می نشستند و یک دوسال بود که از این نوع سخنهای افشاده و در این نزدیکیها هم که امپراطور روس وفات یافته بود مستشعر بودند که دولت علیه ایران در مقام نزاع و جدال خواهند برآمد و ادعای ولایات اسلام را که در تصرف ایشان است خواهند نمود و بدولت خود این نوع حکایات را معلوم ساخته بودند و موافق قانون دولتی نیز در دوستی آن بود که سفیری از جانب این دولت علیه برای تعزیت امپراطور گذشته و تنهیت امپراطور نشسته روان شود و بسبب این گونه امورات بعده تعویق افتاده بود و این تعویق نیز علامتی برای نزاع و جدال مینمود با وجود این تعویق امپراطور روس که در آن وقت قریب بسن بیست سالگی بود خود را در مقام فرزندی خاقان مغفور نامیده پرنس منچیکوف^۱ را که از اعظم دولت روس بود بسفارت فرستاده و گله مندی دوستانه نموده بود و تحف و هدایا ارسال داشته.

بعد از ورود سفیر سرحد و اعلام سرحد داران بدولت علیه چون هنوز عزم رزم تصمیم نیافته بود و مصلحت کل متعقد نشده بود اذن آمدن او را باردوی همایون

مرحمت فرموده بودند او نیز در این اوقات بسلطانیه وارد شده بود و هنوز بشرف آستان بوسی مشرف نشده بود از این اجتماع کل مستحضر شده و بسیار در مقام اتحاد و دوستی برآمده و پامنای دوات سخنه‌ای جرب و شیرین و بکارتزدیک میگفت .

این دعاگوی دولت شاهی از نایب السلطنه مرحوم استماع نمود که سفیر مزبور متعهد و گذاشتن مملکت طالش و مغان تا کنار سالیان و قزل آغاج شده بود ، از این نرمیها تهاون در دولت روس . امنای این دوات استباط مینمودند و بالأخره سفیر مذکور را بعد از انعقاد مصالحت کل بر جنگ و نزاع رخصت داده بدین شرفیابی حضور پادشاهی با بلر بسته تحف و هدایا روانه داشتند و در اینجا حکایتی شیرین بود گذشتن از آنرا انصاف ندانست و برای بعضی از مطالعه کنندگان نیز استبصاری میباشد .

حکایت - شخصی را از اهل قلم از ولایت انجمن با جمعی مهماندار سفیر مزبور نمودند که او را صحیحاً سالملاً بخاک روس رساند ، این دعاگوی دولت شاهی در وقتی که لشکر روس غلبه کرده تا اردبیل آمده بودند چه خود از سردارهای آنها استماع نموده چه از کسانی که در قصبه دهخوارقان از سردارهای دوات روس شنیده بودند که بطور گله میگفتند و از زبان سفیر رفتار مهماندار مزبور را که در منزل با او نموده بودند بیان میکردند . از آنجمله بیان نمودند که در منزل میانجی مهماندار مزبور در بین راه که با سفیر مذکور میرفت کاغذی سر بسته بدست یکی از ملازمان خود داده بود که در حضور سفیر مزبور کاغذ را بدست مهماندار بدهند و چنان نمایند که حکمی است از دولت پادشاهی رسیده است .

سفیر مزبور می گفته است که بعد از رسیدن کاغذ و مطالعه مهماندار مزبور سر خود را می جنبانید و دستها را بهم می مالید و اظهار تأسف و تحسین نمود ، سفیر مزبور میگفته که چندان از این حرکات بفعل آورد که مرا واهمه گرفت و بترجمان گفتم که از مهماندار پیرس که چه واقعه واقع شده ؟ مهماندار جواب داده بود که بعد از ورود بمنزل معلوم میشود و انگشت سبابه خود را بطور کشش بزیر حلق برده بود ، بیچاره سفیر

در احوالات خود حیران مانده می‌گفته که دیدم مهماندار ترجمان را بکناری کشیده و باو گفته است که بمن حکم رسیده و مأمورم که سفیر مزبور را در عرض راه تلف نمایم و در هر منزل که صلاح دانم او را مقتول نموده نگذارم بسلامت بخاک روس رفته اخبار ایران را برساند، سفیر مزبور می‌گوید که بکمال وحشت افتاده در غایت خوف بمنزل رسیدیم و در این منزل منتظر صدمه قتل نشستیم که ناگاه قدری از شب گذشته دیدیم که چند نفر پوستینها را وارونه پوشیده و شمشیر از بالای پستین بسته بعضی آرد و بعضی زغال و برخی گل سرخ بسر و صورت خود مالیده و هر يك دم روباه و شغال بر کلاه خود بند کرده و زنگوله‌ها نیز آویزان نموده با شمشیرهای کشیده بمیان منزل ما آمدند و مهماندار مزبور از عقب سر اینها آمده بترجمان می‌گوید که این اشخاص قانون است که باین هیئت بمنصب میرغضب پادشاه ایران مشغولی می‌نمایند چون حکم شده که سفیر را بقتل برسانند تعجیل مینمایند که در همین منزل سفیر را مقتول نمایند، اگر هزار باج‌قلو بمن بدهند يك دوسه منزل مهلت داده ایشان را مانع میشوم، در آن شب مبالغی باسم رشوه گرفته و در هر دوسه منزل از این نوع اداهای لغو برای اخذ و جرّ بعمل می‌آورده است.

پرنس مزبور می‌گفته است که شش هزار باج‌قلوی نقد و قریب به چهار هزار تومان جنس که برای مخارج خود و تحفه برای پادشاه همراه داشتیم مهماندار مزبور از ما باز یافت نمود و در منزل آخر معلوم شد که اینهمه انگلیخته خود او بود و دخلی بدولت نداشته.

القعه بعد از عزم و تصمیم رزم دولت روس خاقان مغفور نایب السلطنه مرحوم را نوازشات بسیار نموده و فرامین مطاعه باسم خوانین مهاجر و میر حسن خان طالش پسر میر مصطفی خان که در طالش توقف داشت و در جزو عریضه نگاری کرده و

۱- باج‌قلو یعنی اشرفی یا تومانی طلا که در عهد فتح‌الشاه رایج بوده و در آذربایجان و قفقاز به آن باج‌قلو می‌گفتند.

دولتخواهی نموده بود صادر شد، مضمون احکام آنکه هر يك از خوانین خود را صاحب اختیار ولایات قدیم خود دانسته روانه ممالك خود شوند و برای تقویت هر يك فوجی از لشکریان منصور مأمور فرمودند که بهمراهی خوانین مذکور روانه شده ایشان را بادر فوج شقاقی از افواج نظام سرداری سهرابخان گرجی مأمور فرمودند که از اردیل بطالش رفته بصلاح و صوابدید میرحسن خان طالشی و لشکر آن سامان قلعه لنکران را از دست لشکر روس انتزاع نموده بعد از اتمام کار قلعه باردوی شیخعلی میرزا ملقب بشیخ الملوك ملحق شوند و شاهزاده شیخ الملوك را که از فرزندان سلی خاقان مغفور بود و حاکم ملایر و توپسرکلن با فوج نظام ملایر و دو فوج دیگر از افواج عراقی و هشت عراده توپ و چهار هزار سوار از لشکریان خالصه مأمور فرمودند که از راه مغن روانه شده مصطفی خان شیروانی را در شیروان و حسین خان و حاجی خان ولدان سلیم خان حاکم شکی را که خود وفات یافته بود در ولایت شکی و سلطان احمد خان قبه را در ولایت قبه و دربند و حسینقلی خان بادکوبه را در قلعه بادکوبه مستقل نموده و مقوی ایشان باشد و حاجی محمد خان قراگوزلو که ریش سفیدی کامل و از نوکر های دربخانه نایب السلطنه بود بمصلحت گذاری در خدمت شاهزاده معین فرمودند و بحسین خان سردار حکم مطاع صادر شد که آکسندر میرزای والی را برداشته روانه ممالك گرجستان شود و قلعه لری را که در محل بلنگ و شوره گل که از محلات گرجستان و در سر راه تفلیس است از دست لشکر گرفته روانه تفلیس شوند و نایب السلطنه مرحوم را مأمور فرمودند که با لشکرهای آذربایجان بقرباباغ رفته قلعه شوشی را از تصرف کماشتکلن دولت روس گرفته بمهدیخان سپارند و همچنین قلعه گنجهر را گرفته به اقرلوخان سپارند و بجمیع شاهزادگان و سرداران سپرده شد که اردوی نایب السلطنه را چون نقطه در وسط دایره دانسته و از فرمان و صلاح ایشان تجاوز ننمایند و علمای بلاد که در اردوی همایون جمع شده بودند و آقا سید محمد مرحوم و صلحا و فضلا روانه آذربایجان و در هر اردو جمعی از ایشان برای وعظ و ترغیب

و تحریر غازیان مأمور شدند و اردوی خاقان مغفور مقرر شد که از بعد از گذشتن جمیع عساکر مأموره از رودخانه ارس و کر از سلطانیه بآهستگی در حرکت آمده از راه خلخال باردییل نزول اجلال فرمایند و بعد از این کنکاش و اصدار فرامین نایب السلطنه مرحوم از سلطانیه مرتخص شده روانه دارالسلطنه تبریز شد و شاه مرحوم محمد شاه را که در آن اوقات در مملکت همدان فرمانروا بودند بدارالسلطنه تبریز احضار فرمودند و مقارن ورود نایب السلطنه محمد شله مرحوم نیز وارد دارالسلطنه تبریز شدند و سرکار نایب السلطنه حکم فرمودند که امیرخان سردار با چهار فوج نظام دنبلی و افشار از ارس عبور نموده بنخجوان رفته نظام کنگرلو را برداشته از راه چیچکلو بقراباغ رفته در آنجا باردوی همایون ملحق شود و اردوی نایب السلطنه علیه از تبریز با افواج نظام مقدم و فوجهای تبریز و دو فوج قراجه داغ و سواران غلام تفنگچی و غلامان خاصه با چهل عراده توپ و خنپاره از قراجه داغ از پل خدا آفرین عبور فرموده و از آنجا سرخایخان و نوح خان را با دویست نفر از غلامان خاصه و چهل هزار تومان نقد و جنس و استمال نامه ها روانه داغستان نموده و خود بعون و قوه الهی از آب ارس عبور نموده در خاک قراباغ بآن طرف آب نزول فرمودند .

در این بین خاقان مغفور شاهزاده اسمعیل میرزا را که از اولاد صلبی ایشان بود و حاکم ترشیز خراسان با دو فوج نظام - منانی و دامغانی و دو عراده توپ و هزار سوار خراسانی بامداد نایب السلطنه مرحوم فرستاده بودند رسید و از آب عبور نموده ملحق باردوی همایون شد و در این سفر شاه مرحوم و امیرزاده بهرام میرزا و این دعاگوی دولت شاهی در رکاب نایب السلطنه مشغول خدمت بودیم و در میان فوج خاصه تبریز امیرزاده بهرام میرزا و این دعاگوی دولت شاهی در دست بهادران و در دسته مخبران سر دسته و صاحب منصب بودیم و بقانون نظام چادر در میان نظام زده حرکت می نمودیم در این بین خبر رسید که دو پلک از فوج روسی که هر بلکی هفتصد نفر میباشد با دو عراده توپ از قریه گرسی حرکت کرده اند و رو بقلعه شوشی میروند و مرور ایشان

از طریق است که فیما بین اردوی همایون و آن طریق زیاده از يك فرسنگ و نیم نیست و لامحاله میباید از رودخانه برگشاد عبور کرده روانه قلعه شوش شوند . نایب السلطنه مرحوم از شنیدن این خبر مسرور شده شاه مرحوم و اسمعیل میرزا و سیف الملوك میرزا برادرزاده خود پسر ظل السلطان را با چهار فوج از لشکر برگزیده بخیال اینکه مبادا روسیه از شنیدن آمدن لشکر ایران خوف کرده عود بقریه گرسی نمایند و خود را بآن مکان محکم اندازند بنفس همایون بتعجیل تمام از راهی که از پشت سر روسیه باشد و مابین روسیه و گرسی را قطع نماید روانه شدند.

امیرزاده بهرام میرزا را با این دعاگوی دولت شاهی با محمد خان امیر نظام ولد حاجی علیخان زنکته که در این روزها بمنصب امیر نظامی سرافراز بود مأمور فرمودند که همه جا از کنلر رودخانه برگشاد روانه شده محل عبور روسیه را که لامحاله از آنجا بایست بگذرند ممدود و مضبوط نمایم و بنه و آغروق را با مناسبت از هر دو طرف لشکر در حرکت آمد. نایب السلطنه طلب نراه با شاه مرحوم و اسمعیل میرزا با افواج قاهره بلشکر روس رسیده لشکر روس بخیال اینکه از اهل قرا باغند و یاغی شده اند با سوارهای قراول بجنگ مشغول شده بانداختن توپ دست گشودند و در این بین از افواج قاهره فوج سمنانی که اکثر آن سواره بودند و از فوجهای پیاده پیش افتاده بودند با دوسه عراده توپ جلو بلشکر روس رسیده بنای انداختن توپ گذاشتند .

لشکر روس از شنیدن صدای توپ یقین کردند که لشکر سلطانی رسیده بفکر خود افتاده از محل مصاف که صحرائی صاف و تا بآب قریب بدو فرسخ مسافت داشت و در میان لشکر روس زیاده از دویست نفر سوار قزاق نبود و لشکریان دیگر پیاده بایست اینقدر مسافت را طی نموده بآب رسند و آب هم منحصر بهمان معبر رودخانه برگشاد بود که امیر نظام و امیرزاده بهرام میرزا و این دعاگو مأمور بقطع آن شده بودیم و صاحب منصبان لشکر روس بیخبر از آنکه در سر معبر آب لشکر ایرانی ایستاده اند بتعجیل تمام روی براه نهاده با لشکریان نایب السلطنه علیه که پیش جنگ آنها شاه

مرحوم بود بنای جنگ گریز گذاشته این دو فرسخ مسافت را مشغول بزد و خورد بودند و مأمورین کنار رودخانه برگشاد که در میان دره و محل پست حرکت میکردند و مصافکاه مشهود ایشان نمیشد از صدای توپ و تفنگ مستعشر شدند که لشکر طرفین بهم رسیده و هنوز روسیه از آب نگذشته اند لهذا بتعجیل تمام خود را بجاده و معبر آب رسانیده طریق عبور را قطع کرده هنوز درست نظام نبسته و جا بجانشده بودند که طلیعه لشکر روس از بالای بلندی مشرف بر رودخانه و فی الجمله مشتمل بر بیشه و درخت بود ظاهر شده ایشان نیز از آن بلندی لشکر ایران را در کنار آب دیده طریق نجات را مسدود یافته و بقدر نیم ساعتی در آن بلندی ایستاده با نایب السلطنه و شاه مرحوم فی الجمله ستیزه و آویز کرده بالاخره تشنگی بر ایشان غلبه نموده توپخانه و عراده های بنه را در بالای بلندی گذاشته بهیئت اجتماع مثل سیل منجمد خواستند که لب آب ریخته لشکر اسلام را از لب آب برخیزانند، فوج خاصه و فوج دوم تبریز با اشاره امیر نظام دست بانداختن تفنگ کرده و در همین بین شاه مرحوم نیز بسر توپخانه های ایشان که در آن بالا بود رسیده از عقب ایشان فی الفور سرازیر شده دست بانداختن تفنگ گشادند .

لشکر روس از توپخانه سوا شده و تشنگی بر ایشان غلبه کرده و ازدو طرف هدف گلوله غازیان اسلام شده باندك كرت و فری سلك جمعیت ایشان از هم گسسته تفنگهای پادشاهی را بقانون نظام بر زمین ریخته بامان خواهی برخاستند و بآلتمام سواره و پیاده و صاحب منصب اسیر شده بقید اسر درآمدند الا دو نفر سوار قزاق که از معرکه جان بدر برده بودند برای احدی خلاصی میسر نشد، قریب یکساعت بغروب مانده در اوایل ذی الحجة الحرام این فتح میسر شده طراز فتوحات پادشاهان گردید و پس از احتیاطات تمام در گرفتن و بستن مخالفان که احدی با اسلحه و یراق در میان آن بیشه و جنگل نمانده باشد نایب السلطنه مرحوم با شاهزادگان و خواص بکنار رودخانه رسیده محل نزول برای اقامت تعیین نموده نصب خیم فرمودند و از همان ساعت نزول تا دو نلث از شب گذشته مشعلها بر افروخته عطا و بذل و انعام و احسان میشد و در همان شب

محمد حسین خان ایشیک آقاسی باشی مأمور شد که با هزار نفر سوار اسرای روس را که قریب به هزار نفر زنده مانده بودند با دو عراده توپ که از ایشان گرفته شده بود برداشته روانه اردوی خاقان مغفور شده خاطر خاقان مغفور را از این فتح مبین آگاهی دهند و عریضه ضراعت آمیز با تعهدات خدمات دیگر نوشته شده و فتحنامه دیگر باسم شاه مرحوم که در حقیقت عمده سعی و تلاش از ایشان ظاهر شده بود نوشته بدر بار خاقان مغفور ارسال فرمودند .

چون این دعاگوی دولت پادشاهی را غرض از این تحریر آنست که مطالعه کنندگان را هر کس باندازه منصب و کار خود تجربه از این تحریر حاصل آید بنا بر ملامت غرض بعضی حکایات را که بعضی عقلا آنرا صواب و خطاب نامیده اند متعرض میشود . از این منزل تا قلعه شوشی قرا باغ قریب چهار فرسنگ راه است و از همینج بقریه گرس نیز چهار فرسنگ راه است و قریه گرس و محال خنزیرک متعلق به حاجی آقا بیك لر که یکی از اعیان قرا باغ بوده میباشد . فضلعلی بیك و بخشعلی بیك برادران او که در آن وقت از جمله مهاجرین و در قراجه داغ متوقف و در این سفر از ملتزمین رکاب بودند برادر بزرگ خود حاجی آقا بیك لر برهم خوردن مصالحه و گذشتن لشکر ایران را از آب ارس اظهار کرده بودند او نیز در همین روز جنگ با قدری سوار و پیاده تبعه خود از دهات بیرون آمده از دور سیاهی مینمود و منتظر بود که صورت کار از پرده خفا بچه نوع ظاهر خواهد شد .

در این وقت که صورت فتح را در آئینه مراد غازیان ایران جلوه گر دید و عساکر روس را در دست سربازان جان فشان خسته و بسته مشاهده نمود با دو بست سیمد نفری که از آن محالات جمع آوری کرده بود خود را بخدمت نایب السلطنه علیه رسانیده و اظهار خدمتگزاری و جان نثاری نموده مراتب خلوص عقیدت خود را در مرآت خاطر مبارک جلوه گر ساخت و سرکار نایب السلطنه نیز بمقتضای جلب قلوب و مردم داری زبان بمرحمت و التفات گشوده او را بنوازشات و التفات مخصوص

داشت و این حاجی آقا لر بیك از نوكر های مهدیخان ولد ابراهیم خلیل خان حاكم قراباغ بود و در این اوقات كه مهدیخان و ابوالفتح خان برادرش در دولت ایران مشغول بخدمتگزاری بودند اودر قراباغ مانده بود ، خود را باهنای دولت روس بسته و باموراتی كه خلاف رأی مهدیخان بود اقدام مینمود ، برادران شان فضلعلی بیك و بخشعلی بیك كه همراه مهدیخان مهاجرت کرده بودند از مهدیخان فرار کرده بقرابه داغ رفته در پیش سیف الملوك میرزا كه در آن وقت حاكم قراجه داغ بود باذن نایب السلطنه مرحوم مشغول بخدمتگذاری بودند. در این وقت حاجی آقا لر بیك كه باین نوع وارد خدمت نایب السلطنه شد خواست كه دخلی در مزاج نایب السلطنه کرده در مملكت قراباغ كه یقین میدانست كه بعد از فتح قلعه شوشی مهدیخان صاحب اختیار آن بلد خواهد شد خود را از جزو مهدیخان خارج کرده باشد باین جهات اصرار بسیار نمود و سركار نایب السلطنه را كه در آنوقت مصلحت چنان بود كه بالاتأمل بر سر قلعه شوشی رفته و قبل از آنكه بزرگان لشكر روس كه با لشكر درقریه چناقچی دو فرسخی قلعه شوشی بودند مستحضر شده خود را بقلعه اندازند كار قلعه بانجام رسیده باشد وعده مهمانی بقریه گرسی گرفته فردای آنروز كه مأموریت عالیجاه محمد حسین خان بانجام رسید و با پانصد سرازسرای مقتولین و قریب بیك هزار و صد نفر صالداات قزاق زنده روانه اردوی خاقان مغفور گردید اردوی نایب السلطنه نیز از جنگ گاه كوچیده روانه قریه گرس شدند. دوفتر قزاق كه از این جنگ خلاص شده بودند خود را بقریه چناقچی رسانیده و بزرگان لشكر روس را از کیفیت آمدن لشكر ایران و گرفتن اشكری كه در گرس داشتند خبر داده ایشان بتعجیل هرچه تمامتر آغروق و سنگینی بار خود را در قریه چناقچی ریخته روانه قلعه شوشی شدند و نایب السلطنه مرحوم يك روز درقریه گرسی مهمان حاجی آقا لر بیك شده فردای آن روز باز كوچ فرموده بمان منزلی كه جنگ

۱- در حاشیه نسخه ها چنین مرقوم است :

« در مجازات این خیانت بزرگ فضلعلیخان و نجفعلیخان در وزارت حاجی میرزا آقاسی بسیار معتبر شدند ، فضلعلیخان بحكومت مازندران و اصفهان و کرمان و منصب امیرتومانی و برادرش اسماً یوزباشی و رسماً سرکرده «معتبری شدند» پس حاجی آقاسی لر بیك قاسم خان سرنیپ بود تا در این اواخر وفات کرد . »

واقع شده بود نزول فرمودند و از آنجا لشکریان را کج داده وارد کنار قلعه شوشی شدند و بزرگان لشکر روس در این چهار روز که فرجه برای ایشان شده بود دست و پا کرده جمیع اهالی دهات حول وحوش را کوچانیده و آذوقه بقدر دسترس جمع کرده بقلعه برده و دروب قلعه را بسته آماده قتال و جدال نشسته بودند.

ذکر قلعه شوشی و وقایعاتی که در کنار قلعه برای اردوی همایون روی نمود و اخباراتی که در ایام توقف از لشکرها و مأمورین بگریختن و شیروان و لشکران میرسید

قلعه شوشی مکانی است که بنوع گاو دنبال واقع شده و سربالا رفته و از آن طرف که منتهای ارتفاع قلعه است منتهی بسنگ شده چنانکه صعود از آن طرف بر بالای این سنگ محال و ممنوع است و این سنگ يك طرف قلعه را بطور دیوار احاطه کرده و از طرف دیگر همین سنگ منتهی شده بدره که موسوم است بخزینه دره سی و این دره بغایت عمیق است لیکن از این طرف دره پیاده می تواند باین رفته و از آن طرف بالا رفته بقلعه داخل شود اما در کمال صعوبت و اشکال ورود خانه ازین دره جار بست و چند آسیاب در این دره ساخته شده است که امور اهل قلعه از این آسیابها میگذرد ولیکن دره مزبور چندان عرضی ندارد و گلوله توپ و تفنگ از این طرف دره بآن طرف دره خوب میرسد و این زمین گاو دنبال از طرف دیگر منتهی است ببلندیهایی از زمین که از آن طرف زمینی که مقابل این زمین گاو دنبال باشد مگر يك تپه که آن هم موسوم است بدو اطلب تپه سی و از طرف دیگر این زمین گاو دنبال بسیار تندرس ازیر رفته و باریك و کم عرض شده و قدیمآ این زمین جنگلستان و بایر بوده و قریه در ربع فرسخی این زمین موسوم بقریه شوشی واقع بوده است.

پناه خان قرا باغی پدر ابراهیم خلیل خان قرا باغی^۱ بعد از قتل نادر شاه از اردوی نادری بقرا باغ آمده بود، این زمین گاو دنبال را زمین قابل و محکم دیده رعایای قریه

۱- در حاشیه نسخه ها در این مورد چنین نوشته شده: «پناه خان از جمله جارچیان پادشاه قهار نادر شاه افشار بود، در فترت دوات ایران بقرا باغ و اران مستولی شد، چون در آن آشوب در ایران دار الضرب معینی نبود در قلعه پناه آباد سکه از نقره تمام عیار اختراع نمود که اکنون پناه آباد گویند و او از طایفه مشهور بجوان شیراست نادر».

شوشی را کوچانیده باین زمین آورده و جنگل این زمین را تراشیده بصورت آبادی انداخته بود و بمروور دوطرف این زمین رادیوار کشیده و برج ساخته و پسرش ابراهیم خلیل خان در استحکام آن کوشیده قلعه متین و مضبوط ساخته آمده است و در این مروور بزرگان قرا باغ و اهل سوق و تجار بآن بلدجمع آمده معمور و آبادان شده و این سینه کوه که باین نوع گاو دنبال آمده و سعی دارد که بقدر چهار پنج جفت ذرات در میان قلعه میشود و در این مدت مدید سکنه آنجا اکثر بلکه همه متمول شده اند و بجهت منانت مکان اکثر متمولین خارج اموال مرغوبه خود را آورده در آن قلعه بامنا میسپارند و از این تحریر معلوم میشود که دو طرف این قلعه دیوار و برج دارد و دو طرف دیگر احتیاج بساختن برج و دیوار ندارد ، يك طرف منتهای این سینه کش است که بسنک چسبیده بدیوار محتاج نیست و يك طرف دیگر طرف خزینه دره سی که آن دره مانند خندق برای این سینه کشی شده است .

نایب السلطنه مرحوم در نیم فرسنگی این قلعه زمینی مسطح پسند فرموده اردوی همایون را نزول دادند و خود باجمعی از خواص بکنار قلعه رفته اطراف قلعه را بنظر احتیاط ملاحظه فرمودند و معین شد در میان قلعه زیاده از دوهزار نفر لشکر روس نیست و بقدر دوهزار نفر هم از تفنگچی ارامنه و غیره جمع شده اند .

چون هنوز امیرخان سردار بالشکرها نی که باید باردوی همایون برسند نرسیده بود بالکلیه محاصره قلعه از همه طرف مقدور نبود و قرا باغیان که در این وقت بخیمت نایب السلطنه رسیده بودند بخصوص حاجی آقا لر يك فتح قلعه را بسیار سهل و آسان بنظر جلوه میدادند و خیال میکردند که اهالی قرا باغیان که در قلعه هستند باشاره اینها لشکر روس را از قلعه گرفته و قلعه بدون زحمت جنگ و جدال بتصرف خواهد آمد و چندان مال بدست امنای دولت خواهد آمد که ازو هم وقیاس بیرون خواهد بود و در ایام محاصره هر وقت که مصلحت در یورش و گرفتن قلعه بقهر و غلبه مقتضی میشد فی الجمله قرا باغیان باین خیال مانع می آمدند و وعده انجام تسخیر قلعه را بامروز

و فردا می‌انداختند و در این وقت امیرخان سردار با لشکرهای ابوابجمعی خود باردوی همایون ملحق شد و چون اثری از این مواعد قراباغیان و حاجی آقا لریک بظاهر نرسید و هرروز درخلف وعده بتعلیلات موهومه متمسک میشدند رأی مبارک بمحاصره قلعه شوشی وضبط مملکت قراباغ قرار گرفت .

چون مهدیخان قراباغی بجهاتی که مذکور شد ازدخل حاجی آقا لریک درامر قراباغ دلتنگ شده بود ترك و سایرطوایف قراباغ که بمهدیخان ارادت تمام داشتند و ازدلتنگی او مأیوس میشدند لهذا نایب السلطنه مرحوم ضبط و ربط امور قراباغ را بالکلیه باومفوض فرموده او را امیدوار ومستمال ساختند و قرار شد که حاجی آقا لریک از سخن وصلاح مهدیخان بیرون نباشد و مهدیخان را با اهل قراباغ مقرر داشتند که بآن طرف از قلعه که سنك احاطه کرده رفته راههایی که بلد میباشند و احتمال تردد مضبوط و محفوظ نمایند و سیف الملوك میرزا و منصورخان فراهانی ونظام قراجه داغ و احسان خان کنکریلو را با فوج کنکریلو وجمعی از لشکریان دیگر و دوازده عراده توپ بدادو طلب تپه‌سی فرستاده تپه مزبور را گرفته سنگرها بسته نشستند و از این طرف فوج خاصه را با چند فوج دیگر و قاسمخان سرتیب و یوسف خان گرجی توپچی باشی آذربایجان با چهارعراده توپ بطرف خزینه ده‌رسی فرستاده سنگرها بسته نشستند و از طرف پائین که اردوی مبارک افتاده و يك راه بقلعه یش نداشت جمعی را درسر راه قلعه گذاشته از چهارطرف بمحاصره قلعه اشتغال نمودند و از آن طرف محمد حسین خان با عریضه و فتحنامه در چمن شام اسبی که دريك فرسنگی شهر اردیل است باردوی خاقان مغفور رسیده کیفیت واقعه را بعرض مبارک رسانید و خاطر خاقان مغفور مسرور شده بنواختن نقاره و کرنا برای شادیانه امر فرمودند و سرهای مقتولین را دربالای تپه که درکنار پلی که بر رودخانه شام اسبی بسته‌اند واقع است عبرة للناظرین مناری ترتیب دادند و امرای سالدات را مأمور بتوقف دارالسلطنه اصفهان فرمودند .

چون خاقان مغفور میخواستند که قلعه قراباغ زود تر از همه قلاع مفتوح شده و با اردوی نایب السلطنه بعد از فتح روانه گرجستان شده اردوی خاقان مغفور از آب ارس گذشته در مملکت قراباغ این زمستان قشلا میشی نمایند و چنان در خاطر همه ایون مرکوز شده بود که مفتوح شدن قلعه قراباغ بسیار سهل و متوقع اینقدر توقف و تأخیر نبودند بنا بر این الممیلرخان ولد میرزا محمد خان قاجار را که خال پادشاه مرحوم و در این اوقات که عبدالله خای امین الدوله معزول شده بود او را بلقب آصف الدوله کی سرافراز فرموده بودند با غلامحسین خان سپهدار عراق که بشرف مصاهرت خاقان مغفور سرافراز بود با لشکر نظام عراق که در آن وقت موسوم بجانباز بودند بقدر یازده هزار لشکر ابوابجمع الله یارخان آصف الدوله فرموده وحیب الله خان توپچی باشی افشار را با دوازده عراده توپ در خدمت آصف الدوله بمدد اردوی نایب السلطنه روان فرمودند و صد هزاردومان اشرفی یکمقالی برای مدد خرج نایب السلطنه مرحوم به محمد حسین خان ایشیک آقاسی باشی تحویل شد و خلعت و نوازش نامه برای شاه مرحوم مرحمت فرمودند و محمد حسین خان اخبارات مذکوره را بتوسط چاپار بعرض نایب السلطنه مرحوم رسانید و در همین ایام خبر رسید که قلعه لنکران را که سه رابخان و سلیمخان و میر حسنخان طالش که مأمور بتسخیر آن شده بودند لشکر روس که در آن قلعه متوقف بودند بعد از رسیدن لشکر ایران بکشتیها نشسته از راه دریا بقلعه بادکوبه رفتند و مأمورین قلعه لنکران و ولایت طالش را بمیر حسین خان سپرده بحکم و مأموریت سابقه در کنار رودخانه که ملحق باردوی شیخ الملوك شدند و قصبه سالیان را متصرف شده و اسباب جسر بندی معبری که مشهور است بمعبر جواد حاضر کرده و جبری محکم بسته و مستحفظین برای جسر تعیین کرده لشکر را بآن طرف رودخانه کر گذرانیده اند و باز خبر رسید که لشکرهای روس که درشکی و شیروانات بوده اند ولایات را خالی کرده بطرف ولایت قبه رفته اند و حسین خان و حاجی خان در ولایت شکی استقلال تمام یافته اند و نیز خبر رسید که حسین قلیخان بادکوبه نیز

جميع محال بادكوبه را متصرف شده باغات لشكريان كه بحكم شيخ الملوک بهمهراهی او رفته بودند و باعانت اهل بادكوبه بمحاصره بادكوبه كه درلب دريای خزر واقع بلكه يك طرف آن قلعه در ميان درياست اشتغال دارند و باز خبر رسيد كه سلطان احمد خان قبه جميع محال قبه را متصرف شده و برسر قصبه قودبال رفته بمقابله و قابله لشكر روس كه در آن قصبه باينارال بزرگ متوقفند اشتغال دارند و ايساً خبر رسيد كه خوانين داغستان بداغستانات رسيده و آن ولايت بهم برآمده اكثر آن محالات را متصرف شده اند و لكزيه بسيار برسد ايشان جمع شده مشغول امورات آن طرف ميباشند و چون برای قلع ماده روسيه قصبه قودبال سلطان احمد خان مدد خواسته بود همچنين حسين قليخان بادكوبه برای گرفتن بادكوبه خواهش مدد كرده بود و در آن صفحات از لشكر روس سواي اين دو مكان اثری باقی نبود حكم همايون صادر شد كه شيخ الملوک حركت بسمت قودبال قبه نموده بمدد سلطان احمد خان مشغول شود و دو هزار نفر از ابواب جمعی خود بمدد حسين قليخان ببادكوبه روانه فرمايد .

از اتفاقات حسنه دوفروندكشتی از تجار حاجی ترخان كه قریب پنجاه هزار تومان از اقمشه فرنگ داشت بادمخالف ورزیده عنان اختیار از دست سكان كشتی رفته بكنار بادكوبه رسانيد و بدست غازيان اسلام افتاد سركار شيخ الملوک بعد از استماع مهر عليخان قاجار را كه در آن وقت بمنصب وزلرت ملایر و تویسرکان منصوب بود و خان مختارش مینامیدند بضبط آن اموال روانه فرمود و خود بآهستگی اردو را کوچ داده روانه ولایت قبه شدند و خان مختار ببادكوبه رسیده بانواع مختلف آن اموال را از دست سكان حسين قليخان گرفته باردوی شيخ الملوک رسانيد و درینوقت مسعود نایب السلطنه مرحوم گردید كه روسيه كنجه قلعه كنجه را خالی كرده روانه تفلیس شده اند و جميع اعیان كنجه باردوی مبارك آمده شرف دستبوسی حاصل كردند و باز خبر رسيد كه حسين خان سردار حاكم ايروان كه با آلکسندر ميرزای والی

گرجستان بسمت گرجستان حرکت نموده بودند در قرا کلیسا با ینارال روس مقاتله کرده و ینارال مزبور از او گریزان شده و بقلعۀ لرّی رفته در آن مکان نشسته و سردار مزبور نیز بالشکریان ابوابجمع خود در مقابل آن نشسته بتاخت و تاز محلات گرجستان اشتغال دارد و ولایات گرجستان نیز باین سبب بهم برآمده و اغتشاش کلی روی نموده است .

پس از ورود این اخبار رأی نایب السلطنۀ مرحوم بر آن قرار گرفت که شاه مرحوم را با سرداری امیرخان قاجار با هشت هزار لشکر نظام و غیرنظام روانۀ محال گنجه فرمایند و نظر علیخان مرندی را که هم سرتیب فوج مرند و هم حاکم آنجا بود مأمور فرمودند که با دو هزار نفر ابوابجمعی خود بقلعۀ گنجه رفته نه عراده توپ را که از لشکر روس در قلعۀ گنجه مانده تعمیر نموده مستقلاً مستحفظ قلعۀ گنجه بوده خود را در امر کوتوالی قلعۀ محکوم حکم احدی نداند و از قلعۀ گنجه مأذون نیست بهیچوجه قدم بیرون گذارد و اقرلویخان را نیز حاکم مملکت گنجه فرموده با اهالی گنجه در اردوی شاه مرحوم روان فرمودند و شاه مرحوم با امیرخان سردار و لشکر ابوابجمعی خود از اردوی نایب السلطنه بیرون آمده با ده عراده توپ روانۀ گنجه شدند و نظر علیخان نیز با فوج مرند روانه شده داخل گنجه گردید .

اقرلویخان ولد جواد خان نیز در ولایت مستقل شده و اردوی پادشاه مرحوم با امیرخان سردار از بلنۀ گنجه گذشته در رودخانه زگم خیام اقامت را نصب فرموده متوجه امور آن سامان شدند و نایب السلطنۀ مرحوم از مکانی که سابق اردو انداخته بودند يك فرسخ کوچیده روی بطرف گنجه در صحرائی وسیع تر از صحرای اول فرود آمدند و برای اینکه جا و مکان تنگی ننماید و بجت لشکریان عراق که با آصف الدوله می آمدند در جنب اردوی همایون محلی مناسب تعیین فرمودند و در همین چند روز آصف الدوله بالشکر مأمور رسیدند و در محل معین رحل اقامت انداختند و چون ماه محرم هزار و دوست و چهل دو داخل شد برای تزیین جناب سیدالشهداء علیه السلام

تکایا بسته علمای اعلام و مجتهدین ذوی الاحترام مثل جناب آخوند حاجی ملا احمد نراقی و جناب آخوند علام محمد امقانی بعد از ذکر مصیبت حضرت سید الشهداء لشکریان منصور را بجهاد ترغیب فرموده شوری در میان لشکر منصور می انداختند و دسته دسته و فوج فوج لشکریان اسلام از مجلس وعظ برخاسته بخد مت نایب السلطنه آمده اظهار شوق و تعهد یورش و بیباکی را از کشته شدن و کشتن میکردند و چون هنوز سنگرهای لشکر منصور از طرف دواطلب تپه سی چندان نزدیک نرفته بود که وقت یورش رسیده باشد و هنوز از توپهای قلعه کوب فتور چندان در دیوار و بروج قلعه حاصل نیامده بود غازیان را بصبر و سکون اشارت میفرمودند، ناله و نفیر از غازیان باوج آسمان میرسید و چندان میگریستند که از این شوق و ذوق در راه دینداری تعجبا حاصل می شد و لشکریان روس نیز با ارامنه که در قلعه بودند دست از جان شسته همه روزه و همه شب مشغول حفظ و خود داری و انداختن توپ و تفنگ بودند.

از غرایب اتفاق اینکه روزی فوج کزگر لو که در سنگر خود مشغول پیش بردن سنگر بودند و از جانب قلعه گیلان نیز توپ و تفنگ انداخته می شد گلوله توبی میان بر بمیان سنگر انداختند و هدفه نفر از سربازان را که بنظام ایستاده بودند شربت شهادت چشانیدند و روز بروز سعی و تلاش لشکر اسلام سیه ها و لشکرها پیش رفته و رخنه ها از صدمات گلوله توپ در دیوار بست قلعه پدید آمده و یک دور زمانه بود امر یورش بنحو دلخواه انجام پذیرد تا آن مقام که برای یورش بروج و دیوار بست قلعه و رخنه و راهبائی که از طرف خزینه دره سی غازیان اسلام بلد شده بودند همه را دراردوی معلى نایب السلطنه جا بجای بسته فوج بفوج بلشکریان تقسیم فرموده و با میرزاده بهرام میرزا و باین دعاگوی دولت شاهی از دیوار بست قلعه قسمتی معین و مرحمت شده بود و میفرمودند که در راه دین و دوات اول اولاد خود را مأثور بیورش خواهم کرد و علامات اعلام یورش در میان غازیان معین شده و نردبانها ترتیب یافته بود.

این دعاگوی دوات شاهی و امیرزاده بهرام میرزا رخت نظام پوشیده و طبل

احضار سرباز را زده عازم انجام خدمت مأموره بودیم که ازطرف محمد خان امیر نظام آجودانهای افواج حکم توقف بلکه موقوفی یورش را رساندند .

این دعاگوی دولت شاهی سرباز را بوکلاسپرده خود بمنزل آمده روانه چادر نایب السلطنه مرحوم شده که از چگونگی مخبر آید. چون وارد خیمه مبارکه شد الله یار خان آصف الدوله را دید که سبب موقوف شدن عزم یورش را درحضور نایب السلطنه از میرزا محمد علی مستوفی الممالک که در آن وقت خود را وزیر مجادله و وکیل معامله می نامید می رسید و او در گفتن جواب تهاون و تکاهل مینمود و منتظر اذن نایب السلطنه مرحوم بود .

آصف الدوله بزبان آورد که چند نفر بنه پای اردوی ما که برای آذوقه بیرون رفته بودند در دماغهٔ عسکران که در دوفرسخی اردوی همایون است جمعی از سوارهای مأمورین اردوی گنجه را پریشان دیده اند مگر حادثه ای برای اردوی شاه مرحوم و امیرخان سردار که در گنجه اند حادث شده است؟ چون سخن آصف الدوله باینجا رسید نایب السلطنه بمیرزا محمد علی فرمودند که نوشتجات شاه مرحوم را بآصف الدوله بده تا بخواند .

میرزا محمد علی نوشتجات شاه مرحوم را بآصف الدوله داد و این دعاگوی دولت شاهی ملاحظه مینمود که آصف الدوله از خواندن این نوشتجات مختلف اللون و متغیر الاحوال میشد .

بعد از تمام شدن نوشتجات معروض نایب السلطنه مرحوم نمود که نبایست یورش قلعه شوشی موقوف شود و نبایست لشکرهائی که سنگرها را بآن نوع نزدیک برده اند باردار حضارشوند تا آنکه مجلس مصلحت منعقد شده از ماندن و کوچیدن هر يك که مصلحت شود بروفق آن معمول آید .

نایب السلطنه مرحوم فرمودند که ما مشاوره کرده و مصلحت در کوچ کردن دیده ایم و بیان مصلحتی را که شده بود بآصف الدوله در میان گذاشته تقریر فرمودند

و این دعاگوی دولت شاهی استماع مینمود. حاصل مصلحت این است که تحریر میشود و چون این دعاگوی دولت شاهی را غرض از اغراض تحریر این تاریخ بیان اموراتی است که خوانندگان از استماع آنها تجربه بردارند لهذا منان قلم را از بعضی کیفیات جزیه باز نمیکشد.

فرمودند که چون قلعه متین گنجه در تصرف کماشتگان ما میباشد و در قلعه قراباغ از لشکروس چندان لشکری نیست که اینقدر از لشکرها که در کاب همایون است مشغول بامر اینها نمایم و واضح است که اگر اردوی همایون از کنار قلعه قراباغ رو بگنجه حرکت ننماید و متوجه دفع لشکروس نشود لشکروس قلعه گنجه را محاصره نموده و اهالی ممالک قراباغ و گنجه و شیروانات که تازه ایل و رعیت این دولت شده اند از اقامت ما در کنار قراباغ و عدم استخلاص محصورین گنجه و تلافی شکست اردوی گنجه و قتل سردار استنباط سستی و تهاون نموده ضعف لشکر ما ظاهر میشود باین سبب بفکر مآل بینی افتاده احتمال کلی میرود که ازین صداقتی که در خدمتگزاری دولت ایران ظاهر کرده اند بعیمان شده و باموراتی که منافی صداقت است اقدام نمایند و کار لشکریان ما که در میان این جنگل و یشه قراباغ افتاده اند از جهت خلاف اهل قراباغ مختل شده آذوقه و سیورسات که از صحرا و قرای نزدیک و دور تحصیل میشود کمیاب شده در هر گوشه بر جاله و ضعفای اردو که بیرون میروند دست درازی نمایند و اهل ولایت بلد مملکت خود میباشند واضح است که کار بلد و نا بلد در میان این جنگل و یشه چگونه خواهد بود و ظاهر است که اگر در روز باردوی باین عظمت باین نوع بگذرد پریشانی و فقر کلی حاصل خواهد آمد و زبده لشکرایران همین لشکر است که در خدمت ما میباشد و در اردوی خاقان مغفور چندان اجتماعی نیست که اگر کسری باین لشکرا راه یابد خبر آنرا نتوانند فرمود پس اقرب بصلاح دولت آنست که راضی نشویم که شکست خوردگان گنجه باردوی همایون وارد شده لشکریان اردوی همایون را ضعف قلب و بد دلی حاصل شود و واضح است که در این تمادی ایام که خبر

بامنائی دولت روس رسیده است مدد برای لشکریان خود خواهند فرستاد و تا حال احتمال کلی دارد که مدد ایشان رسیده باشد پس مصلحت چنان مینماید که اگر بعون الله چشم زخم دیگر بلشکریان روس که بهمراهی ینارال مده دوف است رسانیم هم تلافی قتل سردار وشکست اردوی گنجه شده وهم مستحفظین قلعه شوشی مأیوس از امداد دولت خود می شوند و قلعه شوشی بآسانی بتصرف خواهد آمد و اگر العیاذ بالله امر لشکر روس که در سر گنجه میباشند بطور دلخواه نگذشت امر قلعه گنجه و شهر را مضبوط نموده تدارك زمستان وقشلامیشی این لشکر را در ولایت گنجه که قریب بایروان ونخجوان است حاضر کرده ولشکر حسین خان سردار رانیز باردوی همایون ملحق مینمائیم و اردوی خاقان مغفور را نیز از اردیل حرکت داده بجهت قشلامیشی در قشلاقات قراباغ ساکن مینمائیم و واضح است که با اتفاق رعایای اسلام که ساکن این ولایت میباشند و کثرت لشکر ناممعدود ایران لشکر روس در هر جا که هستند یا باید عود بتفلیس نمایند یا باید که از بی آذوقگی و بی آرامی متفرق شده بالمره دستگیر و نابود شوند .

در این بین خبر رسید که خاقان مغفور از اردیل حرکت کرده در قراجه داغ در چمنی که موسوم بطویلہ شای است نزول اجلال فرموده و قریب برود ارس رسیده اند .

الله یار خان آصف الدوله از استماع این فرمایشات دانست که رأی نایب السلطنه مرحوم بمقابله و مقاتله قرار گرفته حرکت خواهند فرمود حکم بر رفع و حمل خیام اردوی همایون نموده مقرر شد که بدعاغه عسکران که دوفرسخی اردوی همایون بود پیشخانه اردوی همایون کشیده شود و دوفوج از لشکر نظام با هزار نفر سوار و چهار عراده توپ بچنداولی لشکر همایون مقرر شد که اینقدر توقف نمایند که جمیع ضغای لشکر از میان این یشه و جنکل بیرون آمده بصحرای عسکران رسند و مهدیخان قراباغی را مقرر شد که با اهالی قراباغ و با يك هزار نفر از سواران خاصه رکابی دریش

مهدیخان مانده بقدر امکان درتضییق قلعگیان شوشی وضبط مملکت قرا باغ خود داری ننموده اشتغال نمایند و موکب نایب السلطنه نیز با لشکرهای نظام و لشکرهای عراق حرکت نموده روانه گنجه شدند و دراین کوچ جمعی از ارامنه قرا باغ از قلعه شوشی باین آمده خواستند که دستبرد بیازماندگان اردو نموده باشند لشکرچنداوول بایشان برخورد جمعی ازایشان را بقتل رسانیده و بعضی را اسیر نموده بخدمت نایب السلطنه آوردند و در روز سیم از کوچ که برای اردوی همایون واقع میشد خبر رسید که نظر علیخان سلامتی خود را در خالی نمودن قلعه گنجه دانسته وحکم وفرمان ولی نعمت خود را کأن لم یکن انگاشته در زمره متفرقات اردوی گنجه باردوی شاه مرحوم ملحق شده است ورعابای شهر و محال گنجه را از این احوالات تاب اقامت نمانده بالکلیه زن و مرد کوچیده با اقرلوخان حاکم خود رو باردوی همایون می آیند .

از شنیدن این اخبار نایره غضب نایب السلطنه در حرکت آمده حکم باحضار نظر علیخان فرموده عبیره للناظرین اورا بالاغ وارونه سوار نموده بدست شاه گلدی نام لوطی که از الواط قصبه مرند و در فوج نظام سرباز بود سپردند و بهیئتهای مختلف اورا در اردو بازار گردانیده مجبوساً بقصبه مرند فرستاد و مصلحتی که در کوچ کردن از قلعه قرا باغ بتصوراتی که بر آن مصلحت چیده شده بود و بنای آن بنا بر تصرف قلعه و شهر گنجه بود بسیارست آمده بطرح مصلحت دیگر وانعقاد مجلس مشاوره با اهل شور پرداختند و درین کنکاش آصف الدوله و غلامحسین خان سپهدار با سرکردگان عراقی و سرتیپان و سرهنگان آذربایجان و محمد خان امیر نظام و ابوالفتح خان ولد ابراهیم خلیل خان قرا باغی حاضر آمده و امیر زاده بهرام میرزا و این دعاگوی دولت شاهی را نیز بآن مجلس احضار فرمودند و بنای مصلحت را بر یکی ازین سه امر قرار گذاشتند که هر يك راجح و اقرب بصلاح دولت باشد معمول شود :

اولاً اگر صلاح باشد توقف در مکانی مناسب کرده و حقیقت واقعه را بخاقان

مغفور عرض نموده هر چه مصلحت دانند معمول دارند .

ثانیاً اگر عود بمحاصره قرا باغ و یورش کردن و گرفتن قلعه مصلحت باشد در همین ایام اقدام شود .

ثالثاً با وجود بودن قلعه گنجه و شهر در تصرف روسیه پیش رفته اگر لشکر روس بعزم مقابله بیرون آمدند جنگ رو برو کرده آنچه از مشیة الله در پرده تقدیر است بظهور آید و اگر روسیه پای در دامن قلعه داری کشیدند آنها را محاصره نموده از اردوی خاقان مغفور و از اردوی ایروان جمعیت و امداد آورده کار را بروسیه گنجه تنگ نموده امر ایشان را باتمام رسانند و ظاهر و هویدا بود که کار هر يك از این دو لشکر روس و ایران که در گنجه جمع شده اند اختلال پذیرد اغراض دولتی که بجهت آن اغراض این جنگ و شورش واقع شده از پیش نخواهد رفت باین معنی که اگر در لشکر روس اختلال حاصل آید ولایتی که از اسلام گرفته اند بالمره بی منازعه بتصرف لشکر ایران قرار خواهد گرفت و راهمایی را که در سنوات سابقه مصلحه از کوه البرز برای تردد از دشت قبیحاق بگرستان تراشیده و صاف نموده اند لکزیه داغستانات باجتماعی که حال دارند مسدود کرده بالمره این ولایات از تصرف دولت روس بیرون خواهد آمد و اگر شکست بر لشکر ایران افتد چون زمستان نزدیک است و برای قشلاق لشکر یورتنی مشخص نشده و آذوقه جمع آوری نموده اند بالمره باید ولایاتی را که بتصرف آمده گذاشته از آب ارس عبور کرده بولایت آذربایجان عود نمایند ولیکن اهالی آن بلاد و خبر گیران این طرف جمعیت لشکر روس را زیاده از ده هزار نفر سوار و پیاده و توپچی بهمه جهت نمی گفتند و آصف الدوله فی الجمله پیش رفت امور نایب السلطنه مرحوم را باین سیاق که در این دو ماه حاصل شده بود طالب نبود و مصاحبتی که در آنوقت صالح بود همان بود که از اردوی خاقان مغفور لشکری بمحاصره قرا باغ مأمور شده لشکر نایب السلطنه مرحوم در محل مناسبی که برای آب و غلف و آذوقه تنگی حاصل نشود در مقابل سردار روس نشسته در چنین وقتی که غلبه فی الجمله از لشکر ایران محسوس سردار روس بود اغراض دولتی را بمیان آورده بگفتگوی

صلح و جنگ پرداخته از کم و کیف لشکر روس اطلاع کامل حاصل آیند و بعد از استحضار از کم و کیف اوضاع روسیه از روی بصیرت بر جنگ و صلح هر يك كه مصلحت باشد اقدام شود ولی چون اکثر اوقات تقدیرات یزدانی موافق تدبیرات انسانی نیست آصف الدوله اظهار دلیری نموده بغیر از حرف جنگ بحرف دیگر نمیرداخت و بمصلحتی دیگر رضا نمیداد و نایب السلطنه مرحوم نیز بسبب فتح کرسی قدری بجنگ آن طایفه جری شده بودند و از اتهام در تهاون جنگ روس در خدمت خاقان مغفور خوف کلی داشتند لهذا تصدیق این مصلحت را نموده راضی بجنگ و رفتن بکنجه شدند .

هر چند سرتیبان و سرهنگان و محمد خان امیر نظام لشکر آذربایجان عرض کردند که مصلحت توقف نمودن در محل مناسب و حرکت کردن از روی استیصار است از نیش طعنه سرکردگان عراق خسته خاطر شده اعتنائی بحرف ایشان نشد آخر الامر ایشان را نیز باین مقدمات متفق بر حرکت کنجه و جنگ با روس نمودند .

پس از حصول این نوع اتفاق لشکرها را تقسیم فرموده آصف الدوله را با سپه دار و لشکرهاى عراق در میمنه مقرر داشتند و سیف الملوك میرزا را با افواج قر اجه داغی و مرند و گروس و قدری از اشکریان مازندران بریش سفیدی میرزا علی کرابلی و طهماسب قلیخان لاریجانی و لد میرزا محمد خان که از معتقدین این دولت بوده در میسر با دوازده عراده توپ تعیین فرمودند و خود نایب السلطنه مرحوم با پادشاه مرحوم لشکر قلب را بوجود مبارك مزین داشتند و ابراهیمخان بادکوبه سرتیب را با دوهزار سوار بقراولی روانه فرمودند و فوج خاصه را که از لشکر قلب بود با میرزاده بهرام میرزا سپردند و فوج افشار را با صاحب منصبان آن طایفه بمحمد حسین میرزا و لد ظل السلطان که بمصاهرت نایب السلطنه مرحوم سرافراز است سپردند و فوج مراغه را که بسرتیبی جعفر قلیخان و لد احمد خان مقدم و سرهنگی حسین پاشای برادرش مقرر بود باین دعاگوی دوات سپرده در قلب قرار دادند و چنان مقرر شد که پشت بند و محافظ این دعاگوی دولت شاهی و افواج مراغه افشاریه و محمد حسین میرزا باشد و محافظت افواج افشاریه بفوج خاصه و امیرزاده بهرام میرزا مقرر شد و نایب السلطنه مرحوم و

محمد شاه وفوج تبریز و همدان و غلامان تفنگچی و غلامان خاصه و ییشخمدتان و سواران زبده عراق و آذربایجان در عقب این لشکر بوده بامر ونهی تمام لشکر پردازند و محمد خان امیر نظام با بیست و چهار عراده توپ بتوپیچی باشی گری یوسف خان گرجی در قلب ایستاده مشغول خصم افکنی باشند.

بعد از ترتیب لشکر و صدور احکام از این منزل کوچ کرده بنه و آغروق را بمیرزا محمد خان قاجار ولد حسینی خان قاجار برادر زاده خاقان مغفور سپرده رستمخان قراگوزلو را با سواره قراگوزلو بریش سفیدی او مقرر فرمودند و از این منزل بنه بسیار سبکی با قورخانه بقدر احتیاج برداشته روانه سمت گنجه شدند و قریب یک فرسخ و نیم گنجه رسیده منزل گزیدند و روز ورود بمنزل مذکور لشکریان را مأمور بتوقف آن مکان فرموده خود نایب السلطنه با دویست و سیصد سوار خاصه پیش رفته بابرهمخان بادکوبه که با دو هزار سوار بقراولی مأمور و قریب سه ربع فرسخ بگنجه مانده توقف داشت رسیده بتماشای لشکر روس و استحضار از کم و کیف ایشان پرداختند.

کسانی که در پیش ابراهیمخان بودند معروض داشتند که سواران قراول لشکر روس الا آن قریب بگنبدی که شیخ نظامی در آن مدفون است و بیش از ربع فرسخ از این مکان دور نیست ایستاده اند و چنان مینمایند که لشکر روس در همین روز از اردوی خود که در پهلوی گنجه است فوج فوج بیرون آمده تا نزدیک گنبد شیخ رسیده و دو سه ساعت توقف کرده اند اندک زمانی است که عود باردوی خود کرده اند.

ابراهیمخان بادکوبه سرتیپ منکر این عرایض شده عرض مینمود که هرگز لشکر روس را قدرت مقاتله و مقابله و روبرو نیست و میگفت که همه خوف من این است که لشکر روس پای بمیدان مقاتله نگذاشته خود را در کوچه باغات محفوظ نموده بآنجه کار بر ما دشوار گردد و یکم نفر از سواران قراول که با این دعاگوی دولت آشنای داشتند و از مردمان کار دیده بودند باین دعاگوی دولت در خفه گفتند که

امروز لشکروس از قراریکه ملاحظه کردیم قریب بیست هزار نفرسواره و پیاده میباشند و قریب بسی عراده توپ دارند و بی احتیاط تا قرب گنبد شیخ آمده جا و مکان برای جنگ تعیین نموده فی الجمله پناهی هم برای صالادات خود ساخته قدری صالادات و سوار و توپ در آنجا گذاشته عود کردند .

درهمین بین بنایب السلطنه مرحوم عرض شد که جمعی از صالادات سه روز قبل از این بکمک یارالامده دوف از تفلیس رسیده اند و چنان مذکور است که یارال یرملوف از سرداری معزول و یارال بستویج بجای او منصوب شده بتفلیس آمده است و احتمال دارد که سردار جدید با همین صالادات که سه روز قبل آمده اند باین اردو وارد شده باشد در این بین قراولان لشکرنایب السلطنه بگنبد شیخ نظامی بسیار نزدیک شده بقراولان روس چنان قریب شدند که احتمال کلی بدستبردو نزاع داده میشد . این خبر باردوی روس رسیده فی الفور اثر گرد و غبار حرکت لشکر در اردوی روس پیدا شد ، چون زیاده از یکساعت بفروب آفتاب نمانده بود نایب السلطنه مرحوم مقرر داشتند که قراولان جلو کشیده مراجعت و کار جنگ را بفردا اندازند .

از مشاهده این اوضاع فی الجمله احتیاط در امر جنگ برای نایب السلطنه مرحوم حاصل شد و این دعاگوی دولت شاهی نیز مقدماتی را که شنیده بود معروض خدمت نایب السلطنه مرحوم کرد ، نایب السلطنه مرحوم حکم بتوقف و تیقت سواران قراول و ابراهیمخان در همان مکان کرده مراجعت باردوی همایون فرمود و در همین شب که شب سیزدهم ماه صفر بود بجهت احتیاطی که داشتند لشکر همایون را که جریده و سبای تا باین مکان آمده بودند و بنه بسیار کمی همراه بود مقرر شد که بطرف سینه کشی که در پهلوی لشکر همایون واقع بود اشکریان فوج فوج بآنجا رفته تغییری در مکان لشکر حاصل آید تا لوازم احتیاط مرعی شده باشد و ماده احتیاط آنکه در جنگهای سابق که با دولت روس داشتند سرکرد گن روس بملاحظه بی نظامی لشکر ایران بعضی اوقات با فوجی از لشکر نظام خود شب بر سر اردوی ایرانی رانده بانداختن

توب و تفنگ دست گشوده لشکر ایران خود بخود بهم برمی آمدند چنانکه در مقدمه شیخون اسلان دوز و سایر اوقات که در کتاب مآثر سلطانی بتفصیل مرقوم شده است واقع شده بود ، در این وقت نیز بسبب بودن لشکر عراق در میان لشکر آذربایجان و بی نظامی عراقیان سرکردگان آذربایجان و غیره راه احتیاط را پیش گرفته بتغییر دادن مکان لشکر مصلحت دیدند و از منزلگاه لشکر تا بسینه کش کوهی که معین شده بود قریب بنیم فرسنگ راه بود و اکثر این راه زراعت شلتوک و نهر آب و رودخانه و گل ولای بود و لشکریان که روز راه آمده بودند و در شب در چنین جایی که بسبب ملاحظه این احتیاط مأمور باین حرکت شدند در میان لشکر و نظام عراق بعد از حرکت قیامت بر پا شده های وهومی در میان لشکر افتاده و ابرهم در هوا پیدا شده بنای بارش گذاشت در آن شب تاریک و زمین گل و هوای باران سه دفعه توپخانه بآن عظمت از نظر مستحفظین سربازان نظام غایب شده محشری در میان لشکر بر پا شد و تا دمیدن صبح در میان آن گل و لای و بارش بوده و احدی را مجال يك لحظه خواب نبود و با چنین احوال رزم چنان خصمی فردای آن روز در نظر بود خلاصه آن شب در آن صحرا تا طلعه صبح با این احوال بودیم و غایت آمال لشکریان آن بود که صبح دمیده شود و از این تاریکی و بلران و ظلمت خلاصی حاصل آید تا اینکه سفیده صبح دمیده و لشکر متوجه امور حرب و جدال شدند .

ذکر رسیدن لشکر روس از دارالسلطنه بطرز بورغ بدارالملك تفلیس و عزل ینارال یرملوف و نصب بسقویچ که بمنصب ینارال فلدت مارشالی سرافراز بود و حرکت او از مملکت تفلیس و از عقب اردوی ینارال

مده دوف رفتن

چون فتنه و دوهوائی لشکر بطرز بورغ بتمکین و تصدیق قسطنطین پاولیچ چنانکه سابقاً مذکور شد فرونشست و لشکریانی که بهواخواهی قسطنطین حرکت

کرده بودند مقصر دولتی بودند رأی امنای دولت چنان قرار گرفت که این لشکریان را برای تنبیه و تفریر بسرحدات دول خارجه فرستند که مدتی در سرحدات مانده خدمتی نمایند که باعث رفع روسیاهی شود از جمله تقسیم سرحدات که کرده بودند هشت هزار نفر قسمت سرحد ایران شده بود و این لشکر در راه بودند که اخبار برگردانیدن پرنس منچیکوف سفیر دولت روس و گذشتن لشکر ایران از سرحدات بمسامع امنای دولت روس رسید، سردار یرملوف را که امپراطور جدید چندان وثوق باو نداشت عزل فرمود و ینالال بستقویچ را که از معتمدان خلص بود بمنصب بزرگ سرافرازی داشت، لشکرهای حاجی ترخان و ولایت غازان و ممالک قرم و قزلر و لشکرهای این طرف کوه قفقاز را که بعبارت ایرانی البرزکوه است باو سپرده و اختیار جمیع لشکری و کشوری این ممالک را که صد و بیست هزار لشکر نظام با یکصد و بیست عراده توپ بود تفویض نموده مأمور بدفع حادثه لشکر ایران و مختار بجنگ و صلح از طرف خود نمودند و ینالال بستقویچ بتعجیل راهی شده وارد دارالملک تفلیس شد و هشت هزار صالادات مأمور نیز در آن چند روز وارد تفلیس شده بودند و در این ایام نیز از مستحفظین لشکر روس که در سرحدات بودند و بحکم یرملوف بتفلیس آمده بودند قریب بده هزار نفر سواره و پیاده حاضر بود و ینالال مده دوف در سه منزلی تفلیس در مقابل شاه مرحوم و امیرخان سردار جادر زده نشسته بود در این بین ینالال بستقویچ انعقاد مجلس مشورت و مصلحت داده مصلحت گذاران امنای دولت روس که در تفلیس بودند چنان مصلحت دیدند که همین قدر از لشکرها که حاضر و آماده شده است و قریب به هجده هزار نفر میباشد ینالال بستقویچ برداشته التفات بطرف لشکرهای ایران که از طرف ایروان آمده اند و بلشکرهائی که از طرف شیروانات متوجه اند ننموده و همین مایه و استعداد را متوجه دفع اردوی ایرانی که در گنجه است ننموده باستخلاص محصورین قلعه شوشی پردازد.

ینالال بستقویچ رأی امنارا صواب شمرده حکم بحرکت اردوی ینالال مده دوف

نمود که بطرف گنجه روان شوند و خود نیز با لشکرهایی که از پطرزبورغ رسیده بودند با بقیه لشکر تفلیس با بیست و چهار عراده توپ از تفلیس بیرون آمده از عقب اردوی ینارال مده دوف روان شد .

رسیدن ینارال مده دوف بگنجه و شکست اردوی ایرانی و تصرف نمودن

لشکر روس قلعه گنجه را و ملحق شدن ینارال بسقویج باردوی

ینارال مده دوف

چون بحکم ینارال بسقویج اردوی لشکر روس که در سه منزلی تفلیس نصب خیم اقامت نموده بودند رحل اقامت را بسته حرکت نموده بسرمداری ینارال مده دوف بطرف گنجه روان شدند و اخبارات ایشان را طایفه شمس الدینلو قزاق که از چادرنشینان مملکت گنجه و ولایت گرجستان میباشند بسمع امیرخان سردار و بعرض شاه مرحوم رسانیدند و چنان وا نمودند که جمعی از ارامنه و گرجیان ولایت تفلیس را امنای دولت روس که در تفلیس نشسته اند مجلس بلباس صالدانی روانه میدان رزم نموده اند و چون طوایف تراکمه آن بلاد ظاهراً بسیار صادق و بی دروغ و شیطان مینمایند از سخنان ایشان که بعنوان خبر گیری میرفتند و می آمدند رسیدن این لشکر را امیرخان سردار از قبیل صید را چون اجل آید سوی صیاد رود شمرد و چون سردار مزبور در رسیدن باردوی قراباغی در اول مأموریت در خدمت نایب السلطنه مرحوم فی الجمله متهم بتهاون و جبن شده بود در این مأموریت بطرف گنجه نیز خدمتی ظاهر نکرده بود بدون تأمل و بدون تحقیق از حقیقت احوال خصم زبردست عزم رزم را جزم نموده بتهیه و تدارک جنگ مشغول شد و پادشاه مرحوم نیز بمقتضای شجاعت فطری اختیار رزم فرموده اردوی مبارک را حرکت دادند و بنه و آغرو و بی دست و پای لشکر را در اردو گذاشته و بترتیب میمنه و میسره پرداخته پادشاه مرحوم با سردار در قلب قرار گرفته در کمال بی پروائی روانه شدند و رزم لشکر روس در نظرها

چنان سهل و آسان نموده شده بود که اکثر بزرگان ایرانی چنان احتمال میدادند که بمحض ملاحظه نمودن لشکروس سواد لشکرایران را متفرق خواهند شد و از آن طرف نیز ینارال مده دوف و سایر لشکریان روس از شنیدن جنگ لشکرایران با لشکر روس در محال گرسی و گرفتار شدن جمیع لشکر ایشان بنحوی که مذکور شد مغوف شده بودند و بهیچگونه با ازجاده احتیاط بیرون نمی گذاشتند و با احتیاط تمام حرکت مینمودند .

چون قراول هر دولشکردر صحرای زگم وشمکور بهم رسید جمعی از سوار قزاق را که بقراولی لشکروس می آمدند قراولان لشکر پادشاه مرحوم ازهم شکسته و ریخته وچند سر بریده بخدمت پادشاه مرحوم و امیرخان سردار آورده و ینارال مده دوف سردار روس احتیاط خود را بیشتر نموده بسبب ملاحظه که در زمین مصافکاه نموده بود از راه آب رودخانه و سیلی که در آن سرزمین سابقاً جاری شده وگود شده بود و درکناره لشکر ایران واقع شده بود دوهزار نفر سالدات وچهار عراده توپ از آن محل روان نمود که غلظت بعد از رسیدن بمعاذات لشکر ایرانی از کنار لشکریرون آمده لشکر ایران را بانداختن توپ و تفنگ معتزلزل نمایند و ینارال مده دوف خود با سایر لشکر با احتیاط تمام بمقابله شاه مرحوم پرداخته و امیرخان سردار غافل از این منصوبه با همان لشکروبروشده بانداختن توپ و تفنگ مشغولی داشتند و سوارهای لشکر ایرانی بهمان قاعده بی نظمی دارند سر بسر جمعی از سواران لشکر روس که از ارامنه و اهل ولایت گرجستان بهمراهی لشکروس آمده بودند و سردار روس ایشان را داخل در لشکر نظام نکرده بود در کناری ایستاده بودند اسب انداخته ایشان را از پیش برداشتند و سرباز توپخانه که در قلب لشکر در خدمت شاه مرحوم و سردار ایستاده بودند آغاز انداختن توپ و توپچیان زبردست بقانون نظام آنآ فآ نا توپخانه را پیش میکشیدند و سرباز نظام از عقب توپخانه حرکت نموده پیش میرفتند و از آن طرف نیز لشکر روس بانداختن توپهای آتش فشان اشتغال داشتند و سردار

روس همه جا خود داری کرده لشکر ایران را روی بآن آب کنی که دوهزار لشکر چنانکه سابقاً مذکور شد مأمور و مخفی نموده بود میکشید و چنان خود را مینمود که گویا احتیاطی دارد یا پریشانی از صدمات لشکر ایران برای او حاصل شده تا آنکه صالداً مأمور طرف رودخانه و آب کنی نزدیک بقلب لشکر ایران آمده دست بانداختن توپ و تفنگ گشادند و امیرخان سردار بعد از ملاحظه این حال جمعی از سرباز و سواره را برداشته روانه دفع این غائله میشود و سردار روس بهیأت اجتماعی لشکر نظام را حرکت داده روی بقلب لشکر ایران که محل و مقر پادشاه مرحوم بود می آرند و رأی پادشاه مرحوم چنان قرار میگیرد که خود بنفس نفیس پیاده شده با سرباز نظام و توپخانه که همراه داشت متوکلانه علی الله میان لشکر روس یورش برند .

چون تقدیر خداوند جهان در هر حال بر استعلاء و استقامت امر پادشاه مرحوم مادام الحیا قرار گرفته بود و اگر بر چنین امری در چنین حال اقدام میفرمودند بی شائبه خطر نبود لهذا جمعی از دولت خواهان که در خدمت پادشاه مرحوم بودند و پریشانی لشکر ایران را برأی العین مشاهده کردند در مقام عرض و استدعا برآمده باصرار تمام پادشاه مرحوم را از این خیال مانع می آمدند و در این بین ملاحظه شد لشکریانی را که امیرخان سردار برای رفع و دفع لشکری که از آب کنی و کمین گاه بیرون آمده بودند برده بود بهم برآمده تاب صدمات لشکر روس را نیاورده بالمره از هم پاشیده و علمهایی که در خدمت سردار علمداران برافراشته بودند سرنگون شده لشکریان راه گریز گرفته راه گنجه و قراباغ را پیش گرفتند و از مشاهده این حال بنارال مدد دوف لشکریان روس را که حکم بسکون نموده بود حکم بحرکت داده روی بقلب لشکر ایران آورد و از کرد لشکر و دود توپ و تفنگ چشم بینندگان خیرگی پذیرفت .

هرچند شاه مرحوم خواستند که جلوگیری لشکریان را نمایند مقهور و ممکن نشد و در همین بین خبر رسید که دو نفر سوار قزاق در میان مغلوبه با امیرخان سردار رسید و امیرخان سردار از فرار لشکریان برخود عار قرار قرار نداده و در میان جنگ

گاه تن بقضاداده ایستاده بوده است که قزاقان مزبور رسیده طیانچه بر پهلوی سردار مزبور میزنند و سردار که مردی عظیم الجثه بود از اسب در غلطیده و انجام حال او معلوم نیست.

بعد از استماع این خبر چند نفر از معتمدین نایب السلطنه مرحوم که بحفظ و حراست وجود پادشاه مرحوم مأمور بودند ورشته کار را از هم گسسته دیدند پادشاه مرحوم را از این تلاش بیفایده مانع آمده تویخانه را با قدری از سرباز که باقی مانده بود برداشته بطرف گنجه در حرکت آمدند و در این مصاف دو عراده توپ از لشکریان در رزمگاه ماند و قریب هزار و پانصد نفر اسیر و مقتول شدند و معتمدین و مخصوصان امیرخان سردار نیز که همراه بودند ۱۰۰۰

ذکر مصاف لشکر نایب السلطنه مرحوم با ینارال بسقویج در موضعی که موسوم بود بگنبد شیخ نظامی از ولایت گنجه و مراجعت از آنجا و گذشتن از آب ارس

چون صبح سیزدهم ماه سفر طالع شد و لشکر ایران را خلاصی از آن گل و لای و ظلمت شب حاصل آمد و آفتاب طالع گردید آتشها روشن کرده بخشک کردن اثواب خود مشغولی نموده و آلات حرب را مثل تفنگ ها و شمشیرها و نیزه ها که از صدعه باران شب فاسد شده بودند فی الجمله باصلاح آوردند و بترتیب و آئینی که مذکور شد میمنه و میره و قلب آراسته شده و لشکرهای نظام منتظم آمده مستعد حرب ایستادند و از آنطرف نیز ینارال بسقویج سردار روس از اردوی خود بالشکرهای نظام از سواره و پیاده دسته دسته فوج فوج در حرکت آمده مرئی و مشهود نایب السلطنه و سایر لشکر میشدند و محقق شد که قریب بیست هزار لشکر مستعد در پیش سردار روس موجود میباشد و لشکر ایران نیز در این روز که در میدان رزم ایستاده بودند قریب

بسی و پنجهزار از نظام و غیر نظام بودند ، لشکریان روس بآهستگی پیش آمد ، در پناه سنگرها و گودالها و جاهای پستی که توپ گیر نبود و مهندسین ایشان دو سه روز پیش تعیین کرده بودند ایستادند و قدری از سوار نظام و غیر نظام آنها در مقابل میسرۀ لشکر ایران در صحرا ایستاده بود .

در مقابل میمنه لشکر ایران از میسرۀ لشکر روس کسی نبود و چنان اتفاق افتاده بود که جمیع توپخانه لشکر روس و صالادات نظام ایشان در مقابل قلب لشکر ایران ایستاده بودند و سر پنجه علم بصورت شیر و خورشید که نشان پادشاه ایران منقش است در بالای سرنایب السلطنه و شاه مرحوم افراخته شده بود و بحفظ آن اعلام محمد امین خان قاجار سر کشیکچی باشی ولد محمد حسن خان قاجار با غلام پیشخدمتان و غلام تفنگچیان و غلامان خاصه مأمور بودند و بمحافظت وجود نایب السلطنه و شاه مرحوم اشتغال مینمودند و در قلب جای داشتند بر سردار روس محقق شده بود که جا و مقر نایب السلطنه مرحوم در زیر آن علمهای معین است و باین جهت جمیع قوه خود را از توپخانه و صالادات متوجه دفع و رفع آن اعلام کرده منتظر فرصت ایستاده بود . در این وقت معلوم شد که لشکر روس از محل و مقامی که معین و مشخص کرده ایستاده اند با پیشتر نخواهند گذاشت و لشکر ایران نیز که صفوف خود را آراسته و نظام خود را بسته و ایستاده اند یا باید بر سر لشکر روس روند یا باید از مقام خود حرکت ننموده منتظر باشند تا از لشکر روس چه خواهد ظاهر شد و احتمال کلی میرفت که اگر ده روز هم از لشکر ایران اقدام بمصاف نشود از لشکر روس حرکتی واقع نگردد . بنابراین حکم از نایب السلطنه بحرکت لشکرها بر سر لشکر روس صادر شد و لشکرهای نظام بنواختن طلبهای بزرگ و شیپورهای جنگ و توپخانه مبارکه نیز بنواختن شیپور حرکت در حرکت آمده و صدای نقاره و کرنا و دهل از لشکرهای بی نظام برخاسته بآهستگی روی بلشکر روس در حرکت آمدند و از توپخانه مبارکه که در قلب بود دوازده عراده توپ که در پیش روی فوج نظام مراغه حرکت میکرد و حفظ

آن موکول باین دعاگوی دولت وفوج مراغه بود قریب بتوب رس لشکروس رسیده وتوبهای میمنه ومیسره نیز نزدیک رسیده ودوازده عراده توپ بزرگ دیگر در خدمت نایب السلطنه وشاه مرحوم با محمدخان امیر نظام وسایر افواج نظام ایستاده بود مقرر شده بود که تا اذن از نایب السلطنه مرحوم نرسد از هیچ جا دست باستعمال آلات حرب نکشایند .

در این وقت که لشکر طرفین اینتقدیر نزدیک بهم رسیدند و از طرف لشکروس اصلاً حرکتی و اضطرابی مشهود نمی شد حکم از طرف نایب السلطنه مرحوم صادر شد که از توپخانه مبارکه از همه جا بانداختن توپ غایله درمیدان مصاف اندازند و یک دفعه از اطراف توپچیان آتش فشان دست بانداختن توپ کشایند و از طرف میسره لشکر ایران میرزا علی کرایی با سوار هائی که داشت هجوم بر سواران میمنه لشکر روس نموده سوار نظام و بی نظام ایشان را بالکلیه از هم پاشیده از پیش برداشت و از طرف لشکر روس نیز یک دفعه توپخانه خود را آتش داده همه جا اعلام مبارکه را که بر بالای سر نایب السلطنه مرحوم افراشته شده بود هدف گلوله توپ ساختند و همه همت را بدان مصروف داشتند که لشکری را که در ظل رایت نایب السلطنه وشاه مرحوم است از محل خود زایل نمایند و در این بین حکم نایب السلطنه بتوپخانه مبارکه و باین دعاگوی دوات شاهی رسید که توپخانه را پیش کشیده بقدر ساجمه رس بلشکر روس رسانند و نظام سرباز توپخانه را در ساجمه رس گذاشته بشلیک تفنگ دست گشوده بنیزه بیج بسنگرمقابل لشکر روس ریخته بدفع خصم و کشتن و کوشش اقدام نمایند .

این دعاگوی دولت با صاحب منصبان لشکر نظام از اسبهای پاده شده بمأموریت خود اقدام نموده همه جا توپخانه را کشیده وفوج افشار وفوج خاصه نیز که پشت بند هم بودند در حرکت آمده گرد وغبار و دود توپ وتفنگ و ریختن گلوله و ساجمه توپ بقدر يك ساعت چنان شد که گوشها وجشمها از کار ماند .

این دعاگوی دولت شاهی وقتی که خبردار شد و مشاهده نمود دید که سرباز از گلوله رس و ساچمه رس توپ گذشته بانداختن تفنگ مشغول و دست و گریبان با صالادات شده اند و گلوله های توپخانه روس از بالای سر این توپخانه و سرباز که در پیش این دعاگوی دولت است گذشته بافواج خاصه و سوارهای قلب میرسد و چون نایب السلطنه مرحوم این نوع سختی جدال را ملاحظه فرمود و دانست که در مقابل لشکر آصف الدوله لشکری از لشکریان روس نیست و قلب بمدد لشکر میمنه احتیاج دارد از آصف الدوله استمداد نمود . آصف الدوله تهاون در آمدن کرده خود نایب السلطنه بنفس نفیس با آوردن کمک و مدد متوجه میمنه میشوند و شاه مرحوم را با محمد خان امیر نظام در جای خود در قلب میگذارند .

بعد از رفتن نایب السلطنه بطرف میمنه لشکر روس افراط در انداختن توپ کرده نظام و سواری که در قلب بود بهم بر آمده و فوج خاصه نیز از رساندن کمک بافواج افشار و مراغه عاجز آمده و فوج افشار که پشت بند فوج مراغه بود بسبب تهاونی که از امداد لشکر پشت بند خود ملاحظه نمودند تهاون از امداد فوج مراغه و توپخانه نموده پا پس کشیدند و سرداران روس که این احوال را در لشکریان پشت بند و کمک ملاحظه کردند فوج دیگر از صالادات را با امداد فوجی که در پیش روی فوج مراغه و توپخانه بود روانه کرده و بگرفتن توپخانه و استیصال فوج نظام مراغه مأمور نمودند و قریب بدو هزار نفر از لشکر روس بیک دفعه دست بدهنها زده و بعبارت خود ارای کشیده بمیان نظام مراغه ریختند و در همین بین سواری بجعفر قلیخان سرتیب رسیده بازوی او را بضرب شمشیر مجروح کرد و گلوله تفنگی در زیر پستان حسین پاشای سرهنگ مراغه رسیده در غلطید و صالادات روس هجوم بر سر علمدار فوج مراغه نموده جمعی کثیر از طرفین مقتول آمد .

صاحبمنصبی که بحفظ این دعاگوی دولت شاهی مشغول بود معلوم نمود که لشکرهای پشت بند پا از مدد پس کشیده بلکه بسیار پس نشسته اند و با این فوج قلیل

این سمی و کوشش بیفایده مینماید و شش عراده توپ را نیز ازدوازه عراده توپ که همراه بود توپچیان دلم بردان کرده یعنی حلقه توپ را بحلقه دیگر انداخته بسیار پس کشیده اند و شش عراده دیگر را هم در کارند که پس بکشند و اگر توپخانه برود این فوج بالکلیه اسیر و مفقود خواهند شد .

این دعاگوی دولت شاهی بعقب ملاحظه نموده دید که گرد اشکر رو بقرا باغ خوابیده و نصف توپخانه فرار کرده و نصف دیگر در کارفرارند و اسب خاصه این دعاگوی دولت را نیز جلو دارسوار شده و فرار کرده است ، لابد حسین پاشا را برداشته و بالای اسب یکی از صاحبمنصبان گذاشته کلمه العود احمد و علیکم بالجماعة را بر زبان رانده با بقیه فوج که زیاده از چهارصد نفر باقی نمانده بود بجنگ گریز مشغولی کرده خود را بتوپخانه رسانید و صالادات و صاحبمنصبان روس پای بتعاقب دراز کردند و اگر سوار لشکر روس را سوار میره ایرانی منهزم نساخته بود و در این حالت مستعد کار بودند يك نفر سرباز پیاده ایرانی از آن معرکه خلاص نمیشد .

بلری این دعاگوی دولت با سرباز توپخانه رسید و توپخانه با اینکه در کارفرار بودند چون صالادات روس بسیار نزدیک رسیده و خیرگی میکردند توپها را فی الجمله اقامت داده بطرف لشکر روس چند توپ ساجمه انداخته شد و اندکی جلو گیری از صالادات فاصله کمی بهم رسانده پای بگریز نهادند و دو عراده توپ در میدان جنگ مانده و سایر توپخانه سلامت بیرون رفتند و در این بین نایب السلطنه مرحوم می بینند که اسب سواری این دعاگوی دولت را جلو دار سوار شده و میرد، بیست نفر غلام تفنگچی را با يك رأس اسب يدك مأمور میفرمایند که آمده این دعاگوی دولت را زنده یا مرده در هر جا یابند بخدمت نایب السلطنه مرحوم رسانند .

خلاصه آنکه اسب يدك باین دعاگوی دولت رسیده روانه شده شاه مرحوم را را در بالای بلندی دید که باجمعی از سواران ایستاده اند ، غرض از توقف را پرسید فرمودند کار جنگ بهر نوع که گذشت گذشت ولیکن از نایب السلطنه خبری ظاهر نیست

و باتظارخبر او ایستاده ام و از آن بلندی ملاحظه میشد که با لشکر ایرانی که فرار کرده اند لشکر روس چه سلوك مینمایند و تأسف و تحسر بجائی نمیرسید و در این توقف قریب بدویست سیصد نفر از لشکر متفرقه جمع آمده بودند و جمعی از سواران لشکر روس با چهار عراده توپ که مأور بودند که نگذارند در هیچ جا اجتماعی حاصل آید و هر جا اجتماعی ملاحظه نمایند متفرق سازند رسیده دست بانداختن توپ گشودند و شاه مرحوم از بلندی سرازیر شده و ایستادن را بیفایده دیده روانه طرف اردو و آغروق شدند و در همین بین نایب السلطنه و شاهزاده بهرام میرزا نیز که بطرف بنه و آغروق میرفتند ظاهر شده از خبر سلامتی یکدیگر مسرور شدند و از آنجا روانه اردوی بزرگ شده قریب بدو ساعت از روزمانده بود که بارو رسیدند .

اردوچه اردو ، ریخته و پاشیده ، ضعا و اقویا همه گریخته همه کسی بهول جان افتاده میرزا محمد خان قاجار و رستم خان قراگوزلو با صد و پنجاه سوار اکنته مانده منتظر ورود نایب السلطنه میباشند .

نایب السلطنه مرحوم که اردو را بآن هیأت دیده و لشکر را باین احوال مشاهده فرموده دانستند که ماندن در اردو و اجتماع متفرقه ممکن و مقدور نیست . در این بین آصف الدوله با غلام حسین خان سپهدار با جمعی از سوارهای عراقی پیدا شدند و واضح بود که بجز گذشتن و گذاشتن چاره نیست لهذا قورخانه عظیمی را که در اردوی همایون بود آتش زده و در همین بین سواران تعاقب چی لشکر روسی با چهار عراده توپ رسیده از دیدن دود قورخانه و صدای او دانستند که کسی در اردو اقامت نخواهد نمود جری شده دست بانداختن توپ گشاده قریب بارو رسیدند و نایب السلطنه مرحوم اردو را خالی کرده و از چادر و تجیر آنچه مقدور بود آتش زده بهزم گذشتن از آب ارس روانه شدند و حادثه ای که درین راه حادث شد همین بود که دو عراده توپ در میان گل ولای مانده بود .

نایب السلطنه مرحوم اقرلوخان را با محمد حسین خان قراغانی و جمعی سوار

گذاشته بودند که توپها را از گل ولای در آورده بار دو رسانند، شب جمعی از ارامنه قراباغ بر سر ایشان ریخته اقرلوخان را اسیر کرده با توپهایی که هانده بود بخدمت سردار روس بردند و نایب السلطنه مرحوم و پادشاه مرحوم با امیرزادگان رکاب و الله یارخان آصف الدوله و غلام حسین خان سپهدار و جمیع توپخانه سوای چهارعراده توپ از ارس گذشته در پیش تپه که موسوم بنپه بهرام لو بود و از محال قراجه داغ است بنصب خیم اقامت فرموده بجمع آوری لشکری متفرقه قیام و اقدام فرموده حقیقت احوال را بخاقان مغفور عرضه داشت نمودند و سرداران و سرکردگان و سرتیبان هر یک که بتفاریق جمع می آمدند یکدیگر را متهم بتقصیر و تهاون نموده زبان بطعن و تعرض هم میکشودند و در این مصاف قریب بچهار هزار نفر مقتول و چهارپنج هزار نفر اسیر و دستگیر شدند .

از غریب اتفاق آنکه قریب بهزار و پانصد نفر از جانبازان لشکر عراقی که در روز جنگ در میمنه پیش آصف الدوله بودند در بالای بلندی ایستاده فارغ البال مشغول بتمشای رزمگاه بودند، بعد از آنکه دیدند که شکست در لشکرایران افتاد خواستند که از کوهی که پائین گنجه و نخجوان است صعود نموده بی دغدغه خاطر بنخجوان روند سردار روس از این حال مستحضر شده ایشان را محاصره نمود و بعد از جنگ و تلاحق آذوقه ایشان تمام شده تفنگها را ریخته بالمره اسیر و دستگیر شدند، ذلك تقدير العزيز العليم .

ذکر وقایعاتی که از برای لشکرها نی که در آن طرف آب کر بودند واقع شد

و احوال لشکر ایران و حسین خان سردار

چنانکه سابقاً مرقوم كلك بیان کردید شیخ الملوك مأمور بود که بقبه رفته قصبه قودیال را از لشکر روس بازستانند. شیخ الملوك تا نزدیک قودیال رفته در موضعی که موسوم بود به بلبله که قریب يك فرسنگی قصبه قودیال میباشد رسیده و لشکرگاه ساخته بود و بصلاح و صوابدید ریش سفیدان محال قبه و سلطان احمد خان قبه در کار

بودند که قصبه قودبال را محاصره نمایند و بساختن اسباب محاصره و اوضاع مقاتله اشتغال داشتند و درحقیقت قریب بدم هزار لشکر از نظام و غیرنظام و توپخانه مستعد همراه ایشان بود و حسین قلیخان بادکوبه نیز بامر محاصره قلعه بادکوبه کماجیب و ینبغی مشغول بود و قریب هزار نفر از لکزیه داغستان را خوانین مأموره آنجا جمع آوری کرده مشغول بدفع روسیه دربند و آن طرف شده بودند و حسین خان شکی و مصطفی خان شیروانی درشکی و شیروان بفرغت هرچه تمامتر تکیه بر چاربالش حکومت داده مشغول حکمرانی شده بودند غافل از اینکه از پرده غیب چه بظهور خواهد رسید و ذاهل از اینکه این استقلال و استبداد پرتوی است از شعاع دیگری بلکه هریک خود را در امر خود مستقل دیده خود را سبب و علت تامه می پنداشتند که خبر شکست اردوی گنجه و گذشتن آن لشکر از آب ارس بایشان رسید، اولاً شیخ الملوك طبل رحیل کوبیده بلاجهت و سبب دست از محاصره قودبال کشیده تاکنار آب کر و جسر معرجواد در هیچ جا قرار و آرام نگرفته و اکثر چادرهای پوش و تنجیر که از اسباب تجمل همراه بود در راه و نیم راه ریخته خود را بکنار جسر جواد رسانید و بنارال قبه نیز از این عود بی محل جری شده با صالدانی که همراه داشت بتعاقب اشتغال نموده مصلحت بینان اردوی شیخ الملوك که اعظم ایشان حاجی محمد خان قراگوزلو بود و بنوکری نایب السلطنه سرافرازی داشت معروض شیخ الملوك نمود که بعد از گذشتن از آب کر باید کنار آب توقف کرده حقیقت را بحضرت خاقان مغفور اعلام نمود تا باذن و اجازه ایشان حرکت شود. فوجهای نظام آذربایجان با سهرابخان و سلیمخان در کنار آب کر در موضعی مناسب چادر کشیده و نشستند و بشیخ الملوك اعتماد نموده اردوی او را نیز قریب باردوی خود فرود آوردند و خوانین ولایات نیز مثل حسین قلیخان بادکوبه و حسین خان شکی با بعضی اهل آن ولایتها که صراحة خیانت بدولت روس کرده بودند تائب توقف نیاورده باردوی شیخ الملوك ملحق شدند و مصطفی خان شیروانی چون مغانستان نزدیک محل شیروان است و سهل المؤنه میباشد

قریب بهزار خانوار از خانه های خود را از شهر و محال شیروانات کوچانیده باین طرف آب ارس و کر گذرانیده در محلی که موسوم باولتان و در لب آب کر و ارس واقع بود جای داده و توقف نمود و جمیع مملکتی که بدست آمده بود از دست رفت سوای مغانات و طالش از محالات متصرفیه روس که بتصرف ایران آمده بود محالی دیگر باقی نماند و در این بین که بنارال قبه بتعاقب اردوی شیخ الملوك آمد و جسر جواد نیز بریده شده بود و قراولی از لشکر ایران در آن طرف آب کر نبود ففلة در آن طرف آب بالشکر خود ظاهر شده و اردوی ایران را که در کنار آب افتاده بود نهم مشاهده نموده دست بانداختن توپ و تفنگ کشودند و گلوله بدهن سهرابخان سرتیپ خورد و سلیمانخان با افواج نظام بلب آب رفته بمدافعه مشغول شدند و شیخ الملوك خواست که با اردوی خود کوچ نماید هر چند حاجی محمد خان عرض کرد که خندق مثل رودخانه کر فیما بین واقع است مثل سلیمانخان و افواج نظام در لب آب ایستاده بجنگ و جدال مشغولند باین تعجیل کوچانیدن اردو صلاح و لایق نمی نماید مهر علیخان وزیر که خان مختارش می نامید و اسباب از گذشته های حاجی ترخان و اموال رعیت بی اندازه جمع کرده بود و میخواست این اموال را بسلامت بمالایر برساند معروض شاهزاده ساده لوح داشت که چون حاجی محمد خان نوکر ایل السلطنه مرحوم میباشد و نایب السلطنه در گنجه شکست خورده حاجی محمد خان نمیخواهد که باین فتح و فیروزی سرکار شیخ الملوك بخدمت خاقان مغفور رسیده تفوق بر امثال و اقراں جویند .

شاهزاده این کلمه را از او باور کرده تغیر بسیار بحاجی محمد خان که مردی بیر و ریش سفید بود نموده چوب و فلک خواسته آن پیرمرد ریش سفید را چندان چوب کاری کردند که از کار رفته و بیهوش افتاد و ریش سفیدش را نیز بمقراض قهر بردند ، سرباز نظام و سلیمخان و سهرابخان را همچنان در میان جنگ گذاشته کوچ نمودند و حاجی محمد خان بیچاره نیز بسترى شده وفات یافت .

چون سخن بدینجا رسید و از این نوع شکستها که در لشکر اسلام پیدا شده

بود ذکر کرده آمدودور نیست که برای خوانندگان ملالتی حاصل شود بحکایتی از شیخ الملوك در این موقع رفع ملالتی حاصل مینمایم ، اگرچه دخل بسیار تاریخ نداشت ولیکن برای رفع ملال حکایتی از ساده لوحی شاهزاده بی اختیار بتحریر آمد .

حکایت

میرزا نعمة الله بروجری مردی بود شاید و ادعای کیمیا سازی مینمود و خود را صاحب تسخیر می نامید و در محافل شاهزادگان و مجالس بزرگان چنانکه معهود است گاه گاهی بجهت تماشا و آوردن پری و جن و این نوع ملاعبات راه داشت ، وقتی بمالیر آمده و يك دومجلس بخدمت شیخ الملوك رسیده بود شاهزاده را بسیار ساده لوح دید ، برای فریب شاهزاده منصوبه بر انگیخت ، جهت اخذ و جر نصب شبکات حیل کرده شاهزاده را بدام آورده بعد از سر کیشه و لغت و لیس چنانکه مذکور میشود شاهزاده ساده دل را مذکور السنه و افواه گذاشته بپروجره درگریخت .

مجملاً در اوقات توقف مالیر هر جا که یسکی از خواص شاهزاده را میدید یا بخدمت شاهزاده میرسید زبان بتوصیف حسن و ملاحه و دلبری و صباحت شاهزاده میکشود و عبارات مختلف هرعضوی از اعضاء شاهزاده را می ستود ، گاهی میگفت که چنین چشم جادو و ش کجاست و گاهی دست بهم مالیده قسمها یاد مینمود که چنین ابروی کمائی ندیده ام و زمانی میسرود که ریش چه ریش از ریش الب ارسلان خوش سیما تراست ، مجلسی دیگر باز مینمود که نمیدانم این چه قامت رعناست یا این چه صورت زبیا آ یا بقلم مصور بیچون چسان کشیده شده است ؟ بشر نیست و از جنس پری است .

با لجمله از این نوع سخنان در مجالس و محافل میگفت و هر وقت که بخدمت شاهزاده ساده لوح میرسید دو چشم خود را برخساره شاهزاده دوخته چنان شخوص بسر میکرد که مدتی مدید مژه برهم نمیزد و بواهمه شاهزاده می انداخت که در جمال شاهزاده متحیر و مبہوت است و چون خواص خدم از میرزای مذکور بشاهزاده این نوع تعریفات و توصیفات را رسانیده بودند شاهزاده در مجلسی که میرزا نعمة الله بود

بغمزات عین و اشارات ابرو دلربائی آغاز نهاده و تغیر در صورت و تأنی در رفتار و تأمل در گفتار ظاهر مینمود و میخواست که بنام و غمزه دلبرانه دل میرزای مزبور را از جای برده علم کیمیا را که صاحبان کیمیا بجز در راه محبت براه دیگر بخل نمی نمایند از او یاد گیرد .

دوسه ماهی باین نحو با میرزای مزبور راه رفته در قوه و اهمه یکدیگر دخل و تصرف میکردند و میرزا نعمه الله بعد از مستعد ساختن ماده و دخل در واهمه شاهزاده کردن چنان اظهار میکرد که مرا مأموریتی است از جایی که باید او را بخدمت شاهزاده عرض نمایم ولیکن از پدر و برادران شاهزاده که سلطان ایران و حکام ممالک محروسه اند بیم و هراس کلی دارم و اگر از آنها نیز مطمئن شوم سرّی است که اظهار آن خلاف رأی جمیع اولاد و جمیع خادمان حرم شاهزاده میباشد. این نوع سخنان که بدفعات زمان از طرف میرزای مزبور مسموع شاهزاده میشد در حرمت میرزا نعمه الله کوشیده و تقرّب او را آنّا فآنّا زایدی نمود تا اطلاع از این سرّ مخفی بهم رسانند و میرزا بعد از تصرف کامل در مزاج شاهزاده مشافهه اظهار نمود که سرّی سربسته و رازی ناکشوده و مأموریتی از جایی بزرگ دارم ،

بیت :

مرا سرّی است اندر دل اگر گویم زبان سوزد

و گر پنهان کنم ترسم که مغز استخوان سوزد

باید که بعد از اطمینان تام از همه جهت چه از جان چه از مال به مرض شاهزاده رسانم . شاهزاده بعد از عهد قویم کلام الله قدیم را بمیان آورده دست بکلام مجید زده او را چنانکه میخواست مطمئن نمود و میرزای مزبور بعد از این اطمینان زبان بدعا و ثنا کشوده گفت :

ای قبی پادشاهی راست بر بالای تو
عجب اتفاقی افتاده :

ندیده‌ام بچنین شکل و صورت آدمی
مگر ز نوع بشر نیستی تو از پری

نمیدانم كلك تقدیر در این صورت چه تصویر کرده که آن نکته زیبایی دلربای حور و پری آمده، از طایفه پریان که مسخر این دعاگوی دولت است دختری ماه بیکری که از نسل پادشاه ایشان است عاشق جمال جهان آرایت شده مدتی است که از عشقت بریان و از این درد بیدرمان گریان و نالان است و هر روزه باین مخلصت در نزاع که تا کی درد را از طیب پنهان داری و مرا بنصیب خود نمی سپاری و تأملی که از برای مخلصت هست آنست که میخواستم این مطلب را بخاطر مبارك اظهار کرده اگر رضای خاطر شریف باشد و رأی مبارك باین موصلت قرار گیرد بوالدین آن سوخته آتش فراق و گداخته بوتۀ اشتیاق نیز اظهار کرده ایشان را راضی نموده قراری در امر موصلت گذاشته و بسور و سرور مشغولی حاصل آید و واضح است که از ابتدای آدم تا حال چنین اتفاقی نیفتاده که از نوع پری عاشق نوع بشر شود و انگهی پادشاهزاده نوع پری، و واضح است که بعد از این موصلت مملکت ایران سهل است بلکه سایر ممالك نیز ضمیمۀ این مملکت شده در این روزگار فانی سلیمان نانی بر تخت سلطنت تکیه ور خواهد شد و نسل بنسل و اولاد با اولاد تا دامن قیامت از اتفاق آدمیان و پریان این مملکت و پادشاهی بردوام و برقرار خواهد ماند، بیت :

دولت آن است که بی خون دل آید بکنار

ورنه با سعی و عمل باغ جنان اینهمه نیست

بعد از ترتیب این مقدمات و تقریر این مزخرفات شاهزاده از ساده دلی قبول این معانی را کرده تغییر در لون و رنگ شاهزاده پدید آمده لرزه و رعشه در اندامش حاصل شده از لحظات عیون و دوران جنونش ظاهر میشد که تیر تندیر میرزا نعمت الله بر هدف مراد کارگر آمده. در این بین صدای غریبی ظاهر شد، میرزا نعمت الله بعرض شاهزاده رسانید که این صغۀ معشوقه است که در این مجلس خلوت ایستاده است و از استماع حکایت حال خود که معروض خدمت میشد صیحه زده و ییھوش ایستاده است .

شیخ الملوك نیز برای تثبیت امر و جذب قلب معشوقه اظهار نمود که بنظر ما هم

صورتی ظاهر و هویدا شد و غایب گردید و بچنین بلیاتی که مشهودت میشود افتاده ایم و دست بدامان میرزا نعمه الله دراز کرده بنای عجز و التماس گذاشته طالب مواسلت معشوق شد .

میرزا نعمه الله حریف را که چنین بی اختیار دید دانست که کار بمدعی است ، رخصت طلبیده بزم اینکه اذن از والدین معشوقه حاصل نماید بیرون آمده بمنزل خود روان شد و شاهزاده بنای خواندن ایات عاشقانه گذاشته با حضار میرزا نعمه الله هر کس فرستاد ، میرزا نعمه الله در منزل را بسته و مندل را کشیده و بملازمان خود گفته بود که اگر شاهزاده باحضار من کس فرستد بگویمش که کاری بزرگ دارد از مندل با بیرون نمیگذارد و از منزل بیرون نمی آید ، تا اربعین نگذرد و از امر معهود مستحضر نشود بخدمت نخواهد رسید . شاهزاده پس از شنیدن جواب اظهار بی تابی و بیقراری کرده لا بد و لا علاج تا اربعین بانتظار میرزا نعمه الله نشست و در این ایام اظهار بیصبری و بیقراری مینمود و اکثر اوقات این مصراع را میخواند : يك نظر ديدم و صد تير ملامت خوردم .

هر چند ندما و ظرفا و کسانی که در مزاج شاهزاده دخل داشتند بلطایف الحیل استفار از حقیقت حال میکردند جواب شافی نمی شنیدند تا ایام اربعین بسر آمد و میرزا نعمه الله از منزل بدر آمده در خلوتی خاص برسیدن بخدمت شاهزاده اختصاص یافت ، از خادمان حرم شاهزاده که اعظم آنها صیبه میرزا محمد خان قاجار و صاحب اولاد کبار بود از وجنات احوال شاهزاده دریافتی بود که این بیتابی و بیقراری اثر عشق و عاشقی میباشد و جو یا بود که اثری از این خبر پیدا نماید و در چاره آن ابواب اهتمام را گشاید . در این وقت که خبر شنید که شاهزاده را با میرزا نعمه الله خلوتی خاص حاصل است دانست که اگر نشانی باید یافت با متحضر اخبار این مجلس باید شتافت اعتماد الملکی ایچ آقاسی باشی میرزا محمد حسین خان را احضار کرده بوعده و وعید او را بیم و امید داده برای استراق سمع روانه خلوت خاص شاهزاده اش نمود ، او نیز

اونیز که خود شخص نظیف وجوهای این قسم طرایف و ظرائف بود سماعاً و طاعة گفته روانه خبر گیری شد ، وقتی رسید دید که صدای شاهزاده می آید و تضرع کنان بدامن میرزا نعمه الله چسبیده میگوید ای بیمروات آخر بگو بینم که والدین معشوقه رضابابین کار دادند یا مرا در آتش فراق گذاشتند آخر چه میشد که در این چهل شب شبی آن ببری گذر بخوابم میکرد یا رحم نموده بیک سخن عتاب میکرد ، میرزا نعمه الله میگفت که ای شاهزاده کارها بصبر بر آید و مستعجل بسر در آید .

از این نوع حکایات اعتماد الملکی شنیده بخدمت بانوی حرم نواب عالیّه آمده سه گره بر پیشانی زده ایستاد ، نواب عالیّه مستفسر احوال شده آنچه شنیده بود از عشق و عاشقی شاهزاده بمیان گذاشته نواب عالیّه را مخبر گردانید و نواب عالیّه که خواهر آصف الدوله و صاحب قوم و خویش بود و شیخ الملوك در امر سلطنت خویش رضای او را هم دخیل میدانست بعد از شنیدن اخبار یا دیده گریان و موی پریشان برسینه زنان تا بدر خلوت خاص دویده و بسخنهای ناگوار میرزا نعمه الله را بیرون کشیده و بشیخ - الملوك خطاب نموده بود که ای بی وفا و ای بی حمیت بعد از آنکه سی سالست در خانه تو گیسوان را جارو و بازوان را پارو ساخته و پسران رشید برایت آورده ام حال مرا از نظر انداخته و با دختر شاه پریان نرد عشق و محبت باخته ، با جهاد کلثوم نه نه و بعلم بی بی شاه زینب و بتقوای دده بزم آرا و بورع باجی یا سمن قسم است که اگر دست از این کار بر ننداری بیلاتمی گرفتارت سازم که هیچ عقل و شعور در تو نماند ، شیخ الملوك گفته بود که خیال میکنی عقل و شعوری در من مانده ، شعر :

آنجا که عشق خیمه زند عقل گو برو غوغا بود دو پادشه اندر ولایتی
القصه نواب عالیّه بعد از گفت و شنود های بسیار و اصرار ییشمار مبنای سکوت خود را بر آن گذاشت که چون از این مواصلت نمیکندری باری عهد و شرط کن که دختر شاه پریان را بقصد دائمی خود در نیاوری و مثل سایر خدمتگاران متعه باشد .

شیخ الملوك را هر چند اعتقاد این بود که پادشاه پری قبول این معنی را نخواهد

نمود ولی برای اسکات نواب عالیّه این شرط و عهد را ظاهراً قبول نموده او را خوشحال بحرم معاودت داد .

باری میرزا نعمه الله چون دانست که این کار از پرده خفا در آمد و این حرف در میان مردم ظاهر شد ترسید که اگر امر بتأخیر افتد و مبالغی که منظور است گرفته نشود ندما و مصاحبان شاهزاده این نقش کاذب را از لوح خاطر او بزدایند ، بخدمت شاهزاده رسیده عرض نمود که والدۀ معشوقه بعد از دیدن حرکات ناهنجار نواب عالیّه دلشنگ شده رفته شوهر خود را راضی نموده و خود نیز راضی شده است که بغرض و عداوت نواب عالیّه دختر خود را بقصد شما در آورد و در شب جمعه آینده زفاف واقع شود و بهمین غرض و عداوت خواستن تدارکات کلی را موقوف نموده صد متقال عطر گل و نیم من عنبر سارا و دو من عود قماری و سه هزار اشرفی يك متقالی و سه طاقه شال عبدالعظیمخانی و يك جام سه آئینه طلا و يك جلد کلام الله مجید بخط میرزا احمد مرحوم و يك قبضه شمشیر مرصع که شگون است با يك اسب سواری با زین و یراق طلا راضی شده است و قرار چنان گذاشته که در باغ جنت که جای پریان است اطاق معینی را مفروش کرده با افروختن شمعی کافوری و بگذاشتن لاله ها و مردنگیهای بلوری و روشن ساختن مشعلها باغ را رشک بهشت برین ساخته و این اشیاء را در آن اطاق چیده و رختخواب ترمه کشمیری انداخته و باید احدی از آدمیان چه از مرد چه از زن در آن مکان و در باغ جنت نباشد و باید که خود سرکار شیخ الملوك روز پنجشنبه بحمام رفته بوی خوش استعمال نموده بخواندن عزایم اشتغال نمایند و باید که شال و کلاه گذاشته و کردی زری پوشیده و چاقچور سرخ بپا کشیده و شمشیر بسته بیکدست در قبضه شمشیر و بیک دست دیگر شمع کافوری گرفته بروش دامادان شش ساعت از شب گذشته با ساز و دهل و نقاره و کرنا و مطربان خوش آهنگ با جمیع امرا و اعیان تا در باغ جنت آمده و از آنجا آدمیان را مرخص کرده خدمتکاران پری شاهزاده را بخلوت خانه خاص خواهند رسانید .

شاهزاده ساده لوح باز جمیع این معانی را قبول نموده و اوضاع و اسبابی را که خواسته بودند تحویل میرزا نعمه الله کرده و پانصد تومان هم برسم انعام بپا داده بوعده های جمیل و بمناسب نیل امیدوارش کرده بکارتوی و شادمانی پرداخت و مکرر بشادمانی تمام این مصرع را میخواند : عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد .

میرزا نعمه الله در شب موعود بباغ جنت رفته اطاق موعود را مفروش کرده و رختخواب را انداخته و متکای پری در میان رختخواب گذاشته و لحاف را از بالای متکا کشیده و درها را از میان اطاق بسته از ارسی پایین آمده اسباب و اوضاع را که گرفته بود برداشته با سب مذکور سوار شده روانه بروجرد شد و شاهزاده در ساعت معین با اسلح و طمطراق تمام با امرا و اعیان در خانه تا بدر باغ جنت آمده از مردم و آدمیان عذر خواسته داخل باغ شد و در حریمخانه شاهزاده نواب عالی به با سایر خدایم حرم مشغول بشیون و خود کشتی بودند و آه و افغان با وج آسمان میرسانیدند. از این طرف شاهزاده بتائی تمام خیابانهای باغ را پیموده متوجه حجله خانه بودند و همه جاریش گاوگشته خیالات عجیب و غریب مینمودند و منتظر بودند که فوج پریان رقاصان و شادان پیش رو آمده داماد را بمنزل رسانند .

هیچ آثاری از این خیالات ظاهر نشد، تادم ارسی اطاق رفته بادب تمام ایستاده سرفروید آورد و مدتی ایستاد باز هیچ اثری از هیچ طرف ظاهر نشد، راه پله را گرفته بالا رفتند در را بسته دیده از روزنه در نگاه کرده رختخواب را گسترده جثه در زیر احاف بنظر آورد، یقین نمود که دختر شاه پریانست که بسبب دیر آمدن شاهزاده قهر کرده و در را بسته در زیر لحاف رفته محل نمیگذارد، شاهزاده مضطرب شده زبان بعبجز و الحاح و التماس گشاد، بهیچوجه حرکتی ظاهر نمی شد شاهزاده دلتنگ شده در را از پاشنه کند و باشتیاق تمام خود را بر رختخواب رسانده گفت قربانت شوم مگر عادت دختران پری چنین میشود ؟ چون متکا پر قو بود و لحاف بالای او کشیده شده بود باین قوت که شاهزاده

خود را بروی لحاف انداخت متکا بالکلیه بزمین جسیبد، شاهزاده چنان خیال کرد که دختر شاه پریان است و استخوانی در تن ندارد بنای چابلوسی گذاشته و دست بزیر لحاف کرده بند متکا بدست شاهزاده آمده خیال کرد که بند شلوار است بشوق تمام لحاف را بر داشته میگفت که ای بی مروت چرا با من حرف نمیزی که ناگاه چشم شاهزاده بر متکا افتاد خیال کرد پری که از مجردات است پریده و در میان اطاق از چشم او غایب است زبان باظهار شوق و اشتیاق گشوده بیخودانه سخن میگفت .

در خلال این احوال میرزا محمد حسین خان اعتماد الملکی که بعد از رفتن مردم از در باغ جنت خود را بیاغ انداخته برای خبر گیری جهت نواب عالیّه از عقب سر شاهزاده آمده بود و همه راه ملاحظه احوالات مینمود دید که کار شاهزاده باینجا رسیده و هنوز از ساده لوحی مستحضر کار نیست، طاقت و تاب در او نمانده داخل اطاق شد، شاهزاده که او را دید پرسید که چرا آمده؟ معلوم است که پریان دانسته اند تو در باغی از ما گریخته اند .

میرزا محمد حسین خان زبان بدولت خواهی گشوده از عدم بودن اسباب و تنخواه که میبایست در اطاق موجود باشد شاهزاده را بمکر و تزویر میرزا نعمه الله آگاهی داد، شاهزاده بعد از اظهار تعجب و افکار بسیار قی الجمله احتمال بصدق گفتار میرزا محمد حسین خان داد، کسان پی احضار میرزا نعمه الله فرستادند معلوم شد که میرزا نعمه الله در همان اول شب اسباب را برداشته بیروجر د رفته است عجب تر آنکه شاهزاده بمحال ملایر غنغن نموده بود که این اخبار در جامی گفته نشود و این حکایت را این دعاگوی دولت شاهی از اکثر اهل ملایر و توپسرکان و اولاد شاهزاده استماع کرده بخصوص از میرزا محمد حسین خان ایچ آقاسی باشی .

القصه شاهزاده سرباز و سلیمانخان و توپخانه را گذاشته و حاجی محمد خان را با آن صورت انداخته بعزم ملحق شدن باردوی خاقان مغفور روانه قراجه داغ شدند . اما حسین خان سردار با لشکر ایروان که در مقابل لشکر روس در لری نشسته

بود بعد از شنیدن خبر گنجه از مقابل لشکر روس بر خاسته بمملکت ابروان عود نمود و آن سال نیز حاصل مملکت ابروان را بروی اندوخته‌های دیگر گذاشته سال را بفراغت و مدّعی خود پایان رسانید .

ذکر احضار نمودن خاقان مغفور نایب السلطنه را باردوی همایون و مأمور نمودن بحفظ سرحدات و عود فرمودن بدار الخلافه

چون واقعه گنجه و گذشتن نایب السلطنه از رود ارس بطریقی که مذکور شد بعرض خاقان مغفور رسید برای دلداری و رفع حزن از نایب السلطنه مرحوم او را احضار باردوی مبارک فرموده که قراری در امور دولتی داده شده و خبر و تقصاتی که واقع شده حاصل شود. نایب السلطنه مرحوم نیز متصرفات لشکری را که فی الجمله جمع شده بودند با محمد خان امیر نظام در لب رودخانه ارس گذاشته و در همه معبرها از معبر یدئی بلوک تا معبر جواد سوار و قراول تعیین فرمودند و بشیخ الملوک و بلشکر نظامی که همراه او بود حکم صادر شد که در معبر جواد مانده منتظر حکم نانی از اردوی خاقان مغفور باشند و بمیر حسن خان طالش نیز حکم شد که با لشکرهای نظام طالش و مغان بحفظ کنار رودخانه کر از معبر جواد تا جایی که رودخانه کر بدریای خزر میریزد پردازد و خود نایب السلطنه و شاه مرحوم و امیر زاده بهرام میرزا و ابن دعاگوی دولت شاهی را همراه برداشته با آصف الدوله و سپهدار روانه اردوی خاقان مغفور شدند و در جنگلی که در سر راه بود نزول فرموده بودند که بایست فردا از آنجا باردوی خاقان مغفور ملحق شوند و چند روز بود که پادشاه مرحوم و امیرزادگان رکاب که از گنجه تا اینجا بطورهای مختلف آمده بودند طعام نخورده بودند و نایب السلطنه مرحوم نیز بنان خشک که همراه بود قناعت کرده شاه مرحوم باین دعاگوی دولت فرمود که بایست امشب بهر نحوی که باشد طبخی ساخته شود و مقرر فرمودند که همه حاضر و افروخته شده و اجاق بسته شده این دعاگورا برای تحصیل دیگ

و برنج روانه فرمود و این دعاگو جمعی از تفنگچیان دماوندی را دید که در کنار کوهی افتاده اند فی الجمله با تاین و سرکردگان آنها آشنائی داشت بهر طریقی که بود دیکی و برنجی از آنها تحصیل کرده بخدمت پادشاه مرحوم رساند، در این بین سواری بنظر رسید که رو باین طرف می آید، چون نزدیک رسید معلوم شد که جناب حاجی میرزا آقاسی است جلوسبش را دزدیده اند و ریسمانی را بطرز افسار کرده بر سر اسب بسته است و یک حلقه رکابش پاره شده و دوالی از عوض رکاب گذاشته و قجری اسبش را نیز برده اند و گل و لای تا سینه حاجی رسیده ازدور فریاد میزند و می آید که از گریبان این ملاهای حلوا خورچه می خواهید؛ باری باین هیأت رسیده دیگ را بار کرده دید، رو باین دعاگوی دولت کرده قسم یاد نمود که اگر حال مرخصی مرا از نایب السلطنه حاصل نکنید دیگر ترك خدمتگزاری کرده از خانه بیرون نخواهم آمد و سه روز است گرسنه ام تا ازین پلو مرا سیر نکنید شما را بخل نخواهم کرد. باری از نایب السلطنه مرحوم مرخصی برای او حاصل آمد و پادشاه مرحوم را فی الجمله الفتی و معرفتی در این سفر بحاجی پیدا شد.

القصة از آن منزل کوچ کرده نایب السلطنه مرحوم در چمن طویله شامی باردوی خاقان مغفور ملحق شده شرف پای بوس دریافته خاقان مغفور بنوازش و دلدادگی ایشان اشتغال فرمودند و پادشاه مرحوم کمال مرحمت و عنایت مبذول داشتند و در اردوی طویله شامی مجلس مصلحت منعقد شده صلاح دولت را در آن دیدند که نایب السلطنه مرحوم بکنار رود ارس رفته بالشکرهائی که هست در آنجا توقف فرمایند و شیخ الملوك و میرحسن خان طالش نیز از معبر جواد تا کنار دریا و قزل آغاج را محافظت نمایند و حسین خان سردار نیز با لشکری که دارد سرحد ایروان را مضبوط نماید و نصیر خان طالش را با دوستان نفرتنگچی مازندرانی بحفظ قلعه النجق نخجوان فرستادند و مصلحت چنان دیده آمد که خاقان مغفور از راه تبریز و مراغه و خمه روانه دارالخلافه شوند و پادشاه مرحوم را در امورات تبریز استقلال دهند.

بعد از اتمام مصلحت اردوی خاقان مغفور از طویله شامی کوچ کرده از راه قصبه اهر قراجه داغ روانه تبریز شدند و پادشاه مرحوم و امیر زاده بهرام میرزا و این دعاگو را نایب السلطنه مرحوم مرخص فرموده در رکاب خاقان مغفور روانه دارالسلطنه تبریز شدیم و خود نایب السلطنه بکنار رود ارس رفته بحفظ سرحد مشغول شدند و معلوم شد که شیخ الملوك بحرف مهر علیخان کسان خود را برداشته و تا رسیدن حکم توقف نکرده عازم اردوی خاقان مغفور شده است .

از آنجائی که نایب السلطنه مرحوم مستغنی از این گونه امداد در هر حال بودند توکل بخدای تعالی فرموده بنفس نفیس فرداً و حیدراً بسرحد داری بیضه اسلام اشتغال نمودند و خاقان مغفور بعد از انجام امورات ضروریة تبریز از راه مراغه روانه دارالخلافه شده بصحت و سلامت وارد دارالخلافه گردیدند و شیخ الملوك نیز بعد از چند روز بتبریز رسیده از همان راه بمالایر و تویسرکان رفتند .

ذکر احوال لشکروس که بعد از واقعه گنجه برای آنها روی نمود

ینارال بستویج بعد از واقعه گنجه بسبب اینکه تازه بسرحد رسیده بود و بلدیت ازاهور سرحد ایران نداشت و هنوز لشکرا بواجب جمعی او بدر بند و تفلیس نرسیده بودند ینارال مده دوف را با هشت هزار صالدات بقرا باغ فرستاد که در مقابل نایب - السلطنه باشد و قدری صالدات نیز بمدد ینارال قبه فرستاده حکم نمود که قصبه سالیان و شیروان و شکی را مضبوط نمایند بخصوصه در سالیان که سرحد طالش است دو پلک صالدات گذارد که هم متوجه سرحد شده و هم بفکر آذوقه که از حاجی ترخان بکشتیم ای بزرگ می آوردند و از آنجا بسالیان نقل خواهد شد مشغول شوند و خود عود نموده بتفلیس رفت که تا رسیدن لشکرها و گذشتن زمستان در دارالملک تفلیس مانده در بهار بهره مصلحت دوات باشد مشغولی نماید .

نایب السلطنه نیز دو ماه در کنار آب ارس بنفس نفیس توقف فرموده چون زمستان رسید و لشکریان بسیار از دست رفته بودند بقدر هزار سوار بطور قراول در

ممبرها گذاشته و سیف الملوك میرزا را که حاکم قراجه داغ بود بحفظ و حراست آنها کماشته خود عازم دارالسلطنه تبریز شدند .

ذکر ورود نایب السلطنه بتبریز و وقایعی که روی نمود

چون نایب السلطنه مرحوم وارد تبریز شد و زمستان بمیان آمد بخیال اینکه آسودگی در این زمستان برای طرفین خواهد بود زندگانی میشد. در این اوقات حاجی میرزا آقاسی در خدمت شاه مرحوم راه یافته و میرزا نصرالله اردبیلی را که معلم پادشاه مرحوم بود بپی ربطی و بی سررشتگی از امر تعلیم در نظر نایب السلطنه جلوه داد و نایب السلطنه حاجی را اذن دادند که هفته يك دو بار بخدمت پادشاه مرحوم رسیده متوجه امور تعلیم ایشان نیز شوند .

حاجی در این اوقات دخل کلی در مزاج پادشاه مرحوم بهمرسانید و از طریق عرفان و معرفت و خدا شناسی و زهد و ورع چنان برآمد که در خدمت پادشاه مرحوم محقق شد که یکی از اولیاء الله است و از آنجائیکه طینت مبارک پادشاه مرحوم مایل باخذ کمالات صوری و معنوی بود حاجی مذکور را در این باب مصدق داشتند و تنعم محبت او را در خاطر شریف کاشتند و پادشاه مرحوم نیز مبنای سلوک خود را بر زهد و ورع گذاشته چنان شد که در اکثر اوقات لیل و نهار بنان و سرکه قلیلی در آن ایام قناعت میفرمودند و از مأكولات و ملبوساتی که از ولایت فرنگ می آوردند معتنب شدند و از آن تاریخ مادام الحیا قند روسی میل نفرمودند و ملبوس از اقمشه فرنگ را بدون شستن نمی پوشیدند و رفته رفته این اخلاق از ایشان بظهور آمد و نایب السلطنه دانست که این احوالات از انرسلوک حاجی میباشد و بعضی امور را که با سلطنت ظاهر منافی میدانستند مثل ترك سیاسات و سایر اسباب ملك داری از شاه مرحوم نمی پسندیدند و باین جهت گاهی بیادشاه مرحوم عتاب فرموده و با کل لحوم و دسوم پادشاه مرحوم را مضطرب ساختند و در این اوقات در خلوات حاجی از احوالات خود و عداوت بیجهت

میرزا ابوالقاسم قایم مقام و هیز گیهای حاجی علی عسکر خواجه و آقا محمد حسن برادرش را که با او کرده بودند در خدمت پادشاه مرحوم بیان می نمود و غالباً مشغول باین کار بود تا کی نتیجه ظاهر شود .

الحاصل سیف الملوك میرزا که حاکم قراجه داغ و مأمور بحفظ و حراست معبرهای رودخانه ارس و کر بود تهاون از خدمت مأموره خود کرده بقراجه داغ آمد و ینارال مده دوف که در قرا باغ مستعد کارنشسته بود از خالی شدن سرحد مخبر شده بجرأت و جلالت هر چه تمامتر با لشکریهای روس از آب ارس عبور کرده سیف الملوك میرزا وقتی مخبر آمد که ینارال مده دوف به فرسخی قصبه اهر رسیده بود ، نایب - السلطنه را از کیفیت حال مخبر کرده نایب السلطنه مرحوم باحضر افواج مراغه و تبریز و مرند فرمان دادند و این دعاگوی دولت را مأمور فرمودند که جمیع خانوار تبریز را اسم نویس کرده جمیع مردم آذوقه ششماه را جمع آوری نمایند و هر کس را قدرت نباشد یا ازدیوان آذوقه گرفته یا از شهر بیرون رود .

ینارال مده دوف و لشکر روس که باین جرأت پیش آمده بودند خبردار شدند که نایب السلطنه مرحوم بفکر حصار داری تبریز و جمع آوری لشکر شده و باستحکام برج و بارو مشغولی دارند و واضح است که با وجود مثل نایب السلطنه که در شهر تبریز نشسته باشد چگونه ممکن است که با هفت هشت هزار نفر بکنار تبریز آمده بچنگ روبرو یا بمحاصره اشتغال نمایند ، لابد فسخ عزیمت کرده از سه فرسخی اهر عود بطرف محال مشکین نمودند .

در این وقت قلعین اردبیل و حکومت آن ولایات باسکندر خان قاجار ولد فتحعلی خان بیگلریگی مراغه مفوض بود و ساخلو معقولی بجهت اینکه در کناره سرحدات بود نداشت و اسکندر خان بعد از گذشتن لشکر رر ز آب ارس مکرر این مطلب را بامانای دولت نایب السلطنه عرض کرده بود چون امنای دولت تبریز لشکر روس را متوجه دارالسلطنه تبریز دیدند از کار اردبیل غفلت کرده بامورات ضروری

دارالسلطنه تبریز که اهم و الزم بود مشغولی داشتند. اسکندر خان که جوان و کم تجربه بود دلنگ شده خود از قلعه اردبیل عازم تبریز شده بود که بهر نحو باشد از تبریز مستحفظ برای قلعه اردبیل برده باشد.

مقارن این حال که مده دوف از قراجه داغ عود نموده بمشکین رفت خالی ماندن قلعه اردبیل را بمده دوف معلوم داشته بودند و نایب السلطنه نیز بعد از برگشتن روسی از قراجه داغ و خبر بیرون آمدن اسکندر خان از قلعه اردبیل یقین کرده بفکر کار اردبیل افتادند این دعاگوی دولت شاهی را احضار فرموده و فوج شقاقی را که ابوابجمع سلیمانخان گیلک بودند با سلیمانخان ابوابجمع این دعاگوی دولت نموده بحفظ و حراست قلعه مأمور فرمودند. این دعاگو بتعجیل هر چه تمامتر وارد قصبه سراب شده سه چهارم سته سرباز که حاضر بودند بی خوف و هراس برداشته خود را بقلعه اردبیل انداخت و سایر سرباز و سوار را قرارداد که بدفعات وارد اردبیل شوند، از آن طرف ینارال مده دوف از شنیدن خالی ماندن قلعه اردبیل و بیرون آمدن اسکندر خان طمع در گرفتن قلعه کرده بتعجیل تمام روانه اردبیل شد و بکنار رودخانه قراسو که دوفرسخی اردبیل است رسیده خبر محقق باو رسید که این دعاگوی دولت شاهی از تبریز دو روز است که با سرباز نظام وارد قلعه شده است قطع طمع از تسخیر اردبیل کرده از همانجا بطرف مغان و بمیان ایلات واحشام ایران که در آن ولایت قشلا میشی داشتند روان شد.

این دعاگوی دولت نیز سلیمانخان را با سواره شاهیون و شقاقی و عالیجاه میر حسن خان را با جماعت طالش مأمور بتعاقب ینارال مده دوف نمود و ینارال مده دوف بمغان رفته کاری از پیش نتوانست برد و لشکر تعاقب چی رسیده اسب اخته و عراده مانده وسی چهار نفر از صالادات و قزاق اسیر کرده و تا کنار رود ارس او را دوانیده مراجعت کردند، اونیز از آب ارس گذشته بقرباغ رفته قرار گرفت و بعد از رسیدن این اخبار بدارالسلطنه تبریز آسایش برای نایب السلطنه العلیه پیدا شده بتدارک کار بهار همت مصروف میداشتند.

در این ایام محمد حسین میرزا بعرض و استدعای نایب السلطنه بجهت تهاونی که در امور سرحداری از او بظهوری آمد از سرحد داری و حکومت کرمانشاهان بحکم خاقان مغفور معزول شده امراء آن ولایت بطهماسب میرزا برادر کبتر او بعد از شرف مصاهرت نایب السلطنه مفوض شده روانه آن مملکت گردید و سیف الملوك میرزا نیز بجهت سهل انگاری که در خدمات مأموره سرحد چنانکه سابقاً مذکور شد بعمل آورده بود از خدمت محوله معزول و احضار بدار السلطنه تبریز شد و پادشاه مرحوم با نه عراده توپ و دوفوج نظام قراجه داغ و دوهزار سوار شاهیسون و قراجه داغ و بانصد نفر غلام و غلام تفنگچی مأمور بسرحداری و حکومت قراجه داغ و مشکین شده با وزارت میرزا نصرالله اردبیلی که سابق معلم پادشاه مرحوم بود روانه قراجه داغ گردیدند و در قصبه کلیز که مکان سخت و محکم بود قرار گرفته و در مکانهای مناسب قراولان تعیین فرموده بحفظ و حراست آن سرحد همت مصروف داشتند و میرزا علی کرایی نیز از جمله مأمورین رکاب پادشاه مرحوم بود .

چون امیرخان سردار چنانکه مذکور شد بقتل آمده و امر سرحد خوی مفشوش مانده بود امیرزاده بهرام میرزا را با وزارت میرزا محمد تقی آشتیانی بحکومت آن ولایت منصوب و روانه داشتند و باین دعاگوی دوات پادشاهی نیز حکم رسید که قلعه اردبیل را بسلیمانخان سرتیب سپرده روانه دار السلطنه تبریز شود ، این دعاگو نیز بمأموریت خود عمل نموده وارد دار السلطنه تبریز شد .

نایب السلطنه مرحوم خبر آمدن ینارال مده دوف و معاودت او را بمشکین و از آنجا بسر قلعه اردبیل رفتن بنوعها و طریقی که تحریر شد بعرض خاقان مغفور میرساند و از این حرکات مختلف که از ینارال مده دوف صادر شده بود بدگویان نایب السلطنه این عرایض و اخبار مختلفه را که از نایب السلطنه میرسید در خدمت خاقان مغفور بلباس خیرخواهی در آمله خاطر نشان خاقان مغفور مینمودند که این اخبار بی اصل است و منظور نایب السلطنه خالی نمودن خزینه پادشاهی است و از آن طرف ینارال

بسفویج این حرکت را که از بنارال مده دوف خود سرظاهر شده بود نپسندیده او را از سرحد داری و حکومت قرا باغ معزول نموده بدارالسلطنه بطرز بورغ فرستاد و شاهزاده عبدالله میرزا حاکم خمه ملقب بدارا که از اولاد صلیبی خاقان مغفور بود و بحکم خاقان مغفور با سواره و نظام خمه تا نیم فرسخی اردبیل آمده بعد از مراجعت لشکروس او نیز در همان زمستان عود نموده بخمه رفت .

ذکر آمدن لشکروس بر سر قلعه ایروان بار اول و حرکت اردوی

نایب السلطنه از تبریز و اخبار این اخبارات بدارالخلافه

در اوایل بهار این سال اخبار متواتره از حسین خان سردار میرسید که لشکروس که در لری و قرا کلیسا بودند عازم مملکت ایروان میباشند و از تفلیس بیزمنپان خبر میدادند که مصلحت بینان دولت روس چنان مصلحت دیده اند که باید حکماً و حتماً مملکت وسیع الفضای ایروان و نخجوان و اردو باد و قلاع متینۀ آنها از تصرف دولت ایران بیرون آمده و رودخانه ارس قاطع نزاع دولتین شده بسرحدت فیما بین قرار گیرد و باین عزم توپهای بزرگ قلعه کوب از دارالسلطنه بطرز بورغ مأمور شده اند و در کار آمدن هستند و بنارال بسفویج نیز تدارک شایسته دیده از طرف ایروان عازم جنگ ایران میباشد و خبر رسید که لشکر پیش جنگ روسیه حرکت از مکن خود کرده وارد محال ایروان شده اند و حسین خان سردار حسن خان برادر خود را با تفنگچیان مازندرانی و دوفوج نظام ایروان و اهالی شهر را در قلعه ایروان جای داده خود با سوار ایروان که قریب بچهار هزار نفر میشوند و در خارج قلعه درجا های مناسب مشغول بنزول و ارتحال است و در این حال قلعه متینۀ عباس آباد در دست معتمدان از اهل مازندران و دماوند و تفنگچیان تبریز بکوتوالی علیمردانخان تبریزی مضبوط و محفوظ بود و یحیی خان تبریزی در قلعه نظاره اردو باد مستحفظ و حاکم اردو باد بود و در آن قرب زمان میانۀ یحیی خان و احسان خان کنگرلو که سر تیپ نظام نخجوان

بود و بجهت قرب جوار اردو باد و نخبجوان باهم مراوده داشتند در مجلسی از مجالس یگانگی که میامین نوکریک متداول است کار بنزاع کشیده و باهم بمداوت راه میرفتند و از آنجایی که چنان مذکور بود که یحیی خان را تقریبی در خدمت نایب السلطنه میباشد احسان خان از وخامت عداوت او اندیشیده بمفکر کار خود افتاده بود و با حاجی علی عسکرخواجه سرای حرمخانه نایب السلطنه طرح آشنائی چیده او را وکیل امور خود در خدمت نایب السلطنه ساخته بود .

در این بین که لشکر روسیه از مقام خود حرکت میکردند احسان خان حاجی علی عسکر را و داشت که در خدمت نایب السلطنه معروض نماید که علیمردانخان تبریزی را که مرد کار دیده است و در محاصره سابق که بسررداری ینارال گدیوچ در ابروان واقع شده بود و علیمردانخان میان قلعه ابروان بوده باز روانه ابروان شود و محمد امین خان قاجار چون در جنگ گنجه چنانکه مذکور شد بعد از رفتن نایب السلطنه برای آوردن مدد پای ثبات نیفر شده بود و باین جهت در خدمت نایب السلطنه فی الجمله بی آبرو بود او را بحفظ و حراست قلعه عباس آباد مأمور فرمایند و احسان خان را با افواج کنگرلو ابوابجمع نموده این خدمت را از ایشان ساخته و پرداخته خواهند که تلافی نهایون در جنگ سابق بعمل آید و حاجی علی عسکر در این گفتگو و در این تعهد التزام از خون خود بدیون اعلی سپرده بود که اگر عیب و نقصی در حفظ قلعه عباس آباد حاصل آید خون او در معرض تلف باشد و احسانخان نیز در این اوقات که در آن سرحد بود اظهار سعی و تلاش و دولتخواهی بسیار مینمود و خود را بمحل وثوق و اعتماد در آورده بود. باین مقدمات امنای دولت راضی شدند که علیمردانخان با مأمورین قلعه عباس آباد بقلعه ابروان رفته و قلعه عباس آباد بمحمد امین خان قاجار سرکشیکچی باشی که همشیره اعیانی نایب السلطنه را در حباله نکاح داشت با ابوابجمعی فوج کنگرلو و احسانخان سپرده شود .

این حکم از امنای دولت علیه صادر شد و محمد خان امین و احسانخان با فوج

کنگرلو بقلعه عباس آباد رفتند و علیردانشان که مردی کار دیده و مخبر از احوال اهل آن ولایت شده بود بحکم اول تمکین بسپردن قلعه عباس آباد بمحمد امین خان و احسانخان نکرده آنچه در راه دولتخواهی معلوم باو شده بود معروض نایب السلطنه گردانید .

حاجی علی عسکر و دستیاران او در خدمت نایب السلطنه عرایض علیردانشان را بی پا و انمود کردند و او را بدوستی یحیی خان و هم ولایتی بودن با او منسوب نمود عرض او را از درجه اعتبار ساقط ساختند .

لهذا حکم ثانی بسپردن قلعه عباس آباد بمحمد امین خان و احسانخان صادر شده علیردانشان با نوکر ابوابجمعی خود با یروان رفته و قلعه بمحمد خان و احسان خان و افواج کنگرلو سپرده آمد و اخبار حرکت روس را بسمت یروان نایب السلطنه مرحوم بتفصیلی که ذکر شد معروض خاقان مغفور گردانیده خود در نیم فرسخی تبریز در کنار رودخانه موسوم بآجی نصب خیم اقامت نموده بجمع لشکر فرمان داد و این دعاگوی دولت پادشاهی را مأمور فرمودند که باردییل رفته افواج نظام شقاقی را با سواره شاهسون اردییل و سواره خلخال برداشته بطرف مغان رفته میرحسن خان را باجمعی طوالتش بار دو حاضر و بعد از استماع بآنچه حکم ثانی رسد معمول دارد . این دعاگو چنانکه در جای خود مذکور مینماید بخدمات مقرر اشتغال نمود ، نایب السلطنه بعد از بیست روز توقف و رسیدن سواره بابان و اردلان و رسیدن سواره شاهسون و دویران عراق و افواج نظام خسته روانه خوی شدند و در خلال این احوال خبر رسید که ینال روس با جمعی مأموره باوج کلیه رسید بعد از دو سه روز وقف بکنار یروان آمده مشغول محاصره یروان شده اند .

نایب السلطنه اخبارات را بدارالخلافه عرض کرده خود بتعجیل روانه کنار ارس و محال گچلر شده بمحصورین یروان خبر آمدن خود را رسانیده امر بصبر و نبات فرمودند و بحین خان سردار نیز که در خارج یروان بود حکم شد که از حوالی

اردوی روس دور نشود . در این بین خبر رسید که سردار اعظم ینارال بتقویج نیز با سی هزار سالدات و چهل عراده توپ کوچ بر کوچ از تغلیس حرکت کرده وارد مملکت ایروان شد .

نایب السلطنه این اخبار را بعرض خاقان مغفور رسانیده استدعا کرده بود که خاقان مغفور بسلطانیه آمده در آن مکان توقف فرمایند و از آنجا بفرستادن کمک و تدارکات جنگ بتقویت لشکر آذربایجان پرتو التفات اندازند چه اگر موکب همایون وارد آذربایجان شود باید این مشیت مشغول خدمتکاری اردوی همایون بوده از رسانیدن سیورسات و تدارکات باردوی نایب السلطنه عاجز خواهند آمد و در این سال که غله فی الجمله تسمیری دارد برای لشکریان سرحد کار تنگ خواهد شد . بعد از وصول این عرایض امنای دولت خاقان مغفور جمیع آنچه را که از نایب السلطنه در خدمت خاقان مغفور بدفعات معروض داشته بودند بدست آویز این طرز استدعا و اظهار مصلحت بینی که از طرف نایب السلطنه در این مقام شده بود بصورت صدق و راستی جلوه داده و در مقام اثبات مستدعیات کاذبانه خود برآمدند و اردوی خاقان مغفور را حرکت داده وقتی نایب السلطنه خبردار شد که موکب همایون بچمن اوجان که هشت فرسخی تبریز است رسیده بود استدعای توقف در آن مکان را نمودند ، باز مسموع نیفتاده کوچ بر کوچ از کنار تبریز گذشته روانه دارالصفای خوی شدند و نایب السلطنه از خوی اردوی خود را حرکت داده بمحال چرس و صحرای قراضیا الدین برده خود با خواص واعیان باستقبال خاقان شتافتند و از معتمدین این دعاگوی دولت شاهی استماع نمود که از خاقان مغفور پرسیده بودند که باین تعجیل از دارالخلافه تا به خوی چه مصلحت دولتی مقتضی شد که تشریف فرما شدید؛ فرموده بودند که یقین کردیم که عباس میرزا با دولت روس ساخته و محرك سردار روس او میباشد باین تعجیل آمدیم که اگر عباس میرزا را چنین خیالی باشد بعد از ورود موکب همایون دفع خیالات او شود .

نایب السلطنه مرحوم که این چنین امور هرگز از مخیله ایشان نگشته بود بصدائق و دولت خواهی تمام باستقبال موکب همایون شتافته بعد از ظهور حقیقه پادشاهی خود را بخاک انداخته کمال نیازمندی و پوزش بجای آورده در موکب شاهی روانه شدند و در آن طرف قلعه خوی که چمن شهر میگویند اردوی همایون نزول نموده بانعقاد مجلس مصلحت و قرار و مدار کار جنگ پرداختند .

در خلال این احوال معلوم شد که ینارال بسقویج بعد از ورود بایروان چند روزی بمحاصره قلعه ایروان پرداخته بعد از چند روز دست از محاصره برداشته کوچ بر کوچ وارد محال نخجوان شده در دامن کوهی که مابین گنجه و قراباغ و نخجوان و ایروان واقع است اردو زده و قدری از نظام صالادات بشهر نخجوان فرستاده در شهر نخجوان که در آن وقت از حلیه آبادی علری بود نشاندند و ظاهر آن چنین مینمود که این حرکت از ینارال بسقویج و دست از محاصره ایروان کشیدن بجهت نزدیک رسیدن اردوی نایب السلطنه و اردوی خاقان مغفور است که از سر ایروان برخاسته و خود را بجایی که گنجه و قراباغ در پشت اردوی او واقع است کشیده و محل مزبور موسوم است بجیجک لو که از آنجا تا شهر نخجوان کمتر از دو فرسخ است ولیکن آنچه بعد معلوم و واضح شد آن بود که احسان خان کنگرلو که در قلعه عباس آباد بود و در خفیة معتمدین پیش ینارال بسقویج فرستاده او را بهر نوع که بود از خود مطمئن نموده و خود نیز از او مطمئن شده بگرفتن محمد امین خان و سپردن قلعه عباس آباد بدست لشکر روس وعده و امید داده است و ینارال بسقویج باین جهت عازم ولایت نخجوان شده است و باز خبر رسید که قریب بدو هزار نفر سواره قزاق که دوسه روز است که جسرلر کرده نزدیک آمده از نیم فرسنگی قلعه عباس آباد از آب ارس که در آن فصل که در ایل تابستان بود فی الجمله نقصان داشت معبری پیدا کرده باین طرف آب ارس عبور می نمایند و تا حوالی غروب آفتاب در این طرف آب ایستاده و قریب بغروب بآن طرف آب میروند و در این وقت قریب پیا نژده هزار سوار زبده در اردوی خاقان مغفور و اردوی

نایب السلطنه حاضر بود سوای سرباز نظام و تفنگچی هانزندان که قریب بیست هزار نفر میشدند .

خاقان مغفور از شنیدن این خبر که سوار قزاق جرأت کرده باین طرف رود ارس بی پروا میگنزدند امر ومقرر داشتند که نایب السلطنه با رکن الدوله علینقی میرزا وآصف الدوله وسایر سرکردگان عراقی وآذربایجانی با ده هزار سوار و چهار عراده توپ بمحال گچلر رفته در محلهای مناسب سوار را پنهان کرده و قلیل سواری بمقابله قزاق روس که باین طرف آب میگنزدند فرستند وسوار قزاق را بفریب وفنون رزم پیش کشیدند نزدیک سوار کمین رسانند و پس از آن سواران از کمین درآمده این بی ادبن را که بچنین تهور اقدام می نمایند بسزا رسانده چشم زخمی برای بنالوا به قویج ابتدا حاصل شود و باعث دلگرمی لشکریان و مستحفظاتی شود که در آن طرف آب ارس در قلاع متینه ایروان وعباس آباد وغیره نشسته اند و بعد از صدور این حکم وفرمان نایب السلطنه و رکن الدوله وآصف الدوله با سرکردگان مأموره از خدمت خاقان مغفور مرخص شده باردوی چرس و قرا ضیاء الدین آمده مشغول انجام امر همایون و فرمان پادشاهی شدند .

ذکر وقایعی که قبل از جنگ نایب السلطنه با لشکر روس

در محال گچلر واقع شد

پادشاه مرحوم که در قصبه کلیمشغول بحفظ و حراست آن سرحد بودند که گاهی از سواران طوایف قراجه داغ وشاهیون برای دستبرد بآن طرف آب ارس بقرا باغ میفرستادند وهمه روزه بملاوه خدمات مأموریه سرحدیه لشکر روس را که در آن طرف مشغول بحفظ قرا باغ بودند صدمات بزرگ زده ایشانرا مضطرب ومتزلزل میداشتند و از طرف اردبیل این دعاگوی دولت شاهی افواج نظام شقاقی را مرتب داشته وغلام تفنگچیان عرب را با قدری از توپچیان نظام بحفظ قلعه اردبیل گماشته

با چهار عراده توپ و دوهزار سوار شاهسون اردبیل و خلخال و موصلانلو و شاطرانلورا برداشته تا بآدینه بازار طالش رفته و از آنجا میر حسن خان را با سواره و پیاده طالش احضار نموده قرارداد که در منزل گوگ تپه همیشه رود مغان بار دو ملحق شود، او نیز با چهار پنجهزار سوار و پیاده طالش در منزل گوگ تپه بار دو ملحق شده پس از اجتماع این لشکر محقق و معین شد که روسیه زیاده از بیست خروار آرد از حاجی ترخان با کشتیها بقصه سالیان آورده اند و از آنجا با کرچیهای بزرگ از رودخانه کر همه جا کشیده برودخانه ارس می اندازند و از ارس تاموضعی که موسرم بساری قمیش است کشیده که در آنجا جمعیتی از صالداات نشسته اند و از آنجا با عراده و چاروا کشیده باردوی بنالال بسقویج و سایر اردوهای خود میرسانند و محقق شد که در قصه سالیان زیاده از دو پلک صالداات و چهار پنج عراده توپ نمی باشد.

خوانین طالش و ریش سفیدانی که در اردو بودند چنان صلاح دیدند که بقدر پنجاه شصت فروند ناو و کرچی از قصه لنکران شب تفنگچیان طالش از کنار دریای خزر کشیده بقرل آغاج رسانند و در آنجا روز پنهان ساخته شب دیگر بمیان رودخانه کر انداخته در کنار دتکه که دوفرسخ از قصه سالیان پائین تر و محل صیادان ماهی و حال کسی در آنجا نمیباشد رسانده منتظر رسیدن این اردو بکنار آب باشند و چون از منزل گوگ تپه و همیشه رود تا قصه سالیان قریب بده فرسنگ راه و همه جا صحرای مغان کشیده شده است و آب در این ده فرسنگ راه پیدا نمی شود و روسیه را از رسیدن این لشکر خبری نیست مصلحت چنان دیدند که يك دوساعت بغروب مانده از این منزل آب برداشته همه جاشبانه قطع مسافت نموده قریب بصبح بکرچیها و ناوهائی که از قصه لنکران می آورند رسیده سرباز و توپخانه و سوار را از آب گذرانیده بر سر قصه سالیان رفته شاید که سالیان را تصرف نموده و روسیه آنجا منکوب و مختول آیند و آذوقه چنین اذ دست لشکر روس گرفته آید و چشم زخمی بایشان رسانده شود و بعد

از ترتیب بین مقدمات بمشورت ریش سفیدان سواره نظام را برداشته روانه کنار آب کر شد.

رودخانه کر رودخانه بزرگی است و رودخانه ارس که باومیریزد بسیار عظیم میشود و این دو رودخانه در موضعی که موسوم بقلعه قاین است بهم رسیده و از آنجا همه جا صحرای مغان را قطع کرده تا پنج فرسنگی بحرخرمی آید و از آنجا دوشقه شده از دو طرف به بحرخرز و در این مابین جزیره مثلثی پیدا شده است که موسوم به محال سالیان است که يك طرف آن را بحرخرز و دوطرف آنرا آب کر احاطه نموده است و قصبه سالیان در نقطه انشقاق آب واقع است که از همه طرف برای ورود بآن قصبه احتیاج بنشستن کشتی میباشد.

القصد دعاگوی دولت شاهی امیر حسن خان و سلیمانخان و فتحعلی خان نوری اردو را برداشته و شبانه قطع مسافت کرده يك دوساعت بطلوع صبح مانده بکنار آب رسیدیم و در این بین صدای توپ بسمع لشکریان اردو رسیده دست و پای خود را جمع کرده منتظر شدند که از کجا خبر انداخته شدن این توپ محقق شود و معلوم شد که هنوز کرجیها و ناوهای که بایست بهمین مکان آمده باشند نرسیده اند که در همین بین خبر رسید که ناوها و کرجیهای که از قزل آغاج بمیان رودخانه کر انداخته شده و تفنگچیان طالش بکشیدن و رساندن آنها بمکان معین مأمور بودند بسبب رسیدن دو فروند کرجی از جزیره ساری پشته که مشحون است هر يك بچهل پنجاه نفر از صالادات و در هر کرجی دو توپ میباشد و بجنگ و ممانعت پیش آمده اند تفنگچیان را معطلی حاصل و از انجام خدمت مأموره عاجز آمده اند.

دعاگوی دولت شاهی این معنی را غنیمت شمرده سه دسته سرباز و يك عراده توپ از کنار رودخانه کر و تفنگچیان طالش برای بدست آوردن کرجیهای روس روانه داشت و چهارصد سوار نیز بتعجیل روانه کرد که رفته از کرجیها گذشته عقب سر

صالدات و کرجی را گرفته باشند که اگر از پیش روی سرباز بگریزند در عقب سر سواران پیاده شده بضرر کلوله مانع آیند .

القصه بمحض رسیدن سرباز و شلیک تفنگ ده پانزده نفر از اهل کشتی بقتل آمده و شصت هفتاد نفر صالدات زنده با توپهای کوچک کشتی بدست آمد و کرجیها و ناوهای که از لنکران می آمد بکنار آب صحیحاً و سالمآ بار دور رسیده معلوم شد که صالداتی که در ساری بسته که یکی از جزایر بحر خزر است در مقابل قصبه لنکران روانه قزل آغاج است این دو فروند کرجی را با یک نفر کپیتان که بجای سرده است بمدافعه و ممانعت فرستاده بودند و از این صدای توپ و تفنگ ساکنین محال سالیان متوحش شده خبر بیول کنیک روس که در قصبه سالیان نشسته بود رسانده بودند و پول کنیک روس با توپ و صالدات و سواره شیروانات که در آن سرحد مشغول بخدمت بودند متوجه دفع لشکرایران میشود و از این طرف دعاگوی دولت شاهی میرحسن خان و پیاده و سواره طالشی را با یک فوج از سرباز و دو عراده توپ با کرجیها و ناوها در آب گذرانیده و یک فوج سرباز با دو عراده توپ و جمعی سوار در این طرف آب نگه داشته بود که سوار لشکر روس پیدا شده دست بانداختن توپ گشادند و از این طرف که سلیمانخان سرتیب از آب گذشته بود فوج سرباز را با دو عراده از میان نهی که بطرف لشکر روس میرفت و در آن وقت آب نداشت بطریق کمین برداشته روانه شد و از طرف دیگر میرحسن خان با سواره و پیاده طالشی روی بسوار شیروانات و سالیان که همراه لشکر روس بودند آورده متوجه دفع آنها شد و از این طرف آب این دعاگوی دولت شاهی نیز با دو عراده توپی که داشت با سرباز و سواره خود را آشکار کرده بانداختن توپ و تفنگ اشتغال نمود .

پول کنیک روس خیال نمود که لشکری سوای سواره از آب نگذشته است و توپ و سرباز در این طرف آب میباشد، سوار خود را مأمور بمقابله سوار میرحسن

خان طالش کرده خود بتعجیل بعزم ممانعت از گذشتن آب کر بطرف این دعاگورانده نایره توپ و تفنگ التهاب پذیرفت و چنان گرم بر سر این دعاگوی دولت پادشاهی راند که سلیمانخان و توپخانه که در آن طرف آب بودند در عقب لشکروس ماندند .

سلیمانخان فرصت را ازدست نداده با سرباز و توپخانه خود را ظاهر ساخته با فروختن آتش قتال وجدال اشتغال نموده و در این بین گلوله توپی از این طرف بعراة توپ روس خورده عراة شکست و توپ از کار ماند و بشلیک تفنگی که از سربازان سلیمانخان واقم شد صالداات بسیاری مجروح و مقتول آمدند و از آن طرف میرحسن خان، نیز سوار شیروانات و سالیان را شکسته و از پیش برداشته بتعاقب مشغول شد و از آنجائی که این دعاگوی دولت شاهی ایستاده بود با نلوهاتو کرجیها پنج دسته سرباز گذشته شلیک بسیار نزدیکی بصالداات کردند .

پول کنیک روس ازدیدن این احوالات پریشان شده فرار برقرار اختیار نمود ، توپ شکست خورده را گذاشته همه جا زخم خورده های صالداات ریخته روی بقصه سالیان روانه شد و از این طرف این دعاگوی دولت شاهی با بقیه سرباز از آب گذشته بتعاقب لشکروس پرداخت و سلیمانخان و میرحسن خان که پیشتر از این دعاگو از آب گذشته و نزدیکتر بروسیه بودند همه جا پول کنیک را تعاقب کنان بقصه سالیان رساندند و اهل سالیان نیز با وجود اینکه سال گذشته آنها را لشکریان ایران محافظت ننموده بودند و بدست روسیه گذاشته و گریخته بودند با زحمیت دین اسلام کرده بمنازعت برخاستند و پول کنیک روس مانند در قصبه را محال دیده از کرجیهای که بنحو خاص بهم بسته و تخته بند کرده و بریسمان و قرقره که از دوطرف آب بمیخهای بزرگ کوبیده و تمییه کرده بودند گذشته و قصبه را با آذوقههایی که در کنار آب کرججمع شده بود گذاشتند و خود پول کنیک با بقیه صالداات و سه عراة توپ که بیرون برده بود بطرف محاللات شیروان روانه شد و این دعاگوی دولت شاهی يك فوج نظام سرباز با سلیمانخان سرتیب و جمیع سواره و یاده طالش را بمحافظت قصبه سالیان گذاشته و

خود بایک فوج دیگر از سرباز با سایر سواره از آب بطرف مغان گذشته و در محاذی قصبه سالیان اردو زده نشست و قریب بصد و پنجاه مالدات زنده و دوست سر بریده با حسین قلیخان شاهسون شایخانلو که از نوکرهای خاقان مغفور و ابوابجمعی این دعاگوی دولت بود با عریضه اخبار واقعه بخدمت خاقان مغفور ارسال داشت و بخدمت نایب السلطنه و بخدمت پادشاه مرحوم نیز بعرض مراتب پرداخت و اموال بسیار از صامت و ناطق بدست لشکریان افتاد و این دعاگوی دوات شاه در همانجا رحل اقامت انداخته مترصد احکام و اخبار اردوی خاقان مغفور و نایب السلطنه مرحوم بود و توبی را که در جنگ شکسته بود ساخته بار دو رساند.

ذکر جنگ نایب السلطنه در محال گچلر با سوار قزاق و رسیدن ینارال بسقویج
بامداد سراره قزاق و گذار شانی که واقع شد

چون نایب السلطنه و رکن الدوله و آصف الدوله با ده هزار سوار و چهار عراده توپ جلو بدون آوردن لشکر نظام از اردوی چرس حرکت کرده و محمد خان امیر نظام را با لشکرهای نظام و توپهای بزرگ در اردوی چرس گذاشته حکم فرمود که او را بهیچوجه با فتح یا شکستی که واقع شود رجوعی نباشد و اردو را از جای خود بهیچ عذری و بهیچ جهتی حرکت نداده منتظر حکم نایب السلطنه باشد و نایب السلطنه با سوارهای معین و با توپهای مشخص با مأمورین و همراهان بمحال گچلر رفته در دره ها و کمین گاهها سوار را قسمت نموده ایستادند و بمحمد امین خان و احسانخان که در قلعه عباس آباد بودند کیفیت را معلوم نموده حکم فرموده بودند که اگر سواره قزاق از جنگ دلیران ایران خلاصی یابند از آن طرف آب ایشان منتظر فرصت بوده جمعی را مأمور نمایند که گریخته قزاق را نگذارند راه سلامت پویند و بعد از مستحضر شدن محمد امین خان و احسانخان از کیفیت واقعه احسانخان نمک بحرام محض خیال و واهمه که ماده آن عداوت با یحیی خان بود کیفیت واقعه را ینارال بسقویج اعلام داده ینارال بسقویج این مسئله را که لشکر ایران بی نظام و سرباز

با سوار مجرد بچنین خیالی برای دست برد آمده اند و وجود نایب السلطنه نیز در میان این لشکر است غنیمت شمرده سرکردگان سوار قزاق را که در این طرف آب بودند از این حال آگاهی داده بایشان حکم نمود که در مقابل لشکر ایران ایستاده راه احتیاط را از دست ندهند و منتظر رسیدن ینارال بسقویج باشند و خود فی الفور با سرباز و نظام و توپخانه و سواره و جبری که برای بستن بر آب ارس همراه داشت بار کرده روانه شد و قریب بصبح نیم فرسنگی آب ارس رسیده برای بستن جسر فوجی از لشکر نظام را مقدمه روانه نمود و خود با هستگی طی مسافت نموده در مدت سه ساعت مهندسین و لشکر نظام که پیش آمده بودند جسر را بسته ینارال بسقویج بکنار جسر با لشکرهای خود رسید و از طرف لشکر ایران قریب بیچار صد پانصد سوار بطرز قراولی پیش رفته خود را بسوار قزاق روسیه نمودند و از آن طرف سرکردگان سواره قزاق که مخبر از حقیقت کار بودند قدری سوار پیش فرستاده بچنگ و جدال مشغول شدند و سوار ایرانی بخیالی که بود خود را پس کشیده سوار قزاق را رو ببلشگری که در کمین گاه بود می کشیدند. سوار قزاق باطمینان رسیدن ینارال بسقویج و گذشتن او از آب ارس تند رانده بنزدیک سواره کمین گاه رسیدند، سواران کمین که بیخبر از این مقدمه بودند بی تحاشی از کمین بیرون آمده داخل سواران قزاق شدند و آنها را از پیش بر داشته بخیال اینکه این سوار را مددی نیست در صحرا متفرق شدند و نایب السلطنه نیز با آصف الدوله و رکن الدوله با سوارانی که در خدمت ایشان بود از کمین بیرون آمده آهسته آهسته پیش میراندند که ناگاه معلوم شد که سواره قزاق که شکست خورده و فرار کرده بودند عود نموده مشغول بمقابله و مقاتله سزار تعاقب جی خود میباشند.

نایب السلطنه که جنگ آزموده و پخته کار بود استعمار از کیفیت حال بهمرسانیده سواره و توپچی که همراه بود نگذاشتند که متفرق شوند و از جای خود حرکت نرموده در همان مکان ایستادند و رکن الدوله و آصف الدوله با سواران خود در میان معرکه

جنگ متفرق شده بودند که در این بین توپخانه روسیه با صالادات و سوار تازه ظاهر شده مشغول بانداختن توپ و گرفتن و بستن سواران متفرقه میدان رزم شدند و همه جا سوار ایرانی که مثل دانه در آن صحرا پاشیده شده بودند چون خروس بر میچیدند و نایب السلطنه را از مشاهده اینحال تاب نمانده با توپخانه که در حلقو بود پیش رانده بمدافعه مشغول شد.

ینارال بستویج چون دانست که نایب السلطنه در میان این سوار و توپخانه است فوجی از سوار و پیاده را برای گرفتن سواران متفرق مأمور کرده و خود بانظام و توپخانه بهیات اجتماع بنایب السلطنه حمله ور شده بانداختن گلوله های توپ میان خالی و فشنگ هائی که برای تفرقه سوار ساخته بودند همراه آورده بودند مشغول شد و همه جا پیش رانده تا بگلوله رس تفنگ رسید، سوار نایب السلطنه را تاب مقاومت نمانده راه انزمام پیش گرفتند چمواضح است مقابله سوار بی سرباز با توپخانه و صالادات از جمله محالات می نماید.

نایب السلطنه توپخانه را از راهی که مصلحت حرکت میدانستند راه انداخته خود با جمعی از سواران خاصه از راه کوه که خود بلد آن سرزمین بودند برداشته و روانه شدند و ینارال بستویج علمهائی را که بر بالای سر نایب السلطنه افراشته شده بود بدست آورده سواران جلد بتعاقب نایب السلطنه مأمور نمود و چنان گرم رانده بنایب السلطنه رسیدند که نایب السلطنه لابد شده توقف نموده بوجود شریف بمقاتله مشغول شدند و دوسه نفر را بگلوله جان کداز مقتول نمودند. چون سواره قزاقدا متیقن شده بود که نایب السلطنه در میان این سوار است آسان آسان دست از تعاقب بر نمی داشتند و نایب السلطنه ناچار با سواران همراه از اسب پیاده شده سنگ عظیمی را که در پیش رو بود سنکر کرده ایستاده بچنگ و ممانعت مشغول شدند تا شب بر سر دست آمده نایب السلطنه از آنجا که بلد آن کوهها و دره ها بودند سواران را از مهلکه بیرون برده سلامت باردوی چرس رسیدند و اگر بلدیت نایب السلطنه نبود و شب در میان

حایل نشده بود همگی آن جمع بدست لشکر روس گرفتار میشدند و نایب السلطنه چون بلردو رسیدند دیدند که لشکر نظام و توپخانه با محمد خان امیر نظام فوج بفوج و دسته بدسته بقانون نظام ایستاده و سواران شکسته را بلردو راه نداده منتظر نایب السلطنه میباشند و سواره رکن الدوله تا بخوی رفته باردوی خاقان مغفور رسیده بودند و آن اردو فی الجمله بهم برآمده بود نایب السلطنه با لشکر نظام يك دو فرسخ پیش رفته اردو زدند و بخاقان مغفور احوال خود را عرض نموده آرامشی در لشکر ساحل شد و در این جنگ زیاده از ششصد هفتصد نفر قتل و دستگیر شدند، آصف الدوله و رکن الدوله ، اردوی خاقان مغفور رفتند .

ذکر بدست آوردن ینارال بسقویج قلعه عباس آباد را و گرفتاری

محمد امین خان و مستحفظین آنجا

ینارال بسقویج بعد از هزیمت لشکر ایران بلافاصله علمهای را که از نایب السلطنه بدست آورده بود برداشته و با چند سر بریده از آب ارس گذشته پی در پی اخبار شکست لشکر ایران و گرفتاری مرحوم نایب السلطنه و رکن الدوله را بقلعه عباس آباد میفرستاد و محمد امین خان و احسانخان و سرکردگان که در بروج قلعه ایستاده و ازدور تماشای مرکه رزم را میکردند و از شکست لشکر ایران مستحضر شده بودند احسانخان فرصت را غنیمت شمرده هزار نفر سرباز کنگرلو ابواجمعی خود را حاضر ساخته بیهانه حفظ و حراست بروج و دروب را از سایر مستحفظین خالی کرده و در وسط قلعه دودسته سرباز بنظام نگاه داشت که در این بین ینارال بسقویج با توپخانه و صالادات و علمهای مسطور و سرهای بریده بتوپ رس قلعه رسیده ایستاد و بمحمد امین خان اعلام نمود که تو خود سر کشیکچی باشی آن دوات بوده و علمهای خاصه را می شناسی اینک آن علمها و اینک سر ولی نعمت شماست و احسان خان را طلبیده احسانخان محمد امین - خان را که مردی کم جرأت بود در این احوال دل او را درست خالی کرده او را بسپردن قلعه و خواستن امان راضی نموده خود از قلعه بیرون آمده خدمت ینارال شتافته و

اعظم از دولتخواهی نمود و برای خود چنان که رسم مردم روزگار است امن و آسایش دائمی از دولت روس گرفته جان مستحفظین قلعه را نیز عموماً داخل امن کرده بود بخصوص جان محمد امین خان را .

القصة احسانخان نمک بحرایی خود را ظاهر ساخته بحکم ینارال بسقویج جمیع اسباب حرب را از اهل قلعه گرفته و محمد امین خان را در حجره مقبوس نموده چند نفر از امنای دولت روس را بقلعه آورده بعد از مشاهده ایشان صدق گفتار و کردار احسان خان را خبر ینارال داده ینارال با افواج و توپخانه داخل قلعه شدند و این واقعه در سنه هزار و دویست و چهل و سه اتفاق افتاد. بسقویج جمیع مستحفظین قلعه را با محمد امین خان محبوساً روانه تفلیس ساخته بغیر از سرباز کنگرلو که آنها را از نوکری اخراج و مطلق العنان کرد و احسان خان را مورد نوازشات ساخته قلعه را بمستحفظین خود سپرده باز روانه اردوی خود شد .

ذکر فرستادن ینارال بسقویج ایلچیان برای طلب صلح و مصالحه و قبول نفرمودن خاقان مغفور امر مصالحه را بسبب اخلال حسین خان سردار ینارال بسقویج بعد از فتح قلعه عباس آباد و انتظام امور آنجا امیری چرب زبان بخدمت خاقان مغفور فرستاد و بتوسط نائب السلطنه معروض داشته بود که واضح است که از جنگ و جدال و خون ریزی سوای خرابی مملکت و نا امنی رعیت چیز دیگر از میان بر نخواهد خاست پس بهتر آنست که پادشاه جهان این خیر خواه دولت را چنانکه از طرف امپراطور اعظم واسطه صلح شده این نزاع و جدال که فیما بین عباد الله افتاده از میان برخاسته شود و توقع آنکه برای استرضای امپراطور مملکت ابروان با صد هزار تومان اشرفی یکمقالی از طرف خاقان محبت و واگذار شود و امپراطور اعظم نیز از نزاع و جدال گذشته مملکت طالش و مغان را واگذار نماید و قطع مایه نزاع شده آسایش و راحت از این مصالحه حاصل شود . بعد از رسیدن سفیر ینارال بسقویج

نایب السلطنه از اردوی خود بخدمت خاقان مغفور آمده بعرض مراتب مذکوره پرداختند و خاقان مغفور یا امنای دولت خود در این باب از رد و قبول فرمایشات فرموده نایب - السلطنه بجهانی که سابقاً مذکور شد بهیچوجه میل خود را باحدی الطرفین صلح و جنگ در خدمت خاقان مغفور اظهار نمیکردند ولیکن سایر رجال دولت باغواي حسین خان سردار که این همه مفسده جوئی برای حفظ مداخل ایروان کرده بود و حال چگونگی راضی میشد که ایروان بالمره واگذار بدولت روس شود در خدمت خاقان مغفور زبان بلای و گراف گشوده سخنهای دور از کار میگفتند و خاقان مغفور را از جاده صلح منحرف نموده بتعهدات حسین خان سردار که مثل تعهد حاجی علی عسکر خواجه بود در حفظ قلعه عباس آباد مطمئن خاطر نمودند و حسین خان سردار متعهد در خدمت خاقان مغفور شد که از آن تاریخ که ماه عقرب بود تا اول سرطان سال آینده مملکت ایروان را محفوظ کرده و قلعه عباس آباد را مسترد نماید و در ازای این تعهد خاقان مغفور پنجاه هزار تومان مدد خرج مرحمت فرمایند که در کار خدمت ملزمه صرف نماید و خاقان مغفور تعهد او را قبول نموده بخلاص فاخره مفتخرش فرموده پنجاه هزار تومان را گرفته روانه اردوی خود شد و خاقان مغفور ابلجیان را بی نیل مرام مراجعت دادند و نایب السلطنه نیز باردوی خود مراجعت نموده مترصد و مترقب کار جنگ وجدال شدند .

ذکر مراجعت خاقان مغفور بدارالخلافه طهران و حکایاتی که

مناسب است بآن اوقات

سابقاً مذکور شد که بعد از آنکه این دعاگوی دولت قصبه سالیان را متصرف شد و حسین قلیخان شایغانلو را با عریضه و سرودیل بخدمت خاقان مغفور فرستاد در این اوقات حسینقلی خان باردوی معلی رسیده خاقان مغفور چون میل مراجعت داشتند رؤس روس را که حسین قلیخان برده بود بمیان اردو بازار ریخته و تقاره و

طبل شادمانی زده خلعت و نشان برای این دعاگوی دولت شاهی مرحمت فرموده پس از دو روز طبل رحیل کویده روانه دارالخلافه طهران شدند. این دعاگوی دولت شاهی در قصبه سالیان نشسته بود که بخط مبارک پادشاه مرحوم که از قراجه داغ برافرازی این دعاگو ارسال فرموده بودند اخبارات شکست کچلر و ازدست رفتن قلعه عباس آباد را مستحضر شده فرمایش فرموده بودند که این دعاگوی دولت شاهی با این احوال که در طرف خوی واقع شده مصلحت نیست که در ولایت مخالف بنشیند این دعاگوی دولت نیز بفرمایش پادشاه مرحوم طبل رحیل کویده و قصبه سالیان را بالمره کوچانیده بقصبه لنکران فرستاده و خود عازم اردیل شد و سلیمانخان سرتیپ را با دو فوج شقاقی روانه قلعه تبریز نمود و خود وارد قلعه اردیل شده و معلوم نمود که اردوی خاقان مغفور قریب بقصبه محال سراب رسیده عرایض فرستاده برای محافظت قلعه اردیل لشکریان معتمد خواست و خاقان مغفور نیز ششصد نفر از جانبازان نظام نهادند را با دو بیست نفر تفنگچی محال نائین برای حفظ قلعه اردیل فرستاده مقرر فرمودند که امورات قلعه تبریز را رکن الدوله منتظم کرده بآصف الدوله و بمیرزا محمد خان لاریجانی که از معتمدین خاقان مغفور بود سپرده شود و ایشان نیز بتبریز رفته قریب بهشت هزار نفر از سرباز آذربایجان و تفنگچی مازندران و عراق در قلعه تبریز گذاشته و دو اوزده هزار نفر از مجاهدین تبریز و محالات سان دیده و اطمینان پیدا کرده رکن الدوله از تبریز روانه اردوی خاقان مغفور شد و خاقان مغفور نیز بآهستگی طی مسافت نموده وارد دارالخلافه شدند و در این سال در ممالک محروسه حسین علی میرزا در شیراز و حسنعلی میرزا در خراسان و عباسقلی میرزا و ولد ابراهیم خان قاجار در کرمان و محمد ولی میرزا و ولد صلیبی خاقان مغفور در خطبه یزد و محمدقلی میرزا ملقب بملك آرا در مازندران و شیخعلی میرزا در ملایر و توپسرکان و عبدالله میرزا در خمه و یحیی میرزا در رشت و طهماسب میرزا و ولد محمدعلی میرزا در کرمانشاهان و همدان و محمود میرزا در نهند و لرستان و محمد تقی میرزا در بروجرد و سلطان محمد میرزا در اصفهان

وحیدر قلی میرزا در کلبایکن و بهمن میرزا در سمنان و دامغان و اسمعیل میرزا در شاهرود و بسطام و رکن الدوله علیقلی میرزا در قزوین و علی میرزا ملقب بظل السلطان که برادر اعیانی نایب السلطنه بود بحکومت طهران و محالات و کیکاوس میرزا در قم مشغول بحکومت و فرمان روائی بودند .

ذکر وقایعاتی که برای نایب السلطنه مرحوم بعد از رفتن خاقان مغفور بدارالخلافة روی داد و جنگ نایب السلطنه با لشکر روس در محل موسوم بآباران و شکست دادن روس و معاودت بخوی تا رسیدن بقریه

شند آباد گنی

چون نایب السلطنه بعد از عود ابلجیان ینارال بسقویج باردوی خود معاودت فرموده و مراجعت خاقان مغفور بدارالخلافة محقق شد بزم رسیدن امورات لشکریانی که در قلعه ایروان بودند از آب ارس عبور فرموده از راه محال شرور روانه ولایت ایروان شدند و در این بین خبر رسید که چهار هزار نفر صالادات با هزار نفر قزاق و بیست عراده توپ که ده عراده آن توپ بسیار بزرگ قلعه کوبی است که یکسال است از دارالسلطنه بطرز بورغ مأمورند بکوبیدن قلعه ایروان و در این روزها بتفلیس رسیده است با آذوقه و عراده بسیار از محال پنبک و شوره گل گذشته عازم اردوی ینارال بسقویج میباشند . نایب السلطنه مرحوم از شنیدن این خبر متبشّر شده بنو مصلحت عزم رزم آن طایفه را جزم فرمودند .

مصلحت اول آنکه ینارال بسقویج بعد از استماع اینکه نایب السلطنه بزم مقاتله لشکر مبدد و گرفتن توپها میرود از نخجوان حرکت کرده برای چاره کار لشکر مدد خود از عقب نایب السلطنه روانه شود و مملکت نخجوان تخلیه شده بلکه در این زمستان باز لشکرهای روس بتفلیس رفته آسایشی برای مملکت آذربایجان حاصل گردد .

مصلحت دوم آنکه از شکست این جمعیت و گرفتن توپها و آذوقه ها از دست لشکروس چشم زخمی باردوی ینارال بستویج میرسد و یحتمل که امسال بسبب این صدمه بمحاصره قلعه ایروان نپردازند. نایب السلطنه مرحوم باین عزم و باین مصلحت متوجه رزم لشکروس شدند و در محلی که موسوم بود بآباران و قریب بهفت فرسنگ آن طرف قلعه و شهر ایروان بود بلشکروس رسیده و محاربه عظیم فرموده زیاده از دو هزار صالداات مقتول و اسیر فرمودند و ینارال دال قورکی که در آن وقت ینارال و سردا آن لشکر بود از زانو زخم گلوله خورده با این احوال توپخانه را پیش انداخته و آذوقه و عراده های آذوقه را ریخته خود را بچهار دیوار اوج کلیسا رسانده متحصن شد و نایب السلطنه بعد از این فتح باوج کلیسا آمده در تنزیق امر او کوشیدند. ینارال بستویج که در نخجوان در مقابل نایب السلطنه توقف داشت شنید که نایب السلطنه رو بتفلیس رفته است او نیز از نخجوان کوچیده و ینارال ارسطوف را با چهار هزار نفر صالداات و هزار نفر سواره بمحافظت قلعه عباس آباد گذاشته خود براه تفلیس از عقب اردوی نایب السلطنه روانه شد و چون ینارال بستویج از راه دیگر رفته بود خبر بنایب السلطنه رسید که ینارال بستویج از نخجوان کوچیده بسمت تفلیس روانه شده است. نایب السلطنه مصلحت در آن دیدند که دست از محاصره اوج کلیسا برداشته و امر ایروان را مضبوط کرده بطرف خوی و تبریز روانه شوند و اگر دست از این محاصره نکشند واضح است که ینارال بستویج برای استخلاص محصورین لشکر خود متوجه رزم نایب السلطنه خواهد شد و در آن صورت از پرده غیب معلوم نیست چه ظاهر شود، نظر باین مصلحت دست از محاصره اوج کلیسا برداشته بایروان آمدند. در ایروان شش هزار نفر از سرباز نظام و تفنگچی بسر داری حسن خان سارواصلان خان برادر حسین خان سردار گذاشته از ایروان حرکت فرموده در نزدیک سردار آباد حسین خان سردار را بحفظ سردار آباد و آن حدود گذاشته و خود از ارس عبور نموده بولایت بایزید که خاك دولت روم است داخل شده از راه قازلی گول و آواجق و چالداران بشهر خوی تشریف فرما شدند و

چون بسیاری از سرباز خسته و از کار باز مانده بودند سرباز و قشون را مرخص خانه فرمودند و بعضی دیگر را که تاب و توان داشتند بایانصد نفر سواره قاجاریه و ترکمان و توپخانه برداشته روانه دارالسلطنه تبریز شدند امیرزاده بهرام میرزا را با فوج نظام خوی و فوج جانباز خلج بوزارت میرزا تقی قوام الدوله با هجده عراده توپ در خوی گذاشتند و باقلیل اردویی که همراه بود با توپخانه بقریه شند آ باد گنی من محال تبریز رسیدند.

ذکر آمدن ینارال ارسطوف با سه هزار نفر صالادات و ده عراده توپ
بدارالسلطنه تبریز باغواي خوانین مرند و گریختن لشکریان از دارالسلطنه
تبریز و گرفتار شدن آصف الدوله و سایر احوالات تبریز

شهر تبریز در سنه هزار و دویست و چهل و سه مشحون بیست هزار خانوار رعیت بود و هشت هزار نفر لشکر نظام و تفنگچی در قلعه تبریز حاضر و مستعد بودند و زیاده از یکصد و بیست عراده توپ مستعد در دارالسلطنه تبریز موجود بود و قورخانه و آذوقه چون سی سال بود که نایب السلطنه مرحوم در آن شهر توقف داشتند و همیشه را فکر انجام تدارک حرب بودند بیرون از اندازه جمع شده بود. در این اوقات که خاقان مغفور وارد آذربایجان شده بودند و نایب السلطنه در سرحد بمقابله و مقاتله اشتغال داشتند انضباط امر تبریز را چنانکه مذکور شد خاقان مغفور در حین مراجعت بدارالخلافه بآصف الدوله رجوع فرموده بودند و از نوکرهای نایب السلطنه در شهر تبریز سوای حاجی علی عسکر خواجه کسی نبود و از اولاد نایب السلطنه پادشاه مرحوم در قراجه داغ تشریف داشت و امیرزاده بهرام میرزا در خوی و این دعاگوی دولت شاهی بخدمات سرحد اردبیل مشغول بود و امیرزاده خسرو میرزا را هم در همان دو سه روز احضار رکاب فرموده بودند که بقلعه ایروان برای اطمینان قلوب لشکر آنجا روانه فرمایند و امیر زاده فریدون میرزا که در شهر تبریز تشریف داشتند باوجود صفر سن بدون حکم نایب السلطنه دخل و تصرف نمی توانستند کرد و

لشکر بان نظام و رعایای تبریز و سایر رعایای آذربایجان با آصف الدوله چندان الفتی نداشتند حاجی علی عسکر خواجه سرا که بدخل و تصرف امور مشغول بود معلوم است که چه قدرها داخل و تصرف را از عهده می توانست بر آید. خوانین مرنند بجهت قتل نظر علی خان که در سال گذشته واقع شده بود مخوف و هراسان از دولت علیه ایران بودند و در همین روزها حاجی میرزا یوسف مجتهد تبریز بر حمت خدا رفته بود و میر فتحا پسرش که جوان و سرشار و مغرور بود و اهل تبریز کمال اعتقاد و ارادت پیدرش داشتند با و گرویده او نیز از جوانی و غرور ادعای بزرگی داشت تدبیری که در تبریز بخاطر حاجی علی عسکر خواجه سرا رسید این بود که آقا میر فتحا را از طرف والده پادشاه مرحوم در دربار حرمسرای مبارکه تبریز ضیافت نموده و بیست هزار تومان امانت با سپارند و چنین خیال کرده بود که بسبب سپردن این تنخواه باشم امانت آقا میر فتحا امیدوار شده با تبعه و لحقه خود بخدمتگذاری مشغول خواهند شد و آصف الدوله نیز که اهل آذربایجان نه از او خوفی داشتند و نه امیدی بهمان احترامات ظاهره قانع شده بخوش گذرانی خود مشغول بود و خوانین مرنند از قصبه مرنند که هشت فرسنگی تبریز است و تا قلعه عباس آباد نیز قریب بیست فرسنگ است با ینارال ارسطوف بنای مراوده گذاشته درین وقت که ینارال بقویج از نخجوان بطرف تفلیس کوچ نمود و نایت السلطنه از ایروان بیایزید و خوی آمد و خاطر نشان ینارال ارسطوف کردند که در تبریز چندان جمعیتی نیست و اهل تبریز خواهان شما میباشند و اگر شما هزار نفر از صالادات را در قلعه عباس آباد بگذارید و با سه هزار نفر دیگر از راه مرنند متوجه تبریز شوید بمحض اینکه اهل تبریز مستحضر از آمدن شما شوند غوغا و شورش کرده لشکر بان و مستحفظان ایران را مسلوب الاختیار کرده شهر تبریز را بتصرف دولت روس میدهند و عرایض نیز در این باب از آقا میر فتحا و منسوبان او گرفته بنظر ینارال ارسطوف رسانند بودند و قرار داده بودند که ینارال ارسطوف از ارس عبور کرده از پشت کوه منو که همه جا قاطع مابین محال خوی و گنی و مرنند است از طرف مرنند که خالی از لشکر ایران است حرکت کرده غفله بدار السلطنه تبریز رسیده و اهل تبریز که هوا خواهان دولت روس

و مخبر از این حکایت اندر بشورش و غوغا بر آورده و کلر شهر را بر وفق دلخواه صورت دهند .
 چون آنچه مقدر است باید ظاهر شود ینارال ارسطوف خوف و هراس نکرده
 و از خیالات دیگر غافل شده با سه هزار نفر صالدا و هزار نفر قزاق و ده عراده توپ از
 راه مرند روانه تسخیر دارالسلطنه تبریز شد و تا قریه صوفیان که شش فرسخی تبریز است
 رسیده احدی از دولت خواهان این طرف را خبری از آمدن او نبود چون گرد و غبار لشکر
 در صحرای صوفیان ظاهر شده همه و گفتگو در تبریز پیدا شده بعضی گفتند که نایب السلطنه
 است که از طرف خوی می آید و بعضی گفتند که شاید لشکر روس باشد . باری آصف
 الدوله و حاجی عالی عسکر خواجه سواره برای خبر گیری فرستاده معلوم شد که لشکر
 روس است می آید و بچهار فرسنگی رسیده اند . اختلاف در میان رؤسا و امنای
 دولت در تبریز پیدا شده بعضی می گفتند حصار داری نمائیم و نایب السلطنه را که در یست
 فرسنگی است خبر کنیم و بعضی می گفتند که شهر و قلعه را گذاشته فرار نمائیم و بعضی دیگر
 می گفتند که هیچ یک از این دو مقصور نیست باید تسلیم دولت روسیه شد . البته آصف الدوله
 بسمت دروازه که مقابل لشکر روس بود موسوم بدروازه کجیل رفته و بالای بروج در آمد
 یکدو توپ پر کرده ایستاد و لشکر روس بکنار رودخانه آجی قریب نیم فرسنگی شهر
 ایستادند و میرزا محمد خان لاریجانی تفنگچیان خود را برداشته با تفنگچیان سواد
 کوهی و هانزدرانی و عراقی بدرب دولتخانه همایون آمده اظهار نمود که خاقان مغفور
 بمن حکم فرموده که اگر لشکر روس بر سر تبریز آیند و بخواهند که شهر تبریز را
 محاصره نمایند باید تو حکماً عیال نایب السلطنه را برداشته از تبریز بیرون آورده
 بمملکت زنجان و خمسه رسانیده بمن معلوم نمائی و چون مأمورم و نایب السلطنه
 در اینجاست حکماً بمأموریت خود عمل خواهم کرد و چون پیر مرد هفتاد ساله بود
 باندرون آمده بخدمت والد پادشاه مرحوم رسیده عرض حال خود را نمود و در همان
 ساعت جمیع اولاد و عیال نایب السلطنه را بخت روانها و کجاوه ها و محفها بارگیری
 کرده روانه عراق شد و از این طرف آقامیرفتاح با هواخواهان و دوستان خود بزم

استقبال ینارال ارسطوف بطرف دروازه کجیل رفته و از آن طرف آصف الدوله سه توپ بطرف لشکر روس انداخت و لشکر روس از انداخته شدن توپ و بیرون نیامدن احدی از اهالی تبریز بخوانین مرند بدگمان شده بمحس ایشان امر نمودند. در این بین از طرف شهر آقامیرفتاح بدروازه کجیل رسیده حکم بشکستن دروازه کرده از شهر بیرون رفت و آصف الدوله و مستحفظین بروج و بار و از بیرون رفتن عیال و اولاد نایب السلطنه باتفنگچیان عراق و آقامیرفتاح از حفظ بروج و باره دست کشیده هریک در گوشه پنهان شدند و آصف الدوله خود را از قلعه تبریز بیرون انداخته در خانه یکی از رعایای محله خیابان پنهان شد و در حینی که ینارال ارسطوف خوانین مرند را گرفته و در کلامعاودت بود و استقبالچیان شهر و آقامیرفتاح رسیده کیفیت شهر را معلوم نمودند. ینارال ارسطوف از همانجا خوانین مرند را با هزار نفر سواره قزاق که همراه داشت بادو عراده توپ بتعاقب میرزا محمد خان لاریجانی و عیال و اولاد نایب السلطنه روانه کرده خود وارد دار السلطنه تبریز شده بدارالاماره نزول نمود و هزار نفر صالدا ت باریک فرستاده قورخانه و انبار را مضبوط نمود و دو عراده توپ باریسمانها بر بالای طاق علی شاه که از بناهای قدیم تبریز و کمال ارتفاع دارد کشیده مشغول بضبط و حراست مملکت تبریز شده و صورت حال را را ینارال بسقویج اعلام نموده و آصف الدوله را که در خانه رعیتی پنهان شده بود مخبر شده صالدا ت فرستاده آصف الدوله را گرفته بمحس فرستاد .

ذکر احوال ینارال بسقویج و فرار حسین خان سردار از قلعه سردار

آباد و گرفتن ینارال بسقویج قلعه ایروان را و فرار نصیر خان طالش از قلعه

النجق و خبردار شدن ینارال بسقویج از تسخیر تبریز

چون ینارال بسقویج چنانکه مذکور شد متعاقب اردوی نایب السلطنه برای

تفلیس روانه شد در بین راه معلوم شد که نایب السلطنه در آباران بلشکر روس رسیده چنانکه مذکور شد محاربه واقع شده و لشکر روس در اوج کلیامت حصن آمده اند. ینارال بستویج از راه تفلیس بطرف اردوی نایب السلطنه روانه شده و چنانکه مذکور شد در همان چند روز نایب السلطنه نیز بطرف خوی حرکت فرموده بود و حسین خان سردار با جمعیت ایروان در آن حوالی مانده بود ، ینارال بستویج بمحض رسیدن بسردار آباد حسین خان سردار با آنهمه تعهدات که خدمت خاقان مغفور کرده بود تاب توقف یکروز نیاورده و سردار آباد را از مستحفظین خالی کرده از مقابل ینارال بستویج کناره گرفت و ینارال بستویج بسردار آباد رسیده قلعه سردار آباد را متصرف شد و از همین تصرف که در قلعه سرآباد نمود خاطر اهل مملکت ایروان و خاطر لشکریانی که در قلعه بودند پریشان شده هریک بخیلی و واهمه افتادند. ینارال بستویج از سردار آباد حرکت کرده باوچ کلیا آمده بقیه لشکر روس را که در آنجا بسته و مجروح مانده بودند با توپهای بزرگ برداشته بعزم تسخیر قلعه ایروان روانه شد و بکنار قلعه رسیده بمحاصره اشتغال نموده و قلعه بآن متانت دراسبب بیاس قلعگیان از مدد و اختلاف ایشان باوجود بودن فوج خاصه تبریز و فوج مراغه و دو فوج ایروان و دو هزار تفنگچی مازندران و قریب بمصدعرا ده توپ در سه چهار روز از بدن و بروج قلعه باتوپهای بزرگ کوبیده و در همین دو سه روز خبر تسخیر شهر تبریز بقلعگیان رسیده یکجا دل از دست داده و دست از قلعه داری کشیده بفکر جان خود افتادند و افواج مراغه و تبریز دسته دسته بنای گریختن گذاشته و ینارال بستویج نیز از حال قلعگیان مستحضر شده قلعگیان را بامان از جان امید داده وارد قلعه ایروان گردید و بجمع رؤسا را گرفته و محبوس کرده مثل حسن خان سردار و قاسم خان سر تیپ فوج خاصه و علیمردان خان تبریزی و سایر سرکردگان عراقدا بالتماس محبوس نموده و جمیع لشکریان را یراق چین کرده بتفلیس فرستاد و خود باسی هزار لشکر نظام بتعجیل تمام از آب ارس گذشته از راه مرند

وارد دارالسلطنه تبریز شد وینارالارسطوفدا باوجودچنین خدمتی معاتب نموده اورا بجنون و خود سری مقصد دولتی نموده و معزول کرده محبوساً بدارالسلطنه بطرز بورغ فرستاد و از لشکرهائی که بجهت محافظت قرا باغ و شیروان و گنجه و نخجوان و سایر ولایات گذاشته بود سی هزار نفر دیگر احضار نموده که از آب ارس گذشته بضبط ممالك این طرف آب ارس پردازند و محقق شد که زیاده از شصت هزار نفر صالادات و صدعراده توپ از آب ارس گذشته مشغول بتسخیر و حفظ آذربایجان شدند و حسین خان سردار بطرف دارالخلافه رفت و در قزوین که موطن اصلی او بود توقف نمود .

ذکر احوال نایب السلطنه بعد از رسیدن خبر تسخیر تبریز در قریه

شند آباد و چگونگی گذارشات ایشان و طلب صلح نمودن از

ینارال بسقویج

چون کیفیت تسخیر تبریز بنوعی که معلوم شد در اردوی شند آباد بسمع نایب السلطنه رسید بعضی از لشکریان و غلامان که در تبریز و محال تبریز صاحب علاقه و عیال بودند از خدمت نایب السلطنه فرار کرده و بعضی دیگر از حقوق و نمک خوارگی نگذشتند و در وفاداری و جان نثاری ثابت قدم ماندند و آن روز روزی بود که مخلص از غیر مخلص متمیز میشد و امیر زاده خسرو میرزا در همان روزها بخدمت نایب السلطنه رسیده بود بالجمله اردو بهم برآمده و تفرقگی حاصل شد سوای توپچیان نظام و سواره قاجار و ترکمان قریب نهصد نفر پیاده نظام که از فراری های صالادات و روسیه جمع شده بود کسی در رکاب نماند و از اعیان اردو جز محمدخان امیر نظام و ابراهیم خان قاجار و لدجان محمدخان و یوسف خان توپچی باشی و سهراب خان دیگر کسی در رکاب نبود . سرکار نایب السلطنه بعد از شنیدن این مقدمه و دیدن اوضاع توپخانه و نظام و باقی سوار را برداشته از رفتن تبریز فسخ عزیمت فرموده و معین بود که در ولایت خوی نیز

اقامت متمصر است بزم رفتن بمملکت ارومیه بطرف محال سلماس عود فرمودند و بامیرزاده بهرام میرزا نیز حکم فرمودند که بقدر مقدور از توپخانه خو، که در راه وفا ثابت قدمند همراه برداشته در محال سلماس و ارومیه ملحق رکاب میشوند امیرزاده بهرام میرزا پساتزده عراده توپ از خوی حرکت داده بسا نظام خلیج از خوی بیرون آمده بخدمت نایب السلطنه رسیدند و نایب السلطنه از سلماس نیز حرکت کرده وارد شهر ارومیه شدند و عالیجاه بیجن خلی را بانوشته ملائمت و ملاحظت بنزد ینارال بسقویج که خبر ورود او بتبریز معلوم شده بود فرستاده طالب صلح و صفاشدند و قرار شد که در شهر ارومیه چندان توقف فرمایند که جواب ینارال بسقویج معلوم شود و اهالی ارومیه بقدم اخلاص پیش آمده مشغول بجان سپاری و خدمت گزاری شدند و در این سفر مملکت خوی و مرند و تبریز و قراجه داغ و مشکین و سراب و گرم رود تمانیج و بعضی از محال خلخال و مراغه بهم برآمده از اطاعت دولت علیه ایران خارج شده و ولایت ارومیه و ساوجبلاغ و صائن قلعه و مرحمت آباد من محال مراغه که یک هزار نفر سواره کرمانی در آنجا ساکن بود و قلعه و مملکت اردبیل باطالش و مغان در تصرف دولت ایران باقی ماند و ینارال بسقویج بولایات متصرفه و محالات حکام و صالادات و توپ فرستاده مالیات از ولایات از روی جمع و دفتر ایران باقبض و برات داد و ستد ننموده و بجز گاه و علف و بریدن درخت های بی ثمر که صالادات و قزاق مأذون بآوردن بودند در سایر امتعه و اموال رعایا دخل و تصرف نمیکردند ولیکن نامعقولان مملکت و قوادان رعیت با اهل نظام روس و بزرگان ایشان مراوده کرده بجهت خوش آمد بقوادی مشغول شدند و حفظ عصمت بسیار مشکل شد، بعضی از ریش سفیدان تبریز در این باب بآقامیرفتاح در جزو گفتگو کرده بودند بزیان ترکی گفته بود که صالادات بجای فرزندان مانند چکونه باذیت عز و بت ایشان راضی شوم، العیاذ بالله.

ذکر احوال پادشاه مرحوم که در قراجه داغ تشریف داشتند و جگوانگی

احوال این دعاگوی دولت شاهی که در اردبیل بود

پادشاه مرحوم بعد از شنیدن خبر تسخیر تبریز احوال اهل قراجه داغ و شاهپسوان

مشکین را بطور دیگر دیده بهم برآمدگی درمیان آنها واقع شده اهل و عیالدا که همراه داشتند از راه اردبیل و خلخال روانه عراق فرمودند و خود چند روز دیگر با نه عراده توپ بسر کردگی قاسم علیخان بهارلوسه صد نفر غلام از قراجه داغ بامیرزا نصرالله و میرزا علی کرابلی از راه مشکین و اردبیل عازم عراق شدند و این دعاگوی دولت شاهی بعد از شنیدن تسخیر تبریز همت بر نگه داشتن قلعه اردبیل گماشته توپچیان نظام و جانبازان نهادند و تفنگچیان نائین را دلداری داده بقدر دوست نفر از سربازان شقاقی را که از تبریز فرار کرده بودند جمع آورده از محال هروآ باد و خلخال نیز که باردیل ورشت متصل بود صد نفر تفنگچی آورده از محال اسالم و کرگانرود طالش نیز سیمصد نفر تفنگچی آورده و با غلامان عرب و سایر غلام و نوکر بایی که داشت دل بر قلعه داری نهاده بانجام تدارکات این مهم مشغول شد. در همین اوقات خبر رسید که پادشاه مرحوم بیك فرسنگی اردبیل رسیده دعاگوی دولت پادشاهی باستقبال شتافته بلوازم جان سپاری و خدمتگزاری اشتغال نمود و سؤال از اراده پادشاه مرحوم نمود، فرمایش فرمودند که چون از نایب السلطنه خبری نیست و مملکت آذربایجان هم بهم برآمده و تبریز از دست رفته ظاهراً مصلحت آنست که تاخمه رفته در آن نجاتوقف کنیم و آنچه از خاقان مغفور حکم شود معمول داریم تا از نایب السلطنه نیز خبری ظاهر شود این دعاگوی دولت شاهی معروض داشت که چون قلعه اردبیل در کمال متانت است و چهل عراده توپ باتوپچی و قورخانه بسیار در قلعه موجود و بقدر هزار و پانصد نفر عراقی و آذربایجانی در قلعه هستند و مملکت اردبیل بمملکت طالش ورشت متصل است اگر مصلحت باشد پادشاه مرحوم بقلعه تشریف فرما شده این دعاگوی دولت شاهی جان خود را نثار خاکبای مبارک خواهد کرد و در این زمستان بعراق رفتن و شمانت اعمام را کشیدن چه ضرور است. پادشاه مرحوم نیز قبول عرایض این دعاگوی دولت را فرمود و میرزا نصرالله نیز تصدیق عرایض این دعاگو را کرده رأی پادشاه مرحوم باین قرار گرفته باتوپخانه و غلام که همراه او بود وارد قلعه اردبیل شدند و در قلعه اردبیل قریب بیست عراده توپ و دوهزار نفر سواره و پیاده حاضر شده همه همت بر حفظ و حراست آن قلعه گماشتند و میرحسن خان طالش

یز پنجش هزار نفر سواره و پیاده طالش مستعد نموده گوش بفرمان نشست و پادشاه مرحوم کیفیت امر ولایت اردیل و طالش را بخدمت خاقان مغفور عرضه نموده متعهد حفظ این مملکت شدند . اما احوال میرزا محمدخان لاریجانی و اولاد و عیال نایب السلطنه مرحوم بعد از خروج از تبریز بتعجیل تمام روانه عراق شدند و باروبنه و اسباب این دعا گوی دولت که یکروز پیش از خروج میرزا محمدخان بعزم آمدن باردیل از تبریز بیرون آمده بود از گدوک شبلی براه اردیل روانه شده بودند سواران مرند و سواره قزاق تا گدوک شبلی تعاقب میرزا محمدخان را نموده و خبردار میشوند که در پیش میرزا محمد خان زیاده از سه چهار هزار نفر سواره و تفنگچی میباشد و میدانند که از دنبال رفتن او بیفایده است و خبردار میشوند که مال و اسباب این دعاگوی دوات بطرف اردیل رفته است خوانین مرند و سواره قزاق براه اردیل افتاده در قریه ارشتیناب بینه این دعاگو رسیده مال و اموال این دعاگو را تاراج کرده عود مینمایند و عیال و اولاد نایب السلطنه سلامت وارد خیمه شده بحکم خاقان مغفور ببلده همدان رفته در آنجا رحل اقامت انداختند .

ذکر گذارستانی که در دارالخلافه طهران بعد از شنیدن

تسخیر تبریز واقع شد

خاقان مغفور بعد از شنیدن تسخیر تبریز با حضار لشکرهای مازندران و عراق و خراسان فرمان داد و شیخعلی میرزا را با لشکر ملایر و توپرکان بخیمه فرستاد . اهل خیمه از سوء سلوک عبدالله میرزا اظهار شکایت کرده خاقان مغفور بمنزل او فرمان داده بدارالخلافه احضار شد و حسین خان سردار نیز با سواره ابلیات قزوین مأمور بخیمه شده با دوهزار سوار بخیمه رسید و در خدمت خاقان مغفور بدگویان نایب - السلطنه زبان بیدگویی گشاده بسخنهای زشت و عرضهای نالایق خاطر خاقان مغفور را فی الجمله از نایب السلطنه آزرده ساختند و میخواستند که خاطر خاقان مغفور را مایل

بتریت حسنی میرزا نمایند و همه روزه منتظر آمدن حسنی میرزا از مشهد مقدس بودند و هوا خواهان نایب السلطنه در کمال دلتنگی و پریشانی روزگار میگفرایدند و روز بروز بدار الخلافه از اطراف ولایات جمعیت آمده و چون در جمیع ممالک سوای اولاد خاقان مغفور حاکم و متصرفی نبود باین سبب در جمیع ولایات عراق و فارس و دارالمرز حرکتی برخلاف قانون دولتی از هیچ جاروی نمود و حکایتی که در یزد و کرمان واقع شد بسبب غیبت شاهزاده محمد ولی میرزا از یزد بجهت اختیار داری عبدالرضا خان یزدی در آن ملک واقع شده که بتفصیل برشته تحریر کشیده خواهد شد .

ذکر مراجعت بیجن خان از نزد ژنرال بسقویج و قبول کردن ژنرال بسقویج

مصالحه را بشروطی که مذکور میشود

چون بیجن خان با نوشتجات نایب السلطنه بنزد ینارال بسقویج آمد و ینارال بسقویج از کیفیت نوشتجات آگاهی بهم رساند بعد از تغییرات بسیار و کله مندیهای بیشمار بیجن خان اظهار نمود که دولت ما هرگز باین جنگ و غوغا راضی نبودند و همیشه طالب صلح با دولت ایران میباشند حال که نمره جنگ وجدال فی الجمله معلوم امنای دولت ایران شده و میل بصلح و صلاح نموده اند دولت علیه روس نیز با وجود غلبه و استظهار باز از مصالحه و مهاد نه سر باز نخواهند زد مشروط بر آنکه نایب السلطنه بوکالت دولت خود ارکان مصالحه را قبول فرموده و کاغذ در قبول کردن ارکان مصالحه برای من بفرستند پس از آن جایی را معین خواهم کرد که در آن مکان همدیگر را ملاقات کرده بانجام امر مصالحه اشتغال نمائیم و جزئیات امر مصالحه را در مجلس ملاقات گفتگو کرده قرار خواهیم داد و لابد باید این ارکان مصالحه از طرف دولت ایران قبول شود :

رکن اول - ایروان و نخجوان و اردو باد که در بد تصرف لشکر روس است بدولت علیه روس واگذار شود و رودخانه ارس بسرحدیت بین الدولتین مقرر گردد .

دکن دوم - طالش و مغن که حین مصالحه در تصرف دولت علیه ایران است بدولت روس رد شود .

دکن سیم - بیست کرو را شرفی یکم تقالی که در مخارج این جنگ دولت روس متضرر شده اند دولت علیه ایران تسلیم نمایند .

دکن چهارم - خود نایب السلطنه یا پادشاه مرحوم از طرف دولت علیه ایران بعد از انجام صلح بدار السلطنه بطرز بورغ رفته عنذخواهی نقض عهد سابق را نمایند و نوشتجات باین مضمون نوشته همراه بیجن خان بخدمت نایب السلطنه فرستاد و سبب قبول نمودن امنای دولت روس مصالحه را آن بود که ما بین دولت علیه روم با دولت روس سه چهار ماه بود که بتقارکلی کشیده بود و ماده نزاع فیما بین ایشان مستعد شده چنانکه در همان اوقات جنگهای عظیم واقع شد و ژنرال بسقویج بعد از مصالحه با دولت ایران بتفلیس معاودت نکرده با لشکرهائی که در آذربایجان همراه داشت بخاک دولت روم رفته بجنگ وجدال مشغول شد . باری بیجن خان با نوشتجات مذکور در ارومیه بخدمت نایب السلطنه رسید و نایب السلطنه محض دولت داری و دولتخواهی قطع نظر از سخن بدگویان و بد خواهان که در خدمت خاقان مغفور میکردند فرموده بقبول مصالحه سر رضا جنبانید و کاغذ قبول بژنرال بسقویج فرستاده خواستی تعیین محل مجلس ملاقات را نمود و چگونگی را بخدمت خاقان مغفور معروض داشته و نیازمندان عرض کردند که سوای قبول نمودن این مصالحه مصلحتی برای دولت علیه ایران نیست و چون مصلحت دولتی منحصر در این بود قبول این معنی را نموده ام و با ژنرال بسقویج در باب انجام این مصالحه ملاقات خواهم کرد و واضح است که پادشاه نیز مصلحت دولت خود را کنار نخواهند گذاشت .

ذکر رفتن نایب السلطنه بقصبه دهخوارقان و آمدن ژنرال بسقویج آنجا

و انعقاد مجلس صلح

نایب السلطنه مصلحت دولت را در صلح دیده و ژنرال بسقویج را مایل بصلح

نموده ارکان اربعه را قبول فرموده و نوشته برای ژنرال بستویج در قبول نمودن و رضا شدن بارکان مشروطه فرستاده طلب تعیین مکان ملاقات نمودند و ژنرال بستویج بعد از اطلاع بر رضا مندی نایب السلطنه بصلح مزبور قصبه دهخوارقان را که در پنج فرسنگی تبریز واقع است تعیین برای مجلس ملاقات نموده و معلوم نایب السلطنه داشتند که با پانصد نفر از خواص خود بمجلس مصالحه تشریف آوردند و زیاده از این از ملتزمین رکاب را در هر ولایتی که مصلحت باشد اقامت دهند . نایب السلطنه بعد از اطلاع از جواب ژنرال بستویج حکومت ارومیه را بنجف قلیخان افشار واگذار فرموده و شاهزاده ملک قاسم میرزا را که تاحال در آن ولایت بحکومت مشغول بود برای اعلام این حالات بدار الخلافه فرستادند و امیر زاده بهرام میرزا را با میرزا تقی قوام الدوله و یوسف خان تویچی باشی و توپخانه و نظام که همراه بود بمرحمت آباد بکنار رودخانه جغتو که محل قشلاق و مناسب بود مقرر فرمودند که رفته اقامت نمایند و هزار نفر سواره کرمانی را که در مرحمت آباد اقامت داشتند ابواب جمع امیر زاده بهرام میرزا فرمودند و دوفوج نظام افشار را مقرر داشتند که مستعد شده در وقت ضرورت اگر از اخلاص و حقوق نشانی دارند متوجه اردوی معلی شوند و خود نایب السلطنه امیر زاده خسرو میرز و محمد خان امیر نظام و ابراهیم خان سردار و میرزا محمد علی مستوفی و حاجی میرزا مسمود را با محمد حسین خان ایشیک آقاسی و بعضی از خوانین افشار با آقایلین و سواره قاجار که همراه بودند بقدر پانصد نفر برداشته و چون فی الجمله در مزاج نایب السلطنه تکسری بود بتخت روان سوار و روانه قصبه دهخوارقان شدند و در راه دولت داری با وجود اینکه پشت و پناه دولت ایران وجود شریف ایشان بود خود را بی محابا بمیان آنچنان دشمنی انداخته و از برای حفظ بیضه اسلام و دولت ایران از وجود مبارک خود گذشتند و سخنان بدگویان را که در دار الخلافه میگفتند بمضمون ذرهم و ما یقولون عمل فرموده بهیچوجه اعتنائی ننمودند و از آن طرف ژنرال بستویج با سه هزار صالدا و هزار و پانصد نفر سواره و ده عراده توپ با و زرا و اعیان دولت

روسیه یکروز قبل از نایب السلطنه وارد قصبه دهخوارقان شده بودند مهماندار و استقبال چی برای نایب السلطنه رسیده ایشان را در کمال اعزاز و احترام بقصبه دهخوارقان وارد نمودند .

ذکر خبر شدن خاقان مغفور از رفتن نایب السلطنه بمیان لشکر روس

برای انجام مصالحه

چون این خبر بدارالخلافه رسید و کیفیتهای مذکوره را بمرض خاقان مغفور رسانیدند از یکطرف ملاحظه میفرمودند مثل مملکت آذربایجان وسی هزار لشکر نظام با سیصد عراده توپ که در قلعه های ایروان و عباس آباد و تبریز و سایر امکنه آذربایجان بود ازدست رفته و مثل دولت روس دشمنی قوی دست تا بقابلان کوه ضبط نموده اند و باین قناعت نخواهند کرد و البته وارد عراق خواهند شد و از طرف دیگر ملاحظه میفرمودند که کو آن استعداد در عراق و فارس و ملازندان که بمقابله چنین دشمنی قوی توان پرداخت و یا بممانعت ایشان توان برخاست حرفهای واهی حسین خان سردار مستتر از تار عنکبوت است و گفتگوی شاهزادگان معاند و امان محض خوش آمد است و از این طرف ملاحظه میفرمودند که در میان پادشاهان جهان چگونه می توان باین نوع کار که از دشمن پیش آمده تسلیم صرف شد و از این قدر مملکت و این خزینه چگونه توان گذشت و از دهنان مذلت کشید و از طرف دیگر ملاحظه میفرمودند که با وجود ظهور این غلبه از طرف دشمن ممکن اگر مصالحه نشود باقی آنچه در دست است ازدست رفته و کار بجائی کشد که تدارک آن اصلاً ممکن نباشد و نیز ملاحظه میفرمودند که با وجود اینکه در مملکت خراسان مثل رضاقلی خانی در قوچان و محمد خان در تربت سالهاست که دم از طغیان و عصیان میزنند و بارها لشکر فرستاده شده و شجاع السلطنه حسنعلی میرزا مکرراً بمقام دفع و رفع آنها برآمده و کار بهیچ نوع تمام نشده مگر بدادن فرمان امان و ختم قرآن چگونه میسر است که چنین دشمن

قوی با این اوضاع و اسباب مغلوب و منکوب آیند. در همین بین خبر رسید که عبدالرضا خان یزدی وزیر شاهزاده محمد ولی میرزا که در یزد بنیابت ایشان مشغول بود شاهزاده را که در دارالخلافه دیده و خصم قوی دست روس را بتبریز رسیده شنیده سودای استقلال در دماغ خود جای داده جمیع عیال و اولاد شاهزاده را از یزد بیرون کشیده و با یزدیان متفق شده سیصد هزار تومان زرمسکوک و دویست هزار تومان اقمشه و اتمه از مال شاهزاده تصرف کرده ببذل و بخشش و گرفتن نوکر مشغول میباشد و باز خبر رسید که عباسقلی میرزا حاکم کرمان ولد ابراهیمخان قاجار که نواده دختری خاقان مغفور بود در کرمان باغواي قاسمخان نامی و بغرور جوانی قریب بهشت هزار نفر از طایفه بلوچ و طایفه عطاءاللهی جمع کرده از شهر کرمان در کله حرکت کردن بسمت یزد و کاشان است. خاقان مغفور باین جهات و رموز دیگر دولتی که صاحبان دولت و سلطنت از آن آکاهند جواب نایب السلطنه را بطور خوشی نوشته و صراحة سه رکن مصالحه را قبول فرموده و در باب رکن دیگر که دادن بیست کرور اشرافی باشد تأمل فرموده بودند و پنج کرور نایب السلطنه اذن داده بودند که طی گفتگو نماید.

ذکر گفتگوی ینارال بسقویج با نایب السلطنه در مجلس دهخوارقان و رفتن

دالخصکی از طرف ینارال بسقویج بدارالخلافه طهران و آمدن

میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارجه از دارالخلافه بآذربایجان

چون نایب السلطنه و ینارال بسقویج با امنای دولت روسیه و ایران در قصبه دهخوارقان مجتمع آمدند و بملاقات هم رسیده گفتگوی دولتی بمیان آوردند از آنجا که کاغذ و کالت دولتی در دست و کلای طرفین ضرور است تا سخنانی که گفتگو میشود محل اعتبار باشد و بیفایده نشود ینارال بسقویج کاغذ و کالت نایب السلطنه را از طرف دولت ایران خواسته و نوشته و کالت خود را از طرف دولت خود اظهار نمود. نایب السلطنه چون کاغذی چنین در دست نداشتند در جواب فرمودند که کسان ما بدارالخلافه رفته اند

و در این چند روز وکالت نامچه دولتی خواهد رسید تا رسیدن کاغذ وکالت نامچه شروط و قرارداد های دیگر را وکلای طرفین گفتگو نموده در دفاتر مصالحه نوشته موجود نمایند که بعد از رسیدن وکالت نامه معطلی دیگر حاصل نشده صورت قرارداد را طرفین مهور کرده بیکدیگر سپارند و بعد از انعقاد مصالحه چنانکه قانون است مصالحه نامچه بمهر پادشاه هر دو دولت مزین شده ایلچیان طرفین بهم دیگر رسانند و بجهت رسیدن وکالت نامچه دو هفته مهلت خواسته شد، ینارال بسقویج قبول این معنی را نموده و وکلای جزو در مجالس مختلفه گفتگو می نمودند در مجلس اوّل ملاقات ینارال بسقویج با نایب السلطنه پنج کرو را زیست کرور را بعوض تعارف و هدیه گذشت نمودند چون بر ینارال بسقویج واضح شده که تأخیر در فرستادن وکالت نامچه از طرف خاقان مغفور بجهت سنگینی تنخواه است پولکنیکی را که موسوم بدالخسکی بود با عریضه مشتمل بترتیبات و تبیینات و ترغیبات و تزین مصالحه بخدمت خاقان مغفور بچاپاری فرستاد و خاقان مغفور نیز فرستاده مزبور را نوازشات فرموده مقرر داشته بودند که میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارجه از طرف ما بخدمت نایب السلطنه میرسد و در مجلس صلح او نیز باید مستمع گفتگوی مجلس باشد و ینارال بسقویج يك دو هفته بانتظار میرزا ابوالحسن خان نشسته و میرزا ابوالحسن خان نیز بعد از تأخیرات غیر متوقع وارد دهخوارقان شده و وکالت نامه همراه آورده ولی در دادن وکالت نامچه شرط شده بود که در باب کرورات گفتگوی تازه شود و قرار دیگری در میان آید. ینارال بسقویج دو کرو رو نیم هم در دید و باز دید امیرزاده خسرو میرزا گذشت و تعارف کرده و باین جهت بامیرزاده خسرو میرزا «یارم عباس» میگفت ترجمه فارسی آن: نصف عباس القصه بگفتگو های بسیار و ابراهامای بیشمار و بهانه های مختلف دو کرو رو و نیم دیگر مغفو شده قرار بدو کرو رو داده شد باین نوع که در وقت تحویل سه کرو رو عقد مصالحه منعقد شود و بعد از تحویل سه کرو رو دیگر تبریز و قراجه داغ و مشکین و خلخال و محال ثلاثه سراب و گرم رود و هشت رود و شهر مراغه تخلیه شود و خوی

و ارومیه در عوض دو کرومرهون مانده برسیدن کرومرهفتم ارومیه تخلیه شود و برسیدن کرومرههشتم ازخوی بیرون روند و دو کرورد دیگر تمسک دولتی سپرده شود که مدتی مطالبه آن موقوف باشد و پس از آن عندالمطالبه بدون عذر کارسازی شود و سایر شروط قرارداد ها از جزئیات تعیین محل سرحد و احترامات ایلچیان طرفین و قرارداد فراریان بنوعی که در مصالحه نامه چته دولتی مذکور است داده شده بود که مجلس دهخوارقان بسیهائی که مذکور میشود بهم خورد .

ذکر اسبابی که باعث برهم خوردگی مجلس دهخوارقان شد
و منعقد شدن مجلس صلح در قریه ترکمانچای

شاهزاده حسنعلی میرزا از مشهد مقدس هفت صد نفر شمشالچی و چهار صد پانصد سوار و سه چهار علم سیاه همراه برداشته میگفت که علمهای حضرت رضا صلوات الله علیه است که در خواب بمن مرحمت کرده و فرموده است که روس را بضرب شمشیر از مملکت بیرون کن و با این گفتگو ها و این سخنها وارد دارالخلافه طهران شد و امنای دولت خاقانی که ساز مخالفت نایب السلطنه را راست کرده بودند و براه عراق میزدند حسنعلی میرزا را سرمایه نتیجه خیالات خود ساخته و تحریک نمودند که عوام دارالخلافه فوج فوج و دسته بدسته بدیدن او رفته اظهار دوستی و خدمت نمایند و او را صاحب السلطنه نامیده چنین وانمودند که اگر فی الجمله خاقان مغفور پروبالی بحسنعلی میرزا دهند شاید که قرار مصالحه با سهل از این داده شود .

خاقان مغفور نیز باین ملاحظه حسنعلی میرزا را نواخته و سخنانی که مشعر بر فی الجمله کم التفاتی بود نسبت بنایب السلطنه بر زبان آورده و شاهزادگان را با احترام داشتن حسنعلی میرزا امر فرمودند و مقرر شد که حسنعلی میرزا با جنود دارالخلافه از دارالخلافه حرکت کرده تا بقزوین و خمسه برود و خاقان مغفور که همه امور جهان در آئینه ضمیر ایشان واضح و هویدا بود و این نوع اسباب را اسباب مقابله با لشکر روس هرگز تصور نمیفرمودند شش کرور زر مسکوک بار نموده بصحابت منوچهرخان

معتدالموله مأمورداشتند که بخدمت نایب السلطنه برساند و از این طرف امنای دولت روسیه از طول زمان اقامت دهخوارقان استعمارمکر و حيله از طرف دولت ایران نموده و بعضی از اهل آذربایجان از راه دولتخواهی روسیه بینارال بسقویج از حکایات اوضاع دارالخلافه میگفتند و چون انری از گفتگو های مجلس دهخوارقان ظاهر نمیشد بینارال بسقویج فی الجمله احتمال خلاف داده بنایب السلطنه اعلام نمود که از یک طرف امیرزاده بهرام میرزا در مرحمت آباد اردو زده میشنوم که از افشار و کردستان و کرمانشاهان بدفعات لشکر باردوی او میرسند و از یک طرف محمد میرزا و جهانگیر میرزا در قلعه اردبیل نشسته از طالش و خلخال و رشت و شتاقی و شاهسون جمعیت جمع می نمایند و از طرف دیگر حسین خان سردار که باعث برافروختن این آتش است با شیخعلی میرزا در خمسه آمده با استعداد حرب و تدارک جنگ مشغولند و خود پادشاه ایران در دارالخلافه باستجماع لشکر ایران فرمان داده و حسنعلی میرزا را از خراسان حرکت داده و صاحب السلطنه نامیده مأمور بجنگ لشکر روس نموده است و شما مرا بقصه دهخوارقان آورده قریب بدوماه است که بامروز و فردا معطل ساخته اید و از کار دولتی باز گذاشته اید و در مدت این اقامت مخارج کلی برای لشکر عظیم که همراه است کشیده شده، حال تو از دو قسم بیرون نیست یا با دولت روس در مقام مکر و حيله میباشی یا پادشاه ایران سخنان ترا و قری نمیگذارد، پس از انعقاد این مجلس زیاده از این صلاح دولت روس نمیشد شما پنج روز دیگر در امان دولت روس میباشید که خود را بطرفی کشیده و ما نیز بتبریز میرویم و از آنجا بهره مصلحت دولت باشد اقدام خواهیم کرد .

نایب السلطنه از شنیدن این سخن بریشان شده با وجود ناخوشی بدنی که داشتند بمنزل بینارال بسقویج رفته قبول نمودند که زیاده از پنج روز نمانند ولیکن خواهش کردند که اگر این تنخواه مقرر در این طرف قاپلان کوه بقراولان لشکر روس رسید بینارال بسقویج حکم دهد که لشکر روس از محلی که تنخواه رسیده قدم پیش نگذارند و در

محل دیگر دوباره مجلس صلح منعقد شود و قرار فیمابین بهمین قرار باشد که بود .

بنارال بسقویج در جواب گفته بود که این عهد را قبول نمودم و بانو قرار میگذارم که تنخواه مصالحه تادم دروازه دارالخلافه طهران در هر جا و هر مکان بقراولان لشکر روس رسد صلح برقرار خواهد بود ولیکن اگر در آن طرف قاپلان کوه هر قدر بطهران نزدیکتر بشنخواه رسیم از تخلیه ولایات و زیاد و کم تنخواه گفتگوی دیگر خواهیم کرد و میرفتاح بنارال بسقویج نوشته بود که پنج کرور رضا بصلح دادن عیب ندارد و در عوض سه کرور که در تخلیه آذربایجان میگیرند ما اهل آذربایجان در دو سال چهار کرور بامپراطور اعظم میدهیم. القصه نایب السلطنه بوعده بنارال بسقویج خرسند شد و بتدارک رفتن مشغول گردید و فی الفور چابار بدارالخلافه فرستاده خاطر خاقان مغفور را از گفتگوی مجلس مستحضر ساختند و آصف الدوله را که بخواهش نایب السلطنه بنارال بسقویج بقصه دهخوارقان آورده بود وداع فرموده باز او را مستحفظین دولت روس بتبریز بردند بنارال بسقویج نیز بتبریز عود نموده نایب السلطنه مرحوم بمرحمت آباد تشریف فرما شدند .

ذکر مأمور شدن بنارال لیتنان گراف سوختن بگرفتن قلعه اردبیل واحوالات پادشاه مرحوم از ایام توقف نایب السلطنه در دهخوارقان تا رسیدن

خبر صلح که در ترکمانچای واقع شد

چنانکه سابق ذکر یافت پادشاه مرحوم در قلعه اردبیل بعد از تخلیه قراجه داغ توقف فرمودند و چون از سلامتی نایب السلطنه وانقاد مجلس صلح در دهخوارقان مطلع شدند رأی پادشاه مرحوم قرار گرفت که از قلعه اردبیل بمحال و لکیج که محالی است از ولایات طالش تشریف برده و لشکر طالش و شاهسون و آن نواحی را مستعد فرمایند و این دعاگوی دولت شاهنشاهی را در قلعه اردبیل گذارد و اگر لشکر روس بمحاصره قلعه اردبیل آیند پادشاه مرحوم از خارج بامداد قلعگیان پردازند باین عزم درست

بادویست نفر سوار کار آمد و چهار عراده توپ بقریه نمین که چهار برج داشت از محال ولکیج تشریف برده بعد از چند روز توقف شاهسونان مشکین بخیالهای بیجا دوسه هزار نفر از سواره و پیاده جمع آوری نموده بمحال ولکیج رفتند و چون بی اذن و اجازه پادشاه مرحوم آن اجتماع را نموده بودند و پادشاه مرحوم نخواستند که برده از روی کار آنها برداشته شود از قریه نمین توپخانه و سوار را برداشته و این دعاگوی دولت شاهی را نیز از حقیقت حال مخبر نموده روانه قلعه اردبیل شدند و این دعاگوی دولت بعزم استقبال با سه دسته جانباز عراقی و دو عراده توپ از قلعه بیرون رفته در رکاب پادشاه مرحوم صبحاً و سالماً وارد قلعه شدیم و شاهسونان همه جا از دور سیاهی نموده بقدر دو توپ رس نزدیک می آمدند تا بنیم فرسنگی اردبیل باین سیاق آمده مراجعت کردند و در این بین نصیر خان طالش با قدری تفنگچی که از قلعه النجق نخبه جوان فرار کرده بود بقلعه اردبیل وارد شد .

چون هر روز مبالغی جو و گاه برای سوارانی که در قلعه بودند و اسبهای توپخانه لازم بود و احتمال کلی میرفت که اگر مصالحه منعقد نشود لشکر روسیه بمحاصره قلعه اردبیل اقدام نمایند باین ملاحظه قرار شد که پنجاه رأس اسب در قلعه اردبیل مانده و هر قدر مال و قاطر زاید بر پنجاه رأس است بدست نصیر خان و بعضی از معتمدان سپرده شده روانه محال کرگانرود و طالش شود که هم توفیری و تفاوتی در انبار حاصل و هم دوست و دشمن و دور و نزدیک متیقن شوند که برای قلعگیان اردبیل راهی سوی قلعه داری و نزاع و قتال نیست .

پادشاه مرحوم نصیر خان را با جمیع مال و دواب روانه کرگانرود نمودند و در این بین از خاقان مغفور احکام و نوازشات پادشاه مرحوم رسیده و هشت هزار تومان زر نقد مدد خرج مرحمت فرموده بودند و از طرف نایب السلطنه نیز قاسمخان غلام تفنگچی باشی با پنجاه نفر غلام تفنگچی قدر انداز و هزار تومان نقد رسیده نوازشات بسیار پادشاه مرحوم و اظهار التفات باین دعاگوی دولت فرموده بود بخصوصه از

خدمتگزاری و جان سپاری که از این دعاگوی دولت شاهی نسبت پادشاه مرحوم واقع میشد کمال رضا مندی نموده بودند خلاصه آنکه در قلعه اردبیل کم و کسری در هیچ باب از تهیه قلعه داری نمانده بود .

در این مقام برای تجربه مطالعه کنندگان چند کلمه عرض میشود ، شی از شبها این دعاگوی دولت بخلوتی که در میان قلعه منزل یکی از خوانین عمده بود پوشیدگی وارد شده استماع نمود که خان صاحب منزل بیرزو یک ولد حاتم خان جبه دار خاقان مغفور و حاتم یک که سر کرده تفنگچی نائین بود میگوید که آخر تا کی بحرف این دوجوان گوش باید کرد و خود را در این چهار دیوار بکشتن باید داد تا میانه این دوجوان اتفاقی هست ما را از این مهلکه خلاصی نیست و بایشان میگفت که شما نوکر خاقان مغفورید و از همه بیغرض تر شما را میداند شما فردا در خدمت پادشاه خلوت کرده بعرض برسانید که جهانگیر میرزا مکرر در خلوت میگوید که من پادشاه را برای این در این قلعه نگه داشته ام که ارس آمده قلعه را محاصره کرده گاه هست گلوله خنبار شاه برخورد و اولاد نایب السلطنه منحصر بمن باشد و بمحمد حسن خان نام سر کرده تفنگچیان خلخال نیز گفت که پدر سوخته ها تا کی دردور این دو جوان راه میروید کار قجر تمام شد و فردا روس خلخال را بالتمام گرفته پدر شما را از گور بیرون می آورد ، فردا شب تفنگچیان را بردار از قلعه بگریز تا قدری وهم در دل اینها راه یافته ما نیز از این مهلکه خلاص شویم و این خان صاحب منزل کسی بود که محمد شاه شهید در اوایل دولت قاجاریه یکی از اقوام او را مقتول ساخته بود .

باری چون سخن باینجا رسید این دعاگو از آنجا بیرون آمده بخدمت پادشاه مرحوم رسید ، فقره اول را خجالت کشیده نتوانست بتفصیل عرض کند و باجمال برداخته فقره نانی را بتفصیل عرض کرده ادب خواست که فردا شب متوجه امر قراول و قلعه داران باشد تا ببیند که این حکایت چگونه خواهد شد .

پادشاه مرحوم اذن مرحمت فرمودند و این دعاگوی دولت شاهی با قاسمخان

غلام تفنگچی و بعضی از معتمدان دیگر شب بیدار مانده قدری از شب گذشته بود که صدای های وهوی از طرف دروازه شهر بلند شد و خبر رسید که تفنگچیان خلخالند که بدروازه رفته مستحفظین دروازه را مضروب ساخته میخواهند دروازه را شکسته بیرون روند این دعاگو وقاسمخان با سایر تفنگچیان که مترصد این امر بودیم بیرون دویده تفنگچیان خلخال را گرفته و يك دو نفر از سلطانهای ایشان را در همان شب بخدمت پادشاه مرحوم رسانده سه چهار نفر را گوش بریده و دو نفر دیگر را حکم فرمودند که بدهنه توب گذارند و تفنگچیان را یراق چین کرده بمملکی و خدمتگزاری سایر لشکر تقسیم و مقرر فرمودند تا عبرت سایر نوکر باب شود .

القصه چون مجلس دهخوارقان برهم خورد ینارال بستویج صریحاً بنایب السلطنه گفته بود که من ینارال گراف سوختن را با هشت هزار صالادات و دو هزار قزاق و توپخانه بلردیل مأمور مینمایم و دو نفر از اولاد شما در میان قلعه میباشد بایشان بنویسید که چون گفتگوی صلح در میان است با ینارال سوختن که بشهر اردبیل وارد میشود بطریق صلح و دوستی حرکت نماید بلکه با ینارال سوختن راه آمد و رفت پیدا کرده و شهر و قلعه را در حکم واحد دانند .

نایب السلطنه مرحوم ظاهراً قبول این معنی را فرموده محمد حسین سلطان کججوری را با گراف سوختن روانه نموده بودند و ظاهراً حکم فرموده بودند که از جنگ وجدال احتراز نموده بصلح و صلاح کوشیده شود و بخطوط معبوه فیما بین حکم شده بود که اگر قدرت و قوت قلعه داری باقیست در جواب گفته شود که تا امروز اختیار این ممالك و این لشکر در دست نایب السلطنه بود و حال که احوال ایشان معلوم نیست اختیار جان و رعیت این مملکت با خاقان مفعور است .

القصه که گراف سوختن با لشکر مأمور از راه قراجه داغ و مشکین وارد اردبیل شد و محمد حسین سلطان کججوری را بقلعه فرستاده مستدعی از شاه مرحوم شده بود که دروب قلعه را مفتوح نموده گراف سوختن بایک پلک صالادات در قلعه منزل نماید

از این طرف دروب قلعه خاك ریز و مسدود شده لشکریان قلعه بحفظ وضبط بروج و بلرو اشتغال مینمودند چهار پنج روز بلیت ولعل گذشته شبی از شبها فوجی از صالادات روس در کنار نهر آبی که از طرف دروازه شام اسبی شهر داخل میشود آمده سنگر بستند و توپ بسنگر کشیده و قدری صالادات و قزاق بآن طرف قلعه بقریه داش کن که ربع فرسنگی قلعه است فرستاده بساختن سنگر در آن طرف مشغول شدند و چون در این چهار پنج روز جوابی از طرف قلعه بسمع گراف سوختن نرسید کرکین نام کرجی را که ترجمان بود با علم سفید که علامت امان خواستن آورنده است تا درب قلعه فرستاده اعلام نمود که برسالت می آیم ، او را تنها از دریچه داخل کرده بقلعه آوردند و دو روز هم با او بامروز و فردا گذرانیده بی نیل مقصود مراجعتش دادند .

فردای آن روز باز گراف سوختن کسی بدرب قلعه فرستاده اظهار سخن و پیغام نموده بود مستحفظین دروازه جواب داده بودند که شاهزادگان در خوابند و او معاودت کرده بعد از ساعتی آمده باز همین جواب را شنیده بار سیم آمده باز همین عذر مسموع شده معاودت کرده بود این دعاگوی دولت شاهی در باستیونی که مقابل کنبه شیخ صفی است ایستاده و تماشا می نمود که يك دفعه از سنگر روسیه هفت هشت توپ و فشنگ بزرگ روی بقلعه خالی شده و یكی از فشنگها بدیوار قورخانه که زیاده از صد خروار باروت داشت رسیده قریب بروزنی که برای بادکش گذاشته بودند خورده نزدیک بود که چشم زخمی بزرگ برسد . توپچیان این ظرف خواستند که بمقام مدافعه بر آیند . که ترجمان مذکور با علم سفید بتاخت نزدیک دروازه آمده از دروازه بانان پرسید که گراف سوختن عرض مینماید که شاهزاد بیدارند یا در خوابند از عمل گراف سوختن پادشاه مرحوم شگفته شده ترجمان مزبور را احضار نمودند بتوپچیان و مستحفظان قلعه حکم فرمودند که بمجاده و مقاتله اقدام نمایند تا قراری فیما بین داده شود و در همین روز یحیی خان تبریزی از خدمت نایب السلطنه رسیده خبر رسیدن منوچهر خان معتمد الدوله را با پنج شش

کرور تنخواه و قرار انعقاد مجلس صلح را در قریه ترکمانچای رسانید و ازین خبر استبشار حاصل شده ترجمان مزبور را با این خبر روانه نزد گراف سوختلن نموده و دروب قلعه را مفتوح فرموده بانداختن توپهای شادمانی امر فرمودند و فردای آن روز نیز خبر صلح از طرف ینارال بسقویج ینارال گراف سوختلن رسیده او نیز بلوازم جشن و شادمانی مشغولی نموده صاحب منصبان و والداتان با اسلحه و بی اسلحه بقلعه تردد مینمودند و همچنین از این طرف رفت و آمد میشد .

ذکر رفتن نایب السلطنه از دهخوارقان تا ولایت گروس و رسیدن چابار خاقان مغفور و رساندن معتمد الدوله تنخواه مذکور را در گردنه

قابلان کوه بقراولان لشکر دوس و قرار انعقاد مصالحه در قریه ترکمانچای

چون نایب السلطنه از دهخوارقان روانه شده بمرحمت آباد رسید ضعف و نفاقت کلی در مزاج ایشان بهم رسید و بآن ناتوانی اردو را حرکت داده در حقیقت سرگردان کار خود بودند و امری در نظر سواى رسیدن خبر دار الخلافه نداشتند و با این بی سامانی تا بولایت گروس رفتند و در آنجا چابار از دار الخلافه رسیده معلوم شد که خاقان مغفور بعد از استماع برهم خوردگی مجلس دهخوارقان و محقق شدن حرکت ینارال بسقویج از تبریز بعزم عراق خوش آمدگوییان مجلس همایون را ببنی اعتنائی ادب فرموده و شش کرور تنخواه همراه معتمد الدوله منوچهرخان روانه داشته اند و فرامین التفات آئین برای نایب السلطنه فرستاده اند .

نایب السلطنه را بعد از رسیدن این اخبار رفع حزن و ملال شده روی بطرف قابلان کوه و محال گرم رود گذاشتند و چابار نزد ینارال بسقویج فرستاده حقیقت را اعلام داشتند و ینارال بسقویج بعد از ورود بشیریز چند روزی توقف نموده بالشکر سنگین در آن زمستان سخت از تبریز بیرون آمده بعزم عراق روانه شده بود که در منزل او جان و صومعه خبر رسیدن تنخواه رسیده از آنجا بقریه ترکمانچای آمده و

بنایب السلطنه مراسله نوشته استدعای وصول ایشان را بقریه ترکمانچای نموده و در همه مکان لشکرهای خود را از حرکت بسمت عراق باز داشته منتظر وصول نایب - السلطنه گردید و نایب السلطنه نیز با وجود زحمت ناخوشی بهر نوعی که بود بترکمانچای نزول فرمود و امیر زاده بهرام میرزا را با اردو حکم بتوقف در محال گروس کرده و امیر زاده خسرو میرزا را از ملتزمین رکاب گردانید، منوچهر خان معتمدالدوله نیز با تنخواه رسید و آصف الدوله نیز از تبریز احضار شده مجلس گفتگو منعقد گردید و شروط و ارکانی که در دهخوارقان تحریر شده بود بیرون نویس شده و مهمانی عظیم منعقد شده و سفرای دولت انگلیس چنانکه در دهخوارقان حاضر بودند در آنجا نیز حاضر شده صورتهای مصالحه نامه از طرف دولت ایران بمهر نایب السلطنه مزین شده و از طرف دولت روس بمهر ینارال بسقویج رسیده در مجلس مهمانی باعزاز و احترام تمام تبدیل صورت مصالحه نامه را نمودند باین معنی که ینارل بسقویج صورت صلحنامه مهور بمهر نایب السلطنه از وکلای دولت ایران گرفته و نایب السلطنه نیز صورت صلحنامه مهور بمهر ینارال بسقویج را از وکلای آندولت باز یافت نموده زبان بمبارك باد گشودند و سه روز و سه شب بانداختن توپ و آتشبازی عیش و شادمانی نمودند .

از اتفاقات آنکه در آن قریه در همان روزها گوسفندی بره زائید که دوسر و دو گردن و يك بدن داشت و مرده این بره را برای تماشا بحضور نایب السلطنه ینارال بسقویج آوردند . ینارال بسقویج گفته بود که مطابقت دارد احوال این بره باحوال این قریه که دوسر را در يك جا جمع کرده است و پس از اتمام امر مصالحه در مجلس وداع سخنی ینارال بسقویج بنایب السلطنه گفته بود که تحریر آن مناسب است . گفته بود که ای نایب السلطنه واضح و یقین است که رنج بسیار و کدورت یشمار چه در جنگ سابق چه در این جنگ از دولت ما بشمار رسیده و چون شما نایب السلطنه ایران هستید اگر بقاعده ایکه در روزگار مقرر است شما بر تخت سلطنت قرار گرفتید همیشه باین

فکر خواهید بود که بتلافی این غصه ها و کدورتها اقدام نماید ولیکن من در عالم خیرخواهی و محبت بشما میگویم که همیشه صلح امپراطور را برای دولت خود نافع تر از همه کار دارید و جنگ او را با ضرر تر از همه چیز شمارید و توقع دارم که در قلاب خود مصلحت دید این محب را جای دهید و بیست روز از نایب السلطنه در توقف تبریز مهلت گرفته و لشکرهای خود را که بقاپلان کوه توقف داشتند احضار نموده روانه دارالسلطنه تبریز شدند و چون گراف سوختلن از پادشاه مرحوم چهار عراده توپ که در قلعه اردبیل از توپهای دولت روس بنشان پادشاه روس موجود بود خواست کرد بود که واگذار شود و در عوض آن هشت عراده توپ از توپهای دولت ایران در تبریز واگذار نمایند و این خواست از طرف پادشاه مقرون بقبول شده بود لهذا ینارال بسقویج باین جهت هشت عراده توپ در تبریز گذاشته و سایر توپخانه و قورخانه را کلاً برداشته از دارالسلطنه تبریز بیرون رفت و گراف سوختلن نیز در واقعه اردبیل با پادشاه مرحوم وداع کرده با لشکرهای خود از راه مشکین بقرباغ رفت و ولایت اسلام دو باره از کفر خالی شد و ولایت ایران را از نو قوامی حاصل آمد و ارومیه و خوی در رهن ماند.

ذکر احوالاتی که در دارالخلافه طهران در این اوقات روی نمود

چون خبر مصالحه مذکوره را نایب السلطنه بدارالخلافه فرستاد خاقان مغفور حسنعلی میرزا را از قزوین احضار فرمودند و چون از خوانین سرکش خراسان عریضه ها میرسید و طالب شجاع السلطنه حسنعلی میرزا نبودند خاقان مغفور ولایت خراسان را بنواب احمد علی میرزا که ولد صلیبی خاقان بودند مرحمت فرمودند و با میرزا موسی نایب روانه آن حدود ساختند و بحسنعلی میرزا حکم شد که از دارالخلافه بکرمان رفته بانظام امر آنجا بیردازد و عباسقلی میرزا که در این اوقات از کرمان حرکت کرده با هفت هشت هزار نفر نزدیک یزد رسیده بود بعد از شنیدن خبر مصالحه دولتین سلك جمعیتی که داشت از هم پاشیده بکرمان فرار کرده و در آنجا نیز تاب مقاومت نیاورده

بشیر از پیش حسینعلی میرزا خال اعیانی خود رفت و خاقان مغفور او را از حسینعلی میرزا طلب داشت، وی از آنجا نیز فرار کرده بمازندران رفت و بوساطت سرای ملک که زوجه ملک آرا و مادرزن عباسقلی میرزا بود در خدمت خاقان مغفور عفو جرایم او شده مقرر شد که در مازندران باشد و خاقان مغفور بشجاع السلطنه حسنعلی میرزا حکم فرمودند که از راه یزد بکرمان رفته عبدالرضا خان یزدی را که بر علانیه دم از طغیان میزند و کوچ و عیال محمد ولی میرزا را از یزد بیرون کرده و خود شاهزاده را که بیزد میرفت جواب کرده و راه نداده است اگر نتوانست بتدبیر رفع فساد او را بنماید و الا مشغول بامر او نشده بکرمان رود و باستعداد دفع او کوشیده در سال آینده متوجه دفع او شود.

شجاع السلطنه از راه یزد حرکت کرده در یزد امری برای او متمشی نشده متوجه کرمان شد و بکرمان رسیده در مقرر حکومت خود قرار گرفت و هم در این اوقات که ملک آرا با لشکرهای مازندران بدار الخلافه احضار شده بود مرخصی حاصل کرده بمازندران رفتند و نواب شیخ الملوك و حسین خان سردار که در خمسه بودند حکم خاقان مغفور صادر شد که شیخ الملوك بملا بر رفته و حسین خان نیز بخراسان رود در همان اوقات حسین خان وفات یافته بمقر اصلی شتافت و چون عبدالرضا خان استقامت امر دولت ابد مدت را مشاهده نمود و مقدمات خود را که چیده بود یقین دانست که نتیجه بعکس خواهد داد صد هزار تومان نقد از مال شاهزاده محمد ولی میرزا بدار الخلافه بخدمت خاقان مغفور فرستاد و شاهزاده ظل السلطان را واسطه امر خود در خدمت خاقان نمود و یکی از اولاد شاهزاده ظل السلطان را خواهش نمود که باسم حکومت روانه یزد نمایند. خاقان مغفور سخنان روی اندود او را از روی مصلحت قبول فرموده سیف الدوله پسر ظل السلطان را بیزد فرستادند او نیز بیزد رفته از همه امور بی دخل در گوشه یزد قرار گرفت و در همین سال شاهزاده محمد تقی میرزا ملقب بحسام السلطنه که حاکم بروجرد بودند محمود میرزا را بتهاون در خدمت گزاری دولت منسوب کرده

صد و بیست هزار تومان پیشکش داده حکومت لرستان و عربستان را بحکم خاقان مغفور از او منتزع نموده بلکه از حکومت نهند نیز معزول شده بدارالخلافه احضار شد، همچنین شاهزاده عبدالله میرزا يك صد و بیست هزار تومان پیشکش در خدمت خاقان گذرانیده دوباره منصوب بحکومت خمه شد.

ذکر ورود نایب السلطنه تبریز و وقایعاتی که در آن اوقات روی داد

نایب السلطنه بعد از روانه شدن ینارال بسقویج بمحال هشت رود تشریف بردند و از آنجا ساعت سعادروانه دارالسلطنه تبریز شدند و اهل ولایت آذربایجان چنانکه عادت اهل زمان است در اوقات توقف روسیه در دارالسلطنه تبریز و تسلط ایشان در ولایت آذربایجان بعضی مآل اندیشها کرده بودند و دو گروهی در میان ایشان حاصل شده بود، نایب السلطنه مرحوم قبل از ورود بدارالسلطنه تبریز از راه دولنداری و سرپرستی ارقام استمالت بجمیع اهل آذربایجان نوشته و در آن احکام مرقوم فرموده بودند که باید رعیت و خوانین و لشکریان آذربایجان بعفو دوات ما امیدوار بوده و این معنی را بدانند که در امثال این فترات حرکاتی که از زیردستان صادر میشود آن جوهر حرکات را در میزان عمل وزنی نخواهد بود که بنای آن اعمال از روی اضطراب و عدم اختیار است و در این صورت تکلیفی برای کسی نیست پس باید بالظاف ما امیدوار بوده و در خدمت ما جمیع گذشته را معفو و مغفور شمارند.

بعضی از اهالی آذربایجان که مخوف شده بودند و میخواستند که از مملکت آذربایجان بولایت روسیه روند مطمئن و امیدوار شده خادم و غیر خادم متوجه آستان بوسی شدند و جمعیت عظیم در دارالسلطنه تبریز روی داده نایب السلطنه در ساعت معین وارد تبریز شدند و رعایا و برابا فوج فوج و دسته دسته بآستان بوسی مشرف شده التفات خود را درباره عموم خلائق مبذول میفرمودند و خاقان مغفور بجهت اینکه مملکت ارومیه و خوی را که در رهن دو کرور مانده بود و منظور داشتند که این تنخواه را نایب السلطنه خود از عهده برآید از پریشانی اوضاع نایب السلطنه مستحضر

شده کروور هفتم را نیز از راه التفات مرحمت فرموده با شاهزاده ملک قاسم میرزا و محمد طاهرخان قزوینی روانه داشتند و تنخواه بتحویلداران روسیه تحویل شده مملکت ارومیه از رهن بیرون آمد و سرکار نایب السلطنه بتدارك خرابی که از لشکر روسیه صادر شده بود میکوشیدند و تفصیل خرابی و نقصان لشکر روس از قرار مسطور است :

اولاً جمیع توپخانه و قورخانه آذربایجان را برده بودند سوای پنججاه عراده توپ که در قلعه اردبیل مانده بود و هجده عراده توپ که بعضی را امیرزاده بهرام میرزا از خوی بیرون آورده بود و بعضی دیگر در اردوی شندآباد همراه بود .
ثانیاً - آنکه جمیع تفنگهای سرباز را ازدست لشکر نظام گرفته برده بودند و تحقیقاً قریب بیست و پنج هزار تفنگ نیزه دار از دست لشکریان آذربایجان گرفته شده بود .

ثالثاً - جمیع رعیت ارامنه آذربایجان را که قریب شش هزار خانوار میشد و کلیه آن در مملکت ارومیه و خوی بود کوچانیده بآن طرف آب ارس بردند و قلیل خانواری از ارامنه در شهر تبریز و خوی ماند .

رابعاً - آنکه مال المقاطعه دیوانی ولایت را موافق قبض و برات تا آخر سال از رعیت گرفته بودند و جمیع قبوض مباشرین روسیه را نایب السلطنه مرحوم بخرج رعیت آوردند ، رعیت رفته ولایت خراب لشکریان را بالکلیه پریشان و مغلوبیت ازدشمن قوی دست حاصل شده حزن و ملالت بر سرکار نایب السلطنه استیلا یافته پهلوی بریستر ناتوانی نهادند و برای بیرون آوردن مملکت خوی از رهن دولت روسیه که خاقان مغفور رفع و رجوع آنرا در عهد نایب السلطنه گذاشته بودند سرکار نایب السلطنه از جمیع اولاد و خدمتکاران و لشکریان خواهش فرمودند که بمقرری ششماهه در آن سال قناعت نموده ششماه دیگر را در راه استخلاص مسلمانان خوی و اگذار دولت نماید و آنچه اسباب و اوضاع از طلا و آلات در میان اولاد و عیال ایشان بود بالتمام جمع فرموده بتحویلداران دولت روس قیمت بکرده دادند و باوجود این احوال دوستان

هزار تومان از کرور هشتم باقی مانده ب فکر آن افتادند و چون در سنوات سابقه که ناپلئون پادشاه فرانسه برولايت فرنگ استيلا يافته ب فکر رفتن هندوستان افتاده بدولت ايران ايلچيان فرستاده بود دولت عليه انگليسي سفيری موسوم بملکم خدمت خاقان مغفور فرستاده متعهد شده بودند که هر ساله دويست هزار تومان بدولت ايران دهند و تقويت از دولت ايران با هر دولتی که نزاع داشته باشند بخصوص نزاع با دولت روس نمايند و در ضمن اين خواهش نموده بودند که خاقان مغفور ايلچيان فرانسه را يی نيل مقصود از ايران روانه نمايد، خاقان تحکم بردولت انگليسي را راجح بر محکوميت دولت فرانسه شمرده ايلچيان ايشان را جواب داده بودند و تنخواه مزبور را چند سال بود که ازدولت انگليسي گرفته بعنوان مدد خرج سرحد آذربايجان بنایب السلطنه ميدادند و پس از مدتی دولت انگليسي تهاون در دادن تنخواه مقرری کرده گفته بودند که دادن اين تنخواه مشروط بسنوات منازعه دولت ايران و روس است و بلفظ مشترکی محتمل الطرفین که در اين فصل مصالحه دولت نامه دولتين نوشته بودند متمسک شده تنخواه مزبور را ندادند. در اين وقت اين فصل مصالحه دولت انگليسي بنظر نایب السلطنه مرحوم آمده شروع در مطالبه ششصد هزار تومان که ملتزمی همه ساله ایام منازعه دولت ايران و روس بود از دولت انگليسي نموده کیفیت را بعرض خاقان مغفور رسانیدند. خاقان مغفور باین جهت و بجهت تدارکات نایب السلطنه العليه که موافق مصالحه نامه بایست بدار السلطنه پطرز بورغ بروند حکم باحضار نایب السلطنه بدار الخلافه فرمودند.

در اين بین اهالی تبریز در هر محله اجتماع کرده اراده کردند که سه چهار نفر از اهل تبریز را که صریحاً در ایام توقف لشکر روس قیادت مینمودند قتل رسانند سفرای دولت روس که در تبریز بودند از اين اراده مستحضر شده چون از شروط وعهود مصالحه آن بود که بخدمتکاران طرفین اذیت نشود از نایب السلطنه خواهش کردند که در مقام منع اين اراده بر آید. نایب السلطنه تا مستحضر شد تبریزیان اشخاص

معین را که يك نفر از آنها مشهور بقا نجوق رضا بود بضرب چوب و سنگ سنگسار کرده مقتول ساخته بودند -سفرای دولت روس بگفتگو درآمده برفع اعلام دولتی و کوچ کردن از دارالسلطنه تبریز پرداختند، سرکار نایب السلطنه کدخدایان تبریز را در دفتر خانه مبارکه تبریز محبوس نموده سفرا را باین نحو اعمال و طرف گیری بحال رضا و وداد آورده از این گفتگوها باز داشتند.

ذکر رفتن پادشاه مرحوم از قلعه اردبیل بقراجه داغ و احضار ایشان

بدارالسلطنه تبریز

بعد از رفتن گراف سوختلن از قلعه اردبیل این دعاگوی دولت شاهی که در سن جوانی بود و قریب ششماه در خدمتگزاری پادشاه مرحوم جانفشانی و سعی و تلاش مینمود و پادشاه مرحوم نیز کمال التفات و اطمینان را از خدمتگزاری این دعاگوی دولت حاصل فرموده بودند حاسدان و مفسدان که همیشه در فکر بدگوئی میباشند و از این راهها قوام زندگانی های خود را تصور مینمایند باین لباس در خدمت پادشاه مرحوم افساد مینمودند که قلعه اردبیل قلعه ایست محکم و مشحون بتوپخانه بسیار و قورخانه ییشار است و چنانکه مشهود شد درچنین ایام در مقابل دولت روس ایستاد و بکار آمد، چه میشود که پادشاه مرحوم حکومت این ولایت را از نایب السلطنه خواهش نموده ضمیمه حکومت قراجه داغ و مشکین فرمایند و اگر این تمنی بعمل نیاید از حکومت مشکین و قراجه داغ گذشته حکومت این ولایت را بر حکومت آنها راجع شمارند.

این دعاگو اصلاً اطلاع از این گفتگوها که در خدمت شاه مرحوم مینمودند نداشت و بصداقت مشغول خدمتگزاری بود، ارباب فساد این مطلب را بعرض سرکار نایب السلطنه رسانده چنان نموده بودند که کمال خواهش پادشاه مرحوم در اینست و نایب السلطنه از آنجا که اطلاع از اخلاص و خدمتگزاری این دعاگوی دولت نسبت

پادشاه مرحوم داشتند و نمیخواستند که هرگز سر مومی پادشاه مرحوم نسبت
 بزیردستان و متعلقان خود در مقام بی‌التفاتی باشند باین ملاحظه نظر عالیخان افشار
 را ظاهراً مأمور فرمودند که باردییل آمده اهالی اردییل را که بخدمتگزاری دولت
 اقدام نموده بودند امیدوار بالتفات دولت ساخته اظهار مراتب مرحمت نایب‌السلطنه
 را بایشان نماید و دستخطی پادشاه مرحوم فرستاده بودند که چون باید طالش بدولت
 روس واگذار شود باید که آن فرزند بمحالات طالش رفته میرحسن خن را احضار
 و او را از قرار داد دولتین مستحضر ساخته امیدوار بدولت علیه ایران نموده قدغن
 نماید که محالانی را که از ولایت طالش باید از دولت ایران بدولت روس منتقل
 شود خالی نموده لشکر روس را که خواهند آمد در آن محالات بلا منازعه متصرف
 سازند و ز آنجا بقراجه داغ و مشکین رفته بعد از انتظام امر آنجا روانه دارالسلطنه
 تبریز شوند و ضمناً پیغام داده بودند که جهانگیر میرزا را در مقام نوکری تو صادق
 دیده ام بعرف صاحب غرضان که در باب اردییل بگویند اعتنان کرده او را باید بمرحمت
 خود امیدوار نمائی و دستخطی نیز بر سر افزای این دعاگوی دولت صادر شده بود که
 بعد از اضطراب امر اردییل و شاهیسون بدارالسلطنه تبریز رفته بیای بوس مشرف شود .
 نظر باین مقدمات پادشاه مرحوم التفات و مرحمت بی نهایت باین دعاگو
 فرموده متوجه انجام خدمات مرجوعه شدند . چون بمحال آدینه بازار طالش رسیدند
 میرحسنخان از رسیدن خدمت تقاعد کرده میرهاشمخان را که از کسان عمده او بود
 بخدمت فرستاده متعذر بمنز ناخوشی شد . پادشاه مرحوم از آنجا بقراجه داغ و
 مشکین تشریف برده بعد از انجام مهم آن ولایت عازم دارالسلطنه تبریز گردیده بشرف
 آستان بوسی مشرف شد .

ذکر رفتن سرکار نایب‌السلطنه بدارالخلافة طهران و سایر احوالات ایشان

تا ورود بدارالسلطنه تبریز

چون پادشاه مرحوم وارد دارالسلطنه تبریز شدند و خدمت نایب‌السلطنه

مشرف گردیدند نایب السلطنه امورات مملکت آذربایجان را بایشان محول فرموده و در باب جابجا کردن تنخواهی که برای کرور هشتم معین شده بود اهتمام تمام نموده امیرزاده بهرام میرزا را بحکومت مملکت خوی منصوب و مقرر دادند که بعد از خالی شدن مملکت خوی از لشکر روسیه روانه آنجا شوند و بولایات دیگر آذربایجان نیز حکام جزو تعیین فرموده این دعاگوی دولت را نیز که بتبریز آمده بود بانجام امورات اردبیل نامزد فرموده مرخص ساختند و خود نایب السلطنه روانه دارالخلافه شدند و بعد از قطع منازل بدارالخلافه رسیدم بشرف پای بوس خاقان مغفور مشرف گردیدند . در باب ششصد هزار تومان که از دولت علیه انگلیس مطالبه میشد مجلس گفتگو منعقد شد و سفرای دولت انگلیس مدعی شدند که این تنخواه را وقتی بایست ما بدولت علیه ایران تسلیم نماییم که دولت علیه روس بی جهت و بی سبب مقدم وهتدی بر قرض عهد و میثاق شده بمنازعه و مقاتله پردازند و در این منازعه که فیما بین دولتین شد معلوم ما شده است که مبتدی در این منازعه دولت علیه ایران بوده و در این صورت بر دولت علیه انگلیس لازم نیست که این تنخواه را بدهد چه در این جنگ دولت روس را تقصیری نبوده است و پس از این سؤال و جواب خواهشمند شدند که این فصل مصالحه فیما بین را که مایه گفتگوی حال و مابعد هاست خاقان مغفور از صلحنامه بیرون آورده در ازای این کار دولت علیه انگلیس دویست هزار تومان بدولت علیه ایران تسلیم نمایند . این خواهش را خاقان مغفور از ایشان قبول فرموده و مبلغ مسطور را مدد کرور هشتم ساخته بنایب السلطنه مرحمت فرمودند و در مدت اقامت نایب السلطنه در دارالخلافه مملکت خوی نیز از رهن دولت روسیه بیرون آمد و لشکر متوقف خوی از روس روانه آن طرف سرحد شدند و خاقان مغفور تدارک رفتن نایب السلطنه را بدار السلطنه بطرز بورغ دینه تخت پادشاهانه ای که از طلای خالص ساخته و مینا شده بود با کمر خنجر و شمشیر مرصع موسوم بجهانگشا که زیاده از صد هزار تومان همان شمشیر قیمت داشت با نیم تاج پادشاهی و سایر تدارکات لایقه مرحمت

فرموده مأذون فرمودند که بدارالسلطنه بطرز بورغ روانه شوند و مصالحه نامه را نیز مقرر داشتند که در خدمت نایب السلطنه بوده بامپراطور تسلیم نمایند و پس از آن التفاتهای بیکران مجلس محاکمه برای امر الله یار خان آصف الدوله منعقد شده و گفتگوی تقصیر و تهاونی که در نگهداری تبریز از او واقع شده بود بمیان آمد و پس از اثبات تقصیر بحکم خاقان مغفور نایب السلطنه آصف الدوله را بمیدان درب خانه پادشاهی در بالای سکونی که توپ بزرگی گذاشته شده است برده و چوب یاسا پئی زدند تا من بعد خدمتکاران بزرگ این جوهر تهاون را در امور دولتی ست شمارند و نایب السلطنه را بعد از این مقدمات مرخص فرمودند که بهمدان آمده عیال و اولاد که در همدان بودند بدیدار نایب السلطنه مشرف شوند .

نایب السلطنه بعد از آستان بوسی روانه همدان شده چون بهمدان رسیدند شاهزادگان اطراف مثل شاهزاده محمد تقی میرزا حاکم بروجرد و شیخعلی میرزا حاکم ملایر و توپسرکان و همایون میرزا حاکم نهاوند بشرف دست بوس مشرف شده و همدان را بفرمایش خاقان مغفور بفرخ سیر میرزا که ولد صلی خاقان بود سپرده يك زنجیر قیل با تخت پادشاهی که بر بالای او منصوب بود از طرف خاقان مغفور بنایب السلطنه مرحمت شده و نایب السلطنه در کمال دلخوشی و سرافرازی از مرحمت های پادشاهی از همدان از راه مراغه روانه تبریز شدند و این دعاگوی دولت را نیز از اردبیل احضار فرمودند و پس از چند روز از ورود نایب السلطنه بتبریز این دعاگوی دولت نیز بآستان بوسی مشرف گردید .

ذکر آمدن سفیر دولت علیه روس ینارال گریبایدوف و آوردن

مصالحه نامه از طرف امپراطور تا هنگام مقتول شدن

او در دارالخلافة طهران

نظر بمقدمات سابقه که تحریر شد بایست که مصالحه نامه دولتبین را سفرای

معتبر از طرفین تعیین شده در دارالخلافه طهران و دارالسلطنه بطرز بورغ بخدمت امپراطور اعظم و بخدمت خاقان مغفور رسانند لهذا از طرف دولت علیه روس ینالوال گریبایدوف بمنصب سفارت سرافراز شده و برای توقف در دارالخلافه طهران و رسانیدن مصالحه نامه بخاقان مغفور مأمور شد و بعلاوه ازدولت خود وزیرمختار لقب یافت و با اعزاز واحترام تمام از سرحد دوات علیه ایران گذشته وارد دارالسلطنه تبریز شد و بعد از شرفیابی خدمت نایب السلطنه و یک ماه توقف قونسول یعنی نایب ومصلحت گذار از طرف خود در دارالسلطنه تبریز گذاشته با مہمانداران دولت علیه ایران روانه دارالخلافه طهران شد و بعد از ورود بدارالخلافه و دادن مصالحه نامه علم سفارت دولتی را چنانکه قانون سفرای دول است در دارالخلافه برافراخته متوقف دارالخلافه طهران گردید .

ینالوال گریبایدوف مردی بود بزرگ منشی ومتکبر و بسبب غلبه ایکه از دولت علیه روس نسبت بدولت علیه ایران حاصل شده بود بسیار بلند پروازی از او ظاهر میشد ودقتهای بسیار دور از کار در اجرای شروط مصالحه نامه مینمود .

چون یکی از شروط مصالحه نامه آن بود که اسرای طرفین مطلق العنان شوند و در ولایت ایران از عهد نواب گریبخان زند و از عهد محمد شاه شهید اسرای گرجستان بخصوص از طایفه انات بسیار و بقصد ونکاح مردم درآمده بودند آغا یعقوب نامی از خواجه سرایان خاقان مغفور که گرجستانی الاصل بود بسبب باقیی که در دوات ایران داشت خود را رعیت روسیه نامیده نزد ینالوال گریبایدوف رفته بود و خاقان مغفور اعتنائی بامر او در این باب نفرموده امنای دولت ایران در باب تنخواه باقی او با سفیر مذکور یک دو مجلس بنرمی تمام گفتگو کرده بودند و آغا یعقوب مذکور با بعضی از ارامنه که در نزد ینالوال گریبایدوف راه یافته بودند سیاهه اسرای قدیم و جدید گرجستان را ینالوال گریبایدوف داده اکثر آنها منکوحه مسلمانان و صاحبان اولاد بودند . یک دونفر را نیز اسم برده بودند که در حرمخانه خاقان مغفور در سلک

خدمتگزاران دولتی منتظم بودند و يك نفر را نیز که در نه الله یارخان آصف الدوله و منکوحه او بود درسیاه نوشته بودند.

گریبایدوف بعلاوه رفتار وسلوك های زیاده ازحدو خارج از قانون که با امنای دولت مینمود در مجالسی هم که مشرف بحضور خاقان مغفور میشد بخلاف آداب حرکت میکرد و بنا گذاشت که با تجار دارالخلافه بیپناه اینک گرجستانی در خانه شماس بد رفتاری نماید و بدون اذن واستحضار امنای دولت ایران کسان خود را از ارامنه و روسیه بخانههای مسلمانان میفرستاد و ایشان خود سرداخل خانه های مردم شده اظهار میداشتند که باید نمایندگان ما جمیع انانیه آن خانه را دیده اگر زنی از گرجستان باشد بخانه ایلچی برده تا ایلچی بالمشافه تحقیق رضا وعدم رضا درماندن و نماندن او در مملکت ایران نماید و مکرر این حرکت از گریبایدوف صادر شد و از انانیه اهل اسلام باین نحوها بخانه خود برده شبها نگاهداری میکرد.

این اعمال از او در نظر اهل اسلام ناپسند آمده بعرض امنای دولت علیه ایران میرساندند و امنای دولت خاقانی بطورهای مختلف در اسكات مسلمانان سعی مینمودند و يك دوبار در مقام نصیحت گریبایدوف بر آمده اصلاً مفید نمی افتاد و خاقان مغفور محبت و یگانگی امپراطور را که بوا گذاشتن مملکتها و دادن کروورها متبایمه و مصالحه فرموده بودند نمیخواستند که بهیچوجه و بهیچ سبب رنجشی در میان پیدا شد و بنابرال گریبایدوف نیز از این جهت که از خاقان مغفور اصلاً اظهار ناراضمندی نمیدید و بفروری که داشت روز بروز دست تعدی را دراز تر میکرد تا بحدی که این دست درازی بخانه الله یارخان آصف الدوله رسیده بوساطت آغا یعقوب خواجه جمعی ارامنه و قزاق را بخانه آصف الدوله که در میان ارگ مبارکه دارالخلافه بود فرستاد و ضعیفه را که در خانه آصف الدوله بود جبراً و قهراً خواست بیرون آورد. آصف الدوله هرچه از ایشان مهلت خواست مقدور نشد و میدانست که نظر بصلاح دولتی خاقان مغفور در این باب اعتنائی نخواهد فرمود لابد شده ضعیفه را با بعضی از معتمدان خود بخانه

ایلچی فرستاد که در آنجا ینارال گریبایدوف ضمیمه را دیده از رضا و عدم رضای او درماندن و نماندن پرسیده باز روانه خانه آصف الدوله نماید .

بعد از بردن ضمیمه ایلچی معتمدان آصف الدوله را جواب داده و ضمیمه را نگاهداشته بود باین بهانه که خود باید بدون حضور شما از او سؤال نمایم . آصف الدوله از شنیدن این خبر آتش بجان و بی تاب و توان شده بفکر چاره خود افتاد و بطلمای اسلام که در دار الخلافه بودند اظهار تظلم خود را نمود و سایر مسلمانان را که کمال دلتنگی از این اعمال داشتند بمقام عجز و تظلم در آورده در دوات سرای افضل الفضلاء مجتهد العصر و الزمان حاجی میرزا مسیح رحمه الله جمع آمده زبان بتظلم و تشکی کشوده و از عدم اعتنای خاقان مغفور نیز در این باب اظهار دلتنگی نمودند و حاجی میرزا مسیح رحمه الله نظر بتکلیف مسلمانی کسی بنزد ایلچی مزبور فرستاده طلب انانیه اهل اسلام را که برده بود نمود ، ایلچی در جواب سخنان درشت گفته مجتهد العصر و الزمانی را خائباً خاسراً معاودت داد و اهل اسلام از دیدن این اوضاع پریشان شده محلات و محلات را خبر کرده و جمیع کسبه و رعایا از زن و مرد اسلحه پوشیده و اکثر نوکر بربان دولتی نیز بجهت اسلام ترك آمدن ارگ مبارکه را کرده بدوات سرای مجتهد العصر و الزمانی جمع آمدند و میرزای مجتهد را از دوات سرای خود بمسجد جامع برده دروب اسواق و خانات را بسته بمسجد جامع مجتمع گشتند و کثرت و غوغای عظیم از عام و خواص در مسجد پیدا آمد .

امانی دوات از شنیدن این اخبار ابواب ارگ مبارکه را بسته و مستحفظ گذاشته از غوغای عوام محترز آمدند و مجتهد العصر و الزمانی کسان بنزد ینارال گریبایدوف فرستاده و از او دوباره خواهش استرداد انانیه اسلام را نمودند و گریبایدوف نیز کسان خود را که قریب بدویست نفر بودند جمع آورده بحفظ خانه خود مشغول شده کسان میرزای مجتهد را بتضایب درشت و خطابیهای سخت مخاطب ساخته معاودت داد . اهل اسلام از شنیدن این جواب باضطراب افتادند ، خاقان مغفور کس فرستاده

اهل اسلام را از این حرکت منع نمودند و عوام الناس فرستادگان خاقان را فی الجمله سرزنش کرده معاودت دادند و بار دیگر میرزای مجتهد رحمه الله کسان بنزد ایلچی فرستاده خواهنش سابق را مکرر ساختند و در این نوبت آغا یعقوب نا پاک با یک دونفر از کسان ایلچی در حضور گریبایدوف سخنان مرتدانه گفته و دست بتفنگ کشودند و دوسه نفر از اهل اسلام را که جناب میرزا فرستاده بود مقتول ساخته سایر خدمتکاران ایلچی نیز از بام و دیوارهای خانه بنای تفنگ اندازی گذاشته جمعی از اهل اسلام را مجروح ساختند.

چون عوام الناس که در مسجد جامع جمع آمده بودند کار را بدین منوال دیدند و دسته دسته فوج فوج از مسجد جامع روی بخانه ایلچی گذاشته باستیصال وجود ینارال گریبایدوف واعوان او جازم شدند و خاقان مغفور بعد از شنیدن این خبر ظل السلطان را باجمعی از ارگ بیرون فرستادند خواستند که بممانعت عوام مشغول شوند عوام الناس از دیدن احوال کسان ظل السلطان را در کوچه ها بسنگ و چوب گرفته هجوم بر سرخانه ایلچی آوردند و کسان ایلچی نیز هفتاد هشتاد نفر از مسلمانان را بضرب گلوله مقتول ساختند.

بالجمله مسلمانان بخانه ایلچی ریخته گریبایدوف را باجمیع کسان او سوای یک نفر نایب ایلچی که بخانه مسلمانی پناه برده و محفوظ مانده بود جمیعاً مقتول شدند و اسباب و اوضاع خانه ایلچی را بیاد تراج دادند و پس از این اعمال بمسجد جامع رفته میرزای مجتهد را بدولت سرای خود برده او را بمعاونت خود در صورت تعرض دولت ایران بایشان مطمئن ساخته متفرق شدند و خاقان مغفور از ظهور این واقعه که منافات تمام بدیگانگی دولت علیه روس داشت دلشک شده بفکر جرئه کار افتادند.

ذکر رسیدن خبر قتل ایلچی بدارالسلطنه تبریز و مأمور شدن امیرزاده خسرو میرزا بمقر خواهی این عمل بدولت روسیه و بردن مصالحه نامه نایب السلطنه از زمانی که از دارالخلافه عود فرموده وارد دارالسلطنه

تبریز شده بودند در انجام تدارکات سفر دارالسلطنه بطرزبورغ مشغولی داشتند و این دعاگوی دولت شاهی را که از اردبیل احضار فرموده بودند به رای آن بود که دستور العمل مرحمت شود که در تدارک خود بوده از ملتزمین رکاب تا ولایت تفلیس باشد و حکم فرموده بودند که پنجاه نفر سواره از جوانان شاهسون و کدخدازادگان آن طایفه با اسبهای قیمتی و یراق و رشته های طلا با اسباب و اوضاع جلال برای آنها تدارک دیده از ملتزمین رکاب باشند و منظور داشتند که در آن سفر سیصد نفر سواره بارشده و بست تفنگ و شاه قطار طلا و سایر اسباب تجمل که دوست متقال طلا در هر سوار مصرف شده باشد در رکاب باشند.

نظر باین مقدمات این دعاگوی دولت شاهی را مرخص اردبیل فرموده این دعاگو وارد اردبیل و بتدارک سفر مشغولی داشت و در همان چند روز بنای حرکت نایب السلطنه از دارالسلطنه تبریز بدارالسلطنه بطرزبورغ بود که خبر کشته شدن ینالال گریبایدوف را بنحوی که مذکور شد خاقان مغفور نایب السلطنه رسانید و نایب السلطنه از شنیدن این حکایت محزون شده بفکر های دور و دراز افتادند و در چنین وقتی که برای دولت علیه ایران هیچگونه استعدادی میسر نبود و نمیشد چنین حادثه عظیم واقع شده عقول عقلا در تدارک این کار متحیر مانده جمود در آراء پیدا شده هیچیک از مصلحت بینان را مصلحتی متناسب بحال دولت بخاطر نمیرسید سرکار نایب السلطنه را بالهام ملهمان غیبی بخاطر رسید که مصلحت دوات آنست که در چنین وقتی که مابین دولت روم و روس منازعه قائم و برپاست اگر بنحو خوشی عذرخواهی این عمل بشود یا احتمال که امپراطور عذر پذیر شده منازعه دولت ایران را در مقام دولت داری سر بار منازعه دولت روم نمایند و نایبی را که در دارالخلافه سلامت مانده بود احضار فرموده او را امیدوار داشته تصدیق کیفیت دارالخلافه را در یندخلی امنای دولت علیه ایران در این امر از او گرفته با چاپلر روانه تفلیس نزد ینالال مرشل بقویج فرستادند و خواستن عذر را از دولت امپراطور باین نحو مصلحت دیدند که امیرزاده

خسرو میرزا را با اعظم امرای درب خانه دارالسلطنه تبریز را بدادالملک تغلیس بنزد ینارال مرشل بسقویج فرستاده و بهر رفتار و گفتار که ینارال مزبور مصلحت داند فرستادگان دوات علیه اقدام نمایند و مصلحت دید دولتی را بهین مقال ختم نموده بخدعت خاقان مغفور عرضه داشت کردند و پروانه کردن امیرزاده خسرو میرزا عزم شدند و از امرا و امنای دولت محمد خان امیر نظام و میرزا محمد تیخان که حال تحریر بمنصب وزارت ایران و ملقب باتاییک اعظم از پادشاه جهان خلدالله ملکه سرافرازی دارند و مقرب بالخلقن حاجی میرزا مسعود انصاری و محمد حسین خان ایشیک آقاسی باشی را مقرر فرمودند که بتدارك رفتن مشغول شوند و بتعجیل هرچه تاملر تدارکات امیرزاده خسرو میرزا دیده از راه قرا باغ و گنجه روانه تغلیس داشتند و مقید برسیدن نوشتجات دولتی دارالخلافه نشدم رساندن نوشتجات دولتی را در عهده چاپاران گذاشتند و ینارال بسقویج نوشتجات دوستانه نوشته و بعضرهای مقرون بصواب معتذر شدند و حکم فرمودند که از مصاحبت دید ینارال بسقویج بیرون نمانند و امیرزاده خسرو میرزا با همراهان از آب ارس گذشته روانه تغلیس گردیدند .

ذکر واقعه طالش و حرکت میر حسن خان که در این بین واقع شد

و رفع آن بتقدیر ملک منان

چنانکه مسطور آمد مملکت طالش و قصبه انکران بایست بدوات روس واگذار شود و مدت مهلت فیمابین دولتین برای تخلیه آن ولایت منظور گفتگو شده بود از قضا انتضای آن مهلت معین دروقتی شد که نایب السلطنه دردارالخلافه تشریف داشتند لشکر روس بسرکردگی ینارال مایور رال بضبط مملکت طالش مأمو ر شده و ینارال مذکور آمدن خود را باین دعاگوی دولت پادشاهی اعلام نموده خواهش نموده بود که این دعاگوی دولت کس فرستاده میرزا حسینخان را بخوشی از محلاتی که باید واگذار شود معطوع الید ساخته بتصرف دولت روس داده شود .

این دعاگوی دولت شاهی نیز بخواهی ایشان عمل کرده میرحسن خان را بهر نحوی که میدانست از ولایت مزبوره بیرون آورده در محال آستارا در قریه موسوم بجلوند متوقف نموده بود در این وقت که خبر قتل ایلچی از دارالخلافه شایع شد میرحسن خان بتصور اینکه منازعه فیما بین دولت روس و ایران تجدید خواهد شد فرامین سابقه دولتی را که در ایام منازعه فیما بین دولتین در سابق برای صادر شده بود ابراز و اظهار نمود و چنان شهرت داد که این احکام بتازگی رسیده است و تفنگچیان محالات متصرف فیة خود را جمع آوری کرده قریب بشش هفت هزار نفر جمعیت کرده بر سر قلعه لشکران رفته لشکر روس را در آن قلعه محاصره نموده نشست و میرزا ابوالقاسم قائم مقام که در آن روزها کار گذار امورات آذربایجان بود در اخبار واقعه ایلچی که باین دعاگوی دولت در اردبیل کرده بود اخبارنامه را مصدر باین بیت نموده بود :

هزار نقش بر آرد زمانه و نبود یکی چنانکه در آئینه تصور ماست
در این بین که اخبارنامه رسید چگونگی حرکت میرحسنخان نیز از اردبیل واضح شده این دعاگوی دولت در جواب اخبارنامه این نقش تازه را که غریب تر از حکایت دارالخلافه بود نگاشته روانه داشت .

امنای دولت تبریز و سرکار نایب السلطنه از شنیدن این حکایت تازه دلتنگی بی اندازه نموده این دعاگوی دولت شاهی را حکماً و حتماً برفع این حکایت مأمور فرمودند . این دعاگوی دولت يك نفر از متمدین خود را از راه قزل آغاج روانه نمود که بکشتی نشسته بقلعه لشکران رود و نوشتجات بینارال لشکران نوشته بیخبری دولت علیه ایران را در این حکایت و خود سری میرحسنخان را در این واقعه اعلام داده نوشت که صدق این گفتگو آنست که تاده روز یا لشکریان ایران بر سر میرحسین خان میرسد یا جمعیت او بالکلیه از سر او متفرق خواهد شد و خواهش نموده بود که همین نوشتجات را بدارالملک تفلیس فرستاده حرکت میرحسنخان را

از طرف دولت ندانند و خود این دعاگوی درات نیز به حال والکیج رفته، برؤسای تفنگچیان محال اسالم و کرگانه رود و آستارا و اوجارود نوشتجات مؤکده نوشته حکم بتفرقگی آنها از کنار میرحسنخان نمود و بمحالات متصرفیه روسیه نیز نوشتجات نوشته ییخبری دولت ایران را از حرکات میرحسن خان اظهار داشت و میرحسن خان را نیز اعلام نمود که بی جهت خود را بمرارت نینداخته از سر قلمه لنکران برخاسته بخاک ایران عود نماید و خود این دعاگوی دولت پادشاهی بلافاصله از کنار قلمه شندان گذشته بقصه آستارا وارد شده و تفرقگی در میان جمعیت میرحسنخان افتاده میرحسنخان از سر لنکران برخاسته از راه دیگر بخاک ایران داخل شده بقریه کان رود که مکانی صعب المسلک بود رفته و اظهار خوف از آمدن نمود.

این دعاگوی دولت از ینارال لنکران کیفیت نامه آن ایام را گرفته و وضوح بی خبری دولت ایران را ینارال روس تصدیق نموده بچاپاری بخدمت نایب السلطنه فرستاد که از آنجا بتفلیس فرستاده شود و خاطر نایب السلطنه را از این دغدغه و تشویش خلاصی داد و نایب السلطنه حکم باحضر میرحسن خان صادر نموده او را حکماً خواستند.

این دعاگوی دولت شاهی لابد و لا علاج شد و نخواست که در وقتی چنین میرحسنخان را باجبار و اکراه همراه برد با چند نفر از خواص از قصه آستارا بقریه کانرود رفته او را اطمینان تمام داده بقلمه اردبیل آورد و ضمانت وجود او را در خدمت نایب السلطنه نمود و در همین زمان میرکاظمخان ولد او را که سابقاً نیز بنوید م صاهرت این دولت امیدوار بود درمی از دراری اصداف سلطنت را از تبریز باردبیل آورده و طوی بزرگ داده میرحسنخان را مستمال نموده باز روانه محال آستارا ساخت و در پیش سرحد داران روسیه عنذر حرکت میرحسنخان بنحو احسن خواسته آمد.

ذکر رسیدن امیرزاده خسرو میرزا بتفلیس و روانه شدن از آنجا

بدارالسلطنه پطرزبورغ تا مراجعت بدارالسلطنه تبریز

چون خبر مأموریت امیرزاده خسرو میرزا بدارالملک تفلیس رسید ینارال بسقویج لشکرهای ابواجمعی خود را بجهت نزاع و جدال که با دولت روم داشتند روانه سرحدات ولایات روم ساخته خود منتظر امیرزاده خسرو میرزادرتفلیس ماند، بعد از ورود امیرزاده خسرو میرزا امیرزاده را ملاقات نمود و دستورالعمل او را داد و امیرزاده خسرو میرزا هر چند اذن و ریح ازدولت ایران نداشت که ازتفلیس تجاوز نماید ولیکن نظر بمأموریتی که نوشته شد که بایست از صلاح دید ینارال مرشل بسقویج تخلف ننماید لابد عازم دارالسلطنه پطرز بورغ شدند و محمد خان امیرنظام و میرزا محمدتقی خان و حاجی میرزا مسعود باچهل نفر از همراهان را در خدمت امیرزاده روانه دارالسلطنه پطرزبورغ ساختند و محمد حسین خان ایشیک آقاسی باشی را با اخبار و گذارشات واقعه با سایر همراهان بتبریز مراجعت دادند و ینارال بسقویج امیدواری عفو امپراطور را از حرکت عوام دارالخلافة طهران بنایب السلطنه نوشته و خود ینارال بعزم رزم روانه روم شد و امیرزاده خسرو میرزا بدارالسلطنه پطرزبورغ رسیده بشرف ملاقات امپراطور مشرف شد و امپراطور اعظم پذیرای عذر از دولت علیه ایران شده امیرزاده خسرو میرزا را باهمراهان بعد از سه ماه توقف در دارالسلطنه پطرزبورغ نوازشات فرموده و نشانها مرحمت کرده يك كرور از دو كرور باقی وجه مصالحه را نیز بدوات ایران گذشت نمودند و وعده آمدن ابلجی بزرگ برای استحکام دوستی داده امیرزاده را باعزاز و احترام تمام معاودت دادند . چون کیفیت سفر امیرزاده خسرو میرزا را میرزا مصطفی افشار که از جمله ملتزمین خدمت ایشان بود بطریق روزنامه بتفصیل نوشته و معجله شده است بآن جهت این دعاگوی دولت زبان قلم را از تحریر کیفیات و تفصیل آن سفر کوتاه نمود و خواهشمندان مطلعین آن اخبار را

بمطالعه نمودن آن روزنامه‌ی مجله رجوع نمود .

چون امپراطور اعظم خواهش نموده بودند که میرزا مسیح مجتهد باید از دارالخلافه اخراج شود بآن سبب خاقان مغفور نیز درمقام عذر خواهی ایشان از دارالخلافه برآمدند و جمیع اهالی دارالخلافه طهران از جماعت انانیه سپروشمشیر و جماعت بدست گرفته بدولت سرای میرزای مجتهد جمع آمده درمقام عدم جریان حکم خاقان مغفور بودند و سه چهار روز این گفتگو طول کشید ، بالاخره میرزای مجتهد بغزم زیارت عتبات عالیات از دارالخلافه طهران بیرون آمده و روانه کربلای معلی گردیدند .

ذکر حرکت نایب السلطنه از تبریز باوجان و اجتماع لشکر آذربایجان

تا زمان معاودت بدارالسلطنه تبریز و وقایعی که واقع شد

چون نایب السلطنه امیرزاده خسرو میرزا را بعذر خواهی روانه دارالسلطنه بطرزبورغ ساخت و ایام بهار پیش آمد بمصلحت های دولتی عازم شدند که لشکر آذربایجان را که دو سالست بامور آنها رسیدگی نشده درچمن اوجان جمع نموده بجبر نقصان امورات آنها بپردازند ، نظر باین مصلحت دید روانه چمن اوجان شده باجماعت لشکر نظام و غیر نظام فرمان دادند و پس از يك ماه توقف پنجاه عراده توپ یا توپچیان نظام و چهارده فوج لشکر نظام درچمن اوجان حاضر شده تفنگ و لباس آنها را که سرانجام شده بود بایشان داده آب رفته بجوی باز آمد و ایلچی انگلیس و مصلحت گذاری که از دولت روس در تبریز بود باردو احضار شده درحضور آنها سان لشکر دیده میشد و روزنامه لشکرین را برای امیرزاده خسرو میرزا بدارالسلطنه بطرزبورغ میفرستادند و در همین اوقات بصحابت آخوند ملا شریف شیروانی که از راه اسلامبول میخواست بزیارت خانه کعبه مشرف شود نوشتجات دوستانه بخواندگار روم سلطان محمود خان نوشته فرستادند و سلطان محمود بعد از وصول آخوند

ملاشریف او را وزیرمختار دولت ایران نامیده دراعزاز و احترام او سمی بسیارنموده چنان وانمود کرد که دولت علیه ایران لشکر خود را درچمن اوجان جمع آورده بهماونت دولت روم اقدام خواهندکرد .

امپراطور اعظم از امیرزاده خسرومیرزا کله مندی فرستادن آخوند ملاشریف را باسلامبول در این موقع کرد و امیرزاده خسرو میرزا حقیقت امر آخوند را معروض امپراطورنموده رفیع غبارخاطر ایشان را نمودندوهم دراوقات توقف اردو دراوجان فرج الله خان شاهسون اردیلی حاجی پیرماقلی نامی را از توشمالان طایفه شاهسون بغرضی از اغراض بدست خود مقتول ساخته این دعاگوی دولت او را گرفته محبوس نمود و حقیقت را بنایب السلطنه عرض نمود . فرج الله خان قبل از رسیدن چاپار ازمحبس فرار و چاپارحکم احضار او را از طرف نایب السلطنه رسانید این دعاگوی دولت ثانیاً حقیقت را معروض داشت و از این کیفیت میرزا نصرالله اردیلی که کارگذار قراجه داغ و مشکین در خدمت پادشاه مرحوم بود مستحضر شده وراث حاجی پیرماقلی را اعلام نمود که فرار فرج الله خان را ازمحبس در خدمت نایب السلطنه مسند باین دعاگو نمایند .

نظر بعرض ایشان نایب السلطنه این دعاگوی دولت را از اردیل باوجان احضار فرمودند ، پس از آستان بوسی این دعاگو را نظر بهمان عرض که فرار فرج الله خان باستحضار این دعاگوی دولت است بقراولان دربخانه مبارکه سپردند که قریب چهار ساعت درقراول مانده شفعا، شفاعت نموده اذن مرخصی بمنزل دادند و بعد ازسه روز احضارفرموده حکماً وحتماً فرج الله خان را از این دعاگو خواستند واین دعاگو نیز از آنجا روانه شده غفلةً برسر فرج الله خان ریخته او را درجنگلهای طالش و خلخال گیرانیده دوباره معاودت بخدمت نایب السلطنه نموده درمحال میاندو آب و مرحمت باد بلردو رسیده فرج الله خان محبوس شد .

این دعاگوی دولت نوازش یافته از آن اتهام بیرون آمد و از خدمت نایب السلطنه

مرخص و روانه اردبیل شد و در همین اوقات محمد حسین میرزای حشمةالدوله از طرف خاقان مغفور باردوی مرحمت آباد رسید . چون خاقان مغفور حکم فرموده بودند که نایب السلطنه او را بایالت کرمانشاهان نامزد فرماید باین سبب نایب السلطنه طهماسب میرزا برادر او را از کرمانشاهان معزول و محمد حسین میرزا را بایالت کرمانشاهان منصوب فرمودند و او در آن ولایت تا ایام وفات خاقان مغفور مشغول بحکومت بود و هم در این اوقات میرزا محمد تقی آشتیانی را که از طرف نایب السلطنه وزیر همدان و در خدمت شاهزاده فرخ سیر میرزا ملقب بنیرالدوله مشغول بخدمت گزاری بود میرزا ابوالقاسم قائم مقام بجهت عداوت سابقه که با او داشت و او را مغل بمنصب خود مبدانست و چنانکه يك دو سال هم در ایام عزل میرزا ابوالقاسم کار گذار آذربایجان بود در خدمت نایب السلطنه مرحوم متهم ساخته او را بی اخلاصی و هواخواهی دیگران منسوب داشت و نایب السلطنه یحیی خان یوزباشی را با صد نفر غلام بگرفتن او روانه داشتند و حکم فرمودند که اگر از همدان گریخته بجز دارا بخلافه بهر ولایت رفته باشد او را تعاقب کرده دست بسته باردوی همایون رسانند .

دوستان میرزا محمد تقی او را از کیفیت مأموریت یحیی خان مستحضر ساختند و او يك روز قبل از ورود یحیی خان بهمدان بیروجرد گسریخته بود ، یحیی خان بیروجرد رفته از شاهزاده محمد تقی میرزا او را دست بسته گرفته باردوی مرحمت آباد رسانید و محبوساً بقصه مرند فرستاده شد . چون محمد بيك میروانند که از احوال او بعد از این گفته خواهد شد بسبب پریشانی اوضاع ایران در دادن تنخواهی که از بابت ولایات کوی و حریر و اریل قبل از منازعه دولت روس از سرکار نایب السلطنه قبول نموده بود که سالی ده هزار تومان بدیوان نایب السلطنه سپرد تهاون میورزید در این اوقات از او مطالبه تنخواه سه ساله شد و قدری از افواج نظام نیز بولایت بالك و صدك مأمور فرمودند او نیز کسان بمندرخواهی فرستاده محاسبه خود را با

امنای دولت نایب السلطنه پرداخت نمود و نایب السلطنه بعد از تمشیت این مهم وارد دارالسلطنه تبریز شدند و پس از دو ماه توقف امیرزاده خسرو میرزا از دارالسلطنه بطرزبورغ رسید، خاقان مغفور نایب السلطنه را با امیرزاده خسرو میرزا و وزیرمختار دولت روس که چند روز بعد از امیرزاده خسرو میرزا وارد شده بود بهمدان احضار فرمودند .

ذکر حرکت خاقان مغفور از دارالخلافه بطرف فارس و ورود بهمدان

و رسیدن نایب السلطنه برکاب همایون و بعضی از احوالات متفرقه

چون حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس بخیال اینکه خاقان مغفور را در امور دولتی چندان اعتنائی نیست قریب یک کرور از مال دیوانی فارس را در این سه چهار سال بدیوان اعلی نرسانیده بود و محصلین دیوانی را عوض تنخواه نقد لیت و لعل و امروز و فردا تحویل میداد لهذا نظر بصلاح دولتی و انسدادختن رعب در قلوب اهالی ایران بعد از مقدمه روس خاقان مغفور باحضار لشکریان فرمان داده روانه فارس شدند و در هرولایت و در هر مملکتی نظمی جدید داده تا بمملکت فارس رسیدند و امنای دولت محاسبه فرمانفرما را بقانون حساب گرفته و باقی مأخوذ آمده از راه عربستان و لرستان اردوی همایون حرکت کرده وارد مملکت بروجرد شده و از آنجا ببلند طیه همدان آمده نایب السلطنه و امیرزاده خسرو میرزا با وزیرمختار دولت علیه روس در همدان بشرف پای بوس مشرف شدند و در آن اوقاتی که خاقان مغفور در صفحات فارس تشریف داشتند اهالی خمسه با شاهزاده عبدالله میرزا که حاکم آن مملکت بود بنای مخالفت گذاشتند چنانکه سابق نیز فیما بین ایشان گفتگو بود باز بنای کم خدمتی را گذاشته و اهالی خمسه بدارالسلطنه تبریز آمده عرض و داد خود را بخدمت نایب السلطنه رسانیدند و نایب السلطنه شاهزاده امیرزاده فریدون میرزا را با مقرب الخاقان میرزا محمد علی برای این مراتب تحقیق بخمسه فرستاده و مقرر شده بود که

مایین عبدالله میرزا با اهل خمه صفائی داده رفع کدورت نمایند .

بعد از ورود امیر زاده فریدون میرزا بخمه شاهزاده عبدالله میرزا از فریدون میرزا متوهم شده در ارگی که از بناهای خود ایشان بود و دزش میخواند نشسته ابواب و داد را مسدود ساخته بملاوه بانداختن توپ و تفنگ بمنزل امیرزاده فریدون میرزا اشتغال نموده وامیرزاده فریدون میرزا حقیقت امر او را بنایب السلطنه اعلام کرد و نایب السلطنه چون بحکم خاقان مغفور بایست بهمدان تشریف بیاورند ازراه خمه تشریف آورده شاهزاده عبدالله میرزا وفریدون میرزا را ازملتزمین رکاب خود ساخته درهمدان وارد اردوی خاقان مغفور شدند ودرهمین اوقات این دعاگوی دولت شاهی از اردبیل بمحال اسالم رفته واز آنجا بعزم تماشای بندر انزلیج که از قصبات رشت است بطرز خفیه و تبدیل روانه آن قصبه شد و دوسه رز بتماشای آنجا پرداخت . روزی بحمام داخل شده ازقضا استاد حمای که از اهل اردبیل بود بود این دعاگوی دولت را شناخته و باحترامات مقرر عمل نمود، هر قدر این دعاگو تجاهل نمود بجائی نرسید يك دونفر از نوکرهاى معتمدالدوله که درحمام بودند از حقیقت مستحضر شده از حمام بیرون آمده بمنوچهرخان معتمدالدوله که در رشت نشسته بود اخبار کردند. معتمدالدوله بخیال افتاد که مبدا حکایت رشت نیز مثل حکایت زنجان خواهد بود بتمجیل کسی فرستاده بنواب خود حکم نموده بود که اهالی انزلیج را جمع نموده بعزم دیدن بمنزل این دعاگوی دولت آمده از حقیقت مستحضر شوند. این دعاگوی دولت شاهی نیز از حمام بیرون آمده دانست که امر مخفی نمانده است سوار شده باز باسالم رفت و فردای آنروز نایب انزلیج بمنزلی که این دعاگو بود آمده کسی را ندید و این اخبارات را منوچهرخان معتمدالدوله بامنای دولت نوشت واز نایب السلطنه کله متدآمد .

القصة نایب السلطنه بعد از رسیدن بخدمت خاقان مغفور در همدان مورد نوازشات یکران شد و وزیر مختار دولت علیه روس نیز بمراحم پادشاهانه سرافراز

شده مقرر شد که بجهت گفتگوی اهالی دارالخلافه و تحاشی فیما بین رعیت دارالخلافه و نوکرباب دولت روسیه ایاجی مختار روس در دارالسلطنه تبریز ساکن باشندو نایب السلطنه بجهت حکایت انزلیج و حکایت خسته خواهش انضمام خسته را بولایت آذربایجان اظهار نفرموده در باب حکومت خسته توسط فتح الله میرزا ملقب بشعاع السلطنه را که ولد صلیبی خاقان مغفور بوده نموده حکومت او را در مملکت خسته از خاقان مغفور خواهش کردند و خاقان مغفور نیز حکومت خسته را بشعاع السلطنه واگذار فرمودند تا ایام وفات خاقان درزنجان مشغول بحکومت بود و حسن خان پسر آصف الدوله را که ملقب بسالار و نواده دختری خاقان مغفور بود در همدان بخدمتگزاری و کارگذاری شاهزاده فرخ سیر میرزا منصوب نموده اردوی خاقان بعزم دارالخلافه حرکت کرد و نایب السلطنه نیز مرخص شده با وزیر مختار روس روانه دارالسلطنه تبریز شدند، خاقان مغفور بدارالخلافه نزول اجلال فرموده آن زمستان را بعیش و شادمانی گذرانیدند.

ذکر احوالات شاهزادگان عراق و خصوصاتی که فیما بین ایشان واقع شد محمد حسین میرزا که از زمان خاقان بحشمة الدوله ملقب شده و از طرف نایب السلطنه نوازش یافته بکرمانشاهان رفت بخیال انضمام مملکت لرستان و عربستان بکرمانشاهان افتاد و وجهی که وجیه مینمود و در دست داشت آن بود که این ولایات جزو حکومتگاه شاهزاده مرحوم والد من میباشد و اعمام بعد از پدر نبایست که تعدی بولایت او نموده حقوق برادری را فراموش نمایند حال که ایشان بلطایف الحیل مملکت را از دست من گرفته اند مقتضای انصاف خاقان آنست که رفع این تعدی را از اولاد شاهزاده مرحوم نمایند و این نوع تظلمات بامتای دولت خاقان مغفور نوشته و شیخعلی میرزا و همایون میرزا را که حاکم ملایر و نهاوند بودند باین جور تظلمات و مآل نمائی با خود متفق ساخته از خاقان مغفور نیز اگر چه اذن صریح نشنید ولیکن منع صریح نیز در استرداد ولایات ندید باینجهت قوی دل شده با اجتماع لشکریان کرمانشاهان مشغول گردید و شاهزاده محمد تقی میرزا نیز که حاکم بروجرد و

متصرف مملکت لرستان و عربستان بود از شنیدن این اخبار با اجتماع متجند خود پرداخته تا بمحال خاوه که سرحد کرمانشاهان و لرستان است رفته نشست. از آن طرف حشمةالدوله با سرباز و توپخانه که قریب بده هزار نفر سواره و پیاده بودند وده عراده توپ داشتند بعزم استرداد مملکت لرستان و عربستان بیرون آمده بمحال هرسین رسیده توقف نموده بفکر انجام امورات خود افتاد و شاهزاده شیخ الملوك را که حاکم ملایر و توپسرکان و سنقر بود بتطمینات و تملقات از راه برده سرکار شیخ الملوك بلاجهت و سبب لشکرهای ولایات متعلقه خود را که قریب بشش هفت هزار نفر بودند جمع آورده با سه عراده توپ از ملایر بیروجرده که قریب بشش فرسخ است غفله رفته اهالی بروجرده که از اوضاع شیخ الملوك درهمسایگی مخبر بودند و اصلا بتسلط اورا ضعیف نبودند دروب شهر را بسته دافع مداخله شیخ الملوك شده بحسام السلطنه محمد تقی میرزا کیفیت را اخبار نمودند .

از اتفاقات روز ورود شیخ الملوك بکنار بروجرده هفتم محرم بود و اهل شهر تکیه ها بسته و منبر ها گذاشته مشغول تعزیه داری حضرت سیدالشهداء علیه السلام بودند . سرکار شیخ الملوك در چنین ایام محرم آب و نان بروی اهالی شهر بسته و باین نیز کفایت نکرده توپها را بر بلندیا کشیده بانداختن توپ بمیان شهر و تکیای تعزیه مشغول شد و حسام السلطنه محمد تقی میرزا از شنیدن این واقعه دلتنگ شده از پیش روی محمد حسین میرزا برخاسته بعزم رزم شیخ الملوك روانه بروجرده گردید و بایلغار از راه نهانند روانه شد .

شیخ الملوك از شنیدن خبر وصول او از کنار شهر بروجرده برخاسته بقریه کیکدان که از خاک ملایر و دوفرسخی بروجرده است منزل گزید. حسام السلطنه بقریه اشترنابان آمده شب در آنجا اقامت کرد و صبح آن شب صفوف خود را آراسته بدلتنگی تمام بر سر اردوی شیخ الملوك راند و شیخ الملوك همه شب را در تردید و تشویش گذرانید و احتمال نداد که حسام السلطنه بعد از آنکه بخاک ملایر عود کرده است در مقام

مقاتله و مقابله او در آید و بهمین اعتقاد فاسد شب را بصبح رسانیده اصلاً اندیشه پاداش اعمال خود را که باو خواهد رسید نمی نمود و از امداد طایفه پریان در این جزء زمان نیز چندان نومید و مأیوس نبود که خبر رسید که طلیعه لشکر حسام السلطنه پیدا شد ناچار باضطراب تمام سوار شده، بیت :

اگرچه پف بکرنا تف بنی کرد ولیکن مرکب اقبال پی کرد
بمحض رسیدن لشکر حسام السلطنه لشکر شیخ الملوك که نصفی صف آرا شده و نصفی در کار سوار شدن بودند پس از اندك تلاشی متفرق و متلاشی شده دسته دسته و فوج فوج راه هزیمت در پیش گرفتند و اردو و توپخانه و قورخانه و صندوقخانه آنچه بود و نبود بجا ماند .

سرکار شیخ الملوك تا دروازه دولت آباد در هیچ مکانی متوقف نشد و رؤسای لشکر مثل احمد خان سردار و حاجی شیرعلیخان وزیر و خداداد خان سردار که هر سه از طایفه زند بودند با جمعی کثیر گرفتار شدند و میرزا اسمعیل خان که از نوکبرهای معتبر شیخ الملوك بود با جمعی مقتول شده زیاده از دوسه هزار نفر را برهنه کردند و حسام السلطنه بعد از این فتح عود بیروجر د نمود و در همان روز خبر رسید که حشمة الدوله بعد از حرکت حسام السلطنه از خواوه و تخلیه آن ولایت از هرسین بلرستان آمده محال لرستان را تماماً متصرف شده بر سر قلعه خرم آباد رفته نصرالله میرزا ملقب بوالی که پسر شاهزاده مرحوم محمد علی میرزا و داماد حسام السلطنه و از طرف حسام السلطنه حاکم لرستان و مستحفظ قلعه بود غیرت برادری و عصیت را از دست نداده باستقبال برادر بزرگتر شتافته کلید قلعه را برسم پیشکش و با انداز سپرد و حشمة الدوله قلعه و ولایت را متصرف شده ب فراغ بال نشست .

حسام السلطنه از شنیدن این خبر مانند سپند بر سر آتش شده بعد از ده روز توقف بیروجر د و استعداد لشکر از قرائیکه مسموع شد استعداد همت از قرائت تورات

یهودان نموده روانه گردید و حرب حشمة الدوله را مثل حرب شیخ الملوك بندا داشت تاغل از آنکه از معلمان لشکر آذربایجان در نظام توپخانه و سرباز حشمة الدوله میباشند، بتهور هرچه تمامتر بر سر قلعه خرم آباد راند و حشمة الدوله نیز بآمین تمام لشکر نظام و توپخانه را بیرون کشیده در محل مناسب ایستاده لشکریان حسام السلطنه متهورانه و مفرورانه بر سر نظام و توپخانه رانده تاب شلیک نظام سرباز و توپخانه را نیاورده فرار برقرار اختیار کردند و همه جا سواره کرمانشاهان بتعاقب لشکریان حسام السلطنه مشغول شده تا دروازه شهر بروجرد دست از تعاقب نکشیدند و حشمة الدوله ولایت لرستان و عربستان را متصرف شده و حکومت لرستان را بنصر الله میرزا برادر خود داده روانه کرمانشاهان گردید و شیخ الملوك پس از این شکست با حسام السلطنه راه مؤاخاة پیش گرفته استرداد اموال و اسباب و توپخانه خود را از حسام السلطنه نموده ساز مخالفت حشمة الدوله را نواخت و حسام السلطنه باز پس از یک سال لشکر بروجرد و بختیاری را جمع کرده بر سر قلعه خرم آباد رفت و نصر الله میرزا بقلعه داری کوشید، حسام السلطنه محال لرستان را متصرف شده بمحال خاوه رفته و مکانی مناسب بدست آورده رحل اقامت انداخت و حشمة الدوله از شنیدن این اخبار جمعیت خود را جمع کرده با توپخانه و استعداد تمام بمحال خاوه آمده جنگ عظیم با حسام السلطنه کرده و قریب بهزار نفر فیما بین بقتل رسید و حسام السلطنه شکست معقول خورده بروجرد گریخت.

۱- مؤلف مرحوم در این ایراد انصاف نفرموده یا از قرار مملکت و رعیت اطلاع درستی نداشته اند. در ایران رسم است که حاکم و بزرگ هر شهر چون بفری رود یا از سفری معاودت نماید از ملل و ادیان رعایای آن شهر با ذریه و وسیله خود برای دعا گفتن در مبرعام ایستاده بهیئت اجتناع دعا میگویند، اسلامیان قرآن مجید و مسیحیان انجیل و خاج و یهود تورا بدست برداشته دعا گویی بجای آورند این نشان قبول عامه حاکم آن ملک است. چون در بروجرد از طایفه یهود بسیارند برای تشریف و دعا گویی جمعیتی کرده بودند. (نادر)

حشمةالدوله بعد از ضبط لرستان بر شهر بروجرد رفته بمحاصره آن شهر اقدام نمود و چون خاقان مغفور از این کیفیات مستحضر شدند و این نوع امورات را که در ابتدا از طریق اعمال اطفال می شمردند حال واضح شد که کار رفته رفته بزرگ شده و امنیت از ولایت برخاسته و این قسم امور در نظر دول خارجه بطریقی دیگر جلوه گر آمده است لهذا غلامحسین خان سپهدار را که حاکم ولایت عراق و سپهدار دوازده هزار جانباز نظام عراق بود محصل فرموده بکوجانیدن اردوی حشمةالدوله از بروجرد روان ساختند و مقرر فرمودند که التزام از شاهزادگان گرفته که من بعد باین نحوه امور اقدام نمایند و در حین تخلف خود را از حکومتگاه خود معزول دانند .

سپهدار بروجرد رسید و حشمةالدوله را کوچ داده و التزام گرفته امنیت برای ولایت حاصل آمد و از طرف آذربایجان نیز سرکار نایب السلطنه بالتیام فیما بین شاهزادگان عراق و بنصیحت گزاری ایشان سیف الملوك میرزا را با میرزا اسحق فراهانی از طرف خود مأمور فرمودند، ایشان نیز بعراق آمده فیما بین شاهزادگان التیام داده معاونت کردند و در حینی که اردوی نایب السلطنه در شهر اردبیل بود ملحق شدند .

ذکر وقوع وبا در دار السلطنه تبریز و حرکت نایب السلطنه و حکایاتی که مناسب آن زمان است تا زمان ورود نایب السلطنه بشهر اردبیل که
سنه هزار و دویست و چهل و شش هجری است

در بهار این سال ناخوشی و باد در دار السلطنه تبریز شایع شد و در اکثر ولایات آذربایجان آتش این بلا بالا گرفت و خلقی نامحدود تلف شدند و چنان اتفاق می افتاد که بعضی روزها در دار السلطنه تبریز چهارصد بانصد نفر تلف میشدند و همچنین در سایر ولایات آذربایجان بهمین نسق و با شیوع داشت .

نایب السلطنه و سایر بزرگان و اعیان واعظم از دار السلطنه تبریز بیرون آمده

بجبال سهند و بزکوش و سبلان متفرق گردیدند و سرکار نایب السلطنه از شهر تبریز بباغ صفا تشریف فرما شده در این بین وزیر مختار دولت روس خواهش دولتی نمود که میرحسن خان در سرحد طالش ننشیند چه بودن او در آن سرحد باعث عدم امنیت طالش و خلاف و داد است .

نایب السلطنه از این دعاگوی دولت پادشاهی که ضامن دولتی بوجود میرحسن خان را خواسته با خود این دعاگو احضار فرمودند و این دعاگوی دولت میرحسن خان را اطمینان داده به همراه خود بدار السلطنه تبریز آورده در باغ صفا بخدمت نایب - السلطنه رسید و میرحسن خان بیرون در منزل قایم مقام مأمور شد و عیال و اولاد نایب - السلطنه بعضی بعمارات اوجان و بعضی بکوه مشو و بعضی بکوه سهند رفتند و نایب - السلطنه نیز بکوه سهند تشریف برده و این دعاگوی دولت را مرخص فرمود که باوجان رفته عیال و اولادی را که در اوجان میباشند امورات آنها را نظم داده از آنجا بسهند بخدمتگزاری رود و پادشاه مرحوم نیز که در قراجه داغ بودند با عیال و چند نفری از خواص ییلاقات آن ولایت رفته قریب یک ماه در آذر بایجان هیچکس را آرامی و آسایشی نبود تا فی الجمله ناخوشی تسکین یافته و سرکار نایب السلطنه از قله های سهند نزول فرموده در قریه حاجی آقا که در کنار چمن اوجان است اردو زده امیر زادگان و حکام ولایات را احضار فرمودند و شاه مرحوم از قراجه داغ و امیر زاده بهرام میرزا از خوی نیز وارد اردو شدند ، فی الجمله اجتماعی دست داده سرکار نایب السلطنه مشغول بضبط امور ولایتی گردیدند .

در همین اردو بعضی از اهالی خوی از امیر زاده بهرام میرزا شاکمی و عارض آمدند و حاجی محمد حسن اردیلی نیز از این دعاگوی دولت شاهی برای شکایت بار دو آمده و قبل از رسیدن خدمت نایب السلطنه این دعاگوی دولت شاهی او را بایک نفر آدمش گرفته باده بیست نفر از کسان خود او را بقلعه اردبیل روانه مینمود که آدم او از دست مستحفظین خلاص شده در اردو بنای غوغا گذاشته و چون اول شب

بود و نایب السلطنه در چادر بیرونی تشریف داشتند از غوغا مستفسر شده حقیقت را معروض داشتند .

نایب السلطنه محصل برسر این دعاگو گماشته حاجی محمد حسن را حکماً خواستند ، این دعاگوی دولت نیز کس فرستاده حاجی را معاودت دادند و حاجی را بامستحفظین بخدمت نایب السلطنه بردند ، مستحفظین را نایب السلطنه تنبیه فرموده و یکی را گوش بریده و حاجی محمد حسن را نوازش فرمودند ، این چندکلمه برای اظهار عدالت نایب السلطنه مرحوم نوشته شد .

ذکر رسیدن نوشتجات ظل السلطان و اخبار آمدن حسنعلی میرزا برسر یزد و محاصره آن بلده در ایام توقف اردوی او جان

اخبار متواتره از ظل السلطان و آصف الدوله میرسید که شجاع السلطنه حسنعلی میرزا با لشکرهای انبوه برسر یزد آمده و سیف الدوله میرزا و عبدالرضاخان را محاصره نموده است . نایب السلطنه از آننجائی که عبدالرضاخان خیانت دولتی کرده بود راضی بودند که کار او بالکلیه تباه شده بجزا و سزای خود رسیده باشد و این اخبار مکرر رسیده نایب السلطنه در مقام تحقیق غرض ظل السلطان و آصف الدوله برآمدند معلوم شد که غرض ایشان آن است که نایب السلطنه در خدمت خاقان مغفور دفع و رفع عبدالرضاخان را متمهّد شده و راضی نشوند که سیف الدوله میرزا را که ظاهراً از طرف ظل السلطان حاکم یزد است محصور شجاع السلطنه بوده و در تزد عوام چنان جلوه کند که شجاع السلطنه یزد را ازدست ظل السلطان گرفته است و این معنی نقیصی است برای اسم نایب السلطنه .

القصه چندان از این جوهره نوشتجات نوشتند که نایب السلطنه را رضا باین گفتگو نمودند و چون در ضمن این حرکت بسا امور بود که در پرده غیب مستور بود و بایست ظاهر شود نایب السلطنه را نیز تقدیر خداوندی رضا باین عزم نموده

در خدمت خاقان مغفور مستدعی تفویض انجام خدمت نیز بعهده کارگذاران آذربایجان شدند و خاقان مغفور فرمایش فرموده بودند که حسنعلی میرزا که بدفع عبدالرضا خان بر سر یزد آمده است اگر نایب السلطنه دفع عبدالرضا خان را متقبل شوند بدون حسنعلی میرزا در آنجا بی صورت خواهد بود .

خاقان مغفور جوابی باین اجمال فرمایش کرده بودند و چون امنای دولت نایب السلطنه مصلحت در حرکت این لشکر از آذربایجان بسمت یزد دیده بودند و بایست تدارکات سفر اقلأً سه ماه درجائی توقف نمایند تا بتدارک کوشند در این اوقات که ازوبای آذربایجان متفرق شده از غله دیوانی چیزی در دست نمانده بود امنای دولت بفکر تعیین مکانی مناسب برای توقف دو سه ماهه افتادند ، بعضی میگفتند در گروس باید نشست بعضی میگفتند بتبریز رفته مشغول بتدارک میشویم . این دعاگوی دولت شاهی بمیرزا ابوالقاسم قایم مقام و محمد خان امیر نظام اظهار کرد که اگر نایب السلطنه باردیل تشریف فرما شوند دعاگوی دولت متعهد است که جمیع سیورسات لشکر را تا چهار ماه از عهده برآید و از آنجائی که اردیل قریب بمملکت عراق است مصلحت آنست که از برای توقف آنجا معین شود ، قایم مقام و امیر نظام مصلحت دید را بخدمت نایب السلطنه معروض داشتند و نایب السلطنه این دعاگوی دولت شاهی را در آب گرم سراب احضار فرموده مرخص داشتند که باردیل رفته در تدارک امورات لازمه باشد و میرحسن خان طالش در همین منازل از اردو جدا شده بی اذن و اجازه دولتی بخانه خود رفت و این دعاگوی دولت نیز باردیل رفته منتظر ورود نایب السلطنه گردید و نایب السلطنه نیز با پادشاه مرحوم و جمیع امیرزادگان وارد اردیل شدند .

د کر وقایعاتی که در اردیل واقع شد و حرکت نایب السلطنه

بالشکر بطرف عراق

میرزا ابوالقاسم قایم مقام پنجاه هزار تومان برای مصارف واجبه لشکر ملاحظه

نموده بود و يك دينار چنانكه از ابتدای دولت نایب السلطنه بهمین منوال دست‌تنگی بود در صندوقخانه عامه نبود و نیز بدون این وجه ممکن نبود که اردو حرکت نماید نظر بر این بمنزل حکام حکم صادر شده و پیشکشی برای حکومت هر ولایت معین شد که هر کس از چاکران و خدمتگزاران آن مبلغ را نقد تسلیم نماید حاکم آن ولایت باشد و عمده در این تقسیم پیشکش ابروی و مراغه بود که هر يك بنه هزار تومان مقرر شد و پنجهزار تومان ولایت خوی و پنجهزار تومان اردبیل و پانزده هزار تومان دیگر در مثل پیشکش حکومت مرند و ساوجبلاغ و امثال این ولایات جزء معین شده بود .

ابراهیمخان سردار و فتحعلیخان قاجار ولد میرزا محمد خان خدمت ارومیهو مراغه را گردن گرفتند و رفتند و نایب السلطنه مرحوم اردبیل و مشکین را بشاه مرحوم داده و بحکومت قراجه‌داغ امیرزاده بهرام میرزا را تمین نموده و ابن دعاگوی دولت شاهی را مقرر داشتند که بنیابت پادشاه مرحوم در اردبیل و مشکین بحکمرانی مشغول گردد و با میرزاده قهرمان میرزا که با حاجی علی عسکر خواجه و محمدخان سرتیب ابروانی دوماه بود که بضبط سلیمانیه و شهرزور مأمور بودند مقرر داشتند که محمد خان سرتیب در سلیمانیه مانده و امیرزاده قهرمان میرزا با لشکر هائی که ابواب جمع او میشود متعالب اردوی نایب السلطنه روانه عراق شود و پادشاه مرحوم را مقدمه الجیش ساخته با چهار هزار نفر از لشکر نظام و توپخانه و دو هزار سوار روانه سمت عراق فرمودند و خود سرکار نایب السلطنه با طهماسب میرزا و امیرزاده خسرو میرزا و سیف الملوك میرزا با سایر لشکریان آذر بایجان و میرزا ابوالقاسم قایم مقام از شهر اردبیل کوچیده از راه خلخال روانه عراق شدند و در همین اوقات توقف اردبیل وزیر مختار دولت روس میر حسن خان را مطالبه نمود و سرکار نایب السلطنه نوشته از وزیر مختار گرفتند که اگر میر حسن خان بدولت روس رود او را دست بسته بدولت ایران سپارند و جمعی را بر سر او تعیین نمودند و او حرکت

مذبوحی کرده، بلشکران فرار کرد امنای دولت روس او را گرفته بدست امنای نایب السلطنه سپردند و در منزل خلخال بخدعت نایب السلطنه رساندند و در یکی از قلاع خلخال محبوس شد، بعد از دوسه ماه از آنجا فرار کرده خود را بطالش انداخته مصدر آشوب شد و باز لشکر از طرف ایران و از طرف روس بر سر او آمده اوطاقت بیاورده بمازندران گریخت و خاقان مغفور او را بدارالخلافه آورده در دارالخلافه وفات یافت

ذکر رسیدن نایب السلطنه بخدعت خاقان مغفور در دارالخلافه و روانه

شدن بر سر یزد و امورات واقعه

چون سرکار نایب السلطنه بخمسه رسیدند پادشاه مرحوم را با سایر لشکریان او راه قم روانه ساختند و مقرر داشتند که در قم توقف نموده منتظر ورود نایب السلطنه باشند و سرکار نایب السلطنه بدارالخلافه رفته بشرف آستان بوسی خاقان مغفور مشرف شدند .

خاقان مغفور بنوازش نایب السلطنه کوشیده نایب السلطنه را باستیصال عبدالرضا خان که خائن دولتی بود مأمور ساخته و مدد خرج نیز مرحمت فرمودند و سرکار نایب السلطنه بعد از مرخصی از دارالخلافه بزیارت قم مشرف شده بالشکریهای آذربایجان از راه کاشان روانه یزد شدند و حسنعلی میرزا که در سر یزد نشسته بود از شنیدن رسیدن لشکر آذربایجان و از حدوث غلا و قحطی که در یزد و اردوی او واقع شده بود از سر یزد بر خاسته بکرمان رفت و نایب السلطنه بیزد رسیده عبدالرضا خان تاب توقف بیاورده با شمشیر و قرآن و کفن باستقبال آمده چون قحطی عظیم در یزد واقع بود لشکریان آذربایجان زیاده از دو روز تاب توقف نیاوردند و نایب السلطنه عبدالرضا خان را همراه برداشته وسیف الدوله میرزا را در یزد مستقل نموده روانه کرمان شدند .

ذکر احوالات آذربایجان بعد از رفتن نایب السلطنه و روانه شدن

قهرمان میرزا بالشکر و توپخانه بمراق

چنانکه معلوم مطالعه کنندگان شد محمدخان امیر نظام محل اطمینان نایب - السلطنه شده بنیابت کل آذربایجان اختصاص یافت و امیرزاده فریدون میرزا را بر داشته بتبریز رفت و امیرزادگان و حکام جدید هر يك بر سر ولایت منسوبه خود رفته مشغول بخدمتگزاری دیوان اعلی شدند و امیرزاده قهرمان میرزا نیز از سلیمانیه عود نموده محمدخان امیر نظام بتدارك رفتن او بمراق مشغول آمد چون فوج خوی و فوج مراغه از جمله ابوالجمعی ایشان بود این دعاگوی دولت شاهی فوج خوی را با چهار عراده توپ روانه ساخت و چهارصد نفر سوار از طایفه اکراد سرحد مستمال نموده با اینکه تا امروز از آن طایفه ده نفر سوار بهیچ خدمت از خدمات دولت ایران اقدام نمی نمودند روانه خدمتگزاری نایب السلطنه ساخت و امیرزاده قهرمان میرزا نیز با هزار سوار و دوهزار سرباز و هشت عراده توپ با حاجی علی عسکرخواجه سرا از راه قم و کاشان باصفهان رفته و از آنجا بعد از ورود نایب السلطنه بکرمان روانه کرمان شدند .

ذکر ورود نایب السلطنه مرحوم بکرمان و گرفتاری حسنعلی میرزا

شجاع السلطنه

سرکار نایب السلطنه چنانکه مذکور شد بسبب قحط و غلا در یزد نتوانستند اقامت فرمایند لشکرین را برداشته روانه ولایت کرمان شدند و شجاع السلطنه حسنعلی میرزا از شنیدن این حکایات، باستحکام ارگ از قلعه کرمان کوشیده و امنای دولت خاقان مغفور نیز که با نایب السلطنه صفائی نداشتند دلداریها باو داده او را بر مخالفت نایب السلطنه تحریم نمودند و نایب السلطنه بر محال کرمان وارد شده از خیالات ایشان مستحضر گردیده و ایشانرا بنوشتن نوشتجات و فرستادن امنا و اظهار

نمودن اینکه برخود شما واضح است که حرکت ما بکرمان از راه اضطراب و الجاء واقع شده چرا که در یزد توقف ممکن نبود و نیتی بجز گذران زمستان تا عید نوروز و ایام بهار نداریم و واضح است که در این اوقات اگر ما هم باشیم حاسدان و خائنان دولت منکوب و مخدول خواهند آمد و العیاذ بالله اگر طریقی دیگر باشد بجز خنده دشمنان چه حاصل خواهد شد و با این گفتگو ها لشکر آذربایجان را تا یک منزلی کرمان رسانیدند و شاهزاده حسنعلی میرزا ارگ را که مشهور است بیابان نظر مضبوط ساخته و خود با فرستادگان نایب السلطنه باستقبال آمده و نایب السلطنه پادشاه مرحوم را باستقبال او فرستاده او را باعزاز و احترام تمام وارد اردو گردانید و شاهزاده حسنعلی میرزا بعد از ورود باردو در چادر نایب السلطنه منزل گزیده در همان شب دو فوج از سربازان آذربایجان مأمور شدند که گرما گرم بدون اینکه سخنی دیگر مفهوم شود روانه ارگ شوند و افواج قاهره بارگ رفته ارگ را گرفته بعد از تسخیر برج و باره شاهزاده حسنعلی میرزا را سرکار نایب السلطنه بی اختیار فرموده او را با دویت نفر سوار بدست محمد زمانخان قاجار سپرده بخدمت خاقان مغفور فرستادند و خاقان مغفور نیز شاهزاده حسنعلی میرزا را تا ایام حیات نایب السلطنه بطرز محبوسین نگهداری فرمودند پس از این مقدمات نایب السلطنه وارد کرمان شده لشکریان را جابجا نموده آن زمستان تا ایل بهار بخوشدلی و خرمی پایان رسید .

ذکر شمه از احوال مملکت خراسان و کیفیت آن سامان

در اوایل دولت خاقان مغفور بعد از مراجعت ولیخان قاجار که از طرف پادشاه سعید شهید با شش هزار نفر در مشهد مقدس رضوی بطرز مستحفظ و ساخلو بود نادر میرزا ولد شاهرخ میرزا ولد رضاقلی میرزا ولد نادر شاه افشار که از نهیب سطوت لشکریان پادشاه سعید شهید در بدر دیار آوارگی شده بود از هرات عود نموده مشهد مقدس را بحیطه تصرف خود در آورد و تا شش سال آن ولایت را محل آشوب و غوغا نمود چنانچه در کتاب مآثر سلطانی بتفصیل مذکور است .

پس از گرفتاری او بدست لشکریان خاقان مغفور و قتل او در دارالخلافه طهران در حضور خاقان دو سال مملکت خراسان را بحسین خان سردار مرحمت فرمودند و او نیز بقدر عقل و ادراک خود صورت نظمی بآن ولایت داده بود و پس از مأموریت حسین خان سردار به حکومت و حراست مملکت ایروان شاهزاده محمد ولی میرزا را خاقان مغفور والی مملکت خراسان فرمودند و شاهزاده مذکور نیز بخراسان رفته خوانین آن مملکت را در اوایل حال با خود رام ساخته چند سالی بنحوی گذران فرموده بعد از چندی که عیسی خان تربتی ۱ را بقتل رسانید خوانین سرکش خراسان اتفاق کرده شاهزاده را در مشهد مقدس بی اختیار کرده محبوس نمودند و خواستند که بقتل شاهزاده اقدام نمایند، خوف و سطوت خاقان مغفور مانع این اراده شد بالاخره عند شاهزاده را از مملکت خراسان خواسته و روانه دارالخلافه اش ساختند و او بعد از این ناموجه در خدمت خاقان مغفور بتمنای آمدن .

خاقان مغفور شاهزاده حسنعلی میرزا را شجاع السلطنه لقب داده بخراسانش فرستادند و ایشان نیز بخراسان رفته تدبیری که در انتظام آن مملکت فرمودند آن بود که بخانه های خوانین یاغی باده بیست نفر سوار غفله وارد می شدند خوانین را باعتقاد خود مستمال فرموده بهر نمودن قرآن و قسم یاد کردن یزدان و اطمینان دادن ایشان بامن و امان دلی خوش کرده معاودت میفرمودند و گاهی از نوشتجات دولتی که محتوی بر بعضی راه نمائیها بود ببعضی از خوانین یاغی نشان میدادند و این عمل را مقدمه اخلاص خوانین بخود می پنداشتند .

خاقان مغفور را این طرز سلوک شاهزاده ناپسند آمده خط عزل بر صفحه احوالش

۱ - عیسی خان غلط ناسخ است، اسحق خان قرانی تربتی را شاهزاده محمد ولی میرزا در مشهد مقدس بقتل رسانید اسحق خان خود او را سلبه بود، آباء و اجداد او رعیت و بسیار تنگدست بودند مشارالیه با جوهر ذاتی ترقی کرد و در خراسان مقتدر شد ، از حکومت شاهزاده اسی داشت - جمیع خوانین خراسان تابع امر و نهی اسحق خان بودند - پس از قتل او خراسان بر آشوب شد (نادر) .

کشیدند و بدار الخلافه احضارش فرمودند و شاهزاده علینقی میرزا را که حاکم قزوین بود حجة السلطان لقب داده والی ولایت خراسانش ساختند.

حجة السلطان نیز بخراسان رفته قریب بدو سال در آن ولایت ماند، چون مردی راحت طلب و آسایش دوست بود و در قزوین مشقی بجز کمپیا سازی نفرموده بودند کاری از ایشان متمشی نشده دولت خواهان مملکت خراسان از احوال او خاقان مغفور را اطلاع دادند. یکی از قضاة آن مملکت در عریضه خود که بخاقان مغفور عرضه داشت کرده عرض نموده بود که حجة السلطان در مملکت خراسان خالی از وجه آمده خاقان مغفور باز شاهزاده حسنعلی میرزا را بمملکت خراسان نانیاً فرستاده و حجة السلطان را از این منصب معزول و از آن لقب مهجورش فرمودند و شجاع السلطنه حسنعلی میرزا بخراسان رفته باز عادت سابق را پیش کشیده بعریضه خشک و اسبی لاغر از خوانین قوچان و تربت راضی شده و از تون و طبس وقابن برسیدن قالی یا بفرستادن خرمائی قناعت ورزیده و گوشمال محمد تقی خان حاکم ترشیز را بگفتن خابن شرتیز کفایت شمرده ارغون میرزا پسر خود را در ولایت سبزوار مطلق العنان ساخته بگذاشتن کلاه خراسانی بی کله دورویه پوست و پوشیدن جبه های متعدد ارمک و برک از روی هم و بیستن شمشیر از بالای این جبه ها خوش حال شده و مملکت نیشابور را برسم اربالق برضاقلیخان قوچانی واگذار نموده و اذن ساختن قلعه متین امیر آباد را فیما بین مشهد مقدس و قوچان نیر باو داده و اسم این جور اعمال را مردم داری و استمالت گذاشته و نوبتی بادوسه هزار سوار تا کنار هرات رفته و باصد سوار داخل هرات شده بشاهزاده کامران که صاحب اختیار مملکت هرات بود مهمان شده باعتقاد خود تاج بخشی فرموده بمشهد مقدس عود نموده و هزار عدد اشرفی نیم مثقالی در مشهد مقدس بسکه هرات باسم خاقان مغفور ساخته و این عمل را فتح هرات نامیده تنخواه مذکور را خدمت خاقان مغفور فرستاد. تازمانی که ولایت آذر بایخان بتصرف دولت روس آمد شاهزاده شجاع السلطنه باین اعمال بی مال

در مملکت خراسان مشغولی داشتند .

در ایام مصالحه دولتین خاقان مغفور چنانکه مسطور آمد او را بدار الخلافه احضار و پس از مصالحه بکرمانش فرستادند . پس از این احوالات شاهزاده احمد علی میرزا را چنانکه مذکور شد باتفاق میرزا موسی نایب ولایت خراسان مأیور فرمودند و شاهزاده مذکور بمشهد مقدس رسیده از خوانین یاغی و طاغی رضا قلیخان زعفرانلو را که اعظم و اقوی خوانین یاغی بود خان عمونامیده بمشهد مقدس راه داده و جمیع امورات حکومت حتی نصب داروغگی مشهد مقدس و تعیین کدخدایان محلات و ضابطین محلات نیز بعهده رضا قلیخان قرار گرفت و برای شاهزاده گذران و اخراجات یومیه معین نموده بقوچان معاودت کرده و ارغون میرزا که درسبزواری بحرکات نالایق اقدام مینمود بحکم خاقان مغفور از آنجا بیرون آمده در وقتی که اردوی خاقان مغفور دردار السلطنه اصفهان بود بار دو ملحق شد و مملکت خراسان بالکلیه از نظم و انتظام افتاده باین نحو که مذکور شد بلکه از این نیز بی نظام تر آمد و در نظر امنای دولت اخلاقان مغفور چنان مینمود که انتظام این کار بغایت دشوار است باین لباسها در نظر خاقان مغفور معروض می داشتند که خراسان سرحد ولایت سیستان و قندهار و ترکستان است و خاقان مغفور اگر بضبط آن ولایت کوشند دو برابر مالیات خراسان باید در مخارج سرحدیه آنجا صرف شود در این صورت چه بهتر از آنکه خاقان مغفور مملکت خراسان را بهمین احوال گذاشته اعتنا بضبط آنجا نفرمایند و خوانین یاغی را که ظاهراً خود را در دولت خواهی زری غش مینمایند در بوتۀ امتحان نگذارند و ایشان نیز در میانۀ این خوف و رجامانده بجهت خود داری سرحد داری خواهند نمود و خاقان نیز چون کسی را در میان و در میدان نمیدیدند بهمین نسوع سخنان در حفظ ناموس سلطنت میکوشیدند تا آنکه بعون الله تعالی بدستیاری نایب السلطنه العلیه امر مملکت خراسان چنانکه بایست منظم و چنانکه شایست منسق آمد و بفضل الله برشته تحریر خواهد آمد

حرکت خاقان مغفور از دارالخلافه طهران بدارالسلطنه اصفهان و رسیدن

نایب السلطنه در اصفهان بشرف آستان بوسی خاقان مغفور

چون آیام زمستان سپری شد و اوقات بهار با هزار رنگ و نگار پیش آمد
خاقان مغفور بعد از انقضای جشن نوروزی بخرم و فیروزی فرمان با اجتماع لشکر
عراق و مازندران داد و امنای دولت علیه خاقانی که نصیبی از صفاء و داد نایب السلطنه
العلیه نداشتند زمزمه دولت خواهی را در خدمت خاقان مغفور بنفحات مناقبه چنان
راست کرده و میسرودند که باید اردو را باصفهان کشید و در حفظ مملکت فارس
کوشید مبادا که نایب السلطنه در این بهار بفارس رود و حسین علی میرزای فرمانفرما
را چون حسنعلی میرزای شجاع السلطنه بی اختیار نماید. نایب السلطنه که وجود شریفش
فانی در رضای خاقان بود و اصلاً دامن پاکش بلوث این خیالات آلودگی نداشت
سرف سر و جان را در رضای پدر و الاکهر قلیل بضاعت می پنداشت از این گفتگوها
که در مجلس بهشت نشان پادشاه جهان می شد بانهای دولت خواهان خود مستحضر
می آمدند ولی باطمینانی که باصابت رأی سلطانی و خلوص عقیدت و جان فشانی داشتند
این نوع سخنان را طنین ذباب می انگاشتند و از جاده دولتخواهی که در حقیقت
عین دولتداری بود سر موئی قدم پس و پیش نمی گذاردند .

خاقان مغفور بعد از اجتماع لشکریان بدارالسلطنه اصفهان آمده نایب السلطنه
را از دارالملک کرمان احضار فرمودند .

خیال امنای دولت آن بود که وسوسه ایشان در نظر خاقان جلوه گر آمده با
دممعه ایشان در قلب پادشاه جهان کار گر گردیده غافل از آنکه خاقان خلداً ایشان که
اعقل و اکمل پادشاهان اسلامند و از احوالات سلف استحضار تمام دارند و از حکایت
سلوک نادرش افشار با پسر خود چندی نگذشته بود که باین طریق خوش آمدگوئیه
که از باریافتگان مجالس خود شنیده و غافل از حقیقت کارمانده برضاقلی میرزا که ولیعهد
وارشد اولادش بود رساند آنچه رساند و دید آنچه نبایست دید و کشید آنچه نبایست

کشید و پشیمانی سودی نبخشید و بالمآل بمرض مالیخولیا گرفتار شده بحرکات ناهنجار اقدام نموده بقتل آمد و دوات بآن عظمت و مملکت بآن فسحت و وسعت که باچندان رنج و زحمت بدست آمده بود در مدت دو سال از دست رفته انتقال بدیگران یافت جمیع این احوال و اوضاع در پیشگاه خاطر مهر مظاہر خاقان خلد آشیان ظاهر و هویدا است چگونه میشد که باین سخنان واهی و سست تیشه بر پایه دولت خود زنند و بیخ دولت خود را با دست خود از جای کنند خاقان مغفور را رائی دیگر و امنای دولت را هوائی دیگر، بیت :

دریا بوجود خویش موجی دارد خس پندارد که این کشاکش از او ست
بالجمله شاهزادگان عراق باردوی مبارک در اصفهان حاضر شده و حسینعلی میرزای فرمانفرما نیز از فارس باردوی همایون آمده و سرکار نایب السلطنه بحکم و فرمایش خاقان باشش هزار نفر از لشکر نظام و دوازده عراده توپ کوچک جلو از کرمان بیرون آمده و چندی در خارج شهر نشسته حکومت کرمان را بامیرزاده خسرو میرزا مفوض فرموده و چهار فوج از لشکر نظام را با توپهای بزرگ با یوسف خان در کرمان گذاشته و عبدالرضا خان یزدی را بامیرزاده خسرو میرزا و یوسف خان سپرده مقرر فرمودند که مثل محبوسان نظر با او سلوک نمایند و پادشاه مرحوم و طهماسب میرزا و سیف الملوک میرزا را همراه برداشته در ولایت اصفهان باردوی خاقان مغفور ملحق شده بشرف آستان بوسی مشرف گردیدند .

ذکر مأمور شدن نایب السلطنه بخراسان و مرتخص شدن از خدمت
خاقان مغفور تا هنگام ورود بآن مملکت

پس از ورود نایب السلطنه باصفهان و شرف یابیهای آستان مبارک بکمال نوازش و مرحمتهای شاهانه شرف اختصاص یافتند و محسود حاسدان و نشتر دیدند بدخواهان شدند و خاقان مغفور نایب السلطنه در خلوات خاص بدون حضور احدی بفرمایشات و مصلحتهای دولتی گفتگو ها فرمودند و از خوانین خراسان و طول زمان طفیان

ایشان اظهار غبار و مالال خاطر نمودند فرموده بودند که تنگ این دوات است که این کار باین طریق که استمرار پیدا کرده بماند و این گره از کار دوات نکشاید و بغیر از تو امیدی بهیچیک از فرزندان و چاکران نمانده سرکار نایب السلطنه که جان خود را وقف رضای خاطر خاقان مغفور نموده بودند این زحمت بزرگ و خدمت سترگ را متقبل شده با وجود زحمت لشکریان آذربایجان که کشیده بودند با از دایره خدمتگزاری پس نکشیده خاقان مغفور را بتمه انجام این خدمت نیز بفضل الله تعالی از خود خرسند نمودند .

خاقان مغفور پس از اطمینان از تمهیدات نایب السلطنه در سلام عام و محضر شاهزادگان عظام و خوانین ذوی الاحترام اظهار مافی الضمیر فرمود و از حرکات ناهنجار خوانین خراسان فصلی مشبع بر زبان مبارک راند و نایب السلطنه را بنزدیک طلبیده باطیعه طلایی را که پراز شربت شیرینی الثغات بود بادست مبارک برداشته بنایب السلطنه دادند و نایب السلطنه نیز بآدابی که در چنان مجلس و محفل سزاوارست قیام و اقدام نمودند از فضل خداوند تبارک و تعالی و از بیعت بانند پادشاه استمداد همت نموده در محضر اکابر و اعظام ایران متقبل انجام خدمت خراسان شدند .

خاقان مغفور بلفظ مبارک فرمودند که پادشاه مرحوم را در خدمت ما گذاشته پس از چند بوم توقف ایشان را با ضروریات و تدارکات سفر خراسان باردوی شما خواهیم رسانید و نایب السلطنه از خدمت خاقان مغفور مرخص گردید و پادشاه مرحوم را گذاشته باردوی خود تشریف فرما شدند و در اردوی همایون سیف الملوك میرزا را حاکم کرمان کرده و فوج همدان را باده عراده توب باو سپرده و امیرزاده خسرو میرزا را با یوسف خان توپچی باشی و توپهای بزرگ مقرر داشتند که از راه بیابان بسمت خراسان حرکت نمایند و از تون وطیس و قاینات بیرون آمده از آنجا بمشهد مقدس شتابند و خود سرکار نایب السلطنه با لشکر رکاب و توپخانه حرکت فرموده بعد از دوسه روز توقف در اصفهان بقم تشریف فرما شدند .

بعد از زیارت حضرت معصومه علیها و علی آبائها السلام استمداد همت نموده بعزم زیارت امام ثامن ضامن جان را بدست گرفته از راه سیاه کوه قم روانه مقصد شدند و خاقان مغفور نیز پادشاه مرحوم را بنوازشات پادشاهانه و نصایح ملوکانه و سخنانی که مشعر برسلطنت ایشان بود مشعر فرموده و تدارکات سفر خراسان را مرحمت نموده مرخص و روانه داشتند و پادشاه مرحوم در اننای طریق بارو رسیدند و خاقان مغفور شاهزادگان اطراف را که در اردوی همایون مبارک بودند مرخص فرموده اردوی همایون را از اصفهان حرکت داده روانه دارالخلافه طهران گردیدند .

ذکر کیمیائی که در کرمان واقع شد تا هنگام ورود سیف الملوک میرزا چون نایب السلطنه از کرمان بسمت اصفهان روانه شدند عبدالرضا خان یزدی بتوهم اینکه شاید خاقان مغفور او را از نایب السلطنه بخواهند و نایب السلطنه نیز از رضای خاقان نگذرد بفکر حال خود افتاده غفله سوار شده بعزم شکار بیرون رفت و بلا تأمل روانه مملکت یزد شد و در یزد کار خود را بی رونق دیده بقلعه بافق که جایی محکم و در میان کویر است و در اننای یاغیگری خود آنجا را تفنگچی گذاشته و مضبوط ساخته بود رفته نشست بانتظار اینکه لشکریهای آذربایجان از صفحات یزد و کرمان دور شوند باز او بر سر کار قدیم خود رفته مشغول بشور و شر گردد .

امیرزاده خسرو میرزا از سیاست نایب السلطنه هراسان شده افواج نظام شقاقی و سلیمانخان سرتیپ و یوسف خان توپچی باشی و توپخانه را بتعاقب عبدالرضا خان فرستاده مأمورین همه جا تا یزد رفته دانستند که عبدالرضا خان بقلعه بافق رفته است بلاتأمل بر سر قلعه بافق رانده و قلعه بافق را محاصره نموده پس از چند روز محاصره عبدالرخان از راه کویر و صحرا از راه طبس بولایات سیستانات گریخت و قلعه بافق بتصرف سلیمانخان و یوسف خان آمده قلعه را خراب نموده معاودت نمودند و امیرزاده خسرو میرزا نیز بعد از شنیدن حکومت سیف الملوک میرزا بالشکریهای ابواب جمعی خو از کرمان بیرون آمد و فوج نظام قراقرلو همدان را با توپخانه معین که حکم

بنوقف شده بود با ولایت کرمان بسیف الملوك سپرده با افواج خوی و شقاقی و یوسف خان توپچی باشی و توپهای بزرگ و تدارك لایق آنداه از صحرا و جول روانه قاینات و طیس شدند .

ذکر ورود نایب السلطنه بمملکت خراسان و گرفتن قلعه سلطان میدان از دست کسان رضاقلی خان و رسیدن بشرف آستان بوسی امام ثامن ضامن علیه و علی آبائه الف التحية والسلام

خوانین سرکش خراسان از مأموریت نایب السلطنه بآن سامان ترسان و هراسان شده بفکر مال و جان خود افتادند و ندانستند که هرچه خیال نمایند نقش بر آب یا نمونه سراب است اول تدبیری که بخاطر ایشان رسید آن بود که شاهزاده احمد علی میرزا را که اسمی از والیگری بیش نداشت محرك شده او را در مشهد مقدس تقویت نموده بآن وادارند که سرکار نایب السلطنه را از ورود در مشهد مقدس مانع آمده در این زمستان که لشکر غریب آذربایجان بآن سامان میرسند از بیجائی و بی مکانی یسر و سامان شده بی زحمت جنگ و جدال در معرض تلف آیند باین تدبیر و نیرنگ با شاهزاده احمد علی میرزا گرم گرفته دم از اطاعت و تمکین او زدند و شاهزاده را از جا برده بهوس حکومت انداختند و میرزا موسی نایب که در مشهد مقدس از طرف خاقان مغفور کارگذار بود بدولت خواهی اقدام نموده اهل مشهد مقدس را بامید و بیم با خود یار نموده از وفای و اتفاق با خوانین خراسان محترز می ساخت و در آن ایام شخصی را که خبر رسیدن نایب السلطنه را بشاهرود و بسطام بشاهزاده احمد علی میرزا داده بود شاهزاده او را زبان بریده خود بسخنان نالایق و ناپسند زبان گشوده بود خوانین خراسان بضبط ولایات خود اشتغال نموده منتظر مقابله و مجادله نشسته بودند و هر يك از خوانین بقانونی که داشتند عریضجات خالی و پراز اظهار دولات خواهی با کسان خود بخدمت نایب السلطنه میفرستادند و سرکار نایب السلطنه در صورت

خدمتگزاری و فرمانبرداری ایشان را امیدواری بمراحم بیکرانۀ دولت میدادند و اردوی خاقان مغفور روانه شده چون از مملکت سبزوار گذشتند میرزا ابوالقاسم قائم مقام را بآوردن رضاقلی خان قوچانی بقوچان فرستادند و اردوی همایون بحرکت آمده بقلعه سلطان میدان که در سر راه اردوی همایون و مشحون از تفنگچیان رضاقلی خان بود رسیدند .

سیورسات خواهان اردو از قلعه سیورسات خواسته بجز نمودن سرب و باروت و انداختن گلوله و سرکشی امری دیگر مشاهده نکردند. این معنی بسرطیع غیور نایب السلطنه دراول ورود بخاک خراسان گران آمده با وجود اینکه فصل زمستان و همه روی صحرا بر از برف و یخ بود و توپهای بزرگ و تدارک قلعه گیری همراه نبود حکم بمحاصره قلعه فرمودند .

رضاقلی خان از شنیدن این خبر مضطرب شده در خدمت قائم مقام اظہار برات ذمۀ خود را از حرکات تفنگچیان قلعه سلطان میدان نموده بتفنگچیان صراحتاً نوشت که دست از قلعه داری کشیده دارند اما خود از آمدن خدمت تقاعد ورزیده قائم مقام را معاودت داد و تا رسیدن قائم مقام قلعه را سربازان و توپچیان قهراً گرفتند نایب السلطنه بجهت عدم وحشت رعایا و لشکریان خراسان تفنگچیان قلعه را بعد از مقهوریت و گرفتاری و نوازش و نصیحت فرموده بدون اذیت و آزار باو طان خود مرخصی دادند و از آنجا لشکر را برداشته روانۀ مشهد مقدس شدند و شاهزاده احمد علی میرزا خواهی نخواهی باستقبال آمده در همان استقبال مطلوب الاختیار شده با مستحفظین بدار الخلافه اش روان داشتند و سرکار نایب السلطنه روانۀ مشهد مقدس شده بزیارت امام علیہ السلام رنجهای کشیده و غمهای رسیده را فراهموش فرمودند و در آن زمستان لشکریان نظام و غیر نظام را در مشهد مقدس و نیشابور و سبزوار جابجا کرده بفکر کار خوانین یاغی افتادند و طهماسب میرزا را بآذربایجان فرستاده باحضار افواج بهادران روس و نوپهای بزرگ قلعه کوب و بقیۀ سوارۀ آذربایجان حکم دادند

که در بهار متوجه مشهد مقدس شوند و آن زمستان را در خدمت امام ناهن ضامن
بفراغت و خرمی بسر بردند.

ذکر احوال آذربایجان از هنگام رفتن نایب السلطنه تاروانه شدن

طهماسب میرزا با توپخانه و نظام بخراسان

چون مملکت آذربایجان از جمیع لشکر نظام خالی شد و سوای دو فوج
افشار و يك فوج بهادران روس که آنها هم در ولایت سلیمانیه مشغول خدمت بودند
لشکری در آذربایجان نمانده بود محمد خان امیر نظام و این دعاگوی دولت پادشاهی
بفکر گرفتن سرباز جدید افتاده هزار نفر از تبریز و هزار نفر از خوی بتدریج گرفته شد
و محمد خان سرتیپ نیز بیست هزار تومان از میر روانداز گرفته سلیمانیه را بسلیمان
باشا سپرده افواج افشار را مرخص کرده بتبریز عود نمود و صالادات بهادران نیز بقریه
قراورن مراغه و سلماس که منازل ایشان بود معاودت کردند. در این بین محاللات
کردستان مثل محال اشویه و مرکور و ترکور و دشت و سومای و برا دوست بهم بر
آمده بتحریرک میر روان دز و خوانین افشار سر از اطاعت ابراهیم خان سردار که
حاکم آن ولایت بود باز زدند و چنان شد که سردار و الاتبار را که در نیم فرسنگی شهر
ارومیه چادر زده و نشسته بودند از اطراف بگلوله گرفته او را بشهر فرادادند و در
شهر نیز کسی بسردار اطاعت نمی نمود بلکه شب جمعی از الواط ورنود بدارالاماره
رفته محبس سردار را شکسته باطاق محبوسین کوشیدند و میر روان دز باین جهات و
بجهت خالی بودن آذربایجان از وجود نایب السلطنه و لشکریان دست درازی بطوایف
روند و شکاک نموده بلکه با اهالی قصبه اشویه که مذهب تسنن دارند در ساخته
داروغه و مستأجر فرستاد و بمحال سر دشت نیز تفشکچی روانه نموده قلعه را ضبط
نمود و طایفه قراپاق را که از مهاجرین مملکت ایروان و در محال سلدوز بعکم نایب
السلطنه نشسته بودند طایفه بلباس را تحریرک کرده بتاخت و تاز ایشان پرداختند.
این حکایات بعرض نایب السلطنه رسیده ضبط و نظم مملکت ارومیه را از امیر

نظام خواستند و در همین اوقات طوایف اکراد جلالی و سبکی در طرق قازلی گول و دیادین بتاخت و تاراج و قتل مترددین ولایات اشتغال می نمودند و نیز طایفه اکراد خان محمود به حال قطور که از محلات مملکت خوی است آمده ادعای آن محال و قلعه قطور را می کردند و هم چنین از طرف ولایت حکاری سلیمان یک مدیر از طرف نورالله خان حاکم آن ولایت آمده در قلعه باشقلان نشسته محلات الباق و دریک و کردیان را مداخله نموده از ادای حقوق ملتزمه خود که بایست بدیوان آذربایجان دهند باز میداشت و واضح بود که تا استعدادی در سرحد جمع نمی شد دفع این نحو حکایات بنوشتجات و نصایح ممکن نبود. در آن اوقات دولت علیه روم از مجادل فروش بدادن بیست و هفت کرور تنخواه نقد و وا گذاشتن مملکت بسیار از طرف یونان و دست کشیدن از مملکت قارص و آخسقه و آخر کلک از طرف مملکت متصل بکرجستان خلاصی یافته و بچنگ جنگ محمدعلی پاشای مصری و ابراهیم پاشای ولد او گرفتار بودند و تا مملکت حلب که نزدیک ارزنة الروم است بتصرف مصریان در آمده لهذا ممکن نبود که بقاعده دولتی و نوشتن نوشتجات این اکراد بدنداد را که متعلق بآن بودند از این حرکات ناهنجار مانع آیند.

نظر باین مقدمات این دعاگوی دولت شاهی بهزار جرّ ثقیل شش عراده توپ و هزار و پانصد سرباز جدید و صالادات روس و دوهزار نفر از سواره اکراد زیلان و میلان و شمسکی و تکوری جمع آوری نموده بصحرای محمودیه رفته باستمال تیمور پاشای ملی حاکم وان و بهلول پاشای سلیمان حاکم ولایت بایزید و خان محمود رئیس طایفه اکراد پرداخت.

این تدبیر موافق تقدیر آمد و تیمور پاشای ملی بسبب عزل خود از دولت روم متوجه شده با چهار هزار سوار و شش عراده توپ با جمیع اعیان و ریش سفیدان مملکت وان و خان محمود بصحرای محمودیه آمده بملاقات این دعاگوی دولت شاهی رسیدند و کسان بهلول پاشا و نورالله خان حکاری نیز باردوی محمودیه آمده

آرامش در سرحدات کردستان سوای سرحد روان دز بهم رسید و تیمورپاشا از این دعاگوی دولت خواهش نمود که بوجود خود باسرباز و نظام بقلمه وان رفته آن قلمه را بتصرف دولت علیه ایران دهد.

این دعاگوی دولت دوماه از او مهلت گرفت که وقایعات را معروض رأی نایب السلطنه که در آن اوقات در کرمان بودند نماید اگر اذن دولتی حاصل آید بلا توقف بانجام خواهش او اقدام شود لهذا برای اطلاع نایب السلطنه از این اخبار چابار بکرمان فرستاده شد.

سرعسکر ارزنة الروم از استماع این اجتماع پریشان شده محمدیك دره ییکی را مأمور ساخته بود که باردوی محمودیه آمده و از محمودیه بتبریز نزد محمد خان امیر نظام رفته خواهش تفره شدن این جمعیت را از سرحد نماید و اسحق پاشای ملی را که حاکم وان ساخته بود بمملکت موش فرستاده امین پاشا حاکم مملکت موش را با طوایف و عشایر آن طرف مأمور بامداد اسحق پاشا نموده بود که اورا در مملکت وان مستقل نمایند و بخیال اینکه مبدا لشکرایران بامداد تیمور پاشا اقدام نمایند حکم بحرکت امین پاشا صادر نمی نمود تا محمد یك فرستاده او بتبریز رسیده از طرف محمد خان امیر نظام اطمینان یافت که لشکرایران بمعاونت تیمور پاشا مقدم نخواهند شد و امیر نظام صراحةً این دعاگوی دولت را نیز از امداد تیمور پاشا منع نمود.

بعد از اطمینان سرعسکر امین پاشا از مملکت موش با دوازده هزار سوار بمحابت اسحق پاشا بسمت مملکت وان حرکت کرد، تیمور پاشا نیز با هشت هزار سوار که دو هزار آن از عشایر اکراد ایران بود و شش عراده توپ از این دعاگوی دولت وداع نموده بمقاتله لشکر پرداخت.

این دعاگوی دولت نیز اردوی خود را بالباق کشیده منتظر اخبار نشست اما تیمورپاشا از امین پاشا شکست خورد و اهل وان بسبب آنکه اسحق پاشا سابقاً حاکم وان و اهل ولایت او را خواهان بودند بر تیمور پاشا شوریده و اسعد پاشا پسر او را

از وان اخراج نموده پدر و پسر بقلعه خوشاب که از قلاع متبینه روی زمین و گرفتن آن اصلاً ممکن نیست پناه برده نشستند و در همین اوقات چابار از کرمان رسیده حکم رسانید که بلا تأمل باید قلعه وان را عوض قلعه ابروان گرفت و مقرر داشته بودند که اگر قلعه وان بدست آمد بنایب السلطنه اخبار شود که بتمجیل وارد آذربایجان شده در این قسمت که دولت روم را ضعیفی تمام حاصل است شاید نوعی شود که بطریق دوستی مملکت وان را بتصرف اولیای دولت گذارند و الا بچنگ و جدال آن مملکت را از تصرف دولت روم انتزاع فرمایند .

چون فرصت از دست رفته و امر تیمور پاشا مختل شده بود حقیقت امر بنایب السلطنه عرض شد و تأسف بجائی نرسید. بعد از این مقدمات این دعاگوی دولت بخوی معاودت نمود و در همه این ایام جناب حاج میرزا آقاسی که از مکه معاودت نموده بود با این دعاگوی دولت همراه بود و در همین زمستان طهماسب میرزا از مشهد وارد دار السلطنه تبریز گردید و تدارك فوج بهادران روس دیده شده بطرزی شایسته هشت عراده توپ بزرگ سی و دوپوند و هزار نفر سوار در اول بهار این سال روانه ولایت خراسان شد و هم در این سال امیرزاده بهرام میرزا از حکومت قراجه داغ دلنگ شد و بتبریز آمد و از تبریز روانه مشهد مقدس گردید و ایالت قرجه داغ بامیرزاده سلطان مراد میرزا قرار گرفت و هم در این سال فرخنده فال که هزار و دویست و چهل و هفت هجری بود بادشاه جهان پشت و پناه اسلام و اسلامیان السلطان بن السلطان ناصرالدین شاه قاجار از کتم عدم قدم بمرصه وجود نهاد و جهان و جهانیان را هابه امن و امان آمد .

ذکر بیرون آمدن امیرزاده خسرو میرزا و یوسفخان و توپخانه
از صحرائ طبس و گرفتن قلعه ترشیز و رسیدن در مشهد مقدس
بخدمت نایب السلطنه

چنانکه مذکور شد امیرزاده خسرو میرزا از راه صحرا بهزار زحمت توپخانه

و سپاه را از کویر بیرون کشیده وارد ولایت طبرستان گردید و امیر اسدالله خان و میرعلینقی خان حاکم طبرستان به خدمات شایسته اقدام نموده همراه لشکریان آذربایجان با تنگچیان آنجا بزم رسیدن به خدمت نایب السلطنه روانه شدند و امیرزاده خسرو میرزا و یوسفخان توپچیباشی از طبرستان وقایع گذشته بمملکت ترشیز رسیدند و محمد تقی خان حاکم آن ولایت پیش امیرزاده آمده گرفتار گردید و برادرش جعفرقلی خان دروب قلعه را چون بخت بروی خود بسته و چون دودقز بگردد خود تنیدن آغاز نهاد و امیرزاده خسرو میرزا با افواج قاهره بمحاصره آن قلعه اشتغال نمودند و محمدخان قرائی حاکم ولایت تربت با دوهزار سوار بکنار ترشیز آمده مناقشه اردو زده نشست و قریب بدوماه محاصره طول کشید بالاخره جعفرقلی خان بامان بیرون آمده قلعه ترشیز مسخر اولیای دولت قاهره گردید و قریب بده هزار خروار جنس که در انبار قلعه ترشیز موجود بود روزی سربازان آذربایجان در آن زمستان شدوبهمه افواج که از هر ولایت بودند از آن قلعه حواله شده از زانی و فراوانی در میان لشکر آذربایجان پیدا شد و پس از ضبط و تعیین حاکم در آن ولا امیرزاده خسرو میرزا محمد تقی خان و جعفرقلی خان را برداشته با لشکر و توپخانه روانه مشهد مقدس شد و به خدمت نایب السلطنه رسید و محمدخان قرائی از کنار ترشیز بی نیل مرام روانه تربت شد .

ذکر رفتن نایب السلطنه بر سر قلعه امیرآباد و قوچان و تسخیر آن دو قلعه

بیاری خداوند منان و گرفتاری رضا قلیخان و جعفر قلیخان و حکایات

متفرقه مناسب آن زمان

چون زمستان آن سال پیاپی رسید و بهار فرخنده فال رخ نمود سرکار نایب - السلطنه مصلحت ضبط مملکت خراسان را در آن دید که رضا قلی خان را که اعظام و اقوای خوانین خراسان و صاحب قلعهجات متینه و بکثرت جمعیت در آن سرحد از

سایرین ممتاز است قلع و قمع او را پیشنهاد همت والا نهمت ساخته کار او را بر همه کار خراسان مقدم دارند و باین رأی صائب بخروج لشکر نظام از مشهد مقدس فرمان داد و پادشاه مرحوم را مقرر داشتند که در خارج شهر نشسته بانتظام کار لشکریان نظام و توپخانه پردازند و از همه جا باستجماع لشکر فرمان صادر شد. بعد از استعداد و آراستگی لشکریان سرکار نایب السلطنه از آستانه مبارک حضرت رضا علیه السلام استمداد همت نموده بعد از آستان بوسی روانه اردوی معلی شده باتدارک تمام روانه تسخیر قلعه امیر آباد شدند و در اثنای راه خبر رسید که الله قلی توره با سی هزار نفر سوار اوزبک باسم گرفتن زکوة قریب بولایت سرخس آمده نشسته است و در باطن انتظار دارد که معلوم نماید حکایت خراسانیان بالشکر آذر بایجان بچه نحو خواهد گذشت سرکار نایب السلطنه پادشاه مرحوم را با جمعی از لشکریان بمقابله او فرستادند .

پادشاه مرحوم بمقابله شافته در مکانی مناسب اردو زده نشستند والله قلی توره پادشاه خیوه بعد از شنیدن خبر فتح قلعه امیر آباد چنانکه مذکور خواهد شد توقف نکرده کسی بخدمت پادشاه مرحوم فرستاد و عنذخواه شده بولایت خود بازگشت و پادشاه مرحوم چند روز بعد از فتح امیر آباد باردوی نایب السلطنه ملحق شد. قصه بعد از مأموریت پادشاه مرحوم بمقابله پادشاه اوزبک سرکار نایب السلطنه امیر زاده خسرو میرزا را با هزار نفر سوار مقدمه الجیش فرموده روانه امیر آباد ساختند و از قلعه امیر آباد نیز سوار خراسانی بعزم قراول بیرون آمده تلاقی فریقین شده امیر زاده خسرو میرزا با سواران اگراد و غلام تفنگچیان خاصه بر سر سواره خراسانی هجوم آورده سواره را از بیش برداشته تادرب قلعه امیر آباد راندند .

نایب السلطنه بعد از این فتح امیر زاده خسرو میرزا را نوازش فرموده بنیابت مشهد مقدس منصوب نموده روانه ساختند و خود سرکار نایب السلطنه با لشکرهای نظام وارد کنار قلعه امیر آباد شده قلعه را محاصره فرمودند .

امیر آباد قلعه ایست که رضا قلی خان برای حفظ ممالکت قوچان درده فرسنگی

مشهد مقدس بطرز قلاع فرنگیه ساخته و خاکریز و خندق و باستیون بطرز قلعه های فرنگ بالا آورده و هشت سال تمام در ساختن آن زحمته کشیده و خرجها نموده و یوسف خان نام تاتار را که از معتمدان و محل اطمینانش بود با دو هزار تفنگچی خراسانی و هزار نفر سوار در میان قلعه گذاشته بود و آذوقه و قورخانه از همه جهت مستعد ساخته و در آن بلاد چنان مشهور شده بود که يك برج آسیاب را از دست تفنگچی خراسانی نمیشود گرفت چه جای آنکه چنین قلعه از دست رضا قلی خان و کسان او گرفته شود و خود رضا قلی خان نیز در قلعه قوچان که قریب بده دوازده فرسنگی قلعه امیر آباد است با دوازده هزار نفر سواره و پیاده جنگی نشسته بود .

سرکار نایب السلطنه از همه جهت در وقت ورود بقلعه امیر آباد زیاده از هشت هزار نفر نظام و پنجاه عراده توپ و خمپاره همراه نداشتند ، سرکار نایب السلطنه متوکلاً علی الله بر سر قلعه امیر آباد رفته و قلعه را از همه طرف محاصره فرمودند و رضا قلی خان را چنان خوف و هراس در دل گرفته بود که با وجود دوازده هزار لشکر از دیوار پشت قلعه قوچان قدم نمی توانست بیرون گذارد و سرکار نایب السلطنه امیرزاده بهرام میرزا را با یوسف خان توپچی باشی بمیان سنگرها فرستاده گرفتن قلعه امیر آباد را از ایشان خواستند و سربازان از اطراف سنگرها را پیش برده و توپچیان آتش فشان بضرب گلوله های گران بویران کردن برج و باره برداختند و نقابان چابك دست نیز نقبها را پیش برده پای دیوار بروج رسانیدند و قلمکیان از همه طرف بحفظ و حراست برج و باره اشتغال نموده شب و روز مشغول خود داری بودند و چند نقب را که نزدیک بروج رسیده بود تفنگچیان قلعه از اندرون باطل ساختند و چنان بجنگ و جدال مشغول بودند که در میان سنگرها اکثری از سرباز را بضرب گلوله مقتول ساختند و چند نفر از معلمان فرنگیه را که در میان لشکر نظام بود بضرب گلوله تفنگ براه عدم فرستادند .

سرکار نایب السلطنه را آتش غیرت بر افروخته با توپهای بزرگ حکم بمقدم

بیان قلعه فرموده در نصف روز یکطرف قلعه را بایک باستیون که ثقب بزرگ و رسانیده و بیاروط انباشته بودند آتش زده از هم ریخته خندق را با سطح زمین مساوی ساختند و سربازان جان فشان سنگرها را بلب خندق رسانیده در روز روشن حکم یورش صادر شد از همه طرف طلبها کوییده و شیپورها کشیده و علمها برافروخته و لوله و غلغلہ در کنید گردون انداختند و از غرش توپ آتش فشان و صدای تفنگ اندرونیان و برونیان و دود و گرد و غبار قلعه امیر آباد را ظلمت فرو گرفت و سربازان جانفشان دست از جان شیرین شسته دسته دسته و فوج فوج از سنگرها بیرون دویده خود را بیالای بروج و باره ها رسانیده بنصب علمهای فتح کوشیدند و یوسف خان توپچی باشی در این اثنا بضرب گلوله قلمکیان بقتل رسید.

سرکار نایب السلطنه قاسمخان سرتیپ فوج خاصه را با فوج خاصه بجای یوسف خان بمدد امیر زاده بهرام میرزا فرستادند، قلمکیان را از مشاهده این احوال دست از کار و پا از رفتار ماند و چاره بجز امان و استیمن نیافتند، تفنگها را ریخته خود را از بروج و بارو بزر انداخته صدای الأمان الأمان باوج آسمان رسانیدند و سربازان جانفشان از همه طرف داخل قلعه شده قلعه را بنیروی پادشاه جهان بتصرف در آورده یوسف خان تاتار را با بقیه تفنگچیان که زنده مانده بودند اسیر و دستگیر نموده بخدمت نایب السلطنه رسانیدند و توقف اردوی همایون در کنار قلعه امیر آباد زیاده از دو هفته طول نکشید که کار باین بزرگی را از پیش بردند و قلوب اهالی خراسان ترسان و لرزان شد و این واقعه در ماه سفر سنه هزار و دویست و چهل و هشت واقع گردید.

در پنجشنبه بیست و هشتم ماه صفر بخط مبارک پادشاه مرحوم ملاحظه شد از قلعه امیر آباد حرکت بسمت قوچان واقع گردید و رضاقلی خان در قلعه قوچان قریب بدوازده هزار نفر از طوایف بجنورد بسر کرد کی جعفر قلیخان ولد نجفقلی خان و از طایفه خواجه بلوچ و زعفرانلوی جناران و بغیری و انبارلوی خراسان و اهل شهر و

محال قوچان و جمعی از ترکمانان جمع آوری کرده نشسته دروب قلعه را بسته بفکر کارخود افتاده چنان گمان میکرد که نایب السلطنه نیز مثل سایر شاهزادگان و سرداران برنگ و ربو او فریفته شده خود و مملکت خود را بسرهم بندی و چاپلوسی میتوانند نگه داشت باین جهت باز سال عرایض پرداخته و بقبول کردن مالیات و دادن پیشکش میخواست خود را از این ورطه خلاصی بخشد .

سرکار نایب السلطنه صراحة در جواب او فرمایش فرمودند که بغیر از تسلیم شدن و سپردن قلعه قوچان چاره نیست و بآهستگی طی مسافت فرموده منتظر رسیدن لشکر استرآباد و مازندران بسر داری بدیع الزمان میرزا حاکم استرآباد که ملقب بصاحب اختیار است بودند و طی مسافت را باتراق و آهستگی فرموده و در بیست و پنجم ربیع الاول یک فرسنگی قوچان رسیدند و در همان دو سه روز طهماسب میرزا با توپخانه و نظام صالدا و سوار آذربایجان رسید و بفاصله دوسه بوم دیگر صاحب اختیار حاکم استرآباد با شش هزار نفر لشکر مازندران باردوی مطی وارد شدند و نایب السلطنه از يك فرسنگی قلعه قوچان کوچ کرده در نیم فرسنگی قلعه در طرف غربی نزول اجلال فرمودند و شاهزاده بهرام میرزا و طهماسب میرزا و شاهزاده ملک قاسم میرزا از اردو مرخص شده بزیارت مشهد مقدس روانه شدند و لشکریان آذربایجان و مازندران سنگرها بسته بمحاصره قلعه قوچان مشغول گردیدند و از میان قلعه خراسانیان شبها بسنگرها با شمشیرهای برهنه ریخته بجنگ و جدال اشتغال مینمودند و روزها بانداختن توپ و تفنگ کوشیده خود داری میکردند و از این طرف سنگرها پیش رفته روزها با توپهای بزرگ قلعه کوب بکوبیدن قلعه و شبها بانداختن خمپاره کار را بر قلعه کیان تنگ می ساختند و قریب بیستم کار قوچان و قوچانیان باین منوال در میان بود تا آنکه رضاقلیخان بجان آمده از امنای دولت نایب السلطنه بمقتضای : و اذا رأو بأسنا قالوا امنا طلب امان نموده میرزا علی پسر میرزا ابوالقاسم قایم مقام را سرکار نایب السلطنه بقلعه فرستاده بملاحظه اینکه لشکریان اسلام و

مسلمانان قوچان اگر بهر و غلبه قوچان گرفته شود تلف خواهند شد رضا قلی خان را بی جنگ و جدال بیرون آوردن اصلح بنظر می آمد.

میرزا علی، رضا قلی خان و جعفر قلیخان بجنوردی را با شمشیر و کفن از قلعه قوچان برداشته باردوی نایب السلطنه رسانید و سرکار نایب السلطنه جان او را عفو فرموده قراول احترام بر او گذاشتند و دو فوج از لشکریان نظام را با قاسمخان سرتیپ بمیان قلعه فرستاده حکم بگرفتن شمشالها و ضبط توپهای قوچانیان نموده مهـر فرمودند بعد از یراق چین تنگچیای خراسان را از قلعه قوچان بیرون کرده باو طان خود مرخص نمایند و قاسمخان بقلعه قوچان وارد شده بمأموریت خود اقدام نماید.

صبح روز جمعه بیست و پنجم ربیع الثانی هزار و دویست و چهل و هشت سرکار نایب السلطنه با دل خوشی تمام فوج سالدات روس را با دو فوج دیگر حاضر فرموده بنفس نفیس با افواج مذکوره وارد قلعه قوچان شدند و چنین امری که هرگز در مخیله انمای دولت خاقانی نمیگذشت بعد از فضل خدا در قلیل مدتی بنیروی دولت قاهره سعی و اهتمام نایب السلطنه بانجام رسیده بیک بشارت بدار الخلافه روانه شده غرض داشت این فتوحات را بخدمت خافان مفعور نمودند و جناب قایم مقام در نوشتجانی که بدار الخلافه نوشته بود قصیده بمناسبت آن زمان و آن اوقات گفته و فرستاده بود، این دو بیت از مطلع آن قصیده است :

موت و حیاتی که خیر خلق زمین است زندگی آصف است و مرگ امین است
وین دو بوقتی بود که بیک بشارت بر در شاهنشاه زمان و زمین است

التصه بعد از تسخیر قلعه قوچان بهدم بنیان آن قلعه سپهر اساس حکم نایب السلطنه صادر شده قلعه را با خاک یکسان نمودند و در ایام توقف اردوی مبارک در کنار قوچان یار محمد خان وزیر هرات از طرف شاهزاده کامران با سید سوار باسم رسالت و بمزم اطلاع از احوال لشکریان آذربایجان قریب بمشهد مقدس آمده از ورود میرزاده و مقرب الخاقان میرزا محمد علی را که در مشهد مقدس بودند خبر داده و ایشان او را اذن بر رفتن خدمت سرکار نایب السلطنه دادند و پس از فتح قوچان و مراجعت او

بمشهد مقدس امیرزاده خسرو میرزا و میرزا محمدعلی مصحلت دولتی را در آن دیدند که
 او را با احترام نگه دارند لهذا اقوالان احترام بر سر او تعیین شده بهمان احوال تا زمان
 وفات نایب السلطنه و مراجعت پادشاه مرحوم بآذربایجان در خراسان بود .

سرکار نایب السلطنه بعد از خراب کردن قلعه قوچان حاکم مضابط بر آن ولایت
 گماشته بخرم و خوشدلی با اردوی همایون وارد مشهد مقدس شده بآستان بوسی
 امام نامن علیه التحیه و الثناء مشرف شده بنظم سایر امورات مملکت خراسان اشتغال
 فرمودند .

ذکر احوالات کرمان و حکایاتی که در آن صفحات در ایام توقف

نایب السلطنه در قوچان واقع شد تا ایام وفات نایب السلطنه مرحوم

چنانکه سابقاً مذکور آمد سیف الملوك میرزا که پسر ظل السلطان و داماد
 نایب السلطنه مرحوم بود از طرف نایب السلطنه بحکومت کرمان سرافراز شده بآن
 ولایت رفت و امیرزاده قهرمان میرزا نیز از طرف نایب السلطنه با قدری لشکر یزد
 رفته بایست از آنجا بخراسان رود بسبب اموراتی که در کرمان واقع شد . چندی در
 خطه یزد متوقف شده پس از آن بخراسان رفت . چون حسنعلی میرزا فرمانفرمای
 فارس از رفتن سرکار نایب السلطنه بخراسان آسودگی از امورات مملکت فارس پیدا
 نمود با ایلخانی فارس بسبب اخلاص کیشی بنایب السلطنه در مقام ایذاء و اذیت برآمده
 ایلخانی نیز با اکثر طوایف قاشقه بگرممان پیش سیف الملوك میرزا رفت و حسنعلی
 میرزا ایلخانی را با طایفه مزبور از سیف الملوك میرزا مطالبه نمود و سیف الملوك میرزا
 مراجعت دادن او را بخدمت فرمانفرما موقوف بآدن و اجازه نایب السلطنه ساخت .

فرمانفرما بسبب دلتنگی که از طرف کارگذاران نایب السلطنه با شجاع السلطنه
 حسنعلی میرزا ~~که~~ برادر اعیانی او بود داشت حکایت ایلخانی را نیز سربلر آن
 دلتنگی ها نموده متجنده مملکت فارس را از اطراف و جوانب جمع آوری نموده با

اولاد خود و اولاد شجاع السلطنه از دارالعلم شیراز با پانزده هزار جمعیت از سواره و پیاده و چهار پنج عراده توپ بیرون آمده بعزم گرفتن ایلخانی و تسخیر دارالملک کرمان روانه شد و چون در قلعه شهر بابک سه دسته سرباز از فوج قراگوزلوی همدان از طرف نایب السلطنه مشغول بحفظ آن قلعه بودند قلعه شهر بابک را محاصره کرده صاحب منصبان فوج قراگوزلو را بنوید مال و منصب فریفته زیاده از چهار هزار تومان نقد با شمشیرهای یراق طلا بقلعه فرستاده و قلعه‌گیان را مستمال نموده ایشان از قلعه بیرون آمدند و قلعه را بتصرف فرمانفرما دادند و فرمانفرما ساخن منصب را نواخته بفارس فرستاد و سربازانرا یراقچین نموده متفرق ساخت .

سیف الملوك میرزا که مردی جبان و از همه بابت خام و خامکار بود در کرمان بعد از شنیدن این خبر تدبیری که برای حفظ خود و حفظ مملکت کرمان نمود سوای استقبال نمودن و بخدمت فرمانفرما رفتن چیز دیگر بخاطرش نرسید .

هرچند علیتقی خان قراگوزلو سرتیپ لشکر نظام و میرزا ابراهیمخان تبریزی او را از این خیال مانع آمدند مفید نیفتاده صیبه نایب السلطنه را که همشیره اعیانی پادشاه مرحوم بود در ارگ کرمان بیصاحب گذاشته باده بیست نفری بعزم استقبال فرمانفرما روانه شدند و بعد از رسیدن بخدمت فرمانفرما و تعلق و چابلوسی بسیار فرمانفرما به پیچوجه از او دست باز نکشیده او را با همراهانش گیرانیده از قراری که مسموع شد بالاغی سوار کرده محبوساً بفارس فرستاد و او در انتهای راه در ولایت ابرقوه مستحفظین خود را غافل کرده دوسه اسب از اسبهای همراهان بدست آورده فرار نموده ییزد رفت و فرمانفرما با لشکرین فارس بکرمان رسید و صیبه نایب السلطنه را که در قلعه باغ نظر تشریف داشتند با فوج قراگوزلو و علیتقی خان و میرزا ابراهیمخان محاصره نموده نشست .

این اخبارات بخراسان رسید و چون سرکار نایب السلطنه بامر قوچان مشغول بودند و امدادی مقدور نشد لشکریانی را که در یزد یش امیرزاده قهرمان میرزا بودند

سیف الملوك میرزا ابواجمع کرده اذن رسمی و تلاش نمودن در امر کرمان دادند و از این طرف فرمانفرما دوماه قلعیان ارگ کرمان را محاصره نموده از انداختن توپ و کندن قُب و پیش بردن سنگر کوتاهی نمیکردند و قلعیان نیز سعیها و تلاشهای مردانه میکردند و ارغون میرزا پسر شجاع السلطنه بسیار بی‌تابی در گرفته شدن قلعه می‌نمود و خود مباشر اکثر امورات قلعه‌گیری بود چنانکه روزی خود بمیان قبی که بسیار نزدیک بقلعه رسیده بود رفت و چون از آن طرف قلعیان آن قُب را باطل ساخته و قراول در دهانه قُب نشانده بودند قراولان می‌بینند که از میانه قُب جمعی میخواهند که بقلعه در آیند غافل از آنکه ارغون میرزا در میانه این جمعیت است بانداختن تفنگ مشغول میشوند. چون از تقدیر الهی چاره نیست گلوله بارغون میرزا رسیده مقتول میشود. بعد از این مقدمه فرمانفرما با سایر اولاد خود و سایر اولاد شجاع السلطنه در گرفتن قلعه مجد تر شده رؤسای قلعه که از مدد خراسان مأیوس بودند مصلحت در صلح و صلاح دیدند و چون صییه نایب السلطنه در قلعه بود از خوف اینکه مبادا اگر قلعه بقلب گرفته شود و سربازان و صاحب‌نصبان مقتول شوند باز عیب دولت نایب السلطنه است که اولاد ایشان بدست بیرونیان ماند باینجهت با فرمانفرما سپردن شهر و قلعه صلح نموده ببردن سرباز صحیحاً و سالمأ قرار گذاشتند و پس از اطمینان قلعیان با صییه نایب السلطنه و توپخانه و سرباز و آنچه بود از قلعه بیرون آمده روانه بزد شدند و فرمانفرما امر کرمان را منظم ساخته و تمشیت داده و ایلخانی را مستمال کرده حکومت کسرمان را بابوسعید میرزا پسر شجاع السلطنه ملقب بفروغ الدوله داده روانه فارس شد و پس از روانه شدن فرمانفرما بفارس سیف الملوك میرزا از یزد با هزار و پانصد نفر سوار که از آن ولایات بهم پسته بود بر سر کرمان آمد. از کاظمخان قراباغی که در آنوقت همراه او بود مسموع این دعاگوی دولت شاهی شد که ابوسعید میرزا با صد و پنجاه نفر سوار از کرمان بمقابله سیف الملوك میرزا بیرون آمد و سیف الملوك میرزا از غایت جبنی که داشت خوف و هراس بر خود راه

داده رنگ و رویش زعفرانی شد و دست و پایش بلرزه درآمد و سوای فرار هیچ امر خاطرش قرار نگرفت و ابوسمید میرزا بکرمان بعد از فرار سیف الملوك میرزا رفت و تاهنگام وفات نایب السلطنه بلکه تاهنگام وفات خاقان خلدآشیان کرمان در تصرف فرمانفرما ماند و بسبب فوت نایب السلطنه مرحوم که در آن نزدیکها اتفاق افتاد فرصت تلافی برای ایشان نشد و سیف الملوك میرزا بدار الخلافه رفته خطه یزد در دست سیف الدوله میرزا که او هم داماد نایب السلطنه و برادر سیف الملوك میرزا بود باقی ماند .

ذکر شمه از احوال آذربایجان تاهنگام ورود امیرزاده خسرو میرزا

برای بردن لشکر از ولایت آذربایجان بخراسان

چون امر سرحد روان دز از طرف ارومیه و سلو جیلاخ و سلدوز بسبب تقلبت میر روان دز مختل آمد او محال لاهیجان و صدک را با قرای زیوه و مسکن متصرف شد و قراچوم آقارا با پانصد نفر تفنگچی بقلعه سردشت فرستاد و در قصبه اشویه داروغه و مستأجر نشاند و ابراهیمخان سردار از ضبط آن ولایت عاجز آمد .

محمد خان امیر نظام این وقایع را بعرض نایب السلطنه رسانید و سرکار نایب السلطنه در وقتی که بیورش قوچان میرفتند حکم صریح بمحمد خان امیر نظام فرستادند که انضباط امر آن مملکت را از این دعاگوی دولت شاهی خواهند و باین دعاگوی دولت شاهی نیز حکم محکم در این باب صادر شده بود لهذا محمد خان امیر نظام خواهش نمود که این دعاگوی دولت از خوی بدار السلطنه تبریز رفته در آنجا با محمد خان امیر نظام گفتگوی امور دولتی آن سرحد را نموده قرار و ممداری در دار السلطنه تبریز داده شود که امورات آن ولایت باستحضار طرفین منسق و منتظم گردد لهذا این دعاگوی دولت پادشاهی بشیریز رفته بعد از ملاقات و گفتگو با محمد خان امیر نظام قرار آن شد که محمد خان سرتیپ ابروانی را با فوج نظام افشار و سواره

مقدم و قراپاق و سواره مکرری بسر دشت فرستند و بعد از اتمام امر آنجا گوشمالی بمیر رواندز داده شود که من بعد با در دایره بی دولتی و خود سری نگذارد و این دعاگوی دولت نیز با جمعیت خوی بارومیه رفته امر اشویه و محالات اکراد را که بهم برآمده بود انتظام دهد و قرار مال دیوانی ارومیه را داده اغتشاش آن ولایت را رفع نماید .

بعد از این مصلحت و قرارداد محمد خان سرتیپ ابروانی روانه محل سردشت شد و این دعاگوی دولت نیز با چهار عراده توپ و چهار صد نفر صالحات که از فراری لشکر روس تازه جمع شده بودند با ششصد نفر از سربازان جدید خوی و هزار نفر از سواران حیدرآلو و زیلان و سپیکی از راه سلماس بارومیه رفته ابراهیم بیك قراپاقی که تحویلدار مالیات ارومیه بود بمحض شنیدن وصول این دعاگو برای محاسبه ولایتی از راه مرحمت آباد و ساوجبلاغ بخمس و طارم گریخته مدتی در قرای آن ولایت بخفیّه زندگانی میکرد و اصلاً ظاهر نمیشد .

پس از وصول این دعاگوی دولت بارومیه خوانین زرا را بجهت سستی که در ضبط اشویه نموده بودند تنبیه معقول نموده و میرزا معروف نامی از اهل اشویه که خود را بمیر رواندز دولتخواه نامیده و در تسلط میر رواندز در آن محالات سعی داشت بدست آورده بحبس ابدی گرفتار آمد و چون خوانین افشار هر يك محالی از محالات اکراد وریش سفیدان آن محالات را بخود هایل ساخته بودند و خود در دیوان ارومیه و کالت آنها را مینمودند و هر کدام باین جهت حاکم ارومیه را هم از محالات اکراد و هم از ولایت افشار بی تسلط کرده بودند باین معنی که هر وقت حاکم ولایت برخلاف رای خوانین افشار حرفی میزد یا مطالبه تنخواه دیوان را مینمود حضرات خوانین افشار محالات را شورانیده بلکه اکراد بد نهاد را بتاخت و تاز شهر و محالات و بقطع طرق تحریر میگردند و باین سبب قریب بدو سال امر آن ولایت معظم مختل مانده بود لهذا قدغن بخوانین افشار شد که احدی گفتگوی محالات اکراد را ننماید و سرباز و نظام بر سر قلعه برادوست فرستاده شد و قلعه کلان مش از برادوست بدست

آمده و از آنجا سرباز بمحال دشت رفته قلعهٔ برده سور نیز بتصرف آمده اگراد
 بد نهاد با محمد بيك دشتی بقلعهٔ كله گاه گريخته و ولايت اشنويه در مقام اطاعت آمده
 استقامتی تمام در امر مملکت اروميه پيدا شد و افواج افشار بمرتبهٔ عليقلی خان
 افشار و عليقلی خان برادرش بمدد محمد خان سرتیب روانه شدند و پس از الحاق
 بمحمد خان سرتیب بر سر قلعهٔ سردشت رفته قراچوم آقا با تفنگچيان روان دز از
 قلعهٔ سردشت گريخته و محمد خان سرتیب از راههای صعب توپخانه را کشيده
 بر سر قلعهٔ دربند و قمچقاي که از قلاع مير رواندز است رفته قلعه جات را بضرب
 توپ کوبيده بولايت جلوير و ميان طایفهٔ سنجابی در آمد و از طرف بغداد نیز
 لشکر بغداد بسبب بی اندامیها که از مير رواندز نسبت بدولت روم سرميزد بر سر او
 آمده و از طرف عماديه نیز موسی پاشا با جمعيت عماديه و تکریت بر سر مير رواندز
 رانده چون مير از چهار طرف خود را غرقهٔ دریای بلا دید اولاً چهل هزار تومان
 بوزیر بغداد داده لشکریان بغداد را از سر خود مندفع نمود و سی هزار تومان
 بمحمد خان سرتیب داده عريضهٔ اطاعت و بندگی باروميه و تبریز فرستاده لشکر
 آذربایجان را از خود منصرف ساخت و پس از آسودگی از طرف لشکر بغداد و
 آذربایجان بر سر موسی پاشا رانده با او بحرب وجدال مشغول شد و قلعهٔ عماديه را
 از او منتزع ساخته بکوی واریل رفت و از این طرف محمد خان سرتیب بگرفتن
 مالبات سلیمانيه مأمور شد و نظام افشار را مرخص باروميه نمود و انتظام تمام در
 امر سرحدات حاصل شده تا انقضای زمستان در تمام مملکت آذربایجان امن و امان حاصل آمد
 ذکر احوال خراسان بعد از معاودت نایب السلطنه بمشهد مقدس

از ولايت قوچان و گرفتاری محمد خان قرانی

چون ترکمانیه ولايت سرخس بسبب عادت سالهای سابق تمکین و اطاعت
 درستی بکار گذار مشهد مقدس نمی نمودند بلکه در سر جا و مکان خود نیز آرام ننشسته
 از قطع طریق و اسیر نمودن مسلمانان دست باز نمی کشیدند بعلاوهٔ این حرکات

در هنگام آمدن الله قلی توره پادشاه خیوه بخدمت او رفته زکوة باو داده بودند و نیز امر محمد خان قرائی که در مملکت تربت بتقلب و تسلط نهشته نگذاشته بود سرکار نایب السلطنه نظر باین مقدمات دو باره از مشهد مقدس بعزم انتظام مملکت خراسان و تنبیه مفسدان آرزو سامان با لشکرهای نظام آذربایجان و توپخانه آتش فشان بیرون آمده برسم ایملار و شیخون با پادشاه مرحوم برسر ترکمانیه سرخس راندند و بعد از انقضای دو روز و دوشب بولایت سرخس رسیده سرخسین گرداب بلارا برخود محیط دیده يك دو روز در چهار دیواری که داشتند خود را نگاهداری کرده پس از آن بترب توپ و تفنگ سربازان خونفشان پای خود داریشان از جای رفته جمیع اموال و اغنام و رمة از اسب و شتر با جمیع عیال و اطفال ایشان بتصرف سربازان آذربایجان درآمده و پس از قلع و قمع آن طایفه بالکلیه سرکار نایب السلطنه باسم اینکه بر سر هرات میرویم راه هرات پیش گرفته و پادشاه مرحوم را باستمال محمد خان قرائی بتربت فرستادند .

پادشاه مرحوم محمد خان قرائی را مستمال کرده در حین ورود اردوی نایب - السلطنه بنزدیک تربت محمد خان قرائی باستقبال شتافت و سرکار نایب السلطنه با لشکریان نظام و توپخانه بکنار تربت رسیده محمد خان را بقراولان احترام سپرده روانه مشهد مقدس ساختند و چون پادشاه مرحوم او را امان داده بود تاحال تحریر که هزار و دویست شصت و هفت هجری است در دار السلطنه تبریز بامن و امان زندگی میکند .

القصه سرکار نایب السلطنه مملکت تربت را بنواب وضباط سپرده علیمرادخان عشق آبادی را نیز که در قلعه عشق آباد بخود نمائی مشغول بود گرفته قلعه اش را خراب فرموده بمشهد مقدس نزد همکارانش فرستادند و پس از این مقدمات و انضباط تمام و تمام در امر خراسان وارد مشهد مقدس شده لشکریان آذربایجان را که سه سال

بود یساق سفر کشیده و ساعتی نیارمیده بودند سوی دوفوج نظام شقاقی و فوج بهادران روسی و قدری از توپچیان نظام همگی را مرخص ولایت آذربایجان ساختند و عبدالرضا خان یزدی نیز که در ولایت سیستان و آن طرفها سرگردان میگشت بمقتضای اذاجاء القضاء ضاق القضاء بخیال آمدن مشهد مقدس و رسیدن خدمت نایب السلطنه افتاده وارد مشهد مقدس گردید و بمحض ورود بمحسب روانه شد و تفصیل احوالات گرفتاران خوانین یاغی که چهل سال بود دم از طغیان میزدند بخدمت خاقان مغفور عرضه داشت شده خاقان مغفور را از وقوع این گونه فتوحات قرین خوشحالی و خرمی نمودند و آن زمستان را در زیارت آستانه مبارک امام رضا علیه التحیه و الثناء پایان رسانیدند . ذکر مأمور شدن امیرزاده خسرو میرزا بآذربایجان و خواستن لشکرهای

آف سامان و دیگر احوالات آذربایجان

چون زمستان نزدیک پایان رسید و لشکرهای آذربایجان چنانکه نوشته شد از مملکت خراسان مرخص شده بآذربایجان رفته بودند و در مملکت خراسان لشکری که در بهار از عهده کار برآید نمانده بود و احتمال کلی داشت که بسبب قلع و قمع ترکمانیه سرخس و بسبب حبس یار محمد خان وزیر هرات از طوایف اوزبک و افغان حرکتی صادر شود که اگر بدفع آن اقدام نشود لایق بحال دولت و سرحد نباشد و در مملکت آذربایجان نیز سوی دوفوج نظام افشار و دوفوج جدید خوی و تبریز لشکری که یساق خراسان را نکشیده باشد نبود و روانه ساختن این افواج اگر مقدور بود بایست که بعهده کار گذاران مملکت خوی و ارومی مفوض شود نظر بر این سرکار نایب السلطنه امیرزاده خسرو میرزا را قریب بعید نوروز از خراسان روانه آذربایجان داشتند و مقرر فرمودند که این سه فوج نظام افشار و خوی با چهارصد نفر سالدات فراری سرحد روس که تازه در سرحد خوی جمع شده بودند با هزار و پانصد نفر سوار از طایفه قرا باباق و آبرملو و افشار و سواره قراجه داغ و اگراد سرحد خوی مستعد شده در دو ماه از بهار گذشته بخاک خراسان وارد شوند و دوفوج نظام و هزار نفر سوار

خمس را نیز مقرر داشته بودند که در حین معاودت امیرزاده خسرو میرزا از آذربایجان شعاع السلطنه فتح الله میرزا تدارك آنها را دیده ملحق بشکر آذربایجان نموده روانه ولایت خراسان سازد و چون يك پارچه سنگی که گوشه آن شکسته و تراشیده بود در قبرستان مشهد مقدس در سنوات سابقه پیدا شده و از آن شکستگی یقین شده بود که مغز سنگ الماس است و این سنگ برضا قلی خان قوچانی رسیده بود و از ظاهر سنگ چنان مینمود که اگر تراشید شود از سنگهای نامی و قیمتی خواهد بود لهذا خاقان مغفور از سرکار نایب السلطنه سنگ را بعد از گرفتاری رضا قلی خان خواسته بودند نظر بر این سرکار نایب السلطنه همان سنگ را بایشکشیهای دیگر بامیرزاده خسرو میرزا سپرده بود که در دارالخلافه بنظر خاقان مغفور رساند.

امیرزاده خسرو میرزا در دارالخلافه بخدمت خاقان مشرف شده پیشکش را گذرانیده خاطر خاقان مغفور را از امور خراسان قرین آگاهی ساخته مرخص آذربایجان شد و در ماه ذی القعدة هزار و دویست و چهل و هشت وارد دارالسلطنه تبریز شده احکام نایب السلطنه را بمحمد خان امیر نظام و این دعاگوی دوات رسانید.

این دعاگوی دولت برای راه انداختن خدمات دولتی و قرار و مدار لشکریان نظام و غیر نظام از مملکت ارومیه دارد دارالسلطنه تبریز شده بعد از قرار و مدار باستصواب محمد خان امیر نظام عود بارومیه نمود و از آنجا بمملکت خوی رفته در اواسط ماه ذی الحجه در چمن قبله افواج افشار و فوج جدید خوی و چهار صد نفر سالدات روس و هزار نفر سواره مفصله فوق را غیر از سواره قراجه داغ با دویست نفر توپچی نظام سان دیده و تدارك داده جمیع طبال و نی زن افواج را لباس مخمل پوشانیده و سرباز را جمیعاً کلیجه های ماهوت تازه و کلاه های پوست سیاه بیک اندازه داده و پوشانیده تحویل امیر زاده احمد میرزا نموده روانه دارالسلطنه تبریز ساخت و از دارالسلطنه تبریز محمد خان امیر نظام بعد از دهه عاشورا با امیر زاده فریدون میرزا بچمن اوجان رفته و هفته در آنجا اقامت نموده امیرزاده خسرو میرزا را بتدارك

شایان روانه عراق و خراسان نمودند و این دعاگوی دولت شاهی بعد از روانه شدن این لشکر و خالی شدن سرحد با وجود مثل میررواندز همسایه‌ایکه احتراز از اودر همه احوال لازم بود چرا که او مردی فرصت طلب و دزد مانند و آشوب انگیز بود مصلحت دولت را ندید که سرحدات بالکلیه خالی ماند و در همین بین لطفعلی سلطان براندوزی با دویست نفر از سربازان و صاحبمنصبان فوج افشار متفق و همدست شده از اردوی امیر زاده خسرو میرزا که قریب به خمه رسیده بود از راه انگوران و صابین قلعه فرار کرده خود را بولایت ارومیه رسانیدند و از بیم کارگزاران ولایت ارومیه خود را بجهال براندوز و مرکوره کشیده باطوایف روند و هرکی و هرتوشی همدستان شده آشوبی در مملکت ارومی انداختند و بنای دست درازی بدهات و مترددین گذاشتند .

این دعاگوی دولت پادشاهی بعد از دیدن این احوالات دو هزار نفر لشکر نظام جدید از محالات ده نشین اکراد از محال چهریق و در یک و صومای و برادوست و محال دشت و مرکور و ترکور و اشنویه نام نویس کرده مناسب نظامی ایشان را از سرتیبی و سرهنگی و سردستگی برؤسای خود آن محالات داده باذن و اجازه و مصلحت دید محمد خان امیر نظام مشغول بساختن و پرداختن این مهم شده و بهر نفری از سربازان کرد چهار تومان مواجب از دیوان تبریز در دستور العمل ولایت خود نویسانیده با همین لشکر و با فوج قدیم خوی که از خراسان تازه رسیده بودند بعزم گرفتن لطفعلی سلطان از ارومیه بیرون آمده محال بمحال و کوه بکوه او را جستجو کرده در محال ترکور در بالای قلعه موسرم به نبارد بعضی از تفنگچیان این دعاگو باو رسیده و سربازانی که همراه او بودند و همه بلباس اکراد ملبس شده بودند زن و بچه خود را از دهات برده بطرز ایلاتی همراه لطفعلی سلطان میگردیدند با تفنگچیان بنای قتال وجدال گذاشتند . از شنیدن صدای تفنگ در اردو معلوم شد که لشکریان بایشان رسیده‌اند ، حسنخان قراپایاق ولد نقی خان قراپایاق را با امام قلی خان و

محمد خان کنگرلو و سواران ابوابجمعی ایشان بمدد لشکریان فرستاده و بعد از رسیدن این سواران محمد خان بکلوله تفنگ افتاده و قریب بیست نفر را نیز سربازان باغی بقتل رسانیدند با وجود این تاب توقف نیاورده بطرف ولایت رواندز بنای فرار گذاشتند تفنگچیان نظام و سواران ایشان را تعاقب کرده لطفعلی سلطان خود را از میان بیرون کشیده پیش محمد بیك میر رواندز رفته سایر سربازان و صاحبمنصبان باغی کلاً دستگیر شده همگی را بار دو آوردند. شش نفر از صاحبمنصبان ایشان را بکلوله تفنگ سیاست نموده از آن محال بمحال دشت رفته بتنبیه محمد بيك دشتی که در قلعه کله گاه نشسته مفسده جوئی میکرد مشغول شد و قلعه کله گاه را حکماً و قهراً از او گرفته با سایر قصرهای بزرگان آن محال خراب و منهدم ساخته و از آنجا محال بمحال باردو حرکت کرده برای نظم سرحد تا بصرای محمودیه رفته بخوی عود نمود و در همین اوقات هشتصد خانوار از طایفه حیدر ایلو که سوار آنها باردوی خراسان رفته بود باغوائی فرهاد آقا رئیس آن طایفه از سرحد خوی فرار کرده بمملکت موش رفتند و این دعاگوی دولت پادشاهی از بیم سطون نایب السلطنه دویست نفر سوار برداشته داخل ولایت روم شده از محال یگیری و بند ماهی و کنار دریای وان و قلعه ارجیش گذشته و از محال عادل جواز و ولایت اخلاط عبور کرده در چهار منزلی ارزنة الروم بایل و طایفه فراری رسیده آنها را مستمال نموده با خود کوچانیده بییلاقات ولایت خوی رسانید و از آنجا بولایت ارومیه آمده مشغول بخدمت گزاری و چاکری دولت علیه و حفظ سرحدات شد.

ذکر احضار فرمودن خاقان مغفور نایب السلطنه را از مشهد مقدس و رسیدن

امیرزاده خسرو میرزا با لشکر بدار الخلافه و حکایاتی که در این سال که

سنه هزار و دویست و چهل و نه هجری می باشد واقع شد

چون بهار پر ملال این سال بساط انداز محفل غم شده و دسته دسته گل و گیاه خود را

بلبل عزای نموده بنوای بلبلان نو جوان برخوان غم نشانید لاله ها را باد داغ دیده از

گوشه‌های چمن بیرون آورد و دیده‌های نرگس را مانند دیده‌ی والهان متحیرانه با سرچوب از توده‌ی خاک بیرون کشید و بنفشه را جامه‌ی ماتم پوشانید، چون شرمساران سرافکننده در میان اطفال ریاحین جلوه گر نمود و نیلوفر را با سبلی محنت رخساره نیلی ساخت تا نظارگیان گلشن جهان را عبرتی از ییوفائی روزگار نا پایدار پدید آید و دل سردی حاصل نماید،

از آن سرد آمد این کاخ دلاویز که چون جا گرم کردی گویدت خیز
سرکار نایب السلطنه در مشهد مقدس رضوی صلوات الله و سلامه علیه بگذراندن جشن نوروزی اقدام نموده خاقان مغفور بعد از انقضای ایام عید سعید سلطانی سرکار نایب السلطنه را با خوانین یاغی خراسان و عبدالرضا خان احضار دارالخلافه طهران فرمودند و شاهزادگان ولایات عراق و مازندران را نیز بدارالخلافه خواستند، سرکار نایب السلطنه مملکت خراسان را بالشکریانی که در آن ولایات بودند پیادشاه مرحوم سپرده و پادشاه مرحوم را در امور آن مملکت مستقل فرموده خود بامیرزا ابوالقاسم قائم مقام و خوانین یاغی خراسان روانه دارالخلافه طهران شدند و چون یک منزلی دارالخلافه رسیدند حکم خاقان مغفور بتوسط یحیی خان ایشیک آقاسی نایب السلطنه رسید که باید خوانین خراسان و عبدالرضا خان با غل و زنجیر بیحیی خان سپرده شوند که یحیی خان ایشان را بطرز مقصرین بنوعهائی که معهود سلاطین است از میان چهار سوق دارالخلافه بخواری تمام کشیده در سلام عام بنظر پادشاه جهان رساند و خاقان مغفور بشاهراه محمد ولی میرزا حکم فرموده بود که در سلام عام عبدالرضا خان یزدی از میان محبوسان بتو سپرده خواهد شد سر زنجیر او را گرفته از مجلس سلام بخانه خود برده و بدانچه اشاره شود اقدام نمائی.

القصه سرکار نایب السلطنه بروفق حکم همایون خوانین را بیحیی خان سپردند و یحیی خان ایشان را بخوارزی تمام بمجلس سلام عام رسانید و خاقان مغفور عبدالرضا خان را بشاهزاده محمد ولی میرزا سپرد و خوانین دیگر را بمحبس فرستادند و سرکار

نایب السلطنه را در برج نوش منزل دادند و روز بروز در تزیینات و مرحمت نسبت بنایب السلطنه کوشیدند ، بد خواهان و بی صفایان نایب السلطنه را در کانون خاطر آتش حسد افروخته شده منصوبه عجیب انگیزتند و برای بد خیالی خاقان مغفور نسبت بسرکار نایب السلطنه طرحی غریب ریختند .

تفصیل اجمال اینکه در آن ایام جمعی را تحریک کردند که از شربت خانه پادشاهی و مطبخ اندرونی بعنوان دزدی و سرقت آمده چند پارچه ظروف طلا و نقره دزدیده بردند ، در همان بین های وهوی انداخته غوغا بر پا نمودند و بطرز های مختلف در خدمت خاقان معروض داشتند که گویا کسان سرکار نایب السلطنه باشند که بخیالات دیگر باین جرأت و جسارت داخل کارخانه مبارکه اندرونی شده اند خاقان مغفور برحمت رب غفور دل دریا مثال را باوجود این سخنها گل آلود نکرده هیچوجه من الوجوه اعتنائی باین سخنان نفرموده بلکه سرکار نایب السلطنه را پس از این سخنان يك دوشب در منازل خاص پادشاهی اذن ماندن و خوابیدن داده در خلوات خاص مکنون خاطر مبارك را بانایب السلطنه در میان میگذاشتند و چون مزاج شریف نایب السلطنه مدتها بود که از جاده صحت و استقامت منحرف شده اکثر اوقات اطبای حاذق مشغول معالجه بودند در ایام دار الخلافه مرض شدت نموده خاقان مغفور فرموده بودند که چه میشود این تابستان بیایلات همدان رفته از تعب سفر بر آسائی و بمعالجه مرض مشغولی نمائی .

سرکار نایب السلطنه معروض داشتند که حال از دو بیرون نیست با این مرض معالجه خواهد شد یا بغوت و موت خواهد کشید ، در صورت نانی چه بهتر که در مشهد واقع شود و در صورت صحت چه خوشتر که در خدمتگزاری دولت خاقان در خراسان مصروف آید و در این اوقات امیرزاده خسرو میرزا و احمد میرزا بالشکرهای آذربایجان بدار الخلافه رسیده مشغول بگذرانیدن لشکر از سان و نظر پادشاه جهان شدند و بعد از دادن سان نایب السلطنه امیرزاده خسرو میرزا و احمد میرزا را با اردوی آذربایجان

روانه مشم بمقدس ساخته بخدمتگزازی و جان سپاری و فرمان برداری پادشاه مرحوم حکم فرمودند و امیرزاده خسرو میرزا از دارالخلافة کوچیده با اردو روانه خراسان شد . اما احوال عبدالرضا خان آنکه خاقان مغفور اشاره بشاهزاده محمد ولی میرزا فرمودند که اورا بقتل رسانند، شاهزاده محمدولی میرزا اولاد صفار و کبار و خدمتکاران انانث و ذکور خود را آلات جارحه مثل مقرض و چاقو و ساطور و کلرد مطبخ و شمشیر بدست داده بمحبس فرستاد و این جمعیت بر سر عبدالرضا خان ریخته چنانکه او در یزد نمک بحرایی نسبت بیادشاه و پادشاه زاده نموده بود بعمل خود گرفتار آمده پاره پاره و ریزه ریزه اش نمودند و بکیفر اعمال خود رسانیدند و رضاقلی خان و محمد خان و علیمردان خان را حسب الحکم بدار السلطنة تبریز فرستادند .

اما احوال رضاقلی خان آنکه محمد حسین خان ایشیک آقاسی که مأمور بردن ایشان بود میگفته است که در منزل میانج شب در میان رختخواب بموت فجاء و فات یافت والله اعلم بحقیقة الحال .

اما محمد خان قرائی را که پادشاه مرحوم اورا بجان امان داده بود صحیحاً و سالمأ بتبریز رسانیدند و در ارگ تبریز بسلامت ماند و علیمرداد خان را که چندان صاحب عرضه و قابلیت نبود روانه ولایت خوی کردند و در خوی بکنخدای محله سپرده شده زندگانی مینمود .

ذکر رسیدن امیرزاده خسرو میرزا بار دوی پادشاه مرحوم در کال یا قوتی

و حرکت اردو بهرات و وقایعاتی که در کنار هرات واقع شد تاهنگام

رسیدن میرزا ابوالقاسم قائم مقام

چون امیرزاده خسرو میرزا بالشکریان آذربایجان وارد مملکت خراسان

۱- دمحمد خان تا سنة ۰۰۰ با یکهزار تومان مقرری در تبریز با قراول احترام ساکن بود ، بغیال باطل بمالك روم فرار کرد، رجال دولت عثماني موافق مہرنامہ او را بشہر برسہ فرستادند و مخارج مناسبی قرار دادند چون سن او نزدیک ہشتاد بود بزودی بجهان دیگر سفر کرد، بندہ در گاہ مکرر اورا ملاقات کردم . نادر»

شدند و بحکم نایب السلطنه در نیشابور توقف نمودند بعد از بیست روز توقف در آن بلده پادشاه مرحوم او را بجایبازی احضار فرمودند ، امیر زاده خسرو میرزا اردو را بامیر زاده احمد میرزا سپرده خود روانه خدمت پادشاه مرحوم شدند .

در آن وقت پادشاه مرحوم در کال یا قوتی اردو زده تشریف داشتند، میرزاموسی نایب و نجفقلی خان یجنوردی در خدمتگزاری پادشاه مرحوم بودند . بعد از ورود امیر زاده خسرو میرزا پادشاه مرحوم چنان مصلحت دیدند که بعد از رسیدن لشکر آذربایجان غفله بر مملکت هرات رانده کار شاهزاده کامران و هراتیان را چون کار قوچان بانجام رسانند و اگر فرضاً تا ورود نایب السلطنه صورت فتح هرات در آینه مقصود جلوه گر نیاید واضح است که پس از رفتن لشکر بهرات انعام کار آنجا بر ذمت همت امنای دولت لازم شده سرکار نایب السلطنه نیز با لشکرهای مازندران و عراق بهرات خواهند آمد و گرفتن هرات که مصلحت دولت علیه ایران است در این سال بانجام خواهد رسید .

پس از گفتگو ختم مصلحت دولت را بر این نموده سیورسات را بولایت خراسان حواله کرده محصلین برای وصول و ایصال تعیین نمودند

امیرزاده خسرو میرزا از کال یا قوتی مرخص شده باردوی نیشابور آمدند و امیر زاده احمد میرزا را که بحکم پادشاه مرحوم مأمور شرفیابی بود روانه خدمت نمودند پادشاه مرحوم امیرزاده احمد میرزا را بنیابت مشهد مقدس سرافرازی بخشیده بمرحمت و خلعت و نوازشات دیگر روانه ساختند و امیر زاده خسرو میرزا از نیشابور اردو را حرکت داده در بند فریمان ملحق باردوی پادشاه مرحوم شدند و بانفاق لشکر آذربایجان و خراسان در حرکت آمده از راه قلعه کوهستان روانه هرات شدند و خبر رفتن خود را بخدمت نایب السلطنه مروض داشتند و چون قلعه کوهستان را که در سر راه لشکریان و در دست افغانه هرات بود گذاشتن و گذشتن مصلحت نمی نمود باین سبب پادشاه مرحوم امیرزاده خسرو میرزا را بتسخیر آن قلعه مأمور فرمودند .

امیر زاده چهار روز قلعہ را محاصره نمود، قاسمعلی سلطان صوبہ دار توپخانه مبارکہ بضرب گلولہ قلمگیان مقتول آمدہ برج و باروی قلعہ بگلولہای توپ منہدم کردید و قلمگیان بامان آمدند و قلعہ مسخر شدہ اردو بہت ہرات روانہ شد .

چون اردو بفوریان رسید اہالی قلعہ غوریان کہ فی الجملہ متعرض قراول لشکر شدہ بودند پادشاہ مرحوم خواستند کہ بحکم مصلحت لشکر کشی قلعہ غوریان را نیز مسخر کردہ بر سر ہرات روند ، نجفعلی خان بجنوردی کہ مردی کهن سال و مدتہا بود کہ در مملکت خراسان بحیلہ و تزویر خود را نگاہ داشتہ و همقطاران خود را برای العین دیدہ بود کہ از سطوت لشکر آذربایجان چگونہ و چنان گردیدند باین جہات در مجالس کنگاش رأی صواب را بلباس دولتخواہی و اخلاص کیشی پردہ پوشی مینمود و بہمین علت در این سفر امر ہرات موقوف ماند، از جملہ گرفتن غوریان را موقوف باین نمود کہ اگر فتح ہرات میسر گردد غوریان خود بخود مفتوح خواہد بود چہ لازم است کہ لشکریان را در غوریان معطلی حاصل آمدہ تأخیر در کار ہرات واقع شود لہذا متعرض غوریان نشدہ اردوی ہمایون عازم ہرات شد .

در عرض راہ میرزا قریش مستوفی ہرات با قاچارہ شیبان خدمت پادشاہ مرحوم آمدہ مشغول خدمتگزاری شدند . شاہزادہ کامران از خبر وصول اردو متوہم شدہ از محالات متصرف فیہ خود و طوایف افغان و ہزارہ کہ در فراہ و سبزار و زمین داور بودند استمداد جستہ دروب شہر و قلعہ ہرات را بستہ متوجہ خود داری شد .

در روز اول ورود اردو بہرات قریب ہزار و پانصد نفر سوار و دو ہزار تہنگچی از شہر بیرون آمدہ با امیرزادہ خسرو میرزا و احمد میرزا کہ در ہمان دوسہ روز بحکم نایب السلطنہ با توپخانہ از مشہد مقدس بار دو رسید، و مقدمۃ الجیش اردوی ہمایون بودند مجادلہ و مقاتلہ آغاز نہادہ امیر زادگان ایشان را بشہر راندہ و سرباز و توپخانہ را بموضعی کہ موسوم بتل ہنگی و قریب بدروازہ شہر است رسانیدہ سنگر بستہ سرباز و توپ گذاشتند .

اردوی همایون در مکانی که بول دلی موسوم است افتاده توقف نمودند . بعد از ده روز توقف در آن مکان برای گرفتن دروازه خوش و بستن سنگر در آن دروازه پادشاه مرحوم اردو را حرکت داده بنه و آغروق را بامیر زاده خسرو میرزا سپردند که در محلی مناسب فرود آورد و پادشاه مرحوم بنفس همایون با لشکریان بسمت دروازه خوش روان شدند . هراتیان از دروازه خوش بقدر سه چهار هزار نفر بیرون آمده بمقابلہ شتافتند .

شاه مرحوم آن جمعیت را مستأصل و متفرق ساختند و امیر زاده خسرو میرزا نیز اردو را در نزدیک مقبره خواجه عبدالله انصاری منزل داده بعد از جا بجا شدن اردو باجمعی از لشکریان برای بستن سنگر بسمت دروازه خوش آمدند ولی آن روز مقدور نشد که سنگر بسته مستحفظ گذاشته شود .

فردای آن روز پادشاه مرحوم بروسکی نام فرانسه را که معلم نظام بود بایک فوج سرباز و يك عراده توپ بیستن سنگر در دروازه خوش مأمور فرمودند . افغانه نیز از قلعه بیرن آمده بمدافعه مشغول شدند ، چون مأمورین از سربازان جدید بودند و هنوز در کار جنگ مهارتی نداشتند افغانه برایشان غالب آمده بقدر سیصد نفر مقتول و مابقی در دیوار بست باغی محصور آمدند و عراده توپ شکسته در میدان ماند ، پادشاه مرحوم امیر زاده خسرو میرزا را با جمعی بامداد محصورین فرستادند . امیر زاده افغانه را پس نشانیده محصورین را از آن مهلکه مستخلص ساختند و با توپ مزبور بار دو رسانیدند اما بستن سنگر در آن روز نیز مقدور نشد بلکه همان شب سربازان مستحفظ سنگر تل بنگی را نیز احضار اردو فرمودند و صبح از آن مکان کوچ واقع شده در مکان موسوم بتخت سمرنصب خیم اقامت نمودند و در شبی از شبها تفنگچیان افغانه از شهر بیرون آمده بر بالای کوهی که مشرف بر اردو بود صعود نموده بانداختن تفنگ و شمشال مشغول گردیدند .

پادشاه مرحوم امیرزاده احمد میرزا را بدفع افغانه مأمور فرموده ایشان را از سرکوه راندند و بجهت نامناسبی مکان از آنجا نیز حرکت نموده بسمت شرقی هرات

در محلی که موسوم بسنگر شیردل خان بود اردو زده متوقف شدند . در آن ایام توقف روزی از قلعه قریب بدرواز هزار جمعیت از افغانه و اهالی شهر و تایمنی و دو عراده توپ باشاهزاده جهانگیر ولد کامران و شیر محمد خان هزاره که بکمک شاهزاده کامران آمده بود بر سر اردو آمدند و آن روز جنگ عظیم واقع شده جمعی از طرفین مقتول و مجروح گردیدند و تا شب جنگ قائم بود .

بعد از سه روز ملا بهرام نام فرستاده کامران میرزا خدمت شاه مرحوم آمده استماعی صلح نمود و در بین گفتگوی صلح کرد سپاه افغانه ظاهر شد ، پادشاه مرحوم چون از کید افغانه آگاه گردید بتویخانه مبارکه تشریف رده مهدیخان قراپاکی را با سواره ماگومی بسرکردگی آقا بیک بمدافعه مأمور فرمودند . نظر بقلت مأمورین افغانه ایشانرا احاطه کرده زیاده از صد نفر را مقتول و دستگیر کردند و آقا بیک ماگومی بقتل رسید و باقی خود را بکوه کشیده استمداد از پادشاه مرحوم نمودند . پادشاه مرحوم جمعی را بمدد فرستاده آنها را مستخلص و باز دو رسانیدند ، عجبر آنکه ملا بهرام مدلس در میان اردوی بآن عظمت خود را باسب رسانیده سلامت بیرون رفت . پس از این وقایع بملت کمی آذوقه از آنجا کوچ کرده بروضه گاه آمده منزل کردند ، در روز ورود بآن مکان نیز افغانه بر سر راه آمده باقراولان بجنگ مشغول شدند و شکست خورده تا بل مالان ایشان را دوانیدند .

روضه گاه مزار پادشاهان افغانه است و قاعه مختصری دارد ، مستحفظین افغانه که در آن قلعه بودند بمجادله کوشیده صمصام خان سرتیپ فوج بهادران مأمور بتسخیر آن قلعه شده باندک سعی قلعه را بحیطه ضبط در آورد . در ایام توقف روضه گاه اسدالله خان قاینی که با هزار نفر تفنگچی قاینی بارودی می آمد افغانه خبردار شده سر راه بر او گرفته آغاز جنگ کردند . اسدالله خان متحصن در قلعه شده بمدافعه مشغول و خبر بارودی فرستاده از کیفیت آگاهی داد و پادشاه مرحوم از اردو نظام و توپ فرستاده افغانه را گریزانیده اسدالله خان با همراهان سلامت وارد اردو شدند و در آن مکان خبر ورود نایب السلطنه از دارالخلافه بمشهد و مأمور فرمودن میرزا ابوالقاسم قائم مقام با هشت هزار نفر بکمک اردوی هرات رسید ، پس از آن بمصلحتی اردو بهزار

جریب که قریب ییل مالان است حرکت نموده نزول اجلال در هزار جریب واقع شد .
 ذکر حرکت نایب السلطنه از دارالخلافه طهران و ورود بمشهد مقدس
 و مأمور شدن میرزا ابوالقاسم قائم مقام با لشکر عراق و مازندران
 بخدمت پادشاه مرحوم و رسیدن امیرزاده قهرمان میرزا

چون حرکت پادشاه مرحوم از مملکت خراسان بسمت هرات در دارالخلافه
 مسموع سرکار نایب السلطنه گردید و بخدمت خاقان مغفور معروض آمد رأی پادشاهانه
 بر آن قرار یافت که سرکار نایب السلطنه را بمشهد مقدس مأمور فرمایند لهذا جمعی
 از لشکریان غران و استرآباد و مازندران را که قریب بده هزار نفر بودند ابوابجمع
 سرکار نایب السلطنه فرموده از دارالخلافه مرخص و روانه مشهد مقدس ساختند .
 نایب السلطنه از راه فیروزکوه و کلبوش عازم مملکت خراسان شده بعد از طی منازل
 وارد مشهد مقدس و بآستان بوسی امام هشتم علیه و علی آباءه السلام مشرف شدند
 و نیز از دارالخلافه حکم فرموده بودند که نواب امیرزاده احمد میرزا که از طرف
 پادشاه مرحوم بنیابت مشهد مقدس سرافراز بوده خلعت و فرمان التفات را که از خاقان
 مغفور بجهت پادشاه مرحوم مرحمت شده با توپهای بزرگ قلعه کوب و خمپاره ها که
 در مشهد مقدس موجود بود با قورخانه خدمت پادشاه مرحوم رساند .

امیرزاده احمد میرزا حسب فرمان قبل از ورود نایب السلطنه بمأموریت خود
 عمل نموده در بین راه کوهستان باردوی مبارک رسید و بامیرزاده قهرمان میرزا نیز
 حکم شد که از خطه یزد براه طبس حرکت کرده میرعلینقی خان را با تفنگچیسان
 طبس برداشته باردوی هرات ملحق شود . چون وقایع هرات چنانکه مسطور شد بعرض
 سرکار نایب السلطنه رسید دانستند که کار هراتیان قوتی دارد و بآن قدر اردو که در
 هرات موجود است تسخیر هرات بسهولت ممکن نیست .

با وجود شدت ناخوشی که بر مزاج مبارک استیلا داشت خواستند که بنفس
 نفیس همایون بطرف هرات حرکت فرمایند، میرزا ابوالقاسم قائم مقام با وجود استیلائی
 ضعف و ناخوشی بهیچ گونه مصلحت نمی دید که سرکار نایب السلطنه بمشقت حرکت

سفر اقدام فرماید و خود نیز دوری از خدمت سرکار نایب السلطنه را مصلحت کار خود نمیدید. سرکار نایب السلطنه حکماً و حتماً بریکی از این دو کار عازم و جازم شدند که یا خود بوجود شریف رنج سفر را متحمل شوند یا قائم مقام لشکر را برداشته روانه شود و تخت روان حاضر فرموده بسبب اهمال قائم مقام در رفتن هرات سوار شده تا بیرون شهر که مقر اردوی همایون بود تشریف بردند. قائم مقام یقین دانست که چاره جز حرکت بسمت هرات نیست، خدمت نایب السلطنه رسیده متقبل و متعهد بردن اردو شد. نایب السلطنه بشهر معاودت فرمودند، قائم مقام با هشت هزار نفر و هشت عراده توپ روانه هرات شد و در منزل تربت جام امیرزاده قهرمان میرزا با تفنگچیان طبس باردوی میرزا ابوالقاسم قائم مقام رسیده کوچ بر کوچ حرکت کرده در وقتی که اردوی پادشاه مرحوم در هزار جریب توقف داشت وارد اردو گردیدند.

میرزا ابوالقاسم قائم مقام بفکر کار هرات افتاده امیرزاده خسرو میرزا را با سه هزار نظام و دوازده عراده توپ و بانصد سوار پیل مالان فرستاد که شیرمحمد خان هزاره را که در بیرون شهر پشت بقلعه داده اردو زده است از مقر خود زایل ساخته گوشمالی بسزا دهد و امیرزاده احمد میرزا را با محمد رضا خان فراهانی و پنج هزار جمعیت خراسانی و عراقی و شش عراده توپ بمحاصره و تسخیر غوریان که در اول امر بید خواهی نجفقلی خان متعرض آنجا نشده بودند روانه داشت و مصمص خان سرتیب را با جمعی بطرف میمنه اردو بجهت حصول اطمینان از دستبرد جماعت افغانه مأمور نمود که در چهار فرسنگی اردو مشغول حفظ و حراست باشد و محبعلی خان سرتیب ماکوئی را نیز بهمین مصلحت بمیسره اردو فرستاد و بر عایای محالات اطمینان و استمالات داده بروفق حساب و قانون باستحضار میرزا قریش مستوفی هرات سیورسات بمحالات حواله داده امنیت و رخا، در اردو پیدا شده بفکر تسخیر قلعه افتادند،

خوش گرفتند حریفان سرزاف ساقی کرفلکشان بگذارد که قراری گیرند

قریب بسه ماه بود که اردوی دولت ایران در هرات توقف داشتند که خبر

ناگزیر وفات نایب السلطنه باردو رسیده مراجعت واقع شد

ذکر وفات نایب السلطنه در مشهد مقدس رضوی

قریب بدوازده سال بود که مزاج نایب السلطنه علیل و ناخوش شده از صحت و اعتدال افتاده بود . ده سال قبل از این تاریخ چنان مریض و ناخوش شدند که قریب بموت رسیده شش ماه تمام در بستر ناتوانی خوابیده و بطبابت مستر کارمک انگلیسی که طبیبی حاذق بود از فضل خدا شفا یافته بودند و اکثر اوقات طبیب مسطور در خدمت نایب السلطنه مشغول بمعالجه بود و ناخوشی از قییل ناخوشی سل و کبد مینمود .

در این اوقات که از دارالخلافه روانه مشهد مقدس شدند طبیب مذکور برای آوردن ادویجات و تدارکات معالجه مرخص شده بود که بچارپاری عود نموده در مشهد مقدس بخدمت نایب السلطنه رسیده باشد و طبیب مسطور از تبریز عود نموده در منزل مزینان وفات یافت و خبر فوت او بنایب السلطنه رسید و میرزا بابای حکیمباشی تبریزی نیز که مدتی در ولایات فرنگ درس طبابت خوانده و طبیبی حاذق بود و گاهی در خدمت نایب السلطنه بنیابت طبیب مذکور مشغول معالجه میشد در این ایام از رکاب مرخص شده در تبریز بود و حاجی بابای خاصه تراش نیز که در وقت معالجه طبیبان اکثر اوقات حاضر و اندک سر رشته از معالجات بهم رسانیده بود او نیز مرخصی گرفته بدار السلطنه تبریز رفته بود .

مستر کارمک در اوقات معالجه بنایب السلطنه گفته بود و دلداری داده بود که مرض مهلك نیست ، وقتی این مرض مهلك خواهد بود که در پاها ورم ظاهر شده اثر ورم بیضه رسد . در این وقت که خبر وفات حکیم بنایب السلطنه رسید و هیچکس از اطبای صاحب وقوف در خدمت حاضر نبود اندک واهمه بخاطر شریف رسانیده آثار ورم در پا و زانو پدید آمده بود مظلون بل مقطوع بود که از زمان حیات چندان باقی نمانده و عتقرب بهلاك و ممات خواهد گشید باین جهت بزیرات آستان مبارك بسیار مشرف میشدند و اکثر شبها را در آستانه مبارك تا نصف شب مشرف بوده بگریه و زاری و توبه و استغفار مشغول بودند و همیشه اوقات باولاد خود وصیت میفرمودند

که مرا بعد از مردن در هر شهر و هر بقعه که فوت من واقع شود مدفون ساخته نقل بجای دیگر ننمائید تا در شب نهم جمادی الآخره هزار و دویست و چهل و نه که چهل و هشت مرحله از مراحل زندگانی طی نموده بودند از زیارت آستان مبارک رضوی علیه السلام بمنزل مراجعت نموده بخواب رفته بودند و چنان اتفاق افتاده بود که احدی از اولاد اناث و ذکور سوای يك نفر صیغه صفیره در خدمت ایشان نبود. بالجمله بعد از اندک خوابی بیدار شده لکن برای آمدن قی میطلبند و پیری يك لکن خون قی نموده بیحال میشوند و حاجی علی اصغر خواجه را احضار مینمایند و تا آمدن او متیقن بمرگ شده زبان بکلمه توحید گشاده بخودی خود رو بجانب قبله خوابیده برحمت آفریدگار واصل و بکلکشت جنان پویان شد و همین فقره : « بکلکشت جنان پویان شد » تاریخ وفات گردید .

حاجی علی اصغر وقتی رسید که کار از کار گذشته بود، بیرون رفته خواص خدمت را اخبار نموده مصلحت چنان دیدند که خفیه بتفصیل و تکفین اقدام نموده در زیر زمین همان اطاق بنحو امانت جسد پاکش را سپارند تا پادشاه مرحوم آمده بهرجا که مصلحت دانند مدفون سازند و بعد از تفصیل و تکفین و نماز خیر این واقعه جان فرسا را بدار الخلافه و هرات فرستادند ، انا لله وانا اليه راجعون .

ذکر آناری که از نایب السلطنه مرحوم یادگار مانده و بعضی از نظم و قواعد مملکت داری ایشان که سرمشق سلاطین جهان تواند بود

چون که گل رفت و گلستان شد خراب بوی گل را از که جوئیم از گلاب
چه بادگار و چه آناری که از بود آن بر سلاطین جهان فخر توان بالاتر از
وجود مسعود سلطان جهان و خاقان زمان مالک ملک ایران ناصر الدوله والدین
السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان ناصر الدین شاه قاجار مدظله الی يوم التناذ
تواند بود که از سابه دولتش راحت در راحت و از نمره نهال سعادتش آسایش در آسایش
و نعمت در نعمت است ،

برومند باد آن همایون درخت
که از سایه آسایش جان دهد
که در سایه آن توان برد درخت
که از سایه آرایش خواب دهد (۱)

امید که خلاق جهان وجود مبارك پادشاه زمان را برای سر پرستی عاجزان و ضعیفان و شکستن گردنکشان مستدام و برقرار دارد و از اولاد امجادش تا ظهور قائم آل محمد در مملکت ایران سلطان و فرمانروا سازد بمحمد و آل و هم چنین مانند پادشاه مرحوم یاد گاری از ایشان مانند که اکثر بزرگان جهان و گردنکشان زمان در ایام سلطنتش کردن بر بقیه اطاعت در آورده و در حقیقت مملکت ایران را که قریب بآن شده بود که مثل ایام سلف ملوک طوایف گردد کلمه واحده فرموده در چهارده سال ایام سلطنت جمیع رعایا و برایای ایران در مهد امن و امان خوابیدند رحمة الله علیه و علی اسلافه .

در حین وفات سوای پادشاه مرحوم بیست و پنج نفر اولاد ذکور و بیست و یک نفر اولاد اناث از ایشان باقی ماند و سوای چهار پنج نفر همگی در سن رشد و تمیز بودند و اسامی اولاد ذکور باین تفصیل است :

امیر زاده بهرام میرزا ، جهانگیر میرزا ، بهمن میرزا ، فریدون میرزا ، اسکندر میرزا ، خسرو میرزا ، قهرمان میرزا ، اردشیر میرزا ، احمد میرزا ، سلطان مراد میرزا ، فیروز میرزا ، جعفر قلی میرزا ، منوچهر میرزا ، لطف الله میرزا ، حمزه میرزا ، مصطفی قلی میرزا ، عبدالله میرزا ، خانلر میرزا ، مهدی قلی میرزا ، ایلدزم میرزا ، محمد رحیم میرزا ، محمد کریم میرزا ، بهادر میرزا ، جعفر خان ، فرهاد میرزا .

از ابنیه ای که عمارت فرمودند قلعه متینه عباس آباد است که در کنار آب ارس در خاک نخجوان ساختند ، قلعه ایست که اگر نظیری برای او باشد در ممالک فرنگستان بندرت مثل او یافت شود و چنان تعمیر شده که بر رودخانه ارس جسر بسته دروازه در لب جسر واقع شده گویا رودخانه ارس خندقی است و جسر تخته پلی است که بر او بسته اند ، قریب بیک کرور خرج قلعه و تدارکات آن برای حفظ بیضه اسلام و تحصیل امن و امان برای رعیت ایران نموده اند . بنای ثانی بنای قلعه اردبیل است اگر چه

چهار دیوار اندرونی او را قدیماً ساخته بودند ولیکن قلعه نبود که مذکور السنه تواند شد، سرکار نایب السلطنه قلعه قدیمه را تا نصف خراب کرده و قلعه دیگر برگرد او کشیده و خندق و خاکریز بطرز فرنگ ساخته چون کوچکتر از قلعه عباس آباد است بقدر دویست هزار تومان مخارج شده ولیکن درمئات و استحکام از قلعه عباس آباد محکمتر و متین تر است.

ثالثاً کشیدن قلعه نانی بدور قلعه دارالسلطنه تبریز و کندن خندق و ریختن خاکریز است که تا بیست سال زحمت آن کار را کشیدند و مبالغهای کلی خرج کردند تا آن بنا بانجام رسید و ساکنین دارالسلطنه تبریز را پناهی از حوادث ایام در بعضی زمان آمد، رابعاً قلعه متینه خوی است که قلعه اندرونی او را محمد حسن خان قاجار جد خاقان منور بطور قلعه های ایرانی کشیده بود و سرکار نایب السلطنه بردور او دیواری و خندقی و خاکریزی دیگر کشیده و چنان مقبول و مطبوع ساخته شده که قلعه و شهرخوی را عروس شهرهای آذربایجان بلکه ولایت ایران خوانند و زیاده از سیصد هزار تومان مخارج آن قلعه شده است و ماهوت خانه بطرز فرنگ در میان شهرخوی ساخته اند و در سنوات سابقه اهتمام تمام فرموده قبا و ر وجه و ار که همه کس تواند پوشید از کارخانه بیرون می آمد، در ایام جنگ روس و بعد از تشریف بردن بخراسان استادان آن عمل متفرق شده ماهوتی سوای ماهوت برو تمه حال در کارخانه یافت نمیشود. دیگر احداث قلعه کور دشت است در کنار ارس در ولایت قراجه داغ که برای مصلحت سرحدیه ساخته اند، دیگر کاروانسرا می است که فیما بین ولایت اردبیل و محال سراب در گردنه موسوم بصاین ساخته اند، بسیار بکار مترددین در وقت زمستان می آید و عمارات بسیار در دارالسلطنه تبریز ساخته اند که حال اکثر آنها دارالاماره است و دو باغ در دارالسلطنه تبریز طرح انداخته اند یکی موسوم بباغ شمال دیگری موسوم بباغ صفا خالی از امتیاز نیستند و دو قنات در دارالسلطنه تبریز احداث فرموده جاری ساخته اند و عمل چاپ را نیز که حال در ایران متداول است خرجهای

کلی فرموده در دارالسلطنه تبریز منطبق ساختند و بدار الخلافه طهران و اصفهان نیز سرایت نموده در ایران متداول گردید.

دیگر در آداب مملکت داری قانونی در نظم لشکر و حفظ کشور قرار نهاده اند که بجهت حفظ آن قانون و حکمت آن کار يك مشت مملکت آذربایجان چندین سال با پادشاه روس مقابله کرده گاهی فتح و گاهی شکست از چنان دولتی یافتند و گاهی با قیصر روم منازعه نموده همه وقت براو غالب آمدند.

سرکار نایب السلطنه در اوایل دولت خاقان مغفور که آذربایجان آمدند حال رعیت آذربایجان را چنان دیدند که هر شهری و هر محالی و هر قریه مالکی و ضابطی و حاکمی بخود سر برای خود پیدا کرده اند و واضح است که همه مملکت تادر حکم یکتن نشود چگونه استقامت پیدا خواهد نمود، باین جهت که ولایت را مریض دیدند بفکر معالجه آن افتادند و جمیع رعیت آذربایجان را از بزرگ و کوچک بوجود مبارك خود امیدوار فرموده و شناسای وجود مبارك خود ساختند و هر که بخود سری سری بر آورده بود سرش را کنده رخنه های دیوار مملکت را بآن مسدود فرمودند و چنان شد که در جمیع آذربایجان احدی صاحبی برای خود سوای سرکار نایب السلطنه نمیدانست.

جمع مالیات هر ولایت را باندازه مداخل آن مملکت جزء بجزء و اسم باسم نوشته بدفترخانه مبارکه آورده و عمال و مباشرین را چه زهره آن بود که دیناری از وجه مقرر از رعیت زاید توانند گرفت یا چنین اعمال را سهل توانند شمرده، روزنامه نویسان بیغرض در ولایات نشسته بودند احوال و اعمال ظالمین و مظلومین را بدون کم و زیاد باطنای دولت مینوشتند و خاطر امنای دولت را قرین آگاهی میساختند و اگر العیاذ بالله ظلمی واقع میشد ظالم را باندازه ظلم بجزا و سزا میرسانیدند مثلاً جزو عمل هر مملکتی را بنحوی که عرض میشود نوشته بدست حکام و ضباط داده و جمیع امنا و وکلای رعیت را در دارالسلطنه تبریز با عمال و ضباط مواجهه و روبرو نموده کیفیت فرمایش و چگونگی حکم را بدهنده و گیرنده حالی نموده و قوی و ضعیف را در حقوق

مال دیوانی مساوی فرموده بودند، اهمال از دهندگان باعث تقصیر و زیادتى از گیرندگان موجب هزار گونه سیاست مى آمد .

نتیجه این نظم و نظام در رعیت داری آن شد که بعد از وقوع وفات نایب السلطنه و وفات خاقان مغفور خلدآشیان با وجود اینکه پادشاه مرحوم زیاده از چهارماه نبود که با ذربایجان تشریف آورده بودند رعیت آذربایجان در دادن تنخواه مقرر خود داری نکرده و لشکریان خود را بهمان نظام و قانون که مقرر بود بدون ملاحظه این همه اختلافات دولتی روانه مملکت عراق ساختند و بسمی و جانفشانی در رکاب شاه مرحوم کوشیده از جان و مال مضایقه ننمودند .

دیگر نظم نظام جدید است که در میان توپچیان و سربازان آذربایجان قرار نهاده اند . اگر چه ظاهر نظام از دسته دسته ساختن لشکر و فوج فوج نمودن ایشان و حرکات تعلیم مشق تفنگ و مشق پا را از ولایات فرنگ آوردند ولیکن باطن نظام را که مفروض حقیقت نظام آنست برای متین و عقل دور اندیش خود منتظم و مقرر داشتند و افراد و آحاد نظام را بایلیت و رعیتی منسوب نفرموده و کیل و سرجوقه و سرده و یار و سرهنگ را تا هر چه بالا رود باذن و اجازه خود با اجازه امیر نظام تعیین میفرمودند و عزل و نصب را در این مناصب جزئی به احدی واگذار نمی نمودند و احدی را از صاحب منصبان و سرهنگان قدرت نبود که بتعیین سرجوقه بخود سر توانند پرداخت یا باخراج سربازی اقدام توانند نمود یا لشکریان نظام را چه حد و یارای آن که در هر مملکت و در هر ولایت که باشند دست بدانه انگوری یا بجه گندمی توانند دراز نمود سرباز وجود خود را برای حفظ رعیت و مملکت میدانست و رعیت خود را در خدمت صاحب اختیار سابق از نوکر باب نظام و غیر نظام می پنداشت این بود که با این لشکر نظام قلیل کارهای بزرگ از پیش میبردند ، بلی پس از آنکه لشکری و کشوری چون اعضا و اجزای يك بدن شوند و بغیر سلطان روح و وزیر عقل مدبری و متصرفی در آن نماند بجز صحت و صلاح مملکت چه مورد خواهد شد .

دیگر ساختن توپخانه و قورخانه و تنظیم و تنسیق آن کارخانه است که تا آن زمان پادشاهان ایران را این نوع اوضاع مقدور نشده بود و اگر فرضاً پادشاهان سلف ده

عراةٔ توب بجائی میخواستند ببرند رعیت ولایت‌های سر راه بایست که گاوها و خرها و طنابها و زنجیرها را برداشته برسر راه توبخانه آمده با تنه و توش و کمر و دوش بهزار زحمت و مشقت روزی يك فرسنگ یا دو فرسنگ توبخانه را کشتند حال چنانکه مشهود است اگر فرضاً دو یست عراةٔ توب از قریهٔ بگذرد احدی از رعایا و برایا را خبر نخواهد بود، خدای تعالی اورا قرین رحمت خود گرداند و در روز قیامت شفاعت پیغمبر را نصب او سازد، اللهم اغفره و ارحمه بمحمد و اهل بیه الطاهرین .

ذکر رسیدن خبر وفات نایب السلطنه باردوی هرات و مراجعت

پادشاه مرحوم و جگونگی آن کیفیات تا هنگام ورود بمشهد

مقدس و دفن نایب السلطنه در آستانهٔ مبارکهٔ حضرت رضا صلوات الله

علیه و علی آبانه

چون اردوی پادشاه مرحوم در هزار جریب متمکن شد و تسخیر هرات را وجههٔ همت ساختند و باطراف و جوانب چنانکه مذکور آمد لشکرها فرستاده و بنای بستن سنگر و سیبه گذاشتند منبیأ هراتیان از مشهد مقدس خبر وفات نایب السلطنه را بهراتیان رسانیده در شهر اثر شادمانی و شادکامی ظاهر شده باراجیف این خبر در اردوی پادشاه مرحوم منتشر شده بفاصلهٔ يك روز چابار امنای دولت از مشهد مقدس بخدمت پادشاه مرحوم رسیده این خبر وحشت اثر را رسانید . پادشاه مرحوم بعد از شنیدن این واقعهٔ عظمی که جای هزار گونهٔ تأسف و تحسیر بود بقوت عقل پادشاهانه خود داری فرموده برای حفظ لشکر در مملکت دشمن اصلاً پای نیات از مقرر قرار بلغزش بیقراری نیالودند و بجز میرزا ابوالقاسم قائم مقام باحدی این راز سر بسته را نگذاشتند و چون ازخارج اردو چنانکه مذکور شد بچهار طرف لشکر تعیین شده بود بامیرزاده احمد میرزا که برسر غوریان میرفت حکم توقف در مکان خود نوشته و امیر زاده خسرو میرزا را از پل مالان و صمصام خان و محبلی خان سرتیب را از میمنه و میسره باردو طلبیدند و حاجی زین العابدین شیروانی قدس سرّه را بهرات پیش شاهزاده کامران

فرستادند و بادست ایشان قرار متارکه و مصالحه داده اسرائیلی را که از لشکرین برده بودند باز پس گرفتند و شهرت اینکه دردار الخلافه واقعه واقع شده و نایب السلطنه از مشهد مقدس اردو را احضار فرموده طبل رحیل کوبیده و براه مشهد مقدس افتادند و يك منزل از هرات حرکت فرموده بودند که سعادت قلی میرزا پسر شاهزاده کامران بابعضی از امرای افغان از طرف شاهزاده بخدمت پادشاه مرحوم آمده عریضه و پیشکش آورده گذرانید و کاغذ متارکه و وداد طرفین بهم داده مرخص هرات شدند و از آنجا اردو کوچ کرده پادشاه مرحوم نظر بطینت پاك خود و صدق خدمتگراری امیرزادگان رکاب خواستند که امیرزاده خسرو میرزا را با عریضه بدار الخلافه بخدمت خاقان مغفور فرستند که در امور آذربایجان و تفویض منصب و لیعهدی پادشاه مرحوم گفتگو نماید.

میرزا ابوالقاسم قائم مقام بخیالی که بعد از این بتفصیل ذکر خواهد شد بنای بدگویی را در خدمت پادشاه مرحوم از او گذاشته فرستادن امیرزاده خسرو میرزا را موقوف ساخت و امیرزاده خسرو میرزا سمعاً و طاعه گفته از همینجا میرزا ابوالقاسم قائم مقام بنای خرابی این دعاگوی دولت و بعضی سلسله‌های دیگر را گذاشت چنانکه بخط مبارك پادشاه مرحوم در سنه هزار و دویست و شصت و سه بامیرزاده خسرو میرزا مرقوم فرموده بودند باین عبارت که خدا لعنت کند جناب قائم مقام را که او باعث شد معلوم و مستفاد میشد که دامن پاك پادشاه مرحوم که وجودشان خیر محض و محض خیر بود از این جوهره اعمال که شرعاً منهی عنه و باعث قطع صلۀ ارحام است پاك و میرا بوده و نیز از مرامهای پادشاه مرحوم که بعد از دفع و رفع میرزا ابوالقاسم قائم مقام بوضوح پیوست و سالها از مراحم پادشاهی راحت دیده و انشاء الله خواهم دید معلوم شد که بهیچوجه پادشاه را در این مواد دخلی نبوده چنانکه در مقام خود بدفعات گفته خواهد شد.

لقمه پادشاه مرحوم با لباس عزا داری وارد مشهد مقدس شده و جمیع نظام تفنگها را سیاه کرده و بر سر توپها چادرهای سیاه کشیده و طبالان طبلهارا و ارونه زده در غایت حزن و ملال وارد مشهد مقدس در هفدهم رجب المرجب سنه هزار و دویست و چهل و نه

شدند و پس از لوازم تعزیت داری در آستانه مبارکه امام ثامن ضامن مکانی که بهتر از جنت عدن بود تعیین نموده نعل مطهر نایب السلطنه را امیرزادگان بدوش نقل کرده بمکان قبر رسانیدند و پس از طواف بر ضریح مبارک امام الجن و الانس در آن آستانه مبارک بامید شفاعت آن حضرت بخاک سپردند و پادشاه مرحوم چند روز پس از آن نیز بلوازم تعزیت کوشیدند.

ذکر احوالات دارالخلافه طهران بعد از رسیدن خبر وفات نایب السلطنه
مرحوم و بگفتگو درآمدن شاهزادگان

چون خبر این واقعه جان سوز مسموع خاقان مغفور گردید حزن و ملال برخاطر شریفشان استیلا یافته حکم بیستن تکایا و اشتغال مردم دارالخلافه بلوازم عزاداری فرمودند و دروب اسواق و دكاكین را بسته در هر گوشه مجلس غمی برپا شده خاقان خلد آشین سه روز و سه شب خود داری نتوانستند فرمودن و بریختن عبرات غم بر رخساره مبارک و بسوز و گداز اشتغال داشتند و الحق جای آن داشت که نخل امید چهل ساله پادشاهی از صرصر حوادث زمان بناگهان از پای در آید.

خاقان مغفور پس از یأس و نومیدی و قطع برعدم فایده در حزن و ملال دلداری خود را بشکر وجود پادشاه مرحوم که یادگار از او چنان فرزندی را که از دست رفته تواند بود فرمودند و دیده رمد رسیده را بکحل الجواهر دیدار پادشاه مرحوم امید علاج بخشی دادند و عزم ملوکانه فرمودند که در استقبال و استیلاي ایشان توجه فرمایند و فرامین مطاعه بامیرزادگان و امراء و خوانین آذربایجان ارسال فرموده تسلی از این حزن و غم را بسلامتی وجود مبارک خود و بوجود مسعود پادشاه مرحوم دادند و در فرامین قید فرمودند که جمیع اختیاراتی را که در دولت خود بنایب السلطنه داده بودیم بفرزند دلبد او محمد میرزا مرحمت فرمودیم و بخراسان نیز همین نوع فرامین التفات آئین ارسال شد و مقرر داشتند که در اوایل بهار پادشاه

مرحوم بدار الخلافه آمده خاقان مغفور از دیدن دیدار شریف ایشان آسایش پذیر شده غمهای رسیده را بملاقات ایشان از خاطر محو فرمایند و از طرف دیگر شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس که خود را اکبر اولاد خاقان مغفور میدانست بتمنای منصب ولیعهدی افتاده بدستکاری امنای دولت خاقانی مشغول گفتگو شده شفاعت حسنعلی میرزا را که تا آن زمان محبوس نظر بود نمود.

خاقان مغفور حسنعلی میرزا را باو بخشیده روانه شیراز ساختند و فرمانفرما نیز او را بایالت کرمان روانه نموده بکرمان رفته استقلال یافت و ایلخانی را که سال سابق بهواخواهی نایب السلطنه بکرمان رفته بود گرفته از حلیه بصر علری ساخت و از طرف دیگر سرکار ظل السلطان باین ادعا که برادر اعیانی نایب السلطنه میباشم و ولیعهدی دولت علیه بسبب اینکه نایب السلطنه را اولادی کامل السن نمی باشد و هرچه هستند بجای اولاد منتد و سرپرستی ایشان بر من لازم است بگفتگو در آمده خود را مستحق این منصب پنداشت و بخیال این افتاد که باسم سرپرستی اولاد نایب السلطنه روانه آذربایجان شده آذربایجان را که مایه اقتدار و شوکت نایب السلطنه مرحوم بود متصرف شده امر بادشاه مرحوم را مختل نمایند و مقدمه میرزا علی اکبر نام معتمد خود را با تسلی نامه ها با آذربایجان پیش اولاد نایب السلطنه فرستاد.

بعد از وصول نامه و پیغام و اطلاع بر مکنون خاطر ایشان از این دعاگوی دولت شاهی اذن آمدن بخوی و ارومیه نیافته و از امیرزادگان تبریز و محمد خلی امیر نظام جواب گلوگیر گرفته بی نیل مرام روانه دار الخلافه طهران شد و خاقان مغفور این نوع تمنیات را که از پسران خود بواسطه یا بیواسطه می شنیدند سخنان حکمت آمیز در جواب ایشان فرموده بدفع الوقت امر را میگزرانیدند و شاهزادگان عراق بعضی با ظل السلطان و بعضی با فرمانفرما راه و داد و اتحاد گشوده و محمد حسین میرزای حشمة الدوله حاکم کرمانشاهان بدار الخلافه رفته ظل السلطان بسبب شنیدن جواب خلاف مقصود که از اولاد نایب السلطنه باو رسیده بود برای انقطاع فیما بین

خود و اولاد نایب السلطنه صبیة خود را که در همین سفر آخر نایب السلطنه برای امیرزاده خسرو میرزا نامزد نموده بود بحشمة الدوله داد و در همین بین عزا باین عروسی اقدام نموده خیال فرمودند که از این راه پشت دولت خود را قوی ساختند . محمد حسین میرزا بعد از مراجعت بکرمانشاهان بجهت اظهار یگانگی واتحاد بظل السلطان سلیمانخان گورانی را که از مخلصین نایب السلطنه بود گیرانیده چشم جهان بین او را بنشر قهر کند و این حرکت شوم را مایة قوام دولت خود دانست و چون سال گذشته چنانکه مذکور شد بدیع الزمان میرزا حاکم استرآباد که پسر ملک آرا بود در محاصره قوچان بخدمت نایب السلطنه رسیده بود محمد تقی خان هازندرانی که از سرکردگان لشکر مازندران و در آن سفر همراه و مورد نوازش نایب السلطنه آمده بود بعد از وفات نایب السلطنه ملک آرا نیز او را از دیدن عاجز ساخت .

خاقان مغفور این احوالات را از اولاد خود مشاهده فرموده اعتنائی باین جوره حکایات نمی فرمودند و در همین سال که واقعه وفات نایب السلطنه اتفاق افتاد سه بار کسوف و خسوف واقع شده يك بار آفتاب و دوبار ماه گرفته شد و در احکام ماه جمادی الاخره منجمان نوشته بودند که اوضاع ملکی دال است بروفات شخص بزرگ در خراسان و برهم خوردگی آذربایجان .

ذکر احوالات آذربایجان بعد از رسیدن خبر این قضیه جان سوز

تا اوایل بهار

خامان مغفور آقا علی اکبر برادر آقا حسن پیشخدمت خاصه شریف را مأمور فرمودند که خبر این واقعه ناگزیر را در دار السلطنه تبریز بامیرزاده بهرام میرزا و بامیرزاده فریدون میرزا رسانیده و بخوی آمده این دعاگوی دولت را نیز از این خبر مستحضر سازد . آقا علی اکبر تبریز رسید چه نویسم که چنان باهل آذربایجان گذشت

و چگونه اضطراب و اضطراب در میان اولاد نایب السلطنه و رعیت و لشکر پدید آمد ، هفت شبانه روز هیچکس را حالت اختیار و شعور نبود ، پس از گذشتن حالانی که لازمه این جور وقایعات است قلوب را بوجود پادشاه مرحوم تسلی داده وجود مبارك ایشان را رافع این نقصان و جبران این شکست دانسته بتسلی یکدیگر پرداخته و در ارومیه نیز که این دعاگوی دولت بود بعد از رسیدن این خبر جانسوز بتواضع تعزیت کوشیده در همان دوسه روز اسکندریک پیشخدمت خود را با عریضه مشتمل بر خدمتگزاری و جانپساری بخراسان بخدمت پادشاه مرحوم روانه داشت و عریضه سفید مهر پیش محمد خان امیر نظام فرستاده بسبب حکایت ظل السلطان که مسموع شده بود خواهش نمود که عریضه بهر مضمون که صلاح دولت پادشاه مرحوم باشد بخاقان مغفور عرضه داشت کرده همراه آقا علی اکبر پیشخدمت روانه نمایند و جواب نوشتجات ظل السلطان را نیز بطرزی که مشربلکه صریح بر اکراه از تشریف آوردن ایشان بآذربایجان بود نوشته ارسال داشت و امیر زاده بهرام میرزا و فریدون میرزا نیز با سایر اولاد نایب السلطنه و اهالی آذربایجان عرضه داشت نوشته شکر مراجع پادشاهانه را که نسبت پیادشاه مرحوم فرموده بودند بجا آورده همراه آقا علی اکبر پیشخدمت روانه ساختند .

پس از وصول خبر این واقعه اگراد سرحد سر از گریبان خمول بیرون آورده لشکریان میر رواندز دست بغارت محالات سرحد گشودند و محال دره و طایفه روند را چاییده و بخانه کریمخان روندی درسه فرسخی ارومیه ریخته او را دست بسته بردند و اگراد جلالی در سرحد خوی و ماکو بقطع طریق و قتل مترددین و گرفتن اموال تجار اقدام نموده فی الجمله ولایت سرحد بهم برآمده و طوایف اگراد در آن اوقات مطیع و محکوم دولت روم نبودند و هر بی سر و پائی محالی را از سرحد متصرف شده باغشاش ولایت همسایه در هنگام فرصت میکوشیدند بخصوص میر رواندز که عظیم و قوی شده بود .

در همین اوقات محمد خان امیر نظام از این دعاگوی دوات شش هزار تومان منخواه برای تدارکات خراسان خواست ، این دعاگوی دولت در راه خدمتگزاری و جانپاری چون ولایت بهم برآمده و بآن تعجیل تنخواه مقدور نبود که از رعیت گرفته شود مبلغ دوهزار تومان نقد قرض نموده و یازده پارچه جواهر از جواهر آلات مردانه و زنانه نزد محمد خان امیر نظام فرستاد که در خدمت مرجوعه پادشاه مرحوم مصروف ساخته خدمات را مهمل نگذارد و در همین چند روز محمد خان امیر نظام از این دعاگوی دولت پادشاهی محاسبه مملکت خوی و ارومی را خواسته خود از دارالسلطنه تبریز بقصه خامنه از محال گئی آمده این دعاگوی دولت نیز بخواهش ایشان بقصه خامنه رفته محاسبه ولایتی خود را با دست مستوفیان عظام پرداخته حفاسا گرفته و چهار پنجهزار تومان که باقی کشیده شده بود حواله برات داران نموده ججمع برات داران تا شب عید تنخواه داده شد از آنجمله شاهزاده ملک قاسم میرزا بود که زیاده از هزار تومان برات دار بودند .

التقصه این دعاگوی دولت مشغول بخدمتگزاری دولت شده روانه ولایت خوی شد و غافل از همه مکاید اهل زمان بخدمات مرجوعه دیوانی مشغولی داشت و تا شب عید نوروز بسبب کثرت برف اکراد سرحد نتوانستند که بی حسابی مبادرت نمایند لهذا ولایت آذربایجان با این نوع صدمه در آن زمستان بامن وامان گذرانید .

ذکر خیال قائم مقام و اساسی که بر آن خیالات می چیدند

میرزا ابوالقاسم قائم مقام بعد از شنیدن خبر وفات نایب السلطنه بخیالات دور و دراز افتاد و چون در السنه و افواه مذکور و سالها بود که اعتقاد خواص و عوام اهل ایران بر آن شده بود که محمد نامی بعد از خاقان مغفور بر تخت سلطنت خواهد نشست و میرزا ابوالقاسم را نیز پیری بود میرزا محمد نام لهذا بگمان این افتاد که شاید این امر بزرگ بپسراو منتقل شود و بنا بر این خیال محال من باب المقدمه جمیع

حواس ظاهر و باطن خود را بر آن مصروف نمود که بالتبای و اشتباه پادشاه مرحوم را بر آن دارد که آحاد سلسله علیه خود را منقطع و مستأصل ساخته منحصر در وجود مبارک پادشاه مرحوم شود و پس از آن بر این اعتقاد راسخ بود که در آن صورت اظهار خبت طینت و نمک بحرایی خود را بسهولت و آسانی می تواند نمود و کار بمندعای او خواهد انجامید و پس از رسوخ این خیال و تصمیم انجام این افکار در خدمت پادشاه مرحوم که همه اهالی ایران تصدیق خدمتش را کرده و کمر جاکریش را بر میان بسته بودند بنای خیانت در لباس خیرخواهی گذاشته و بیدگویی این سلسله اقدام نمود . در ابتدای حال قریب تر از همه بموضوع این خیال این دعاگوی دولت را پنداشته موضوع اتهام نموده اظهار دولت خواهی خود را در خدمت پادشاه مرحوم باحتراز و اجتناب از این دعاگوی دولت و متعلقان این دعاگو گذاشته از منزل تربت جام اهتمام در منصرف ساختن التفات پادشاه مرحوم باین دعاگوی دولت و متعلقان این دعاگو نموده هر خدمت و صداقت که از این دعاگو ظاهر میشد آنرا بنوع دیگر جلوه میداد و چون ابتدای استقلال پادشاه مرحوم بود و هنوز در امر لشکریان و رعایا چندان استحضر و استقلال نداشتند و میرزا ابوالقاسم را مردی مزور و بد خیال میدانستند ناچار بجهت استقامت دولت خود بعضی عرایض او را که ابرام و اصرار در آن مینمود بحکمتهای دولرداری پذیرا می شدند تا در موقع خود دفع او را چنانکه مذکور خواهد شد فرموده جهانبانان از مکابد او خلاصی یافتند .

ذکر احوال خراسان و کیفیت توهم امیرزاده خسرو میرزا و بی اذن

و اجازه پادشاه مرحوم بدارالخلافه طهران رفتن

چون در منزل تربت جام مأموریت امیرزاده خسرو میرزا بدارالخلافه بسبب بدگویی میرزا ابوالقاسم قائم مقام برهم خورد میرزا ابوالقاسم بامیرزاده خسرو میرزا سبب برهم خوردن این مأموریت را در خفیه از راه فساد باین کیفیت بیان نمود که

علت فسخ این عزیمت عدم اعتماد پادشاه بر خدمتگزاری و دولت خواهی شماس
و نیز چون قبل از ورود مشهد مقدس میرزا ابوالقاسم لشکر آذربایجان را که در ایام
نایب السلطنه مرحوم ابوابجمع امیر زاده خسرو میرزا بودند متفرق نموده بولایات
مختلفه روانه ساخته بود و امیر زاده خسرو میرزا را هرگز دره بخیله نگذشته بود
که با وجود ظهور دولت خواهی از طرف این دعاگوی دولت سایر برادران پادشاه
مرحوم در خدمتگزاری او بی اعتماد باشند بهیچوجه تصدیق میرزا ابوالقاسم را در این
باب نمی نمود در این مقام همان تفرقه ساختن لشکریان ابوابجمع او را دلیل بر صدق
مدعی خود ساخته علاوه بر این نیرنگ دیگر نیز برانگیخت و امیرزاده خسرو میرزا
را بسبب آمدن جمعی ترکمان بچپاول با سه فوج نظام از مشهد مقدس با سم جلوگیری
آنها بسنگ بست فرستاد و حکم متوقف شدن او را در آن زمستان در همان مکان
بعد از رفتن او روانه کرد و بخود سر از طرف امیرزاده احمد میرزا نیز استدعای
مرخصی بآذربایجان از خدمت پادشاه مرحوم نموده او را هم از مشهد مقدس روانه
آذربایجان ساخت .

امیرزاده خسرو میرزا از این حرکات که از میرزا ابوالقاسم بدفعات سر میزد
دلنگ شده از پادشاه مرحوم اذن مراجعت خود را بمشهد مقدس خواست و پادشاه
مرحوم اذن شرفیابی داده در مشهد بخدمت مشرف شده فی الجمله جلوگیری خیالات
قائم مقام را مینمود تا در همین بینا اسکندر بیگ فرستاده این دعاگوی دولت باعرضه
داشت این دعاگو بخدمت پادشاه مرحوم رسید و اخبارات اطاعت و فرمانبرداری
امیرزادگان و عموم لشکریان وزعایای آذربایجان را قبل از وصول چاباومحمد خان
امیر نظام بدو روز رسانیده قلب پادشاه مرحوم را که میرزا ابوالقاسم از طرف امورات
آذربایجان خصوصاً از طرف این دعاگو مشوش ساخته بود قرین اطمینان نمود .

پس از این مقدمات میرزا ابوالقاسم در تخریب این دعاگو طرحی تازه ریخته
نوشته بخط رمز از طرف پادشاه مرحوم بالله یارخان آصف الدوله نوشته پس از شکایت

بسیار از امیرزاده خسرو میرزا نوشته بود که میخواهیم او را گرفته در قلعه در رود محبوس نمائیم و بآدم خود علی محمد نام خومی که معتمد او پیود گفته بود که در لباس خیرخواهی این مطلب را بامیرزاده خسرو میرزا حالی نموده نام و نشان چاپار این نوشته را بگوید و بچاپار نیز سفارش کرده بود که در وقت روانه شدن پیش امیرزاده خسرو میرزا رفته از او هم نوشته بدارالخلافه بخواهد تا امیرزاده مستحضر از رفتن این چاپار شود و نیز سفارش بچاپار کرده بود که اگر امیرزاده خسرو میرزا نوشتجات را بخواهد بی مضایقه تسلیم نماید که بخواهد .

بناء علی تلك المقدمات نوشتجات دارالخلافه بدست امیرزاده آمده کاغذی رمزی که بآصف الدوله نوشته شده بالالف باتائی که از همان رمز در پیش امیرزاده موجود بود خوانده متیقن از کلمات میرزا ابوالقاسم بری التفاتی پادشاه شده و بسبب صغرسن و کم تجربگی و غفلت از مکاید مردم روزگار کمال توهم بوجود او استیلا یافته بی اذن و اجازه پادشاه فرار برقرار اختیار نمود و از غایت توهم در یک شبانه روز از مشهد مقدس خود را بنیشابور رسانیده از آنجا راه دارالخلافه را پیش گرفت .

میرزا ابوالقاسم قائم مقام که منتظر ظهور این نوع حکایات بود در خدمت پادشاه مرحوم زبان بصدق مقالات خود که بدفعات عرض کرده بود گشوده این حرکت را مصدق جمیع مدعیات خود نموده همان ساعت چاپار بسبزوار نزد امیرزاده قهرمان - میرزا فرستاده حکم شد که امیرزاده را از رفتن دارالخلافه مانع شده نگذارند که بجائی فرار کند .

چون امیرزاده خسرو میرزا بقریه مزینان رسیده منزل کرد امیرزاده قهرمان میرزا با چند نفر سوار در آن منزل باو رسیده آن شب در آن منزل ماندند و صبح باتفاق بطرف مشهد مقدس روانه شدند . امیرزاده خسرو میرزا را میرزا ابوالقاسم چنان متوهم کرده بود که بهیچوجه مطمئن خاطر نمیشد ، بازو هم و خیال بر او غلبه کرده از میان سواران همراه بیرون آمده راه فرار پیش گرفت ، سواران تا منزل میامی او را

تعاقد کرده و باو نرسیده عود نمودند او خود را بمنزل شاهزاده اسمعیل میرزا حاکم شاهرود و بسطام رسانیده و از آنجا روانه دارالخلافه شد . پس از ورود بدارالخلافه خاقان مغفور این حرکت او را نپسندیده معاذیر او را وقعی نگذاشته مقرر داشتند که درخانه ظل السلطان بوده تا ورود پادشاه مرحوم در دارالخلافه باشد و دو ملفوفه فرمان بعهده محمد خان امیر نظام و بسرافرازی این دعاگوی دولت مشعر بر عدم اعتنا باین حرکت خسرو میرزا که از روی توهم واقع شده بود صادر شده ترغیب و تحریض بسیار در خدمتگزاری و جان سپاری پادشاه مرحوم فرموده بودند .

ذکر احوالات آذربایجان از شب عید نوروز الی ورود

پادشاه مرحوم بقصبة میانج

چون ایام زمستان در آذربایجان بامن و امان گذشت خاقان مغفور پرتو التفات شاهانه بحال بازماندگان نایب السلطنه انداخته حاجیه مریم خانم را که صیة خاقان مغفور و کوچ الله یارخان آصف الدوله بود برای تسلی والدۀ پادشاه مرحوم و اولاد انانیة نایب الدوله مأمور آذربایجان فرمودند و میرزا محمد خان پسر آصف الدوله را باخلاص فاخره و فرامین مرحمت آمین برای امیرزادگان آذربایجان از بزرگ و کوچک نوشته ارسال داشتند و محمد خان امیر نظام پس از شنیدن ورود مأمورین بغمسه و قاپلان کوه باعزاز و احترام ایشان در لوازم استقبال کوشیده باین دعاگوی دولت شاهی نیز اعلام نمود که قبل از عید در دارالسلطنه تبریز حاضر شده و در هنگام ورود مأمورین در استقبال خلعت پادشاهی با سایر امیر زادگان همراه باشد ، این دعاگوی دولت نیز وارد تبریز شده و در منزل محمد خان امیر نظام منزل نموده بقانون بندگان و خدمتکاران بخدمت والدۀ پادشاه مرحوم رسیده و از آنجا بشرف آستان بوسی پادشاه جهان مایه امن و امان السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان ناصرالدین پادشاه خلد الله ملکه که در سفر سن بودند مشرف شده و پس از آستان بوسی و مرخصی

همچنان امیر زاده بهرام میرزا و امیر زاده فریدون میرزا شده تا مکانی که موسوم بخلعت پوشان است و عمارت مختصری از بناهای نایب السلطنه مرحوم در آنجا میباشد باستقبال مأمورین رفته بلوازم و آداب بندگی کوشید در دارالسلطنه تبریز در منزل امیر زاده بهرام میرزا همه امیر زادگان جمع شده و شاهزاده ملك قاسم میرزا نیز تشریف فرما شده میرزا محمد خان فرامین و خلایع پادشاهانه را در آنجا بهریک جدا جدا رسانیده و همگی زبان شکرگزاری بسلامتی وجود خاقان گشودند .

مجلس بآداب مناسب بانجام رسید و شب عید نوروز در دارالسلطنه تبریز مانده و پس از انجام عید سعید نوروزی دو روز در دیوانخانه مبارکه نایب السلطنه در حضور امیر زاده فریدون میرزا محمد خان امیر نظام دستور العمل مالیات خوی و ارومیه و سلدوز را از جمع و خرج ولایتی باستحصار مستوفیان تبریز نوشته بقانون همه ساله مهر نموده بدست ابن دعاگوی دولت داده ابن دعاگورا روانه ولایت خود نمود و میرزا محمد خان و والده اش حاجیه مریم خانم نیز با عرایض اخلاص و عبودیت از طرف جمیع امیر زادگان و خوانین آذربایجان روانه دارالخلافه شدند و میرزا محمد خان بشرف مصاهرت پادشاه مرحوم سرافراز شده همشیره اعیانی پادشاه مرحوم را بر داشته بدارالخلافه برد و چون زمستان برآمد و کوهها و زاهها از برف خالی شد اکراد سرحد نشین بدست درازی و هرزه گردی مشغول شدند از جمله اکراد جلالی که قریب بهزار و پانصد خانوار و برخلاف سایر طوایف اکراد اکثر پیاده و تفنگ دارند بکاروانی که از اسلامبول بتبریز می آمدند دست درازی کرده و چند نفر از کسان تجار ایران را مقتول ساختند و اکراد محالات دیگر نیز بخود سربهای دیگر اقدام مینمودند محمد خان امیر نظام ابن دعاگوی دولت را بدفع اکراد جلالی و تنبیه سایر اشرار سرحد نشین مأمور نمود و ابن جوړه حکایات را که در سرحد واقع میشد بعد از وفات نایب السلطنه تقص این دولت علیه میدانست باین جهت حکم نظامی بعهده محمد علی خان ماکومی سرتیب افواج تبریز صادر نمود و بابراهیم خلیل خان سرهنگ

نظام خوی نیز حکم نظام فرستاد و باین دعاگوی دولت هم اذن جمع آوری سوار ولایت خود را نوشت .

چون این دعاگوی دولت شاهی را چیزی که بخطر نمیرسید و بهیچوجه اعتقاد نمیکرد همان بود که با وجود بودن محمد خان امیر نظام که امین و خیر خواه دولت بود چگونه میشود که مفسدان خدمات دولتی خدمتگزاران را که باذن واستحضار امنای دولت می نمایند در لباس خیانت پادشاه مرحوم جلوه توانند داد لهذا غافل و ذاهل از همه جهات بجز راه خدمتگزاری و جان سپاری راهی دیگر نمی سپرد مشغول بجمع آوردن افواج نظام و سواره آن سرحد شده بقدر چهار هزار نفر نظام و سواره در قریه مارکان حاضر آمدند و در جمیع راههای تردد اگر اد سوار گذاشت که مطلع از حقیقت حال نشوند و چون طایفه جلالی در قشلاق و ییلاق امکان بسیار صعب بدست آورده اند چنانکه سوار را محالست که بمیان چادرهای آنها در آید و نظام پیاده نیز در آن سنگلاخ عظیم که بعبارت آن سرحد کره میگویند مشکلت بآسانی تردد کند و در میانه ییلاق و قشلاق ایشان سه منزل راه فاصله است اگر کسی بخواهد بآن طایفه بآسانی تسلط پیدا کند باید در حینی که حرکت از قشلاق بییلاق مینماید و چند روز در آن مابین توقف دارند در آن منازل با ایشان برخورد و بتنبیه ایشان اقدام نماید این دعاگوی دولت پادشاهی بعزم اینکه ایشان را در آن منازل ملاقات خواهد کرد روانه شده بود . در قریه مارکان خبر رسید که طایفه جلالی از قشلاق حرکت کرده عازم ییلاقند لهذا بتعجیل سرباز و سوار را برداشته و علی خان ماکومی را نیز خبر ندوده که با جمعیت خود باین جمعیت ملحق شود . این دعاگوی دولت وقتی که بنیم فرسنگی ماکو رسید خان بابا خان پسر محمد خان سرتیب ایروانی را دید که از ماکو دختری را برای پسر احمد خان ایروانی میبرد ، او را نیز خواهش نمود که در این چند روز در میان این جمعیت باشد و محمد خان امیر نظام نیز از دولت روس خواهش نموده بود که طایفه جلالی را که دولت علیه ایران در مقام تنبیه ایشان است بখاک خود راه

نهند، سرحد داران آن دولت نیز سرحد نشینان خود حکم نموده بودند که مانع از ورود طایفه جلالی بخاک دولت روس باشند القصه این دعاگوی دولت بقدر در فرسنگ از قصبه ماکو گذشته و تا نصف شب بسبب باریدن باران دزقریه معطل شده و پس از نصف شب لشکریان را بر داشته همه جا در دامنه کوه آق‌ری حرکت کرده وقت طلوع صبح بطوایف جلالی رسید، طوایف مزبور یخبر از حوادث روزگار و گردش لیل و نهار نشسته بودند که ناگاه لشکرایران را چون دریای بلا محیط خود دیده بغیر از آنکه دست عیال را گرفته فرار نمایند چاره ندیدند و یک دو اوبه که دست بانداختن تفنگ گشودند خانبابا خان با جمعیت ماکو و جواد خان پسر آق‌رلو خان گنجه با سواران ابوابجمعی خود ایشان را بضرب گلوله‌های تفنگ مؤدب و مفید ساختند .

این دعاگوی دولت قاهره درجائی مناسب با پانصد نفر سرباز و پانصد نفر سوار ایستاده سایر لشکریان دسته دسته و جوق جوق مشغول غارت و تاراج آمدند و بر لشکریان اعلام شد که از قتل رجال و اسرنسوان خود داری نمایند ، قریب بهشتاد هزار گوسفند و پنجهزار گاو و گوساله و ششصد هفتصد اسب اخته و هادیان بدست لشکریان افتاد و هر چه اناث البیت که داشتند بتاراج رفت و سه شبانه روز این دعاگوی دولت در آنجا اقامت نمود .

چون از آنجا تا شهر با یزید زیاده از دو فرسنگ راه نبود و چند سال بود که برخلاف شروط مصالحه دولتین ایران و روم سرحد داران دولت روم بعضی از طوایف و عشایر ایران را در ولایت خود جای داده بودند و از ارسال مکاتیب پشایان سرحد و سرعکرا رزقه الروم فایده مترتب نمیشد از جمله این دعاگوی دولت مکرر پشای مزبور نوشتجات در این باب نوشته و کسان فرستاده بود و پشای ولایت مزبور بعذر های دور از کار تأخیر و اهمال در رد طوایف فراری مینمود لهذا در این وقت که از طوایف فراری در آن ولایت بودند و جمعیت مستعد نیز در سرحد حاضر بود این

دعاگوی دولت غنام طایفه جلالی را بمعتمدان سپرده از راه محال ماکو و قراقیون بولایت خوی روانه کرد و خانابا خان پسر محمد خان ایروانی را نیز مرخص ایروان نمود و خود این دعاگوی دولت پادشاهی با هزار نفر سرباز نظام و هزار نفر سرباز بزم کوچانیدن طایفه محمد یونس حیدرانلو روانه شد و چون راه منحصر بود باینکه از زیر شهر با یزید گذشته شود قریب بنصف شب که بمیان محله زنگ زور که از محلات شهر با یزید است رسیدیم چنان باران عظیم لشکریان را گرفت که اصلاً حرکت مقدور نشد لابد و ناچار از پیاده و سوار بنظامی که میرفتند ایستادند . از همه لشکریان پاشا در میان قلعه با یزید خبردار شده با فروختن کاسه های مهتاب و مشاعل در بروج و بدنه قلعه که در بالای شهر با یزید است اقدام نموده و دور قلعه را چون روز روشن ساخت و دو نفر از کسان این دعاگوی دولت را که بجهتی از جهات پیش پاشا فرستاده شده بودند گرفته محبوس نمود .

در این بین باران فی الجمله انقطاع پذیرفت و این دعاگوی دولت از کنار شهر گذشته بر سر طایفه محمد یونس رانده محمد یونس با چهل پنجاه سوار در همین شب ببا یزید پیش پاشای آمده است و خوف از قرب وصول لشکر ایران داشته است ، در بین راه بقراولان لشکر ایران برخورد فرار بر قرار اختیار نموده لشکریان او را تعاقب کرده او خود را باوبه خود رسانیده و همان قدر فرصت نمود که دو نفر از عیال خود را سوار کرده و گریخت و سوار و سرباز وقت طلوع آفتاب بمیان اوبه ها رسید . این دعاگوی دولت پادشاهی نصف سرباز و سوار را در پیش خود نگه داشته و نصف دیگر دست بغارت و تاراج بر آوردند و در این بین بقدر چهارصد نفر سوار و پیاده از طرف با یزید نمایان شد که بکمک محمد یونس می آمدند و این مکان مکانی است که دریای گردنه قازلی گول میباشد . این دعاگوی دولت شاهی سرباز و سوار را که حاضر بود برداشته بمقابله سواره و پیاده که می آمدند شتافت و اعلام نمود که سایر لشکریان

اموال غنیمت را برداشته از گردنه قازلی گول بالا رفته وارد محال اواجق شده در قریه قرا کلیسا منزل نمایند.

این دعاگوی دولت چندان در مقابله سواره و پیاده که آمده بودند ایستاد تا جمیع لشکریان از گردنه عبور نمودند، پس از آن این دعاگوی دولت نیز با سرباز و سوار قریه قرا کلیسا رفته از آنجا وارد خوی شده اموال غنایم را جمع نموده در میان لشکر نظام و سواران مواجب خوار دولتی تقسیم نموده بعد از وضع انعام و احسان نه هزار تومان از بابت مواجب فوج دوم تبریز و هفت هزار تومان از بابت مواجب نظام خوی قبض دولتی گرفته با اخبار واقعه بدارالسلطنه تبریز و محمد خان امیر نظام فرستاد و خود دعاگوی دولت بجهت حفظ سرحد ارومیه از تقلب و تسلط میر روان دز بارومیه رفته باحضر افواج نظام کرد اعلام نامه بمحالات فرستاده مشغول سرحد داری آن سامان شد.

طایفه جلالی که از اموال و اغنام هاری و خالی آمدند بولایت قارس رفته در این بین کاروان عظیمی را از مال تجار ایران که از اسلامبول می آمدند در ولایت دیادین جلوگیری کرده بر سر آن کاروان ریختند و زیاده از سیصد هزار تومان مال تجار را بغارت بردند. بعد از رسیدن این خبر بدارالسلطنه تبریز محمد خان امیر نظام برعسکر ارزنة الروم نوشتجات اکیده نوشته مطالبه اموال تجار را نمود و باین دعاگوی دولت نیز اعلام نمود که تدارك لشکریان آن سرحد را دیده بقازلی گول رفته باجماع لشکریان پیردازد و بمطالبه اموال تجار ازسرعسکر ارزنة الروم اقدام نماید. این دعاگوی دولت در فکر انجام این خدمت بود که خبر رسیدن امیر زاده خسرو میرزا چنانکه مذکور شد بدارالخلافه رسید. این دعاگوی دولت ابراهیم خلیل خان را با پیشکش لایق و عربضجات بمشهد مقدس روانه نمود و نوشتجات بامیرزاده خسرو میرزا نوشت که از دارالخلافه بمشهد رفته بعذر مافات قیام نماید.

ابراهیم خلیل خان بدارالخلافه رسیده بود که پادشاه مرحوم نیز وارد دارالخلافه

شده بودند و محمدخان امیرنظام نیز بجهت استقبال پادشاه مرحوم با امیرزاده فریدون میرزا باوجان رفته افواج ولایت آذربایجان را باستقبال طلیدند و محمد خان امیرنظام اعلام آمدن پادشاه مرحوم را باین دعاگوی دولت نموده این دعاگو نیز امورات سرحدیه را که پیش آمده بود بهمان نحو گذاشته از راه مراغه و ساوجبلاغ عازم استقبال موکب همایون و در قصبه میانج بشرف پای بوس پادشاه مرحوم مشرف گردید

ذکر حرکت پادشاه مرحوم از مشهد مقدس و رسیدن بخدمت خاقان مغفور و سرافراز شدن بمنصب ولیمهدی دولت علیه ایران و بعضی

از حکایات مناسب آن زمان

چون پادشاه مرحوم از لوازم عزا داری فراغت یافتند و تو هم امیرزاده خسرو میرزا با سبابی که مذکور شد منجر بفرار گردید خاقان مغفور محمد باقر خان برادر آصف الدوله بیگلریگی دارالخلافه را باخلاق فاخره بخراسان روانه فرموده مقرر داشتند که بعد از انضباط امر خراسان عازم دارالخلافه شوند.

پادشاه مرحوم بعد از لوازم جشن نوروزی و پوشیدن خلعت پادشاهی بانتظام امر خراسان اشتغال فرموده اولاً یار محمد خان وزیر هرات را که مقید و محبوس بود بمرحمت و التفات خود امیدوار فرموده از حبس مرخصی دادند و با دست او اطمینان از طرف هرات پیدا کرده او را با خلعت و رقم التفات روانه هرات داشتند.

ثانیاً لشکریان آذربایجان را که در خراسان بودند بخصوص نظام خوی و افشار را که بسبب فرار امیرزاده خسرو میرزا فی الجمله مضطرب و پریشان بودند بمرحمتی پادشاهی امیدوار ساخته و عراضی که از این دعاگوی دولت برانکار عمل امیرزاده خسرو میرزا و تبری از آن کار عریضه شده بود برؤسای ایشان نموده از همه جهت ایشان را دل گرم خدمت ساختند و منصب والیگری خراسان را بامیرزاده قهرمان میرزا عنایت فرموده محمد رضا خان فراهانی را که مردی کاردان بود بکارگذاری

آن سرکار معین نمودند و بنفس همایون بعد از مرخصی از آستانه امام ثامن ضامن علیه الصلوٰه والسلام با نظام بهادران روس و دوازده عراده توپ درماه جوزا ازمشهد مقدس بیرون آمده بعزم شرفیابی حضور خاقان مغفور کوچ بر کوچ روانه دارالخلافه شدند و همه جا در بین راه میرزا ابوالقاسم قائم مقام در تغییر مزاج مبارک پادشاه مرحوم نسبت باین دعاگوی کوشید و هرچه از خدمات مسطورۀ فوق که در آذربایجان از این دعاگوی دولت صادر شده بود بلباسهای بد در نظر پادشاه مرحوم جلوه میداد و سه نفر از کسان مجهول الحال خود را مثل محمد خوئی برادر احمد وامثال او را اغوا کرده بود که از آذربایجان بمضامین محتوی برافرا و بهتان نسبت باین دعاگوی دولت نوشتجات باو نویسند که در ایام فرصت مقوی و مصدق مقال خود در خدمت پادشاه مرحوم نماید، القصه برای این دعاگوی دولت ساز بد نفسی را چنان می نواخت که بجز افنا و اعدام وجود این بیچاره اقدام بهیچ امری را در دولت داری مصلحت نمیدید .

بعد از قرب بدارالخلافه خاقان مغفور جمیع اعیان دربخانه همایون را با توپخانه باستقبال فرستاده با اعزاز و احترام تمام وارد دارالخلافه شدند و در باغ موسوم بلاله زار منزل مرحمت شد ، سرکار ظل السلطان با بعضی از شاهزادگان و بعضی از قاجاریه و امین الدوا له متفق شدند که خاقان مغفور را از تفویض منصب جلیل ولیعهدی پادشاه مرحوم مانع آیند . خاقان مغفور که اعتل سلاطین اسلام و اکمل عقلای زمان خود بودند هیچگونه مصلحت دولتر ا در ترجیح اولاد خود بر پادشاه مرحوم نمیدیدند و چنانکه امیر کبیر امیر تیمور گورکان بعد از وفات پسر خود جهانگیر که ولیعهد دولت او بود با کثرت اولاد صلبی منصب ولیعهدی را ببیر محمد پسر جهانگیر داده و نیز شاه عباس ماضی که اعتل و اکمل پادشاهان صفویه بود بعد از محمد باقر میرزا که ولیعهد بود منصب ولیعهدی را پسر او شاه صفی که موسوم بسام میرزا بود

مفوض نمود. خاقان مغفور نیز طریق این دو پادشاه عظیم الشان را سلوک فرموده پادشاه مرحوم را از میان همه اولاد صلبی خود که قریب پنجاه نفر بودند برجای و ترجیح اختصاص داده برتبه علیه و لیمه‌دی ایران سر بلند و سرفراز فرمودند و قبای کیانی و خنجر و شمشیر و کمر مرصع و بازو بند مکل بالماس برسم خلعت التفات و مرحمت شد و در سلام عام که محضر جمیع شاهزادگان و رؤسای ایران بود با خلعت و فرمان پادشاه مرحوم را احضار فرمودند و بنوازشانی که فوق آن متصور عقول نیست مفتخر ساختند و جمیع اعیان و امرای درخانه را با علما و فضلا و مجتهدین و سادات و اهالی اسواق و مجلات دارالخلافه حکم فرمودند که دسته دسته و جوق جوق بخدمت پادشاه مرحوم رفته زبان بمبارک باد منصب عظمی گشایند و بابلجیان دول خارجه نیز اعلام این معنی شده بمبارک باد شتافتند و سه روز دردارالخلافه طهران وضیع و شریف دارالخلافه بعیش و سرور پرداختند.

روزی بر زبان الهام بیان خاقان مغفور در حین مخاطبه یا میرزا ابوالقاسم قائم مقام گذشته فرموده بودند که میرزا ابوالقاسم در تقدیر خداوندی نگذشته است که تو و اولاد تو در ایران پادشاه شوید باید بهمین خدمتگزاری دوات قانع و شاکر شده با از اندازه خود بیرون نگذاری.

القصة خاقان مغفور پادشاه مرحوم را شبی در خلوت خاص طلب فرموده و قریب بهشت ساعت با ایشان مکنونات خاطر شریف را در میان گذاشته آنچه را در امور و رموز دولرداری باید و شاید فرمایش فرموده بودند پس از مرحمت‌های گوناگون امیر زاده خسرو میرزا را احضار حضور مبارک فرموده بنصایح پادشاهانه مفتخرش ساختند و نشانی که منقش بصورت خاقان مغفور بود بدست امیرزاده خسرو میرزا دادند که آن صورت همایون را وسیله عفو جرایم خود ساخته بخدمت پادشاه مرحوم رساند و آغا بهرام خواجه را که از مقربان خاقان مغفور بود مقرر داشتند که باتفاق خسرو میرزا خدمت پادشاه مرحوم رفته از طرف خاقان طلب عفو زلاف او را نماید. امیر

زاده خسرو میرزا با این وسائل خدمت پادشاه مرحوم مشرف شده در مقام اعتذار توهمنات خود برآمده مورد التفات و نوازش پادشاه مرحوم گردید. خاقان مغفور زیاده از يك هفته پادشاه مرحوم را دردارالخلافة توقیف نفرموده مرخص آذربایجان ساختند.

پادشاه مرحوم میرزا ابوالقاسم قائم مقام را بجهت اتمام و انجام بعضی امورات دردارالخلافة گذاشته خود با امیرزاده خسرو میرزا و سایر ملتزمین رکاب ازدارالخلافة بیرون آمده عازم آذربایجان شدند و در قزوین رکن الدوله علینقی میرزا بلوازم خدمتگزاری کوشیده در ولایت خمه شعاع السلطنه فتح الله میرزا از اخلاص و خدمتگزاری خود را در بوته امتحان گذاشته صاف و خالص بیرون آمده مورد التفات پادشاه مرحوم شد و از آنجا پادشاه مرحوم کوچ فرموده از رودخانه قزل اوزن گذشته نزدیک قصبه میانج مضرب خیام پادشاهی گردید.

ذکر ورود اردوی پادشاه مرحوم بقصبه میانج تا ورود بدارالسلطنه

تبریز و گرفتاری این دعاگو و بعضی از امیر زادگان

چون اردوی پادشاه مرحوم بقصبه میانج رسید اهالی آذربایجان باخلاص و ارادات تمام روی باردوی همایون آوردند و بشرف آستان بوسی مشرف میشدند و بشکرانه وجود پادشاه مرحوم غمهای گذشته را از خاطر میزدودند و این دعاگوی دولت پادشاهی قبل از همه امیرزادگان آذربایجان در منزل میانج بشرف آستان بوسی مشرف و بلوازم مرحمت از طرف پادشاه مرحوم سرافراز شد و چون از منزل تربت جام تا این منزل میرزا ابوالقاسم قائم مقام که کارگذار بود در خدمت پادشاه مرحوم بسبب اغراض فاسده خود موضوع دولت خواهی خود را بدگویی این دعاگوی دولت نموده بود و چنان در خاطر پادشاه مرحوم قرار داده و متیقن ساخته بود که این دعاگوی دولت در آذربایجان البته بشرف آستان بوسی مشرف نخواهد شد بلکه باموراتی که

باعث تخریب دولتی باشد قیلم و اقدام خواهد کرد و جمیع خدمات سرحدیه و تمکیناتی را که از محمد خان امیر نظام نموده بود پلباس تزویر و حیلہ گری در خدمت پادشاه مرحوم جلوه گر ساخته و ظهور صدق و کذب عرایض خود را باوقات ورود آذربایجان و بتخلّف این دعاگوی دولت از شرف آستان بوسی منوط و مربوط داشته بود در این وقت که این دعاگوی دولت بصدق و ارادت تمام مقدّم از همه امیر زادگان با وجود اینکه از خوی و اردوی تا منزل میانج ده مرحله راه است و از همه ولایات آذربایجان بآبجا بیدتر است بشرف آستان بوسی رسیدن فساد عرایضی که میرزا ابوالقاسم قائم مقام در خدمت پادشاه مرحوم مینمود ظاهر شد پادشاه مرحوم بمقتضای طینت بلوازم مرحمت و التفات اقدام میفرمودند میرزا محمد پسر قائم مقام خبر ورود این دعاگوی دولت را در منزل میانج پسر خود نوشته روانه نمود و میرزا ابوالقاسم بعد از شنیدن این خبر دانست که اگر يك ماه این دعاگوی دولت در خدمت پادشاه مرحوم بلوازم خدمتگزاری قیلم و اقدام نماید و محمد خان امیر نظام نیز بشرف آستان بوسی مشرف شود این دعاگوی دولت بحسن خدمتگزاری و جان سپاری و بتصدیقات محمد خان امیر نظام که از همه جهت و همه باب امین و معتمد دولت است رفع شبهات او را از خطر پادشا مرحوم بالکلیه خواهند نمود از منزل ابهر قزوین بجایاری دو منزل را يك منزل نموده و در منزل صومعه باردوی همایون رسید خواست طرحی را که در مشهد مقدس برای فرار امیرزاده خسرو میرزا ریخته بود برای این دعاگو نیز ریخته باشد در همان منزل صومعه بجادر این دعاگو آمده در خلوت باین دعاگو اظهار نمود که شما بچه اطمینان باین اردو آمده اید اگر باطمینان من است من بشما ننوشته بودم از جای خود حرکت نمایند و سخن مرا هم صاحب کار نشنود و کدام زمان بوده که این صاحب کار بمن کم التفات نبوده در بین دوازده سالگی که حاجی محمد خان قراگوزلو وزیر و در مراغه خدمت این صاحب کار بود دشمنی قدیم با من داشت و همیشه زبان بدشمنی من در خدمت این صاحب کار میکشود و بعد از اینکه بهمدان رفتند میزاز -

محمد علی مستوفی و میرزا حسن برادرش که هر دو دشمن جانی من بودند و در دربار خانه این صاحب کار وزیر و صاحب اختیار بودند آنی از بدگویی من غافل نشده اند و پس از آنکه بقراجه داغ تشریف برده اند میرزا نصرالله اردبیلی که با من عداوت قدیمی داشت صاحب اختیار دربار خانه این صاحب کار بود بجزدشمنی و بدخواهی از من تخمی در دل این صاحب کار نکاشته حاجی میرزا آقاسی و حاجی زین العابدین شیروانی که انیس و جلیس این صاحب کارند سخنی بجز فتوای قتل من در خدمت این صاحب کار نمیدهند به علاوه الله یار خان آصف الدوله بسبب منصبی که من دارم با من همه وقت در مقام عداوت است و این بیت را در آخر گفتگو خواند :

نیست بر لوح دلش جز الف قامت یار

چکند حرف دیگر یاد نداد استادش

این دعاگوی دولت در جواب گفت که مرا بجز خدمتگزاری و جان سپاری منظوری نبوده و نیست و در این وقت که اعمام در ولایت عراق هر يك سی سال است در ولایت متصرف و مافیہ خود نشسته و دم از استقلال میزنند اگر العیاذ بالله فی الجمله مخالفتی در مملکت آذربایجان پیدا شود ظاهر آن است که در سلسله نایب السلطنه این امر بزرگ برقرار نماند و بالکلیه این اولاد مستأصل آیند و یارچه نانی محتاج شمع بدرخانه مردم روند ، دستخطی از نایب السلطنه مرحوم همراه داشتیم که بیادشاه مرحوم و باین دعاگوی دولت در ایام غلبه روسیه در هنگامی که در اردبیل در خدمت بیادشاه مرحوم بودم مرقوم فرموده بودند و مشتمل بود بر ترغیب این دعاگوی دولت بر خدمتگزاری و جان سپاری نسبت بیادشاه مرحوم و بتحریر ایشان در التفات و مرحمت نسبت باین دعاگو و در ضمن دستخط مرحمت فرموده بودند که نه بخوام پسرهای من مثل طهماسب میرزا و محمد حسین میرزا پسران محمد علی میرزا باشند که از برای لقمه نان بدر خانه این و آن روند . همان دستخط را بمیرزا ابوالقاسم قائم مقام دادم و گفتم که این مثل وصیت است از نایب السلطنه مرا امیدی و ملجایی

بعد از فضل خدا سوای این درخانه نیست . میرزا ابوالقاسم قائم مقام پس از شنیدن این سخنان دیگر سخنی اظهار ننموده رفت و در منزل دیگر امیرزاده بهرام میرزا و امیرزاده فریدون میرزا و امیرزاده بهمن میرزا حاکم اردبیل و محمد خان امیر نظام و وزیر مختار دولت دوس بشرف استقبال و رکاب بوس مشرف شدند و فردای آن روز بچمن اوجان که مضرب نخیم لشکر نظام که باستقبال آمده بودند بود موکب همایون نزول اجلال فرمود و میرزا محمد پسر میرزا ابوالقاسم قائم مقام که جوانی خالی از شعور بود با محمد خان امیر نظام فی الجمله پر خاش کرد و در منزل اوجان وقت ورود این دعاگوی دولت بخدمت پادشاه مرحوم برای صرف نهار آقا محمد حسن صندوق دار که از نوکرهای قدیم نایب السلطنه و معتمد ایشان بود در میان درب تالار عملارت به تردید این دعاگوی دولت آمده سیاهه در ترتیب ایستادن امیرزادگان در خدمت پادشاه مرحوم باین دعاگوی دولت نمود . این دعاگو پس از ملاحظه دید که در صف این دعاگو که کسی تا این زمان در آن صف مقدم تر از این دعاگو نمی ایستاد شاهزاده ملك قاسم میرزا و طهماسب میرزا و امیرزاده بهرام میرزا و این دعاگو را در مرتبه چهارم نوشته است .

این دعاگوی دولت خواست که سیاهه را از دست آقا محمد حسن گرفته درست ملاحظه نماید که خط کیست آقا محمد حسن سیاهه را نداده بجای خود رفت . این دعاگوی دولت وارد حضور پادشاه مرحوم شده در آخر صف امیرزادگان ایستاد و پس از صرف نهار عریضه بخدمت پادشاه مرحوم در این باب عرضه کرده در جواب مرقوم فرموده بودند که محمد خان امیر نظام شما را دیده از فرمایش ما استحضار بهم خواهی رسانید از آن قرار در سلام عام باید رفتار نمائید و در آن روز سلام عام منعقد بود که فرمان ولیمهدی خوانده شود .

این دعاگوی دولت بچادر خود رفته منتظر آمدن امیر نظام نشست وقتی مستحضر شد که سلام عام بانجام رسیده و محمد خان امیر نظام نیامده پادشاه مرحوم

از سرایرده و چادر عمارت تشریف برده است این دعاگوی دولت در عمارت بخدمت پادشاه مرحوم رسیده التفات و نوازش بطور عادت و مقرر فرمودند و از منزل اوجان بدو کوچ بدارالسلطنه تبریز رسیدند پادشاه مرحوم بسبب تعیین ساعت ورود که ده جولای روز تأخیر داشت در محله باغ میشه در منازل حاجی صادق کدخدای شرف نزول ایدانی داشتند و اردوی مبارک در صحرایی که در پشت باغ شمال است افتاده هر کسی از اعیان بمناسبتی منزل گرفته این دعاگوی دولت نیز در عمارات باغ صفا که ملک دعاگو بود منزل گرفت .

چون میرزا ابوالقاسم از منزل صومعه بعد از گفتگویی که با این دعاگو نموده و مأیوس شده بود تا ورود بمنزل باغ میشه طرحی دیگر ریخته و فساد عجیب تر انگیزخته بود و از قراریکه بعد معلوم این دعاگو شد بخدمت پادشاه مرحوم عرض کرده بود که سبب آمدن جهانگیر میرزا آنست که خود را بمیان جمعیت آذربایجان انداخته بلباس خدمتگزاری در آمده فرصت نگاه داشته آفتی العیاذ بالله بوجود مبارک رساند و الا از سر حکومت دو مملکت برخاستن و با بیست و سی سوار بدرج خانه پادشاه آمدن بدون حیل و تزویر نیست و عهد کرده بود که اگر شما در مقام قید و حبس او بر نیاید من تکلیف خود را نمیدانم که بخدمت آذربایجان قیام نمایم .

پادشاه مرحوم نیز که در آن اوقات استقامت دولت خود را در حفظ رضای میرزا ابوالقاسم میدیدند باز فرموده بودند که ما اختیار در امور خود نداریم و تفویض صلاح و فساد امور را بر رأی و رویت تو نموده ایم آن نمک بحرام نیز نظر بمقتضای خیالات خود افتاد و اعدام این دعاگوی دولت را اول مدارج اعتبار و اقتدار خود دانسته در هجدهم ربیع الاول هزار و دوست و پنجاه جمعی را از غلام و عمله قریب بمنزلی که این دعاگوی دولت در وقت ورود بدرج خانه مبارک در آن منزل می نشست گذاشته و فوج سرباز قراجه داغی که منصورخان سرهنگ آن فوج بود در درب خانه حاضر نموده و این دعاگوی دولت در وقت ورود بدرج خانه از قضا آن روز بآن منزل

نرفته یکسر بسلام. پادشاه مرحوم رفت و از خدمت پادشاه مرحوم عود نموده
بجز مخانه بدیدن هشیمره که همان روز از قزوین آمده بود رفت و از آبجایرون آمده
بدیدن دو نفره که هر دو نفر در منزل میرزا ابوالقاسم قائم مقام بودند آمد و میرزا
ابوالقاسم در آنجا با این دعاگو ملاقات کرده پریشان گویی و سخنن بی ربط که اکثر
اوقات در طفره زدن از کار عادت او بود آغاز نهاد و این بیت را مکرر رو بدعاگو نموده
میخواند :

سخت دلتنگ شدم خانه صیاد خراب کاش روی قسم جانب حجاب میگرد
این دعاگوی دولت از منزل او برخاسته بیازدید طماسب میرزا رفت ، از قضا
طماسب میرزا در منزل نبود و یکساعت بیشتر بفروب نمانده بود خواست که از
در بخانه سوار شده بمنزل عود نماید که اسمعیل خان پیشخدمت جدید الاسلام از طرف
پادشاه مرحوم آمده این دعاگورا احضار نمود و این دعاگوی دولت بخدمت پادشاه
مرحوم رسید چون بعضی امورات سرحدیه خوی و جمع آوری لشکر برای آن سرحد
و بعضی امورات از قبیل تنظیم سواره قراپایاق و فراری طایفه حبیکه از محال سلو جلاغ
در میان بود و این دعاگو بعرض پادشاه رسانیده بود فرمایش فرمودند که جهانگیر
میرزا میخواهم این امورات و این مطالبات را امشب با میرزا ابوالقاسم قائم مقام و
محمد خان امیر نظام نشسته گفتگو نموده تمام نمایند که فردا اوقام آن بهر برسد و
پس فردا شما لشکری را که برای طلب مال تجار خبر نموده اید و بقا زلی گول برده
مشغول بگرفتن مال تجار از سر عسکر ارزنة الروم باشید و محمد خان امیر نظام در
حضور مبارک ایستاده بود .

این دعاگوی دولت عرض کرد که فرمایش پادشاه مطاع است امشب این دعاگو
بمنزل نمیرود و با قائم مقام و امیر نظام نشسته امورات را بانجام رسانده فردا چگونگی
را بخدمت عرض مینمایم . از حضور مرخص شده با محمد خان امیر نظام روانه بالا
خانه شد که منزل معین این دعاگو بود که وقت آمدن در بخانه در آنجا می نشست .

میرزا ابوالقاسم را در بین راه دید که بخدمت پادشاه مرحوم می‌رود فرمایش پادشاه مرحوم را باو رسانده در جواب گفت که شما با امیر نظام در بالا خانه تشریف داشته باشید من نیز حالا بخدمت میرسم این دعاگو با محمد خان امیر نظام بیلا خانه رفته در این بین امیرزاده خسرو میرزا نیز بیلا خانه آمده نشست، این دعاگو دید که امیر نظام آهسته آهسته مشغول گریه است خیال نمود که از دلشنگی است که از میرزا محمد پسر قائم مقام دارد و دو روز پیشتر باین دعاگوی دولت از دست میرزا محمد شکایت کرده بود . در این بین فضلعلی خان یوز باشی قرا باغی داخل منزل شده ایستاد، این دعاگو باو اظهار کرد که اگر سخنی داری اعلام کن و الا در این منزل فرمایشی از طرف پادشاه شده است و جمعی هستیم که مشغول بانجام آن اموریم. فضلعلی خان سخنی نگفته باز ایستاد باز این دعاگوی دولت تکرار سخن را نموده فضلعلی خان اظهار کرد که از طرف پادشاه مأمورم که از شما و از امیرزاده خسرو میرزا اسلحه را که در کمر دارید بگیرم و شما در اینجا بی اسلحه بنشیند . سخن که بدینجا رسید محمد خان امیر نظام برخاسته از آن منزل بیرون رفت و جمعی کثیر با تفنگ و اسلحه وارد منزل شده این دعاگو را با امیرزاده خسرو میرزا احاطه نمودند و محمد حسین خان ایشیک آقاسی باشی در همین حال از طرف پادشاه مرحوم آمده اظهار نمود که ما بی جهت بجهت شما اقدام نکردیم بما عرض کرده اند که شما يك جفت طيآنچه كوچك در بغل خود دارید و ميخواسته ايد كه اولاً قائم مقام را كه ركن دولت من است بقتل رسانيد و اگر او نشود العياذ بالله بخود ما چشم زخم رسانيد .

این دعاگوی دولت در جواب گفت که این دعاگو از این بالا خانه جایی نرفته و بی خبر از این مقدمات باین بالا خانه آمده است اگر این کلمات را که عرض کرده اید بومی از صدق داشته باشد حال باید طيآنچه ها در نزد این جناب باشد. فضلعلی خان نزدیک آمده ملاحظه نمود که بغیر از کارد دسته فولادی که قانون بود همه کس بکمر میزد و يك کیسه مهر هیچ در نزد این دعاگو و امیرزاده خسرو میرزا نیست. پس از

گذشتن این گفتگو و ظهور کذب این عرایض چون چنین وانموده بود چاره و مصلحتی در دولتداری بجز نگهداری این دعاگویان نبود و شب در آن بالاخانه پایان رسید و صبح آن شب این دعاگو را با امیرزاده خسرو میرزا و بهمن میرزا و میرزا نصرالله و چهارصد نفر سوار و چهارصد نفر سرباز و دوعراده توپ سپرده و دو باب تخت روان حاضر کرده این دعاگویان را روانه قلعه اردبیل داشتند . در همان شب این دعاگو عریضه در باب سفارش عیال و اولاد خود پیدایش مرحوم معروض داشت . چپار فرستادند و امیرزاده احمد میرزا را که درخوی مشغول بخدمات دیوانی بود و امیرزاده مصطفی قلی میرزا را که در ارومی مشغول خدمات آن طرف بود گرفته بشیریز آوردند و ایشان در آن وقت در سن پانزده سالگی و شانزده سالگی بودند و آنها را نیز روانه اردبیل ساختند و پادشاه مرحوم در ساعت معین داخل دارالسلطنه تبریز شده در عمارات سرکار نایب السلطنه شرف نزول ارزانی داشتند .

ذکر احوال دارالخلافه طهران تا هنگام وفات خاقان خلد آشیان و

دفن ایشان در دارالایمان قم

چون خاقان مغفور پادشاه مرحوم را ولیعهد نموده روانه آذربایجان نمودند اولاد خاقان مغفور که در ولایات بودند فی الجمله بنای کوتاهی در خدمات دیوان گذاشتند ، خاقان مغفور لشکرهای عراق و مازندران را احضار و دارالخلافه را بوجود معتمدان مضبوط فرموده و ظل البطلان را که حاکم و نایب دارالخلافه بود در دارالخلافه گذاشتند و با لشکرها بجزم نظم فارس و اصفهان روانه شدند و رکن الدوله علینقی میرزا و امام وردی میرزا را که سرکشیکچی باشی بود با بعضی از شاهزادگان دیگر از ملتزمین رکاب ساختند و در وقت حرکت اردو خبر گرفتاری این دعاگویان بخاقان مغفور رسید ، ظل السلطان گفته بود که بکشد جهانگیر میرزا بجهنم آن روز که آدم مرا از آذربایجان خفیف کرده پس فرستاد بایست این روزها را برای خود

ملاحظه نماید و قائم مقام باین لباس باصف الدوله نوشته بود که چون ارومیه و خوی مملکتی وسیع بودند جهانگیر میرزا را باردیل که حکومت گاه سابقش بود مأمور نمودیم .

القصة خاقان مغفور رجوع ابن امر را بوساطت ملك آرا که اسن اولاد خاقان مغفور بود فرموده باسکندر میرزا پسر بزرگ ملك آرا که در دار الخلافه طهران بود فرموده بودند که لشکر مازندران را و قتیکه باصفهان رسانیدی در دارا لسلطنه اصفهان از الله یار خان آصف الدوله جهانگیر میرزا را باعیالش گرفته بمازندران میفرستیم .

القصة خاقان مغفور از دار الخلافه حرکت فرموده بدارالایمان قم رسیدند چون در دارالایمان قم که مدفن بضعة موسی بن جعفر صلوات الله وسلامه علیها وعلی آبائهاست خاقان مغفور خرجها کرده و مدرسه و دارالشفاء در کمال تنقیح ساخته و گنبد مقدس را در کمال خوبی بخشهای طلا و درهای طلا و نقره آراسته اند و آنچه از اسباب زینت مثل قندیل طلا و نقره و زیارت نامه های مکل بجواهر بقدر امکان در آنجا گذاشته اند و در ایام سابق نذر فرموده بودند که صد هزار تومان در آن مکان مقدس خرج نمایند در این وقت که بآن مکان مقدس رسیدند بعد از زیارت و آستان بوسی محاسبه وجه نذریه را فرموده هفده هزار تومان باقی ماند، بود قدری را نقد تجویل فرمودند که خشت طلا ساخته شده در رواق مبارک مصروف شود و قدری را هم مقرر فرمودند که از اصفهان روانه فرمایند تا تمام تنخواه نذر پرداخته آید و برای خود مضجمی در ایام حیات در صحن مقدس معین فرموده و سنگ مزار در حال زندگانی بفرمایش همایونی از سنگ مرمر تراشیده شده و صورت مبارک را در بالای آن سنگ با تاج و بازو بند حجاران کنند بودند .

خاقان مغفور بمضجع شریف رفته يك دو ساعت در آنجا توقف فرموده بعضی فرمایشات عبرت انگیز نمودند و پس از این مقدمات از دارالایمان کوچیده منزل

بمنزل بدار السلطنه اصفهان تشریف بردند و حسینعلی میرزای فرما فرما را که از شیراز خواسته بودند در شیراز بشف پای بوس رسید و محاسبه دارالملک فارس کشیده آمد و چهار صد هزار تومان باقی دار شده بتحصیل داری حسام السلطنه محمد تقی میرزا مفتوح و موکول شده و فرمان فرما را بدست او سپردند که از اصفهان بفارس برده حکماً تنخواه باقی را از او باز یافت دارند. فرمان فرما حسام السلطنه محمد تقی میرزا دو منزل از اصفهان بیرون رفته بودند که خاقان مغفور بسبب استیلای مرضی که در آن اوقات بر وجود همایون طاری شده بود در شب نوزدهم جمادی الآخره هزار و دوست و پنجاه در دار السلطنه اصفهان تاج و تارک پادشاهی را گذاشته جان پاک را بجان آفرین تسلیم نمودند و کلمه «پادشاه ایران در اصفهان مرد» تاریخ وفات آمد انالله وانا الیه راجعون.

بعد از وقوع این واقعه عظمی اهل حرم و شاهزادگان و امرا و ارکان دولت گریبان دریده و خاک غم و اندوه بر سر کرده و لباس ماتم پوشیده لشکریان مازندران را که در همان روز با اسکندر میرزا ولد ملک آرا وارد شده بودند با لشکریان عراق که در اردوی همایون جمع بودند متفق ساخته نمیش مطهر خاقان مغفور را در محفه گذاشته بقانونی که در ایام حیات از برای اهل لشکر کوچ واقع میشد جمیع شاهزادگان و امراء و اعیان بهمان قانون محفه مبارکه محفوف برحمت رب غفور را پیش انداخته و علمهای مبارکه را سیاه کرده بدون تفرقگی لشکر با آداب و آیین هر چه تماضر روانه دارالایمان قم شدند و عبدالله خان امین الدوله در اصفهان مانده بدولتخانه مجتهد العصر و الزمان ملاذ الاسلام و اسلامیان حاجی سید محمد باقر رحمه الله رفته نشست و شاهزاده محمد رضا میرزا ولد خاقان مغفور نیز از دار السلطنه اصفهان بچاباری روانه دار السلطنه تبریز برای رساندن خبر واقعه بخدمت پادشاه مرحوم شدند و شاهزاده رکن الدوله علینقی میرزا ریش سفید اردو گشته اردوی بزرگوار بقانون و آدابی که نوشته شد بدارالایمان قم رسانیده اهالی بلوازم تعزیت داری و خدمتگزاری کوشیده نمیش

مظهر خاقان مغفور را بعد از طواف آستانه متبرکه حضرت معصومه صلوات الله وسلامه علیها وعلی آبائها در صحن مقدس در حجره که ایام حیات خاقان مغفور خود معین و مقرر فرموده بودند بهزار امیدواری بشفاعت صاحب آن آستانه مبارکه بخاک پاک تربت حسینه صلوات الله و سلامه غایه که در ایام حیات خاقان مغفور بقدر بیست من از کربلای معلی آورده بود سپرده شد، پس از اتمام این امر الله یار خان آصف الدوله در صحن مقدس نشسته بدارالخلافت رفت و سایر لشکریان فوج و جوق جوق رو بدارالخلافت طهران نهادند.

در ذکر آثاری که از خاقان مغفور در صفحه روزگار ماند

اولاً اولاد امجاد ایشان است که برای هیچ سلطانی از عهد کیومرث تا این زمان اتفاق نیفتاده است در حین وفات پنجاه و سه نفر اولاد ذکور صلبی داشتند و قریب بشتت نفر اولاد انثا که بعد از وفات خاقان مغفور باقی بودند سوای نبیره و نتیجه.

ثانیاً کشیدن قلعه مبارکه نجف اشرف است که بعد از ظهور طایفه وهابی آن قلعه را در آنجا کشیدند و مبلغهای کلی در راه رضای ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین و راحت مسلمین در آن سرزمین خرج فرمودند.

دیگر تعمیر قلعه کربلای معلی است که او را نیز بسبب ظهور وهابی و دست درازی ایشان ساختند.

دیگر تعمیر آستانه مبارکه قم است که قریب بصد هزار تومان در آنجا خرج فرموده بتعمیر و تنقیح آنجا قریه الی الله سعی نمودند.

دیگر تعمیر مسجد جامع است در دارالخلافت که مشهور است بمسجد شاه و گنبد آن مسجد را بخشهای طلا مزین ساخته اند.

دیگر بنای مسجد و مدرسه سمنان است که در حقیقت مسجدیست دلنشین و

مدرسه اینست خوش وضع و آئین و از همه مترددین صفت آن مسجد و آن مدرسه شنیده می شود .

دیگر ساختن در طلای مرصع است برای ضریح روضه رضویه .

دیگر تعمیر عمارات ارگ دارالخلافه و طرح باغات مفصله است که مشحون بمعارات عالی و از حد وصف و تعریف خارجند مثل عمارات موسوم بقصر قجر و باغ نگارستان و باغ لاله زار و بنای عمارت عالی در سلیمانیه و چمن سلطانیه اوجان که هر يك از این عمارات کمال امتیاز را دارند .

ذکر وقایع دارالخلافه و ادعای ظل السلطان و حکایتی

که واقع شد

چون خبر وفات خاقان مغفور بمسامع ادانی و اقصای رسیده در ممالك ایران منتشر گردید در هر سری سودائی پدید آمد . و در هر خاطری خیالی یداد شد از آن جمله ظل السلطان که حاکم دارالخلافه طهران بود با شاهزادگان اطراف که در عراق حاکم و مسلط بودند باعتقاد خود متفق و متحد شده بغیر از خود کسی را نمیدید و خود را صاحب تاج و تخت دانسته در دارالخلافه جلوس نمود و دست ببند و بخشش گشاده از رنود و اوباش دارالخلافه لشکری ترتیب داده بقالان و قصابان و برزگران را نام نویسی نموده و لشکریان خاقان مغفور را با علینقی میرزای رکن الدوله احضار کرد . رکن الدوله نیز اردوی معلی را با اسباب و اثاث سلطنت همراه برداشته بدارالخلافه رساند و مخلصانه بخدمتکاری ظل السلطان قیام و اقدام نمود و بازوبند خاقان مغفور را که یکپارچه سنگ الماس و هشت مثقال وزن آن و مسمی بدربای نور است و مقومان از قیمت آن عاجزند بظل السلطان تسلیم نموده اساس سلطنت را در دارالخلافه چیدند و باطراف ولایات فرامین نوشته خبر از جلوس دادند و بعضی ولایات نیز حکام و نواب فرستادند و محمد جمفر خان کاشی را که از عهد ضعی تا ایام

التجاء تربیت شده و دست پرورده ظل السلطان و از همه رموز و غموض آگاهی داشت بمنصب وزارت دیوان اعلی برداشتند و رکن الدوله علینقی میرزا را با نوشتجات بدار السلطنه تبریز روانه نمودند، مضمون نوشتجات اخبار جلوس و خواهش آنکه پادشاه مرحوم امضای این جلوس را نموده و در این ضمن ظل السلطان نیز ممالک آذربایجان را بیادشاه مرحوم واگذارد و ولایت عهدی دولت علیه ایران را که خاقان مغفور بایشان مرحمت فرموده اند ظل السلطان نیز امضا نماید و ابلجیان دول خارجه را باین عهد و شروط شاهد ساخت تا مملکت ایران را آرامشی و آسایشی بدید آید.

چون ظل السلطان برادر اعیانی نایب السلطنه بود و یک نفر همشیره اعیانی نیز داشتند که در این اوقات در آذربایجان در حبالة نکاح میرزا ابوالقاسم قائم مقام بود از قراریکه مسموع شد سرکار ظل السلطان بخط خود پادشاه مرحوم در ترجیحات قبول نمودن این خواهشها که شده بود نوشته بودند که شما چگونه از عمه خجالت نمیکشید که او را گریان و نالان گذاشته بر سر من لشکر میخواهید یاورید.

القصه بعد از روانه شدن رکن الدوله علینقی میرزا بسمت آذربایجان سرکار ظل السلطان سکه زده و خطبه خوانده و شاهزاده امام وردی میرزا را با پانزده هزار سوار و پیاده و توپخانه از دارالخلافه بیرون فرستاده بسمت آذربایجان روانه نمود و بیست هزار تومان زر نقد با سکندر میرزا پسر ملک آرا حاکم مازندران داد که بمازندران پیش ملک آرا برده بتدارک لشکریان، مازندران قیام و اقدام نماید و سه هزار تومان برای استمالت الله یار خان آصف الدوله بقم فرستاده قریب بهفتصد هزار تومان از خزانه عامره زر نقد بیرون آورده بانجام این جوهره خیالات متفرق و مصرف ساخت و خود را پادشاهی مقتدر و سلطانی قاهر پنداشته تکیه بر جای بزرگان بلاف و گراف زد.

ذکر احوالات فرمانفرمای فارس و اموراتی که در آنجا واقع شد

حسینعلی میرزای فرمانفرما چنانکه مذکور شد بمحصلی حسام السلطنه محمد تقی میرزا از اصفهان میرفت، دو منزل از اصفهان رفته بودند که خبر واقعه خاقان مغفور بسمع ایشان رسید، حسام السلطنه همد تقی میرزا او را وداع کرده راه بروجرد را پیش گرفت و فرمانفرما نیز راه ولایت فارس را پیموده بفارس رسید و اهل مملکت فارس را جمع نموده سکه زده و خطبه خوانده جلوس نموده و خود را پادشاه مستقل و مقتدر دانسته کسی بطلب حسینعلی میرزای شجاع السلطنه بکرمان فرستاد. شجاع السلطنه کرمان را بمعتمدان سپرده بخطفه یزد نایب فرستاده و بولایت عراق که خواهان خود میدانست اعلام نامجات نوشته خود روانه دارالعلم شیراز شد و بعضی از شاهزادگان که قریب بفارس حکومتگاه داشتند بوجود خود بفارس رفته و بعضی دیگر عرایض ارسال نموده دم از خدمتگزاری و اطاعت زده و فرمانفرما بعد از ورود شجاع السلطنه بفارس شش هزار سوار و پیاده ترتیب داده بهمراهی شجاع السلطنه روانه عراق نمود و محمد تقی میرزا با هفت هشت هزار نفر از طوایف بختیاری و بروجردی و لشکریان بروجرد که در اصفهان در اردوی خاقان مغفور بودند برسر او جمع شده تا بروجرد آمدند و بعد از ورود بروجرد لشکریان را بجهت خواستن مواجب و سیورسات مرخص نموده عده جمع آوری و لشکر کشی را بهپاران گذاشت

سرکار شیخعلی میرزا درملایر و تویسرکان گاهی باستحکام قلعه فولاد که از محدثات خود ایشان است و در بالای تپه واقع پرداخته و گاهی عزم فرار را بکربلای معلی جازم شده و گاهی اتفاق با حسام السلطنه را لازم شمرده و گاهی بخیال اینکه بتزویر همه را فریب میدهم افتاده تا آنکه صیبه میرزا محمد خان که خاله پادشاه مرحوم و در این سال بعزم زیارت مکه مشرفه روانه شده و در این اوقات بآذربایجان رسیده بود و بسبب فوت خاقان مغفور از دارالسلطنه تبریز عود کرده بمالایر رسید

شیخ الملوک بعد از ورود ایشان ولایت توپسرکان و ملایر را بولی محمد میرزا پسر خود که از خاله پادشاه داشت داده و این عمل را مایه استقامت حکومت خود پنداشته آسوده و فارغ البال نشست .

ذکر وقایعاتی که قبل از رسیدن خبر فوت خاقان مغفور در آذربایجان

واقع شد

چنانکه سابقاً سمت گذارش یافت پادشاه مرحوم بعد از ورود بدارالسلطنه تبریز و فرستادن ابن دعاگوی دولت با متعلقان بقلعۀ اردبیل مأمور نمودن شخص صاحب وجودی را بسرحد ولایت روم لازم و واجب شمردند که در باب اغتشاش سرحد و مال تجار ایران با پاشایان و سرعصر ارزنة الروم گفتگو نموده قراری مستحکم دهد و استرداد اموال تجار را از قطاع الطريق طایفه جلالی نماید لهذا محمد خان امیر نظام را با لشکریانی که این دعاگو برای همین خدمات مستعد و آماده ساخته بود مأمور بنظم امورات آن سرحد نمودند .

محمد خان امیر نظام با جمعیتی که لازم بود بسرحد رفته در قازلی گول نصب خیم اقامت نمود محمد اسعد پاشا سرعصر ارزنة الروم نیز بسرحد آمده با محمد خان امیر نظام ملاقات نمودند و دولت علیه روم بهفتاد هزار تومان خسارت تجار ایران را قطع نموده متقبل دادن شدند رمتعهد شدند که طایفه جلالی و سایر طوایف ایران را موافق مصالحه نامه خود در ولایت خود نگذارند و راه ندهند .

درین این گفتگوها بودند که شاهزاده محمد رضا میرزا از دارالسلطنه اصفهان رسیده خبر واقعه وفات خاقان مغفور را بعرض پادشاه مرحوم رسانید و محمد خان امیر نظام با لشکریان مراجعت نموده بتبریز آمدند و امنای دولت پادشاهی بتدارک تسخیر ممالک ایران و روانه شدن بدارالخلافة طهران افتادند .

ذکر جلوس پادشاه مرحوم در دارالسلطنه تبریز و لشکر کشیدن بعراق

و بد خواهی میرزا ابوالقاسم قائم مقام با محرر اوراق

چون شاهزاده محمد رضا میرزا وارد دارالسلطنه تبریز شد و از کیفیت وفات خاقان خلد آشیان پادشاه مرحوم را آگاهی داد میرزا ابوالقاسم قائم مقام اظهار خیانت طینت خود را کرده در اوّل مجلس مصلحت عرض کرده بود که این بنده وقتی متقبل و متکفل این امورات بزرگ میشوم که جمیع عرایض این بنده دولتخواه مسموع آید و باید که پادشاه قطع نظر از جمیع ارحام و عشایر خود نموده بآنچه این بنده مقتضی و مصلحت دولت داند حکم و اشاره فرمایند و الا این بنده صلاح خود را نمیداند که باین امورات بپردازد، درخانه خود نشسته مشغول بدعاگویی خواهد بود.

پادشاه مرحوم تفصیل این اجمال را سؤال مینماید که چه واقع شده و چه باید کرد؟ او در جواب عرض مینماید که اولاً باید جهانگیر میرزا و خسرو میرزا را که خاطر من از ایشان مشوش است و ایشان مرا باعث این بدخواهی نسبت بخود در خدمت شما میدانند باهلاک و اعدام ایشان حکم صادر فرمائی تا مرا آسودگی از طرف ایشان بهم رسیده بخدمات دولتی اقدام نمایم و الا احتمال میرود که پادشاه باقتضای مرحمت جبلی بعد از تسلط در مملکت ایران ایشان را خلاصی بخشند و ایشان با من در مقام عداوت گوشند. والبدّه پادشاه مرحوم را نیز با خود متفق ساخته، اصرار تمام سعی در انجام این کار شدند و پادشاه مرحوم اصلاً تمکین این نوع سخنان را از ایشان نمیفرمود تا اینکه اصرار میرزا ابوالقاسم و سایرین از حد گذشته اسمعیل خان فرائی باشی را میرزا ابوالقاسم قائم مقام بمنزل خود طلبیده حکمی بمهر پادشاه مرحوم بدست او داده او را برای عاجز ساختن این دعاگوی دولت پادشاهی

وامیرزاده خسرو میرزا روانه اردبیل نمود و پس از ساختن و پرداختن این مدتی غافل از منتقم حقیقی شده بکارسازی امورات سفر اقدام نمود و پادشاه مرحوم در ساعت بعد در دارالسلطنه تبریز وارث و استحقاق جلوس فرموده سکه و خطبه باسم مبارک خوانده شد و «ظهورالحق» تاریخ جلوس آمده خاتم پادشاهی را بساین بیت منقش فرمودند :

شکوه ملک و مات رونق آئین و دین آمد

محمد شاه غازی صاحب تاج و نکین آمد

و باحضر لشکریهای آذربایجان فرمان صادر فرموده باشش هزار لشکر نظام و دو سه هزار-واره و بیست و چهار عراده توپ از آذربایجان حرکت فرموده و محمد خان امیر نظام را امین و معتمد خود نموده با امیرزاده فریدون میرزا در دارالسلطنه تبریز گذاشتند و امیرزاده بهرام میرزا را با افواج نظام و سواره کرمانی که در مرحمت آباد ساکن بودند با چند عراده توپ بحکومت کرمانشاهان و ضبط آن سامان روانه داشتند و حاجی میرزا آقاسی را نیز از ملتزمین رکاب خود فرموده

۱- در حاشیه نسخه ها چنین نوشته شده : « از میرزا عبدالوهاب طبیب اردبیلی شتاع شد که از قول والد خود نقل نمود ، در زمانی که مرحوم امیرزاده جهانگیر میرزا و خسرو میرزا در قلعه اردبیل متوقف بودند والد نامی صالح طبیب اردبیلی از جانب حکومت اردبیل مأذون بود بخدمت امیرزادگان تردد و هنگام لزوم بمعالجه اقدام نماید . چند روز قبل از قضیه عاجز شدن این دو نفر امیرزاد ، در قلعه در خدمت امیرزادگان بودم . مرحوم جهانگیر میرزا تنگنا از دیوان خواجه حافظ شیرازی بجهت استخلاص خودشان از قلعه اردبیل تقال نمودند این غزل آمد :

خوش آمد گل و زآن خوشتر نباشد که در دست بجز ساغر نباشد

زمان خوشدلی در یاب در یاب که نائم در صدف گوهر نباشد

مرحوم جهانگیر میرزا را از فال خوش آمد بخلاف آن مرحوم خسرو میرزا عرض کرد خان داداش از بیت دوم چنان معلوم میشود که ما را عاجز و گور خواهند کرد ، مرحوم جهانگیر میرزا تغیر نموده فرمودند خسرو میرزا چرا تطیر میزنی فال باین خوبی که صریح است باستخلاص ما و خسرو میرزا بگفته خود اصرار داشت ، کمتر از یک هفته از این صحبت نگذشته واقعه هائله عاجز شدن آن دو امیر زاده اتفاق افتاد المهد علی الراوی حررفی

هرچند میرزا ابوالقاسم درماندن حاجی میرزا آقاسی در تبریز سعی نمود مفید نیفتاد و پادشاه مرحوم از دارالسلطنه تبریز با وزیرای دولت روس و انگلیس بیرون آمده روانه عراق شدند و امیرزاده بهمن میرزا نیز از اردبیل احضار شده در میانج باردوی همایون رسیده و کب همایون با کمال استقلال از خاک آذربایجان بیرون آمده وارد خاک عراق گردیدند.

قصه احوال این دعاگوی دولت شاهی که از بدخواهی میرزا ابوالقاسم

چون کشید

از تبریز از منزل باغمیشه با امیرزاده بهمن میرزا بنوی که مذکور گردید روانه اردبیل شده در منزل سعدآباد که چهارفرسنگی تبریز است منزل نموده بودیم که گرد سوار پیدا شده فضلعلی خان با صد سوار از عقب رسیدند. این دعاگو از رسیدن این سواران از عقب بسیار متوحش شده خود را بالکلیه باخته مترصد هلاک نشست، فضلعلی خان نزدیک آمده جواب عریضه دعاگو را بخط پادشاه مرحوم باین دعاگوی دولت رسانیده مشعر بردلداری و نوازش و اطمینان از طرف اهل و عیال، صورت رقعہ این است :

« برادر جان عزیز من کاغذی که نوشته بودی رسید از وضع آداب دانی آن برادر خلی خوشحال گشتم خدا خودش آگاه است که آن برادر را چگونه ازدل دوست دارم هرگز بد نسبت بآن برادر از دلم نگذشته و نخواهد گذشت حالا هم کسی بمال و عیال آن برادر رجوعی ندارد امیرنظام که می رود همه را با کمال اعزاز و احترام روانه میکند امیدوارم بهر جهت از جهات بآن برادر و عیال و اطفال خوش و وعده دیدار علی احسن الوجوه میسر گردد انشاءالله ».

این دعاگوی دولت فی الجمله بمال آمده از آنجا منزل بمنزل روانه اردبیل شد و در میان قلعه اردبیل منزلی دادند و قراول سرباز و غلام در میان اطاق و حیاط

و پشت بام ایستادند پس از بیست روز فتح الله خان مافی با امیرزاده احمد میرزا و مصطفی قلی میرزا بقلعه اردبیل رسیده از طرف میرزا ابوالقاسم رقه باین دعاگوی دولت رسانید که بسخنان زشت و زیبا مندرج ساخته بود، فتح الله خان بعد از ورود سوراخهای بخاریها را گرفته و دیوارهای حیاط را مرتفع ساخته و کشیکچیان را در وقت خواب نزدیکی لحاف، نشانیده بطریقی که کنارهای لحاف را بریز زانو گذاشته تا صبح باین طریق می نشستند، بالجمله کمال اهتمام در خدمت مرجوعه خود بعمل آوردند.

حکایت

یوسف نامی بختیاری که بطریق فراشان خلوت بجمع کردن رختخواب و پوشانیدن رخت و این دعاگوین مأمور شده بود روزی این دعاگوی دولت از حمام بیرون آمده در سر حمام نشسته بود. یوسف رو باین دعاگو کرده گفت که شما را بامن هیچ گونه مرحمت و التفات نیست، این دعاگوی دولت پادشاهی از او پرسید که راه این سخن چیست و چه باید کرد تا رضای خاطر شما بدست آید، در جواب گفت که روزی سه تومان از پادشاه مرحوم باخراجات شام و نهار شما معین شده است من از شما توقع میکنم که روزها را روزه گرفته و بشام شب قناعت نمایید تا برای من راه مداخلی پیدا شده بلکه از التفات و محبت شما صاحب يك لقمه نان بشوم، این دعاگوی دولت در جواب گفت که مرا در وجود خود اختیار هست در راه رضای خدا روزه میگیرم و بیرادران دیگر توقع شما را حالی مینمایم. بمنزل رفته چهار روز روزه گرفتیم امیرزاده احمد میرزا که در سن شانزده سالگی بود و طاقت این صدمه را نیاورده باین دعاگوی دولت اظهار کرد که یا چاره این کار را بکن یا من خود چاره خود را خواهم نمود. این دعاگو از ترس یوسف بختیاری ساکت شده جوابی نگفت. چون قرار بود که هفته يك بار امیرزاده بهمین میرزا برکشی این دعاگوین می آمد در این بار امیرزاده احمد میرزا بایشان وقت ملاقات تظلم گرسنگی خود را کرده این

دعاگویان از ترس یوسف نتوانستیم حقیقت را حالی نمایم، امیرزاده بهمن میرزا قدغن نمودند که هر وقت امیرزاده بخواهد قراولان و کشیکچیان از شربت خانه برای او نهار بیاورند بسبب این عرض یوسف با محمد مهدی خان نوری پسر فتحعلی خان که در مأخوذی نهار یومیه شریک بودند شب برخاسته بیجهت های و هومی انداختند و صبحی با امیرزاده بهمن میرزا عرض کرده و بتبریز نوشتند که شب امیرزادگان میخواهند که از کنج دیوار بالا رفته فرار نمایند ما خبردار شده نگذاشتیم و چون فتحعلی نوری مردی بد نفس و یکی از اقوام قریبش را محمد شاه سعید معیوب ساخته بود و همین محمد مهدی نام پسرش را ملک آرا در مازندران بتقصیری منسوب ساخته و سرش را خمیر گرفته روغن داغ کرده بمغزش ریخته بود و فتحعلی خان پدرش نیز یکسال وزیر این دعاگو بود و بسبب بد نفسی و بد رفتاری دعاگو او را موزول کرده بود و در این زمان حبس دعاگویان وزیر و کارگذار ردییل بود اسباب عداوت دست بهم داده و خوش آمدگویی بمیرزا ابوالقاسم قائم مقام نیز علاوه این اسباب شده بعد از خبر وفات خاقان مغفور فتحعلی خان نیز بتحریر امیرزا ابوالقاسم عریضه نوشته بود که تا امر جهانگیر میرزا را باتمام نرسانید مصلحت نیست که از آذربایجان بیرون روید. باری تقدیراتی که برای بشر در عالم قضا و قدر است اسباب و اوضاع عاجزی این بیچاره را چیده اسماعیل خان فراشباشی باردییل رسیده بعد از ابلاغ حکم بامیر زاده بهمن میرزا خود بآستانه شیخ صفی رفته نشست امیرزاده بهمن میرزا از او پرسیده بود که تو مأمور باین امر میباشی چرا خود اقدام نمی نمائی؟ گفته بود که از لفظ پادشاه مرحوم چنین حکمی بمن نرسیده قائم مقام این رقم را بمن داده و مرا پی این امر فرستاده است من خود را خونی اولاد نایب السلطنه نمیکشم.

باری شب پانزدهم شهر رجب هزار و دو بیست و پنجاه محمد مهدی پسر فتحعلی خان آمده امیرزاده احمد میرزا و امیرزاده مصطفی قلی میرزا را از منزل این دعاگویان بمنزل دیگر بردند و بعد از آن جمعی فراش و میرغضب با شمشیر ها وقه

های برهنه بمنزل این دعاگویان ریخته این دعاگویان بی کس و بی پرستار مانده آخر روز دوم دو نفر از فراشهای درب اندرون امیر زاده بهمن میرزا که در قلعه اردبیل بودند آمده قریب بحال مردن بودیم که قدری آتش و غذا رسانیده پرستاری قیام و اقدام نمودند بحالتی غریب و احوالی عجیب گرفتار آمدیم، فراشان میر غضب منزل را رفت و روب کرده فرش و رختخواب را کشیده برده بالای يك تخته نمد سیاه این دعاگویان را گذاشته بودند. بعد از چند روز دیگر که عیال خانه امیر زاده بهمن میرزا مستحضر شدند بعضی از رختخوابهای این دعاگویان را از فراشها گرفته فرستادند بیست نفر توپچی در حیاط این بیچارگان مستحفظ گذاشتند و امیر زاده احمد میرزا و امیر زاده مصطفی قلی میرزا را دوباره بمنزل این دعاگویان آوردند که متوجه احوال این دعاگویان باشند.

ذکر ورود پادشاه مرحوم به مملکت عراق و گرفتاری رکن الدوله و ظل السلطان

و ورود شاهزادگان عراق بدار الخلافه طهران

چون لشکر آذربایجان در رکاب پادشاه جهان از ولایت آذربایجان بخاک خمه عراق رسیدند رکن الدوله علیتقی میرزا بانوشجات ظل السلطان و خواهش ایشان در منزل سرچم و نیک پی باردوی ملی رسیده حاشیه نشینان بزم حضور را آلت ضحك و مسخره آمده هر جا که گفتگو آغاز کرد باشاره و سرگوشی و بخنده و خاموشی جواب میدید و می شنید، مستحفظان و قراولان حرمت بخود متش رسیده معزز و محترم متش داشتند و شماع السلطنه فتح الله میرزا که حاکم خمه بود بحسن استقبال اهتمام نموده و در خدمت و جانفشانی کوتاهی ننموده مورد نوازشات پادشاهان آمده و باز بحکومت خمه کما فی السابق سرافرازی یافت و در همان منازل کسان منوچهر خان معتمد الدوله از دارالمرز رشت با عریضه و پیشکش لایق رسیده مورد التفات و مراحم بیکرانه پادشاهان شدند و خیر خروج اهام وردی میرزا با لشکر از دار الخلافه

و رسیدن بقزوین بسمع پادشاه مرحوم رسید و آمدن ایشان را از قبیل «سید راجون اجل آید سوی صیاد رود» شمرده تعجیل در کوچ فرموده روانه بقزوین شدند .

چون خبر ورود لشکر آذربایجان بمسامع لشکریان عراق رسید يك منزل باردوی همایون مانده جمیع لشکریان و سرکردگان عراق علمهارا خواوانیده و طبل دولتخواهی ظل السلطان را وارونه زده در کمال ادب و دولتخواهی بشرف رکاب بوس مشرف شده در خاک سم سمند جهان پیمای پادشاهی غلطیده بقدّم صدق و اطاعت پیش آمدند و الله یار خان آصف الدوله از قم بقزوین رسیده بشرف رکاب بوسی مشرف شد و امام و یردی میرزا که رکن الدرله را در یند و کنده و لشکریان را پراکنده دید لابد و ناچار باردوی همایون ملحق شده قراولان احترام قرین حال و روز گارش شدند و محمد باقر خان بیگلربیگی دارالخلافه واد میرزا محمد خان قاجار که خال پادشاه مرحوم بود بعد از ظهور این مقدمات جمعی از دولتخواهان دارالخلافه را با خود متفق ساخته بدیوانخانه پادشاهی رفته اولاً محمد جعفر خان را بی اختیار نمود و از آنجا بدیوانخانه رفته ظل السلطان را که در بالای تخت سلطنت نشسته بود اخبار آمدن پادشاه از آذربایجان نموده عذر نشستن بی جای ایشان را که بدون استحقاق و برخلاف اذن خاقان مغفور در چنین جائی نشسته بودند خواسته بحرمانه اش فرستاده قراولان و مستحفظان تعیین کرده ارگ را متصرف شده این اخبار را باردوی همایون اعلام نمود .

سرکار ظل السلطان از ادعای سلطنت چند روزه پشیمان شد و سود نداشت و کلمه : «سلطنت علی شاه نود روز بود» تاریخ سلطنتش آمد و پادشاه مرحوم در کمال استیلا و استقلال وارد ننگارستان و در ساعت سعد وارد دارالخلافه شدند و در چهاردهم رمضان المبارک همان سال دو باره در دارالخلافه سلام عام فرموده جلوس بر اورنگ سلطنت نموده در جای آباء و اجداد قرار گرفتند ، بیت :

خوش بجای خویشتن بود این نشست خسروی

تا نشیند هر کسی اکذون بجای خویشتن

الحمد لله رب العالمین که تخت سلطنت بوجود پادشاه جهان وباعث امن و امان سایه یزدان مشرف ومزین آمد .

از عجایب احکام نجومی اینکه میرزا اختیار خراسانی در تربیت در تولد اسبی حکم کرده بود که محمد نامی بر این اسب سوار شده برسم سلطانی وخاقانی از دروازه دارالخلافه وارد طهران خواهد شد. محمد خان تربتی را خیال آنکه این محمد نام او خواهد بود بنا بر این اسم آن اسب را اسب دولت گذاشته همیشه آنرا سوار میشد . از قضا در وقت گرفتاری محمد خان این اسب بتصرف پادشاه مرحوم درآمد و در روز ورود دارالخلافه سوار آن اسب بودند که داخل دارالخلافه شدند ، ليقضى الله امرأ کان مفعولا.

میرزا ابوالقاسم قائم مقام را گمان آنکه این همه امورات که در پس پرده غیب مستور بود و از یمن طالع فرخنده مطالع پادشاه جهان بظهور آمد همه از ندیرات و تصرفات ایشان بوده منتهی بر ولی نعمت خود برف انبار میکرد ومیرزا محمد ذیوانه وار و بی ادبانه در انجمن حضور مبارک بحرکت وسکون نالایق اقدام . و در امضای اکثر امور برخلاف رأی پادشاهی مانع وعایق می آمد تا رسید بایشان آنچه رسید .

بعد از ظهور این مقدمات اخبار نامه ها برحد داران دول خارجه نوشته فرستادند و از تهیت جلوس همایون مخبر و مستحضر ساختند و احوال شاهزادگان مملکت ایران آنکه پادشاه جهان بعد از ورود بدارالخلافه طهران امیر زاده فیروز میرزا را بامنوچهرخان معتمدالدوله و مسترلنزی انگلیسی باینچ هزار لشکر نظام و توپخانه بضبط مملکت فارس و کرمان واستیصال فرمانفرما و شجاع السلطنه چنانکه مذکور خواهد شد روانه فرمودند و احوال محمد قلی میرزا ملک آرا آنکه میرزا ابوالقاسم قائم مقام باو نوشت که چون شما اسن اولاد خاقان مغفور میباشید بی اجازه

شما پادشاه قدم بالای تخت نمیگذارد ، شما باید تشریف فرما شده و حبوه خاقان مغفور را مطابق شریعت طاهره برداشته و اذن و اجازه جلوس را داده ده دوازده روزی دردار الخلافه مانده بمازندران تشریف فرما شوید .

ملك آرا که مردی صادق و پاك طینت بود وارد دارالخلافه شده جمیع این کلمات را حقیقت انگاشته منتظر گرفتن حبوه و اجازه معاودت مازندران نشستند تا بعد از چندی مأمور بتوقف همدان گردیدند، مآل حال ایشان اینکه درسنه هزار و دو بیست و شصت و پنج در همدان برحمت ملك منان واصل و نعلش او را بکر بلای معلی نقل نمودند .

اما محمد حسین میرزا حاکم کرمانشاهان بعد از شنیدن مأموریت لشکریان آذربایجان بکرمانشاهان و وصول امیرزاده بهرام میرزا بکردستان اهالی مملکت کرمانشاهان عذر او را خواسته باستقبال امیرزاده شتافتند او نیز کرمانشاهان را گذاشته بدار الخلافه رفت. اما محمد تقی میرزا و شیخعلی میرزا که در بروجرد و ملایر بودند متردد الاحوال نه پای رفتن و نه جای ماندن منتظر حرکت همدیگر نشستند و قائم مقام بهریك نوشت که هر کدام مقدمتر بدار الخلافه برسید ولایت و حکومت عقب مانده را پیش آمده میدهم، محمد تقی میرزا بخیال خود شیخعلی میرزا را غافل نموده روانه دار الخلافه شد و شیخعلی میرزا پس از شنیدن حرکت ایشان تاب نیاورده بتعجیل تمام روانه دار الخلافه گردید، وقتی وارد دار الخلافه شد که محمد تقی میرزا يك روز پیشتر وارد شده بود، افسوس و حسرت بجائی نرسید .

حکایت

درسنه هزار و دو بیست و سه هجری که میان دولت روس و ایران جنگ قائم بود نایب السلطنه از دارالسلطنه تبریز بعزم جهاد تشریف فرمای سفری شده بودند و در حرمخانه مبارکه دیواری شکست خورده مشغول تعمیر آن بودند ،

علی اکبر نام بروجردی که دزدی طرّار و مردی عیار بود بعزم دستبرد بادوسه نفر از مست یاران خود در آن روزها بدار السلطنه تبریز میرسند و بعنوان عملگی چندروز در آن دیوار کار میکردند و در این ضمن فی الجمله بلدیتی بیوتات حرمخانه میرسند. در شبی از شبها فرصت کرده خود را بمندوقخانه مبارکه رسانیده از قضا صندوقی را باز مینمایند که کمر خنجر مرصع و بازو بند و قبای کیانی نایب السلطنه در آن صندوق بوده است، همه آن اسباب را با بعضی اوضاع دیگر برداشته بدر میروند. صبح آن شب حاجی علی عسکرخواجه نظر بتدبیراتی که داشت همه اهل حرم را متهم بنزدی نموده مسموع شد که نان سنگک یکچار کی را يك لقمه کرده فرداً فرد باهل حرم تکلیف مینمود که يك دفعه آن لقمه را بلع نمایند و هر که از بلع آن عاجز میشد او را دزد نامیده باذیت اواقدام میکرد. القصه علی اکبر دزد با همراهان بیروجرد رفته دیوار بالاخاندر اشکافه اسباب مسروقه را در آنجا پنهان نمودند پس از مدتی در بالای قسمت اموال در میان ذققات واقع شده علی اکبر بتبریز آمده بخدمت نایب السلطنه رسید اطمینان گرفته مراتب را عرض کرد. نایب السلطنه کسان بیروجرد فرستاده بحسام السلطنه محمدتقی میرزا این معنی را اظهار کرده مطالبه اموال را نمودند بحسام السلطنه اموال را از جایی که مدفون بود بیرون برده طمع در الماسهای آویز بازو بند کرده الماسهای او را برداشته باقی را خدمت نایب السلطنه ارسال نمود. نایب السلطنه در مقام مطالبه آویزها برآمده جواب درستی نشنیدند تا آنکه مدتهای مدید گذشت و پادشاه مرحوم باورنگ سلطنت قرار گرفتند و محمدتقی میرزا بدار الخلافه آمدند. پادشاه مرحوم فرموده بودند که ما را طمع در مال و دوات هیچ کسی نیست ایشان نیز نباید طمع در مال ما نمایند و فرمان مبارك بعهده ابوالفتح میرزا پسر حسام السلطنه صادر شده محصل بیروجرد رفت و الماسهای مفصوبه را بینهها حکماً از ابوالفتح میرزا باز یافت نموده بجای خود نصب نمودند و این حکایت از جهت غرابت و عبرت نوشته آمد.

ذکر رفتن امیرزاده فیروز میرزا با توپخانه و لشکر بر سر مملکت فارس

و جنگ با حسنعلی میرزای شجاع السلطنه و مال احوال ایشان

چنانکه مذکور شد معتمدالدوله منوچهرخان بامسترلنزی انگلیسی و در خدمت بوده و امیرزاده فیروز میرزا بمزم تسخیر مملکت فارس روانه شده امر مملکتهای سر راه رامتل قم و کاشان منتظم ساخته وارد مملکت اصفهان شدند و در مملکت اصفهان نیز نواب و عمال گذاشته روانه فارس گردیدند و شجاع السلطنه حسنعلی میرزا از طرف فرمانفرما با لشکریان خود یزد خواست رسیده عازم مملکت اصفهان بود که در آن موضع بلشکریان آذربایجان برخورد و مستعد قتال و جدال آمدند. روز دیگر صفوف طرفین آراسته شده پا در میدان مقابله و مقاتله گذاشتند و حربی صعب واقع شده لشکریان فارس از کشت و کوشش عاجز آمده با شجاع السلطنه رو بگریز نهاده بفارس رفتند و بعضی از پسران فرمانفرما با مادر رضاقلی میرزا که صبیۀ امامقلی خان افشار و منکوحه فرمانفرما بود آنچه مقدور و میسر شد از اموال و اتمعه برداشته راه بنادر فارس و دولت انگلیس را پیش گرفتند و رفتند و فرمانفرما و شجاع السلطنه در فارس توقف نموده این دعاگوی دولت سبب توقف را در قلعه اردبیل از شجاع السلطنه پرسیده در جواب گفت که معتمد الدوله منوچهرخان بما دروغ گفت و ما را فریب داد. گفتم چه دروغ گفت در جواب گفتند که بعد از جنگ یزد خواست بما نوشت که من لشکریان آذربایجان را فریب داده بهمراه خود بفارس می آورم و با شما همان قرآن و قسم است که سابقاً بمیان گذاشته ایم بهیچوجه خیانت نخواهم کرد شما بخاطر جمعی تمام در دارالعلم شیراز باشید که بعد از رسیدن ما کار بمذعای شما خواهد شد. ما هم این کلمه را از معتمد الدوله اعتماد نموده نشستیم. القصه بعد از جنگ یزد خواست لشکریان آذربایجان بتهجیل تمام رانده وارد دارالعلم شیراز شدند فرمانفرما در تالار دیوانخانه بطرز خاص معین نشسته و شجاع السلطنه شمشیر بکمر

بسته درمیان دیوانخانه بطرز سلام ایستاده درخیال هردو آنکه فیروز میرزا و معتمد - الدوله و مستر لنزی با لشکریان آذر بایجان آمده بطرز خدمتکاران و فرمان بران مشغول بخدمت خواهند شد بلکه در همین مجلس تصدیق و تمکین سلطنت فرمانفرما را خواهند نمود و از همین مجلس ابتدای خدمتگزاری و جان نثاری را خواهند گذاشت ایشان باین خیال و باین احوال بودند که امیر زاده فیروز میرزا با مأمورین وارد دیوانخانه فارس شده سلام کرنشی نموده يك فوج سرباز نیز وارد دیوانخانه شده و شمیر از کمر شجاع السلطنه گشوده و عنبر از فرمانفرما خواستند .

در آنوقت ایشان دانستند که معتمد الدوله آنهارا فریب داده است ، این دانش بجائی نرسیده هردو را با مستحفظین روانه دار الخلافه داشتند . قائم مقام باز اظهار بد طینتی ندوده محمد باقر خان بیگلریکی را بکناره کرد فرستاده حسنعلی میرزای شجاع السلطنه را از چشم عاجز ساختند و بیرج نوشی فرستادند و فرمانفرما را صحیحاً و سالمأ بدار الخلافه بردند پس از دو سه ماه که ناخوشی و با بدار الخلافه افتاد بر مزاج ایشان نیز و با استیلا یافته بر حمت ایزدی واصل شدند ، بیت :

چنین است رسم سرای سپنج . کهی شادمانی دهد گاه رنج

انا لله وانا الیه راجعون ، فرمانفرما بکثرت مال و فراغت حال از همگی برادران درمیان اولاد خاقان متفرّد و ممتاز بود ولیکن مردی بود راحت دوست و عیش طلب هرگز زحمتی در ایام حیات نکشیده بود رحمه الله علیه .

ذکر احوال میرزا ابوالقاسم قائم مقام و رسیدن او بسزا و جزای خیانت کاری
بتقدیر ملک علام

میرزا ابوالقاسم قائم مقام چون مملکت ایران را از همه کردن کشتن خالی دید و جمیع اولاد خاقان را در قبضه اقتدار و اختیار خود یافت بانجام خیال محالی که

داشت افتاده غافل از آن شد که گفته اند :

لطف حق با تو مدارا ها کند
چونکه از حد بگذری رسوا کند
پادشاه مرحوم که در آن روز ولی نعمت کل و پادشاه ایران و برکشیده خداوند
جهان بود بنای اظهار خیانت را گذاشته خیانت‌های باطن خود را که پنهان کرده و
بلباس دولت خواهان خود را جلوه مینمود در مرآت خاطر پادشاهی برصه ظهور
و بروز آورد ، از آنجمله خواست که نقش خیالاتی را که بر صفحه خاطر مدتها بود
تصویر مینمود از کمون و خفا بروز و ظهور رساند و بیخ چنین دولت خدا داد را که
بفضل الله تعالی بوجود پادشاه جهان محکم و مستحکم آمده بیشه مکر و تزویر از پای
در آورد غافل از آن که :

چراغی را که ایزد بر فروزد
هر آنکس بفکند ریشش بسوزد
و ذاهل از آن که : « لا یحق المکر السبی الا باهله » . آن خیالات که خود در
صفحه خاطر کشیده بود و بر بی گناهان و بیخبران اسناد میداد خدای تعالی همان
خیالات مفتریه را از او مشهود و معلوم پادشاه جهان گردانید که همه این خیالات در
صفحه خاطر خود این بد خیال و خائن کشیده شده و بمثل مشهور که هر کس از شهر
خود خبر میدهد دست و پنجه خونین خود را بدامنهای پاك این و آن می آلود .

القصة چون فوج خاصه شریفه که بسرتیبی قاسمخان الان براغوشی که از
نوکران قدیم نایب السلطنه مرحوم و از معتمدان پادشاه جهان بود بکشیک درب خانه
مبارکه مقرر شده بودند در این روزها که طغیان و عصیان میرزا ابوالقاسم بالا گرفت
خواست که بنغیر قراولان شریفه اقدام نموده درب خانه همایون را برهنگی که از
دست پروردگان و برکشیدگان او بود بسپارد .

این دعاگوی دولت شاهی از شاهزاده شاهقلی میرزا ولد خاقان مغفور استماع
نمود که چند روز قبل از ظهور خیانت قائم مقام از دالانی که بخلوت کریمخان زند
میرود میگنشتم ، میرزا ابوالقاسم قائم مقام برسکوئی از آن دالان نشسته بود مرا

پیش طلبیده نزدیک خود نشاند و احوال ظل السلطان را از من پرسید ، گفتم خبری از او ندارم ، میرزا ابوالقاسم گفت چرا خبر نداری از او پرس که باز میل پادشاهی دارد ؛ شاهقلی میرزا گفت که من تحقیق کرده و هم و هراس بر من غلبه کرد . میرزا ابوالقاسم قائم مقام دانست که من خوف کرده ام مرا استمالت داده گفت مترس بظل السلطان بگو که دو باره پادشاه شدن تو اشکالی ندارد مثلی آب خوردن آسان است . شاهزاده گفت من ترسان و لرزان از کلمات او شده رفتم . چند روز دیگر شنیدم که او را گرفته اند معلوم شد که این کلمات را از روی خیالات خود میگفته است و واهی نبوده است .

باری قاسمخان سرتیپ که مرد عاقل و تجربه کار بود بتقریبی این نوع تغییر را که میرزا ابوالقاسم در قراولان و کشیکچیان درب خانه مبارک بهی اذن و اجازه شاه مرحوم میخواست بدهد بعرض رسانید و در آن اوقات پادشاه مرحوم در باغ نگرستان تشریف داشتند و میرزا ابوالقاسم در باغی که مشهور بلاله زار است منزل داشت . پادشاه مرحوم که از وجنات احوال میرزا ابوالقاسم قائم مقام خط خیانت را مدتها بود که خوانده بود و همیشه منتظر ظهور و بروز این احوالات از او بودند از استماع این عرض از قاسمخان سرتیپ متفکر شده متیقن شدند که وقت ظهور خیانت او رسیده است و اگر العیاذ بالله غفلتی یا اهمالی روی نماید در همین تغییر دادن مستحفظین درب خانه همایون که بهی اذن و اجازه دولتی میشود امری واقع خواهد شد و خیانتی ظاهر خواهد گردید که تدارك آن ممکن و مقدور نخواهد بود و باچند نفر از معتمدین خاص این راز را در میان نهاد . ایشان نیز آنچه از خارج و داخل معلوم کرده بودند مروض خاك پای مبارک ساختند و چنان مصلحت و مشورت دیدند که میرزا ابوالقاسم را يك روز قبل از آنکه بتغییر و تبدیل مستحفظین درب خانه همایون پردازد بحضور مبارک احضار فرموده بهی اختیارش نمایند و از این دغدغه که از برای دولت جارید مدت حاصل آمده خاطر مبارک را آسوده فرمایند .

پس از این مصلحت و مشورت کس بطلب میرزا ابوالقاسم بیاغ لاله زار فرستادند و او میخواست که آن روز بخاکبای مبارک مشرف شده بعد از تغییر و تبدیل کشیکچیان درب خانه همایون بآسودگی خاطر ودل فارغ باختر خود بدرب خانه همایون تردد نماید. بخت بلند پادشاه جهان که همیشه تأیید حق تعالی او را یار و مدد کار است میرزا ابوالقاسم را از دور بینی و مآل اندیشی غافل نموده از باغ لاله زار بعزم پای بوس سوار شده روانه باغ نگارستان شد و ارباب رجوع که از اطراف و جوانب مملکت ایران جمع آمده بودند و بانجام امور هیچ کس نمی پرداخت اطراف و جوانب او را گرفته با سه چهار هزار نفر روانه شد و هر کس را که غرضی و مطلبی بود بعرض میرساند.

کسانی که در اطراف میرزا ابوالقاسم بخوش آمدگویی و تملق جوئی مشغول بودند مردم را باین کلمه ساکت میکردند: «باشد تا قایم مقام از باغ در آید» و میرزا ابوالقاسم همچنان مشغول بخیالات خود میرفت تا بنگارستان رسید، جمعیت و ازدحام در درب باغ مانده سر کار میرزا ابوالقاسم روانه خدمت پادشاه مرحوم شدند و پادشاه مرحوم در منظری از عمارات باغ نگارستان نشسته بودند، چون دیدند که میرزا ابوالقاسم داخل باغ شده و از اعوان و انصار خود دور افتاده از منظر پائین آمده بحرمانه تشریف بردند و میرزا ابوالقاسم بمنظر بالا آمده احوال پادشاه را پرسید اسمعیل خان فراشباهی باو اعلام نمود که شما بنشینید حالا قبله عالم تشریف فرما میشوند. میرزا ابوالقاسم بقدر متعارف نشست خبری از آمدن پادشاه نشد، سؤال را مکرر کرده همان جواب را شنید ساعتی دیگر صبر نموده بتکرار سؤال پرداخت. اسمعیل خان فراشباهی و الله وردی بیک پیشخدمت و سایر خدمتکاران از قائم مقام بطریق مضحکه خواهی کردند که بعضی از مطالبات ایشان را در خدمت پادشاه صورت دهد و اسمعیل خان فراشباهی نزدیک آمده نشست و دیگران نیز بهمین نوع حرکت کردند. میرزا ابوالقاسم دانست که حال چیست و جمیع خیالاتی را که مدتها

بود مییافت دید که مثل تار عنکبوت شده است ، متعیر و سرگردان امر خود مانده اسمعیل خان و سایر مستحفظین او را از بالاخانه پایین آورده اعمال بد او بایج اوشده در سردابه از سردابهای باغ نگارستان محبوسش ساختند و قاسم خان سرتیب بشهر مأمور شده میرزا محمد پسرش را با دو پسر دیگر و بعضی از معتمدانش را گرفتند حکم پادشاهی بدار السلطنه تبریز صادر شد که میرزا اسحق برادر زاده اش را که در تبریز مطلق العنان و کارگذار آذربایجان نموده بود بی اختیار سازند . او را نیز در تبریز پس از وصول حکم مبارک بی اختیار ساختند و کسانی که در درب باغ نگارستان با انتظار بیرون آمدن میرزا ابوالقاسم بودند متفرق شدند ، و در میان مردم در باب امری که ممکن نخواهد شد مثل زده می شود که : « باشد تا قایم مقام از باغ در آید » . القه بعد از سه روز امنای دولت ماندن او را مصلحت دولتی ندیده بخیه هلاکش کردند و نمش را نقل نموده در شاهزاده عبدالعظیم علیه السلام مدفون ساختند .

چو بدکردی مباحث ایمن ز آفات که واجب شد طبیعت را مکافات

بعد از این حکایت اهل مملکت ایران امیدواری تمام بوجود شریف پادشاه جهان پیدا نموده خود را از مکر و کید میرزا ابوالقاسم خلاص یافتند و بعیش و شادی کوشیده خلایق در آن چند روز که با هم ملاقات مینمودند بیکدیگر مبارکباد میگفتند و دعا بعمرو دولت پادشاه می نمودند .

ذکر بعضی از احوالات متفرقه که ربطی بکلام آینده دارد

میرزا ابوالقاسم الله یار خان آصف الدوله را پس از ورود بدارالخلافه بولایت خراسان فرستاده بود و از درب خانه پادشاهی باین اسم دورش ساخته و امیر زاده قهرمان میرزا را از ولایت خراسان بدارالخلافه آورده بود در این وقت که آصف الدوله گرفتاری و کشته شدن میرزا ابوالقاسم را شنید از مشهد مقدس بدون اذن و اجازه پادشاه بجایاری خود را بدارالخلافه انداخت و محمد خان امیر نظام را نیز پادشاه

مرحوم بعد از اعلام کشته شدن قائم مقام باقدری لشکر نظام از آذربایجان اخضار فرمودند و چون میرزا نصرالله اردبیلی در آن چند روز که هنوز تعیین کارگذاری نشده بود بانجام بعضی از امورات دولتی می پرداخت اهالی و اعیان درب خانه پادشاهی چنان گمان نمودند که بمنصب وزارت کل مفتخر و سرافراز خواهد شد و در آن ایام اثر ناخوشی و با در اطراف دارالخلافه ظاهر شده بلکه بشهر نیز فی الجمله سرایت کرده بود .

پادشاه مرحوم مصلحت دولت خود را بر خلاف خیالات مردم دیده و بمنصب معتمدی در امور دولتی تدبیر و تفکر داشتند تا رأی جهان آرای پادشاهی قرار بر آن گرفت که جناب حاجی میرزا آقاسی ماکومی را باین منصب عظمی و باین عطیه کبری مفتخر فرمایند .

چون این رأی برخاطر مبارک پادشاهی صواب نمود و راسخ گردید بالله یارخان پیغام فرمودند که بی اذن آمدن شما از مملکت خراسان و آن سرحد را بخود سر گذاشتن بی معنی و بی صورت بوده از مثل شما نوکری معتمد لایق نمی نمود که مصدر این حرکت ناپسندیده شوید . از قراری که مسموع شد ظاهراً او را اذن شرفیابی نداده دو باره روانه خراسانش ساختند و در همان اوقات حکایت غریب در شهر دارالخلافه واقع شد ، تفصیل این اجمال آنکه شبی از شبها که اردوی پادشاهی در باغ نگارستان تشریف داشت در نفس دارالخلافه چهار ساعت تخمیناً از شب گذشته در یکی از محلات دوسه هفتک انداخته میشود ، دنباله این تفنگ بریده نشده ده بیست هفتک دیگری اندازند ، باز دنباله این کوتاه نشده پنجاه شصت هفتک دیگر انداخته میشود هم چنین صدای تفنگ متزاید شد تا در جمیع شهر و خانههای دارالخلافه سوای ارگ مبارکه خانه نمی ماند که تفنگ انداخته نشود تحقیقاً زیاده از شصت هزار تفنگ در آن شب انداخته شده قریب بیست ساعت این شورش و غوغا طول میکشد امنای دولت پادشاهی که در نگارستان بودند از شنیدن این غوغا و آشوب خیال مینمایند

که در شهر فتنه حادث شده سرباز و توپخانه مبارکه را که در نگارستان بود حاضر نموده احتیاط خود را نگاه میدارند و بی در پی کسان بارگ مبارکه فرستاده خبر چگونگی را میبرسند و مستحفظین ارگ مبارکه مشغول احتیاط و خود داری بوده و خبری از چگونگی اوضاع و سبب غوغای شهر نداشتند و هر کس را که بخبرگیری به شهر میفرستادند اهل شهر در جواب میگفتند که غسالی از غسالان مرده است و از شنیدن این سخن بی با احتیاط بر احتیاط می افزود و خبری سوای این کلمه از شهر معلوم نمیشد و بخبرگیران اردوی مبارک نیز از ارگ مبارکه همین خبر فرستاده میشد و از این خبر دلها را آسودگی حاصل نمی آمد تا طلوع صبح لشکریان نگارستان و مستحفظین ارگ مبارکه مشغول کشیک بودند و صبح متیقن و متحقق شد که غسالی مرده و اهل دار الخلافه را اعتقاد آنکه اگر غسالی در ایام ظهور و با بمیرد ناخوشی و با منافع خواهد شد و باین جهت بشادی کوشیده و بیر پاکردن این اساس اقدام نموده اند .

ذکر گرفتاری شاهزادگان و حرکت اردوی مبارک بطرف عمامه و

لواسان و فرستاده شدن شاهزادگان باردیل

چون شاهزادگان در دار الخلافه مجتمع آمدند هر يك بفكر دادن پیشکش و حکومت دو باره افتاده میرزا ابوالقاسم قائم مقام نیز ایشان را مأیوس نمی نمود و هر يك میخواستند که دیگری پیش افتاده گذشتن امر او را برای خود سرمشق نموده کار خود را از آن قرار بگذرانند سرکار شیخ الملوك که از همه ساده تر بود این تقدم و پیش دستی را مایه هزار گونه خدمت دانسته متقبل دادن ده هزار تومان شده حکومت ملازم و توپسراکان را دو باره خواست نمود . پادشاه مرحوم در این باب سکوت فرموده شیخ الملوك عدم جواب را قرینه انجاش مطالب دانسته بتدارك سرانجام تنخواه افتاده ده هزار تومان زر نقد حاضر ساخته و در مجموعه ها ریخته صبح آن

شب که حکایت فوت غسال واقع شد و ده روز بود که میرزا ابوالقاسم کشته شده بود بحضور مبارک پادشاه میفرستاد . شخصی از ثقات نقل نمود که در منزل شیخ الملوك در عمارت خورشید نشسته بودم و سرکار شیخ الملوك مجموعه های نقره حاضر نموده بانصد اشرفی از این تنخواه را در کیسه گذاشته پیش خود نگاهداشته بود که خود با عریضه بخدمت پادشاه مرحوم رساند و نه هزار و بانصد تومان دیگر را ریال سفید بمجموعه ها ریخته در اطاق چیده بود و میخواست که در حضور مبارک پادشاه پیشکش خود را بگذارند ، سید فقیری در این بین بمجلس آمده يك ریال از سرکار شیخ الملوك خواش نمود و سرکار شیخ الملوك قسمهای مغلظه یاد نمود که يك دینار موجود ندارم و این تنخواه که می بینی برای پیشکش ملایر و توی و سرکان میبرم ، دعا نمائید که امر ما بگنجد انشاء الله بملایر که آمدی يك تومان عوض یکریال خواهم داد .

القصه در همان روز شیخ الملوك بانتنخواه پیشکش روانه نگارستان شده پیشکش را بخدمت پادشاه مرحوم فرستاده شاهزادگان دیگر محمد تقی میرزا و علینقی میرزا و امام وردی میرزا و محمد حسین میرزا پسر محمد علی میرزا و محمود میرزا پیش از شیخ الملوك آمده بدرب خانه مبارک نشسته بودند .

امیرزاده بهمن میرزا که در درب خانه همایون بود بشیخ الملوك میگوید که شما هم بمنزل شاهزادگان رفته ساعتی دیگر که فرصت شرفیابی میشود بخدمت پادشاه خواهید شرفیاب شد و واضح است که با وجود گذرانیدن پیشکش امر حکومت ملایر و تویسرکان گذشته است . شیخ الملوك نیز ببالا خانه نزد شاهزادگان دیگر آمده می نشیند که در این بین نوروز خان سرکرده سواره چاردولی چکمه شلوار کرده و تفنگ و یراق بسته وارد منزل شاهزادگان شده اعلام مینماید که چون ناخوشی و با درمیان است و پادشاه عزم حرکت بییلاقات دارند شماها را نیز حکم و مقرر فرمودند که بولایت اردبیل که ییلاق خوبی است برده از آفت و با مصون و محفوظ باشید . شیخ الملوك میگوید که نوروز خان معلوم است که تو از کار من خبر نداری و این حکم

دخلى بمن ندارد ، من پیشکش ملابر و تويسرکان را گذرانيدم حاکم آن ولايت شد .
 نوروزخان عرض ميکند که شمارا هم از جمله مأمورين اردبيل درسياه نوشته اند .
 در اين بين امير زاده بهمن ميرزا وارد منزل شاهزادگان ميشود ، شيخ الملوك
 امير زاده بهمن ميرزا را شاهد مدعاى خود ميخواهد . امير زاده بهمن ميرزا سکرت
 نموده شيخ الملوك کيسه را که بانصد اشرفى داشت و در نزد خود نگاه داشته بود که
 خود بخدمت پادشاه مرحوم رساند از جيب بيرون آورده باميرزاده بهمن ميرزا ميدهد
 و ميگويد که اين کسر ده هزار تومان است ما هرگز دروغ نگفته ايم و بکسى ضرر
 نزده ايم . ادا کسر آنرا از شما بخواهند و شما ضرر برسد .

القصة شاهزادگان را نوروزخان از بالاخانه پايين آورده باستران راهوارسوار
 کرده همراه سواران خود برداشته روانه اردبيل شده بقاعه اردبيل رسانيد و در جنب
 منازل اين دعاگويان منزل گرفتند و پادشاه مرحوم از نگارستان کوچ فرموده بطرف
 عمامه تشريف بردند و تابستان را در آن سمتها گذرانيدند تا با دادرار الخلافه ساکت
 شده تشريف بدار الخلافه آوردند و در همين اوقات شجاع السلطنه حسنعلی ميرزا را نيز
 با بديع الزمان ميرزا پسر ملك آرا روانه اردبيل و حکم بتوقف فرمودند و سواى
 ظل السلطان و سيف الماوك ميرزاى پسرش که محبوس بودند و سرکار ملك آرا که
 مطلق العنان و هنوز مأمور بتوقف همدان نشده بود از شاهزادگان که در اوقات
 حيات خاقان مغفور حاکم بودند در دار الخلافه کسى نماند و اسمعيل ميرزا حاکم
 شاهرود و بطام را نيز روانه اردبيل داشتند .

ذکر خلاصى اين دعاگويان از محبس اردبيل از فضل خداوند

مناف و مرحمت پادشاه جهان

چون ميرزا ابوالقاسم بسبب ظهور خيانت بسياست پادشاه جهان گرفتار آمدودر

خاطر پادشاهی همیشه مرکوز بود که بسبب بدخواهی قائم مقام رفتاری را که بعید از مروّت و انصاف پادشاه عدالت گستر بود و نسبت باین دعاگو و متعلقان باصرار میرزا ابوالقاسم قائم مقام واقع شده بود رفع فرموده باشند و بمرحمتهائی که ممکن است بتدارك نقصان امورات که گذشته است پردازند در این وقت که از خیانت وجود میرزا ابوالقاسم لوح زمانه پاک آمد پادشاه مرحوم را مرحمتهای و رأفتهای سابق بحرکت آمده یادآوری این دعاگویان بیچاره را که بآن احوال مانده بودیم فرموده بمحض الثفات فطری و مرحمت جبلی فرمان مرحمت آمین باستخلاص این دعاگویان صادر شد و بمحمد خان امیر نظام حکم فرمودند که ملازم و تخت روان واسب سواری برای امیرزادگان احمد میرزا و مصطفی قلی میرزا فرستاده و تدارکات لازمه این دعاگویان را دیده و اهل و عیال و والده را که بعد از گرفتاری این دعاگویان بشهر مراغه برده بودند بتدارك دیده بقصه تویسرکان از ولایت عراق روانه نمایند و عماراتی را که شیخ الملوك در ایام حکومت خود ساخته بود باین دعاگویان مرحمت فرمودند و مواجب بقدر و اندازه هریک مرحمت فرموده فرامین مطاعه در این باب صادر شد و محمد خان امیر نظام بشارت این حکایات را در قلعه اردبیل باین دعاگویان رسانیده خاطر پریشان این دعاگو را مورد هزار گونه مسرت و شادمانی ساخت و فرجی بعد از شدت شد.

این دعاگو و امیرزاده خسرو میرزا یا امیرزادگان احمد میرزا و مصطفی قلی میرزا از قلعه اردبیل بیرون آمده در کنار قلعه بعمارتی که خود این دعاگوی دولت ساخته بود نزول نموده منتظر آمدن تخت روان و انجام تدارکات نشستیم.

حکایت

این دعاگو را طبّاحی بود از نوکرهای قدیم و از اول گرفتاری این دعاگویان تا هنگام مرخصی از قلعه اردبیل که قریب بهجده ماه بود از پادشاه مرحوم اذن در خدمات امر طبّاحی این دعاگویان حاصل کرده مشغول خدمت بسود در ایام حبس

روزی سه تومان مخارج شام و نهار از پادشاه برای این دعاگو و امیر زادگان دیگر مرحمت میشد و از دیوان اعلیٰ مقرر شده بود که قبض طباخ را کارگذاران ولایتی سند خود دانسته بخرج دیوان اعلیٰ آورند و این طباخ با محمد مهدی نام پسر فتحعلی خان نوری که کارگذار اردبیل بود در ساخته ، واضح است که این دعاگویان را چه احوال یا چه اوقات آن بود که بکم و زیاد این جوهره امورات پردازند روزی دو تومان از آن وجه مخارج را با محمد مهدی نام نوری بالمشار که میبردند و یک تومان دیگر را مصرف شام و نهار این دعاگویان می ساختند و این طباخ در ایام حبس این دعاگویان از کثرت اظهار حقوق دانی و نمک شناسی و سرزنش سایر خدمتکاران برای این طباخ در ایام حکومت و اقتدار چندان پیغام میداد و بالمشافه گفتگو مینمود که این دعاگویان را زحمت تحمل این منت از او معادل با جمیع اوقات تلخیهای دیگر شده بود .

در این وقت که محکم خلاصی این دعاگویان دولت رسید اوقات طباخ تلخ شده قبل از رسیدن احکام صریح که گفتگوی مرخصی این دعاگویان در میان مردم بود طباخ بالمره انکار این خلاصی را در خارج میکرد و اظهار تعاشی از گفتگوی این گونه کلمات مینمود . پس از آنکه محقق شد که بالتفات پادشاهی مرخصی حاصل شده است و طباخ دانست که دیگر روزی یک تومان مداخل برای او نخواهد بود بهانه برانگیخت و برخاست و نزاع نموده از همراهی این دعاگویان تقاعد ورزیده اندوخته های خود را برداشته جان این دعاگویان را از شنیدن کلمات نا مقولانه خود خلاص کرده بدر رفت .

حکایت

وقت ورود این دعاگویان بقلعه اردبیل آنچه دعاگویان همراه داشتند از قبیل رختخواب و لباس و قلیان طلا و غیره دلبوایان سیاه نموده بدست محمد پسر فتحعلی خان نوری سپردند . در این اوقات که مرخصی حاصل شد و میرزا ابراهیمخان

تبریزی از طرف دیوان اعلیٰ مأمور باردیل شده حکم آورده که موافق سیاهه آنچه از اوضاع این دعاگویان باقی باشد رد نمایند محمد مهدی ولد فتحعلی خان نوری قلیان طلائی را از این دعاگویان نگاهداشته نداد ، پس از مطالبه گفته بود که جهانگیر میرزا خودش دزدیده است .

پس از شنیدن این جواب دندان شکن صحت سکوت برای این دعاگویان حاصل شده محمد مهدی پی کار خود رفت .

القعه بیست روز در باغ اردبیل توقف نموده و تخت روان واسب با حسین یک نام معتمد محمد خان امیر نظام رسیده روانه ولایت توپسرکان شدیم و از مـ راغه نیز والده و اولاد و عیال را مرخصی حاصل شده مال بلاکش و تدارک از دیوان اعلیٰ بایشان داده ایشان نیز از راه صایق قلعه و گروس روانه ولایت توپسرکان شدند ، چون وبا در توپسرکان در آن تابستان واقع شده بود اهالی آن قصبه نیز بدعات متفرق شده بقریه کرزان که در سر راه آذربایجان واقع است بعضی از اهالی توپسرکان از ترس وبا رفته بودند از قضا میرزا رضاقلی که از بد نفسان و اشرار آن ولایت است در کرزان بوده سیاهی از دور می بیند که می آیند احوال از مترددین میگیرد که اینها چه کسانند حقیقت احوال این دعاگویان را از حبس اردبیل و مرخص شدن و مأموریت بتوقف توپسرکان مستحضر میشود بکسانی که همراهش بودند و تماشا مینمودند رو کرده بشادی و خرمی تمام دستها را بهم زده و بوجد و رقص افتاده میگوید حضرات عجب لقمه چرب و شیرینی برای ما آمده است بهتر از مال شیخعلی میرزا و نظرعلی میرزا است که در این ایام فترت بدست آورده و خورده ایم و از آنجا سوار شده بقصبه توپسرکان می آید و از تقدیرات خداوندی ابراهیم یک قراباگی که سابقاً نگاشته کاک بیان شد که بسبب تحویلداري ولایت ارومیه رجوع محاسبه دیوانی او باین دعاگو از ارومیه فرار نمود در این ولایت نایب محال توپسرکان از جانب دیوان شده آمده بود و ماده دشمنی مستعدی با این دعاگوی دولت شاهی داشت میرزا رضاقلی نام

تویسرکانی که از کیفیت ورود این دعاگوین اورا خبر می دهد و نیز کلاه شادمانی را کج گذاشته از وقایعات سابقه رضاقلی را خبر میدهد و خیالات بد در باب این دعاگوین برای ایشان پیدا شده و منتظر ورود این دعاگوین میشوند .

این دعاگوین نیز بهمدان رسید به يك روز در اینجا توقف کرده والد و عیال را که از کیفیت و گذارشات این دعاگوین مخبر نبودند فی الجمله اخبار نموده امیرزاده احمد میرزا را بیشتر روانه نمودیم و خود این دعاگوین نیز دو روز بعد وارد شدیم ، برای والدۀ پیر نا توان و سایر اهل و عیال غمی تازه پیدا شده اظهار جزع و فزع نموده چند روزی باز از این جهت اوقات تلخی کشیده شد تا انشاء الله اگر فرصت باشد معروض مطالعه کنندگان نمایم که از طمع و بد نفسی رضاقلی که منضم بدشمنی سابق ابراهیم يك قراباغی شد از آن تاریخ تا تاریخ تحریر که هفده سال است چه زحمت ها کشیده و چه رنجها برده ایم . امید که از عدالت پادشاه جهان وسایۀ یزدان و از التفات و مرحمت اتایك اعظم مدظلّه العالی من بعد از مکر و تزویر این محیل مزور آسوده و فارغ البال باشیم .

ذکر تفویض فرمودن منصب ولیمهدی از طرف پادشاه مرحوم
پادشاه جهان خلد الله ملكه که مایۀ امن و امان و پشت و پناه

اسلام و اسلامیان است

چون از ناصیه حال هر صاحب دولتی واضح است که مدار امر جهان و جهانیان منوط و مربوط برآی و رویت او خواهد بود و هیچکس را شکی و شبهه ای بعد از مشاهده حال آن صاحب دولت نخواهد ماند که از سایۀ نهال شریف آن وجود مبزك جهانی در آسایش و خلقی در آرامش خواهند آمد پادشاه مرحوم در اول حال که جلوس بر تخت پادشاهی فرمودند برای نظام دولت و قوام ملك و ملت و آسایش رغایا و آرامش برآیا فرزند ارجمند خود را که در آن وقت درس چهار سالگی و آنارجلالت و فضاخت از ناصیه همایونش پیدا بود ، شعر :

بالای سرش زهوشمندی میتافت ستاره بلندی

بتفویض منصب ولیعهدی ایران شایسته وشایان دیده وجمیع امنای دولت علیه تصدیق این تفویض واین تعیین را نمودند و وزرای دولت خارجه نیز این رأی صواب را محض صلاح و صواب شمردند و برطبق این فرمایش همایون فرمان مبارک صادر شده و اخبار نامجات باطراف و اکناف ولایات ایران نوشته شد و قبای کیانی مکمل بجواهر وخنجر و بازوبند کلاه در این دولت علیه برای ولیعهد معین و مقرر است بدارالسلطنه تبریز برسم خلعت ارسال شد و جمیع رعایا و برایا از ظهور این مرحمت عظمی بشادمانی وشادکامی کوشیده و شهری و قصبه و قریه نماند که با فروختن چراغ و مشعل وآراستن انجمنهای شادمانی نیرداختند تا جهان را قرار و زمیں را مدار است خدای تعالی سایه بلند پایه این پادشاه گردون جاه را از سر عموم اهالی ایران کم نگرداند و روز بروز بر عمر ودولتش بیفزاید و بعضی را که در اول اوقات ورود بدارالخلافه و جلوس همایون خود را نایب السلطنه یا صاحب السلطنه می نامیدند و میدانستند آرزو در دل ماند.

ذکر ورود محمد خان امیرنظام بدارالخلافه و مرحمت شدن منصب

وزارت اعظم بجناب حاجی میرزا آقاسی و معاودت محمد خان

امیرنظام بدارالسلطنه تبریز و بعضی وقایعات

چون موکب پادشاهی از عمامه ولواسان وارد دارالخلافه طهران شد محمد خان امیرنظام نیز که با بعضی از لشکر نظام آذربایجان احضار بدارالخلافه شده بود وارد دارالخلافه وبشرف آستان بوسی مشرف آمد و تا آن اوقات کارگذار و وزیر اعظم برای گذراندن امور دولتی معین و مشخص نگردیده و ظاهر آ خلعت وزارت باحدی داده نشده بود. در این وقت که محمد خان امیر نظام باستان بوسی مشرف شد اعیان و امرای درب خانه همایون را چنان بخاطر میرسد که این منصب عظمی بایشان که مردی

کامل و کار دیده و موصوف باخلاق و احوال پسندیده است و از امرای بزرگ و از خدمتکاران قدیم است مرحمت خواهد شد باین خیال بنای آمد و رفت بمنزل محمد خان امیر نظام گذاشته و جناب حاجی میرزا آقاسی فی الجمله تنها ماند. پادشاه مرحوم برای نظم و نظام امور دولتی دستخط هدایون با خلعت آفتاب طلعت بافتخار حاجی میرزا آقاسی صادر فرموده او را بمنصب وزارت اعظم شرف اختصاص ارزانی داشتند و در توقیر و احترام او کوشیده مرجع عوام و خواش فرمودند و محمد خان امیر نظام را بعد از نوازشات بیکرانه و التفاتهای پادشاهانه رخصت انصراف بولایت آذربایجان دادند و امیرزاده قهرمان میرزا را بحکومت مملکت آذربایجان منصوب فرموده نیک و بد امور او را از امیر نظام خواستند و امیر زاده فریدون میرزا را از دارالسلطنه تبریز بدارالخلافه احضار فرمودند و محمد خان امیر نظام با امیرزاده قهرمان میرزا بدارالسلطنه تبریز رسیده بنظم امورات آن سرحد پرداختند و ظل السلطان را که تا این زمان در دارالخلافه نگهداری میفرمودند مأمور بماندن مراغه فرمودند و سیف الملوک میرزا را بقزوین فرستادند ظل السلطان را مستحفظین دولتی بمراغه رسانیده پس از چندی توقف روانه قلعه اردبیلش ساختند و در این زمستان پادشاه جهان در دارالخلافه بامن و امن گذرانیدند و چون طایفه ترکمانیه صحرای اترک و درگان در این اوقات پا از دایره حساب بیرون نهاده برعایلان اترک باد دست درازی مینمودند امنای دولت پادشاهی را صواب چنان نمود که در بهار آن سال لشکر بولایت کرگان و صحرای ترکمان کشیده تنبیه آن طایفه را پیشنهاد همت سازند لهذا در این زمستان مشغولی بتدارک سفر کرگان نموده لشکریان ولایت را بتدارک این سفر اخبار و اعلام دادند.

ذکر احوال این دهاکویان بعد از ورود بتویرکان

در این سال

چنانکه اشاره شد ابراهیم بیک قزاقی بفکر تلافی عداوت سابق افتاد

و میرزا رضاقلی نیز او را بواهمه و طمع انداخت اما واهمه آنکه مبادا پادشاه با مأمورین توپسرکان برسر التفات و مرحمت آمده اختیار محل توپسرکان را بایشان واگذارد بهتر اینکه در این اول ورود بکلمه نالایق ایشان را متهم سازی و خاطر خود را از این پریشانی خلاصی دهی. اما طمع آنکه شاید پس از این اتهام پادشاه جهان سکوتی درباب ایشان فرموده یا حکمی فرماید در آن صورت اختیار جان و مال ایشان در دست او خواهد آمد و واضح است که پس از آن لقمه نانی برای زندگانی ایشان خواهی داد و بود و نبود ایشان بتو خواهد رسید.

ابراهیم بیگ را که ماده عداوت مستعد بود از گفتگوی این بی عاقبت بدخواه نشتر بماده عداوت او خورده بنای بدخواهی گذاشته بیست روز از ورود این دعاگویان بتوپسرکان نگذشته بود که فهرست مطالبی بخدمت پادشاه نوشته فرستاد باین زبان عرض نموده بود که امیرزادگان وارد توپسرکان شده اند، این جا کرد و دلخواه برای حفظ ایشان دویست نفر تفنگچی از شهر و دهات توپسرکان نام نویس کرده ام برای هر یک از تفنگچیان مواجبی در دفتر خانه مبارکه مشخص و معین سازند تا مشغول بحفظ و حراست شوند و باز عرض نموده بود که بعد از ورود امیرزادگان سر سواره آذربایجان را شده قریب بدویست نفر سواره حالا که یکماه نیست امیرزادگان آمده اند از آذربایجان رسیده است، حکم مبارک چیست؟ و باز بنوع اجمال عرض کرده بود که امیرزادگان بعضی فرمایشات بمن مینمایند بشنوم یا نه؟ عرض از این عرایض آنکه پادشاه مرحوم را متغیر ساخته حکمی برای بی اختیاری این دعاگویان از مال و جان خود صادر کرده کیف پناه دخیل و تصرف نماید و این فهرست را بدارالخلافه فرستاده بودند.

پادشاه مرحوم که خدای تعالی او را غریق رحمت خود نماید و پیادشاهی آخرت سرافراز فرماید در جواب مواجب تفنگچیان و گرفتن ایشان خط باطله بکج خلقی و تغیر تمام کشیده بودند و در باب سوار آذربایجان که این بی حیاچنان دروغی

عرض کرده و چنان افترا می باین بیچارگان بسته بود بخط مبارک مرقوم فرموده بودند که در دولت ما قرار مواجبی و گذرانی برای امیر زادگان تعیین شده ایشان از آن قرار گذران خواهند کرد و در باب عرض مجملی که کرده بود که بعضی فرمایشات می نمایند بشنوم یانه بخط مبارک مرقوم فرموده بودند که اگر خیانت دولت ماست مشنوی باری این فهرست که از دارالخلافه آمد و صورت او را باین دعاگویان در تویر کان دادند این دعاگویان را که در خانه خود هنوز از شیون و شین فراغتی حاصل نشده بود باز دلتنکی بر دلتنکی افزوده شد چاره بجز بیچارگی نبود، صبر و تحمل را شعار خود ساختیم و بلطف خداوند و بمرحمت پادشاه تکیه داده مگر دعاگویان را بجزای مکر خداوندی واگذار نمودیم، و مکروا و مکر الله و الله خیر الماکرین.

ذکر حرکت موکب پادشاهی از راه کالپوش و فیروزکوه بولایت

کرگان و حکایات واقعه در آن زمان

چون عید سعید سلطانی در دارالخلافه طهران بعیش و شادمانی گذشت و بهر یک از چاکران و خدمتگزاران خلعت درخور خدمت مرحمت شد محض عنایت و ترحم برای این دعاگویان و امیرزادگان و والده و همشیره نیز خلعت و مستمری و شاهی اشرفی عیدی بادستخط مبارک بافتخار هر یک جداگانه از مصدر عز و جاه صادر و مرحمت فرموده سرافتخار این دعاگویان را باوج سموات رسانیدند و تغیر و تبدیل در حکام و عمال ولایات بر حسب مصلحت دولتی داده آمد و لشکر بهار در عرصه چمن بهزار نقش و نگار خیمه زده انجمن آرا گردید پادشاه جهان نیز حکم بلحضار لشکرهای عراق و آذربایجان و ملزندان فرموده بفریاد و حشمت جمشیدی از دارالخلافه با اجتماع و احتشام تمام بیرون آمده اردوی همایون را در بیرون دارالخلافه مجتمع ساختند و بعد از انجام دادن امورات لشکریان با تویخانه آتش فشان از راه ییلاقات کالپوش و فیروزکوه روانه ولایت کرگان شدند.

ترکمانیه دشت از شنیدن وزود موکب همایون خود را بمیان دشت کشیده در مکانهای بعیده قرار و آرام گرفتند و اردوی همایون پس از طی منازل و قطع مراحل بولایت کرگان رسیده نصب خیم اقامت فرموده امیر زاده فریدون میرزا را با جمعی از لشکریان بدفع و رفع ترکمانیه که در محلی موسوم بقارن قلمه مجتمع آمده بودند نامزد فرموده امیرزاده فریدون میرزا با لشکریان ابوابجمعی خود روانه آن طرف شد و از کشتش و کوشش و گرفتن و بستن دقیقه مهمل و مجمل نگذاشت و بلوازم خدمتگزاری و جان نثاری نیز قیام و اقدام نموده قارن قلمه را بتصرف درآورد و پادشاه جهان نیز از همه طوایف ترکمان بقاعده معمول آن سامان پیشکش و گروگان گرفته نظامی لایق و کامل دادند و پس از اطمینان از امور آن سامان و گذشتن فصل تابستان طبل رحیل کوبیده عازم مراجعت شدند .

در بین راه جمعی از نا بخردان گفتگو آغاز کرده برای بد گوئی و تخریب حاجی میرزا آقاسی مجالسی منعقد ساختند و منافع و مضار این سفر را سنجیدن آغاز نهادند و از غایت بیخردی این نوع مهملات را نوشته بنظر پادشاه جهان رسانیدند و باعتقاد خود هفده تقصیر برای حاجی میرزا آقاسی نوشتند. پادشاه جهان نیز این جوهر خیالات را که مأخذ آن فضولی و خود سری ملتزمان دکاب است اعظم مفاسد دولتی دانسته سیاهه آن روسیاهان را بامهملاتی که نوشته بودند بحاجی میرزا آقاسی داده جناب حاجی را در تنبیه و تأدیب آن خود سران و یاوه سرایان مختار فرمودند و براعتبار و شوکت حاجی میرزا آقاسی روز بروز افزایش و زیادتى دادند .

حاجی میرزا آقاسی نیز بعضی از آن هرزه درایان را که نصیحت ایشان مفید نبود و قابلیت ماندن در اردوی همایون نداشتند از اردوی همایون دور نموده بعضی دیگر را بنصایح مشفقانه تنبیه و آگاهی دادند .

چون اردوی همایون وارد ولایت سمنان شد امیرزاده فریدون میرزا را بجهت خدمات شایسته که در آن سفر از ایشان ناشی شده بود بعطای حکومت فارس و

فرمانفرمایی آن مملکت وسیع الفضا سرافرازی بخشیدند و فرمان و خلعت همایون مرحمت شده از همانجا روانه دارالملک فارس ساختند و اردوی همایون بمقر عز و شرف وارد شده لشکریان را مرخص اوطان خود نمودند و چون پادشاه جهان مملکت ایران را در تسخیر مملکت هرات و ضمیمه ساختن آن را بسایر ولایات محروسه میدیدند ب فکر انجام تدارکات این سفر افتاده در آن زمستان همت بساختن و پرداختن تدارک یورش هرات مصروف داشتند و بجمع لشکریان اخبار و اعلام فرمودند که در بهار این سال متوجه دارالخلافه شوند و در آن زمستان در دارالخلافه بعیش و خرمی گذرانیدند.

ذکر لشکر کشیدن پادشاه جهان بملکت هرات و حکایاتی که در آن سال بمنصه ظهور آمد

چون بهار فرخنده فال رخ نمود و شهریار جهان برادرنگ کیانی تکیه برآمد برسوم و عادت پیشدادیان دست دریا نوال را پیاشیدن سیم و زر و بخشیدن در و گوهر بر ادانی و اقامی گشودند و بر هر کس از شاهزادگان و امرا و اعیان بقدر قابلیت و اندازه ریزش و نوازش فرمودند بزمی متین و رایب رزین لشکریان نظام و غیر نظام را از اطراف مملکت ایران جمع آورده اردوی کیهان پوی را در خارج دارالخلافه منظم و منسق ساختند و اللهیارخان آصف الدوله را از ورود لشکر همایون بمملکت خراسان بازداره تسخیر مملکت هرات آگاهی دادند و بنفس همایون در سلطی سعد و میمون از دارالخلافه بیرون آمده وارد اردوی مبارک شدند و زیاده از صد عراده توپ و هشتاد هزار لشکر از نظام و غیر نظام و امرا و اعیان در اردوی همایون مجتمع آمدند.

درین اثنا بمرض مبارک رسید که امپراطور اعظم عازم تماشای ممالکی است که از مملکت ایران ضمیمه ممالك خود نموده و بعزم زیارت اوج کلیسای ایروان از

دارالسلطنه پطرز بورغ بیرون آمده است . پادشاه مرحوم نظر برعایت قواعد دوستی و حفظ مراتب اتحاد نوشته و مکاتب دوستانه با تحف و هدایا ارسال دارالسلطنه تبریز فرمودند و بمحمد خان امیر نظام که در سنوات سابقه در دارالسلطنه پطرز بورغ بخدمت امپراطور اعظم رسیده بود حکم و مقرر داشتند که تدارکات شایسته دیده و لیعهد دولت علیه را که در آن زمان در دارالسلطنه تبریز تشریف فرما بودند از جانب سنی الجوانب پادشاه جهان بسرحد مملکت روس برده و در ولایت ایروان با امپراطور اعظم ملاقات واقع شده رشته اتحاد و دوستی را محکمتر سازند و در بین حرکت اردوی همایون بطرف هرات خبر رسید که ظل السلطان و اماموردی میرزا و علینقی میرزا از محبس اردبیل فرار کرده بولایت طالش و لنکران رفته بدولت علیه روس پناه برده اند .

چون تفصیل این کار خالی از تجربه و اعتبار نبود مرقوم می آید : از قلعه اردبیل تا سرحد ولایت روس هشت فرسنگ است و شاهزادگان که در قلعه اردبیل مجتمع آمدند پادشاه مرحوم را نظر باحوال ایشان سوای مرحمت و التفات و خوش گذرانی امری دیگر منظور نبوده از لوازم حبس همین قدر بیش نداشتند که از چهار دیوار قلعه اردبیل مأذون بخروج نبودند و از فرزند و عیال هریک از شاهزادگان هر کس را میخواستند بقلعه اردبیل احضار میکردند و در آن قلعه بیرونی و اندرونی برای همه مرحمت شده بود و مخارج بومیه در کمال وسعت مرحمت میشد و حاجی علی عسکرخواجه بمناسبت خواجه سرانی که از حال اندرون و بیرون هر دو مخبر باشد حاکم و کارگذار مملکت اردبیل از طرف دولت علیه بود

شاهزاده علی نقی میرزا باین فکر افتاد که راه خلاصی برای خود جوید و منزل ایشان متصل بدیوار قلعه بود بنحوی که بام منازل ایشان مرد رو دیوار قلعه اندرونی است ، چون شاهزاده علینقی میرزا در ایام حکومت قزوین برادر زنی داشتند مقنی و در اوقات مشق کیمیا از دارالحکومه بخانه استاد کیمیاگر با دست برادر زن

خود تقی و سیع کننده هر زمان که میل خاطر ایشان میکشید از راه قُب بمنزل استاد کیمیائی تشریف میبردند. در این وقت بغاطر ایشان رسید که آن مقنی را احضار نمایند کس بطلب عیال بقزوین فرستاده اسباب مقنی را از قیل ییل و کلنگ و تیشه درمیان مفرش و یخدان جاداده بقلعه اردبیل آوردند و مقنی را ییخبر بحرمانخانه برده بفکر تقایی افتادند. روزی از حاجی علی عسکر خواش نمودند که مستراحی در گوشه منزل بحکم حاجی علی عسکر کننده شود حاجی مشارالیه خواش ایشان را قبول نموده مقنی برای کندن مستراح فرستاد و شاهزاده علینقی میرزا سعی در وسعت و گودی مستراح نموده بسیلرگود و وسیع ساختند و خاک مستراح را مقنین حاجی علی عسکر بیرون منزل کشیده میبردند. پس از انجام این مقدمه شاهزاده علی تقی میرزا از پستوی اطاق خود که دیوار همان پستو دیوار قلعه بود با دست مقنی امین خود شبها بسوراخ کردن دیوار مشغول شده بتأنی و آرام بعمل خود ادامه اقدام مینمودند

۱ - در حاشیه نسخه نادر میرزا چنین نوشته شده :

« مقنی مردی بود واحد العین دولت نام ، در اردبیل بنامی پیر استاد محسن نام مرمت جزئی قلعه را دیوانیان با استاد مزبور و دویسر اورجوع میکردند ، ظل السلطان بالاخانه بسیار کوچکی در ضلع مغربی آن عمارت که ساکن بود بجهت تفرج بشهر احداث کرد . استاد مشارالیه سر رشته تقی را که در اول احداث قلعه بقانون قدیم برای راه فرار یا خبر گیری ساخته بودند بشاهزاده رکن السلوله نمود و خاطر نشان کرد که این سوراخ تا جایی از شهر ممتد است . دولت نقاب بآن قُب که از يك گوشه اطاق حرمانخانه ابتدا شده بود سر کشی کرد ، معلوم شد که هیبی زیاد نکرده است ، اندک تنقیه در بعضی جاها لازم دارد و برمت آن پرداخت تا خندق را که دوزخ بود تنقیه کرد . عقلا میدانند که اگر ده ذرع جاهی در زمین بکار کنند شود که عرضاً و قطراً دو ذرع و عشق آن ده ذرع باشد خاک آن تلی خواهد شد . بنده درگاه جای آن قُب را برای العین دیدم ، سنگهای عظیم که در دینار با آهک بکار برده اند و در میان آب است کلنگ و متین از عهد شکستن آن بر نیاید محتاج باستمال باروت است . زمین اردبیل بآب نزدیک است ، بدوشت استمال آهک زیاد سالی ممکن نیست که پایدار شود خاصه قلعه که خندق او بر آب و عقیق است این قُب را حاجی آغا باطل و پر کرد . »

و هر چه مقنی خاک از دیوار قلعه میکند علیتی میرزا بدوش خود حمل کرده بمستراح جدید البنیان میریخت.

این عمل قریب سه ماه طول کشید و سنگهای عظیمی را که در بنیان بود بنوک تیشه خارا شکاف از هم شکافته نقب را بکنار خندق رسانید و روشنی خندق هویدا و نمایان شد. بعد از سرانجام این مهم ظل السلطان و اماموردی میرزا را مطلع و مخبر نموده منصوبه دیگری برای خلاصی خود برانگیختند. ظل السلطان خواهش آوردن عیال را از دارالخلافه نموده بحاجی علی، عسکر تملقات بسیار کرده بتعارفات و تکلفات رضاجوی خاطر حاجی علی عسکر میشدند، کسان ظل السلطان از دارالخلافه عیال او را آورده بعد از ورود بقلعه اردبیل حاجی علی عسکر از کثرت عقل و احتیاط اسب و نوکر ایشان را از قلعه بیرون کرده در شهر جا و منزل داد و شاهزادگان ثلاث فرصت را از دست نداده کسان خود را اخبار نمودند که شبانه اسبهای سواری را بکنار خندق آورده منتظر آمدن ایشان باشند و شاهزادگان در همان روز بشاهزادگان دیگر بشوخی برای استمزاج گفته بودند که اگر مقدور باشد که ما از این قلعه بیرون برویم شما هم موافقت میکنید یا نه؟ همگی جوابهای درشت و تلخ داده شاهزادگان فراری

۱ - در حاشیه نسخه نادر میرزا چنین نوشته شده :

« علیردناخان اروتمی که مردی معروف بیدله گوئی بود از جانب دولت با صد نفر سوار کرمانی و بنجاه نفر توپچی کوتوال قلعه بود، بحاکم و حاجی علی عسکر تمکینی نداشت، تکلیف رکن الدوله شاهزادگان از بابت دلسوزی نبود بلکه برای این بود که خیال آنها را از تدبیر خود منصرف نماید که مبادا آلات دولت نقاب را از قزوین بکندن نقبی حمل نمایند، همواره تدبیر او در خلاصی از تنگنای این قلعه بود که گاه میگفت میتوانم آن مردم را بزور بازو از قلعه اخراج کنم و محصور شوم. گاه میگفت ممکن است این مردم را بزور فریخته کرد و همدست نمود کوتوال را گرفت و بریفت و بمعاونت همین مردم خود را بغاک روس کشید، گاه میفرمود ما قریب دو بیست نفر فدوی از ملازم و غیره داریم متدرجاً آلات حرب بقلعه باید آورد و بزور اسلحه از قلعه بیرون رفت اگر مانعی باشد جنگ کرد و بسرحد روسیه شتافت. [بقیه پاورقی در صفحه بعد]

از موافقت ایشان مأیوس شده سکوت اختیار نمودند و شبانه هرسه نفر از راه نقب خود را بیرون کشیده و نوکران و خدمتکاران نیز اسبهای سواری را بر لب خندق رسانیده شاهزادگان بطناب و ریسمان که نوکران از لب خندق سراسیمه کردند دست زده بالا رفتند سوار شده ارجوف و هراس رو بفرانهادند و همه جا خود کشان خود را بکنار رود خانه آستارا رسانیده بآنطرف آب گشتند و بقراولان روس که همه در لب آب اقامت دارند احوال خود را اعلام نمودند و حاجی علی عسکرخواجه فردای آن شب در وقتی معین که همیشه داشت بمنزل شاهزادگان رفته اثری و نشانی از شاهزادگان فراری ندید، ب جستجو افتاده راه نقب را دیده کیفیت را معلوم نموده سوار شده از عقب ایشان شتافت و در حینی که شاهزادگان فراری بقراولان روسیه رسیده بودند او نیز رسید. چون خالی از ظرافتی نیست بخدمت خوانندگان معروض میدارد، حاجی مشارالیه که خود را بسیار محیل و مزور میدانست حیلۀ بغاوتش رسید، از آب گشت از اسب پیاده شده بآداب و قانون سابق بخدمت شاهزادگان رفته زبان بنصیحت و دلداری ایشان گشاده زلفهای خود را بدست گرفته میگفته است که از این

[بقیه باورقی از صفحه قبل]

اما داستان اسب این بود که ظل السلطان و رکن الدوله چند رأس اسب که هیال آنها را مرکوب بود در قلعۀ نگه داشته بودند باین اسم که ملازمان همراه هیال جبران رجعت خواهند کرد. چون خواست خدا این بود که فرار آنها بسهولت دست دهد از يك طرف نقب آماده بدست آمد از طرف دیگر توپچیان قلعۀ آب خندق را که همیشه پر بود برای درویدن نی زیاد که در خندق میروید از مرمی معلومی خشکانیده بودند. از آن سوی علی- مردانخان حکم کرده بود که اسبها را از قلعۀ بیرون برند و در شهر نگاه دارند، بلد و بدرقه هم بزور پول از طایفۀ شاهسون چند نفری را سوگند دانه یار کرده بودند بعد معین شد که استاد محسن و پسران او در این کار شرکت کلی و دخل کامل داشتند. خود حاجی آنها بنفشه از عقب شاهزادگان نرفت لیکن بهین مضامین بلکه بمراتب مضحک تر مراسله و پیغامی فرستاد بسوار کرمانی و پسران کوتوال رفتند و غائب و خاسر مراجعت نمودند. این سلطان کرمانی سر دستۀ سوار مزبور چون مأیوس شد خود را بخدمت شاهزادگان انداخت و مراجعت نکرد.

زلف سفید من حیا کنید و مرا بفضب و سطوت پادشاه گرفتار نکنید ، من پنجاه سال است که برادر و پدر شما خدمت کرده ام آخر چه چیز شما در قلعه اردبیل کم بود ، نان نداشتید ، رخت نداشتید ، برنج غنیر بو برسم جیره بشما میدادم ، از این دیوانگیها کردید که بجس اردبیل افتادید باز هم که دست نکشیده سر بصحرا ها گذاشته اید . شاهزادگان سکوت کردند . در جواب هیچ نمیگفتند حاجی علی عسکر را خیال آنکه ایشان نصیحت پذیر شده و از کرده پشیمان و راضی بمعادوت شده اند زبان بمدح و ثنای ایشان گشوده و سه رأس اسب خالی را پیش کشیده شاهزادگان را تکلیف بسواری و عود نموده شاهزادگان را از حرکات حاجی خنده گرفت و حاجی دانست که حيله و تزویر بکار نیامد ، معادوت باردیبل نمود .

اما مجملی از احوالات شاهزادگان آنکه پس از اعلام بامپراطور روس بهر يك يک هزار اشرفی باجقלו موجب مرحمت فرموده در قرا باغ نشیمن برای ایشان مقرر داشت و ایشان شنیدند که امپراطور بولایت ایروان می آید ، خواهش اذن ملاقات امپراطور نمودند ، امپراطور در جواب فرموده بود که غرض از این خواهش سه چیز خواهد بود لاغیر یا استدعای نقض عهد با دولت ایران یا استدعای افزونی مواجب و گذران یا محض تماشا و دیدن صورت یکدیگر ، اما فرار ایشان از محبس بهیچ وجه علت نقض عهد با دولت ایران نخواهد شد و اما زیادتیی مواجب و گذران زیاده از آن دادن منافای با اتحاد و یگانگی پادشاه ایران است و اما محض ملاقات من نیز خواهش دارم که ظل السلطان را ببینم زیرا که شنیده ام مردی است خوش اندام و خوش ریش . شاهزادگان از شنیدن این جوابهای دندان شکن استدعای مرخصی از دولت روس نموده بدون ملاقات باسم زیارت مکه معظمه بارزنة الروم رفتند و از آنجا باسلامبول رفته شهریه از سلطان گرفتند ، پس از آن بمصر رفته باعانت محمد علی پاشای

مصر بزیارت مکه معظمه مشرف و از راه جبل بکربلا و کاظمین آمده مجاور شدند ۱
 پادشاه مرحوم گاهگاهی بظل السلطان بسبب آنکه برادر اعیانی نایب السلطنه و مردی
 شراً انگیز نبود اظهار التفات میفرمودند و این پادشاه عالم جاه که خداوند تبارک و تعالی
 بر عمر و دولتش یفزاید و دولتش را تا ابد پاینده دارد نظر بوصول صلۀ ارحام صکه
 بمضمون حدیث صریح خیر الانام باعث طول عمر و تمادی ایام زندگانی است مبلغ
 دو هزار تومان همه ساله مواجب برای رفاهیت ظل السلطان در آن آستانه متبرکه
 مرحمت و برقرار فرموده اند که بدعاگویی دوام دولت پادشاهی قیام و اقدام نمایند .
 القصة پس از وصول این خبر بلردوی همایون پادشاه مرحوم یحیی خان را
 بدارالارشاد اردبیل فرستاده حاجی علی عسکرا پنجاه هزار تومان جریمه فرمودند
 و مقرر داشتند که شاهزادگان باقیمانده را بدارالسلطنه تبریز برده از خوف و هراس
 که در بودن قلعه اردبیل دارند ایمن و مطمئن سازد و رفتن شاهزادگان دیگر را
 با رفتن ایشان که در حقیقت مساوی بود مساوی شمردند و اردوی همایون طی مسافت
 فرموده وارد مشهد مقدس شده بشرف زیارت امام الجن والانس مفتخر و سرافراز آمدند

۱ - در حاشیة نسخه نادر میرزاچنین آمده :

« نمیتوان گفت که مؤلف از رموز دولتی آگاه نبوده است ، اولاً دولت روس از
 دول معظمه دنیا است این گونه مضارح در آن دولت عظمی ندارد ، مسلماً خبر صحیح این
 است که امپراطور کمال مهربانی بشاهزادگان نموده بودند و برای توقف ایشان در
 لهستان شهر وارشو را مین کردند و برای مضارح ایشان بیشتر از پنجاه هزار تومان
 وجه نقد مقرر شد . چون شاهزادگان برخلاف قواعد دولتی استدعای معاونت نمودند
 که قشون دولتی گرفته بایران حمله نمایند امپراطور قبول نکرد تا شاهزادگان در این
 مطلب بیمنی اصرار نمودند ، چون امپراطور مکنون خاطر آنان را دانست بتوسط وزیر
 خارجه روس پیغام فرستاد که شما مهمانان عزیز دولت هستید ، همه اسباب آسودگی شما
 موجود است و جمیع خواهشهای شماها پذیرفته است مگر معاونت باغتشاش ایران ، پادشاه
 ایران بحکم ولایت عهد پادشاه است ، پدر شما او را اختیار کرده است . چگونه میشود
 دولت روس خلاف عهدنامه نماید ؟ چون مقصود آنها از پیش رفتن این ملاقات نیافته
 دلتنک شدند و بدولت عثمانی بنام بردند نادر»

و بتدیرات امور یورش هرات بروفق مصلحت کار گذاران و دولت خواهان آن سرحد پرداختند و آصف الدوله را بالشکریان خراسان از ملتزمین اردوی مبارک ساخته روانه مملکت هرات شدند .

ذکر تشریف بردن پادشاه جهان در حالت ولیعهدی بمملکت ایروان برای ملاقات امپراطور روس

چون حکم محکم پادشاهی بآذربایجان و محمد خان امیر نظام رسید تدارکات شایسته دیده و حقیقت را بامنای دولت روس معلوم داشتند و مکان و زمان ملاقات را خواش نمودند که تعیین نمایند . امنای دولت امپراطور از وصول این خبر کمال انبساط حاصل نموده مکان و زمان ملاقات را در مملکت ایروان تعیین نمودند و محمد خان امیر نظام بقانون و آداب لایقه و با تدارکات و تنسوقات شایسته در خدمت بوده ولیعهد از دارالسلطنه تبریز روانه شده بایروان رسیده از طرف دولت روس از کنار آب ارس تا ایروان مهمانداران و استقبال چیان که چنین مهمانی و چنان مهمانداری را شاید وسزد تعیین فرموده با اعزاز و احترام تمام که مافوق آن متصور نیست بایروان رسانیدند و در آنجا ولیعهد پادشاه بملاقات امپراطور رسیده امپراطور ولیعهد را باغوش مهربانی گرفته وعده محبت و مهربانی خود را مادام الحیا بلکه مادامیکه دولت در سلسله ایشان باشد پیادشاه مرحوم و ولیعهد دادند و نشان حمایل و انگشتی مکمل بالماس که لایق ولیعهد دولت ایران باشد از روی اتحاد و محبت اعطا فرمودند ولیعهد نیز بدان تحفه و هدایائی که لایق آنچنان پادشاهی باشد اقدام فرموده در کمال گرمی و خوشی یکدیگر را وداع فرموده سرکار ولیعهد بدارالسلطنه تبریز تشریف فرما شد و امپراطور اعظم بعد از زیارت اوج کلیسا و تماشای ولایاتی که منظور بود عود بدارالسلطنه یطربورغ نمودند .

ذکر تسخیر غوریان و رفتن بر سر هرات

چون پادشاه جهان با لشکرهای گران و توپهای اذدرفشان پس از مرخصی از آستانه امام الجن و الانس علیه السلام روانه مملکت هرات شدند شاهزاد کامران و یار محمد خان وزیر هرات بفکر کار خود افتاده از همه راه چاره کار خود را منقطع دیدم جمیع سواره و پیاده آن سامان را در نفس قلعه هرات جمع آورده و جمیع غله و آذوقه که در محال قلمرو خود موجود داشتند بشهر هرات جمع نموده بتعمیر برج و بارو پرداختند و قریب سه هزار نفر در قلعه غوریان که در سر راه ایران واقع است گذاشته منتظر ظهور امورات از پرده غیب شده نشستند و پادشاه جهان طی مسافت فرموده بقلعه غوریان رسیدند و غوریان و مستحفظین آنجا بخیال دفعه سابق که از ایشان گذشته و ایشان را بحال خود گذاشته بهرات خواهند رفت بی ادبانه و متهورانه حرکت کرده متعرض اردوی همایون شدند و پادشاه جهان حرکت ایشان را مایه و ماده تنبیه ایشان فرموده اتراق در اردوی همایون واقع شده بعضی از نظام سرباز و بعضی از توپخانه مبارکه را بمحاصره و تسخیر قلعه غوریان مقرر داشتند و قلمگیان بحفظ خود و قلعه کوشیده سه روز و سه شب بخود داری پرداختند و مأمورین قلعه را محاصره نموده دست بانداختن توپهای قلعه کوب گشادند و سنگرها و سیاه را پیش برده در مدت سه روز قلعه و خندق را با خاک زمین بضرب گلوله یکسان ساختند و صدای الا امان الا امان از قلمگیان باوج آسمان رسیده قلعه بآن منات و استحکام را در مدت سه روز از دست آن سنیان گرفته و مستحفظین آنجا را آنچه زنده بودند بنظر پادشاه جهان رسانیدند و حکم پادشاهی بهدم بنیان قلعه شده قلعه را از بیخ و بن کنده اردوی همایون بسمت هرات در حرکت آمده و خوانین افغان مثل شمس الدین خان و سایر خوانین جزء بخدمت پادشاه جهان رسیده سعادت رکاب بوس درپافته کمر خدمتگزاری و جان نثاری بر میان بستند و اردوی همایون وارد کنارهرات

شده مهندسان تعیین فرمودند که از روی دقت ملاحظه اطراف قلعه را نموده جای سنگر و سبیه تعیین شود که بمحاصره قلعیان از چهار طرف اقدام فرمایند و در این روز از میان قلعه هرات از سواره و پیاده کار آمدنی قریب بده هزار نفر مجتمع بودند و علما و سادات ایشان در میان قلعه منبرها گذاشته فتوای جهاد و وجوب جنگ را با لشکر قزلباش می دادند.

از طرفین گردان و دلیران بساختن و برداختن آلات حرب و پیش بردن سنگر و حفظ برج و بارو زبانها را بسته و بازوها را گشاده منتظر امر و فرمان شدند.

ذکر محاصره هرات و کیفیانی که واقع شد تا هنگام مراجعت اردوی همایون و ورود بمشهد مقدس که قریب بچهارده ماه طول کشید

چون لشکر ایران وارد کنار قلعه هرات شدند و مهندسان بنظر احتیاط همه اطراف قلعه را ملاحظه نموده جای سنگر و سبیه و حواله رامین و مشخص ساختند پادشاه مرحوم برج و بارو هرات را بلشکریان قسمت فرموده و هر کس باندازه قوت و قدرت قسمتی افتاده مشغول بساختن سنگر ها و ترتیب دادن حواله ها شدند و اردوی همایون در نیم فرسخی بلکه نزدیکتر افتاده حکم همایون بجمع نمودن آذوقه و سیورسات یکساله صادر شده همه لشکریان بدو قسم شدند، قسمتی در سنگرها نشسته مشغول قلعه گیری بودند و قسمتی دیگر در اردوی همایون مانده بجمع آوری سیورسات و آذوقه سالیانه قیام و اقدام می نمودند و هراتیان نیز دل از جان برکنده و باغوای علما و سادات خود کشته شدن را باعث بهشت جاودان و هانیدن را باعث تقرب بزرگان خود پنداشته بجد و جهد تمام مشغول خود داری و مدافعه بیرونیان بودند و پادشاه جهان نیز بر کشتی عزم لشکر اقامت انداخته بجز از گرفتن قلعه هرات و تسخیر آن ولایت باهاری دیگر توجه نمی فرمودند و لشکریان در تضییق محصورین کوشیده از هر طرف سنگرها را پیش برده و حواله ها بلند کرده توپهای بزرگ بر سر

حواله ها نصب کرده هرروز از کوبیدن برج و بارو قلمگیان را بریشان حال میکردند و کامران میرزا در میان قلعه جمیع امورات خود را مفتوح یار محمد خان کرده خود در خلوتی نشسته بهیچ امر دخل و تصرف نمینمود و یار محمد خان نیز بفتوای علما و مجتهدین اهل تسنن در قلوب لشکریان چنان راسخ و ثابت ساخته بود که این نزاع وجدال برای تعصب و مذهب است و عوام و خواص اهل هرات باین سبب همگی کفنها بگردن انداخته و در وقت فرصت از شهر بیرون ریخته با شمشیر برهنه بتعصب هر چه تماثر بجنگ وجدال اشتغال مینمودند و همه روزه آتش حرب از طرفین افروخته بود و روز بروز شدید تر میشد تا آنکه سنگرها و حواله ها تا آب خندق رسید و کار بر محصورین تنگ آمد.

ذکر وقایعائی که در عراق و سایر ولایات در حین محاصره هرات

روی نمود

امیرزاده بهرام میرزا بحکم پادشاه مرحوم لشکریان کرمانشاه را جمع آوری نموده و از کرمانشاهان حرکت کرده باتویخانه بیچمن گندمان رفتند و در آنجا چندان اقامت نموده و بحفظ ولایت عراق و بختیاری پرداختند تا موکب پادشاهی از هرات عود فرمودند.

بعد از معاودت اردوی همایون باز بکرمانشاهان مراجعت نمودند و امیرزاده بهمن میرزا حاکم ملایر و بروجرد چون موکب پادشاهی را در هرات دید خواست نوعی نماید که در ولایت همدان و محال توپسرکان برهم خوردگی حاصل شده و باین جهت پادشاه مرحوم امر این دو ولایت را باو محول فرمایند اما در همدان بجهت بلدیتی که در ایام حکومت سابق داشت مفسده میان رعایای آنجا کرده و چنان اتفاق افتاد که قریب شش ماه آن مفسده طول کشیده قتل بسیار فیما بین واقع شد تا آنکه جمعی کثیر ریخته خانه آخوند ملا حسین را از بیخ کنده و مفسده تا ورود موکب همایون قائم و برپا بود.

اما در توپسرکان اولاً پنجاه سوار غفلة بقصبة توپسرکان فرستاد که حاکم توپسرکان را گرفته بیروجرد بردند و حاکم توپسرکان بهمدان گریخته در آنجا نیز پاپی او شده او را گیرانیده بیروجرد برد و نایب از طرف خود بتوپسرکان فرستاد و در آذربایجان امیرزاده قهرمان میرزا فوجی از نظام گرفته و فوج قهرمانیه نامیده و تا اوجان آمده اردو زده نشست و در ولایت فارس بسببی که نوشته خواهد شد کشتیهای دولت انگلیس قریب بینادر سرحد ایران آمد، با استعداد تمام ایستادند.

اما احوال اردوی هرات آنکه پادشاه مرحوم قنبرعلیخان را بجهت استمالت کهندل خان حاکم مملکت قندهار از هرات روانه قندهار فرموده کهندل خان بعد از رسیدن قنبرعلیخان اظهار خدمتگزاری و دولتخواهی نموده محمد عمرخان ولد خود را بخدمت پادشاه مرحوم فرستاده محمد عمرخان در اردوی هرات بشرف پای بوس مشرف شده مورد نوازشات پادشاهانه گردید و پادشاه مرحوم الله یارخان آصفالدوله را با ابوابجمعی او از اردو مأمور بولایت زمین داور و سبزار فرموده و بجهت ضبط آن حدود روانه آن سامان ساختند و در اوقات توقف جنگهای بسیار از طرفین شده قتل بسیار واقع شده و از همه عظیم تر آنکه بعد از آنکه پادشاه مرحوم توپ بزرگی برای کوبیدن قلعه هرات در اردوی مبارک ریختند با آن توپ و توپهای دیگر رخنه عظیم در برج و باروی قلعه هرات پدید آمده لشکریان را بیورش مأمور فرموده حربی بسیار صعب واقع شد.

سربازان خود را ببرج و باروی قلعه رسانیده علمها بر سر برج و بارو نصب کرده آثار فتح و غلبه ظاهر ساختند. از آن طرف یارمحمدخان با جمیع اهل هرات از زن و مرد کفنها پوشیده با شمشیر برهنه از جان گذشته فدائی وار خود را بسربازانی که ببرج و بارو صعود نموده بودند رسانیده جنگی عظیم کردند. از قراری که مسموع شد از طرفین زیاده از چهار هزار نفر مقتول شده چون مدد بسربازانی که در برج و بارو صعود نموده بودند نرسید فتح قلعه در عهده تعزیه ماند و پس از این

مقدمه سفیر دولت انگلیس بنای گفتگو گذاشته بشفاعت هراتیان در خدمت پادشاه مرحوم تکلم آغاز کرد و بمیان هرات کس فرستاده با هراتیان نیز گفتگو بنیاد نمود و در مجالس متعدد از این جوهر سخنها بمیان آورد . پادشاه مرحوم بهیچوجه التفات بر سخنان او نفرمودند و بقراردادی که میداد رضامندی برای دولت علیه حاصل نمیشد و در همین اوقات لشکریان دولت انگلیس با توپخانه عظیم بر سر کابل و قندهار آمدند، پادشاه مرحوم دوستی دولت انگلیس را در دولرداری ترجیح بگرفتن و تسخیر مملکت هرات داده و بعد از آنکه سفیر دولت انگلیس دلتنگ شده لذا اردوی هرات بدلتنگی روانه شده بود پادشاه مرحوم نیز از سر تسخیر هرات گذشته و لشکریانی را که در خارج اردو در میمنه و میسره بودند احضار فرموده کار هرات را بوقت دیگر حواله گذاشتند ، لهذا اردو را از سر هرات کوچانیده بعزم زیارت مشهد مقدس روانه مملکت خراسان شدند و در قلعه غوریان جمعیت و استعداد شایان گذاشته قلعه را تعمیر فرمودند و پس از ورود بمشهد مقدس و فیض آستان بوسی امام الجن والانس الله یار خان آصف الدوله را در مملکت خراسان والی مستقل فرموده روانه دارالخلافه شدند و در چمن بسطام سان نظام اردوی مبارک را دیده پنجاه و پنج فوج که در رکاب همایون بود بعد از وضع فراری و متوفی چهل و دو هزار نفر سرباز تفتنگ در دست بقلم لشکر نویسان اسم باسم قلمداد شد. بعد از دیده شدن این سان بعضی از لشکریان را که قریب باوطان بودند مرخص فرموده با سایر لشکریان وارد دارالخلافه شدند و سربازان و لشکریان هر ولایت را مرخص باوطان خود نمودند و امیرزاده فریدون میرزا و امیرزاده بهرام میرزا و امیرزاده بهمن میرزا را بدارالخلافه احضار داشتند و چون اهل مملکت فارس با کسان امیرزاده فریدون میرزا تقار کلی پیدا کرده بلکه فیما بین ایشان بحرب و قتال انجامیده بود بآن سبب امیرزاده فریدون میرزا معزول شد و میرزا نبی خان که برای آوردن امیرزاده رفته بود بنیابت آنجا ماند و امیرزاده بهرام میرزا نیز معزول شد .

اما احوال امیرزاده بهمن میرزا آنکه همدان و توپسرکان را خواست که ضمیمه ملایر و بروجرد نماید، پادشاه مرحوم خواهش همدان را از او پذیرفته و او را در همدان و ملایر و بروجرد مبسوط الید فرموده روانه همدانش ساختند و امیرزاده قهرمان میرزا که در اوجان بود بعد از شنیدن خبر حرکت اردوی همایون از هرات بدارالسلطنه تبریز عود نموده فی الجمله ضعف برهزاج او مستولی شد و در همان اوقات اگراد جلالی باز بنای بی حیائی و هرزه گردی گذاشتند و محمد خان امیرنظام برای تنبیه آنها بولایت خوی رفته افواج نظام آنجا را که بی نظم و نظام شده بودند منتظم ساخته بدارالسلطنه تبریز عود نمود و پادشاه مرحوم چندی بعد از ورود در دارالخلافه سرکارولیعهد را از تبریز احضار فرمودند، ولیعهد دوات علیه بدارالخلافه رسیده در خدمت پادشاه مرحوم مشغول خدمتگزاری بودند و چون در اوقات توقف اردوی مبارک در هرات رنود و او باشی دارالسلطنه اصفهان طغیان نموده و چندان بحرکات نالایق اقدام کرده و بخود سری سر بر آورده بودند که عنان اختیار آن مملکت را بالکلیه از دست حاکم آنجا گرفته بودند و در همان اوقات عبدالله خان امین الدوله نیز فرصت یافته از خانه مجتهد العصر والزمانی جناب حاجی سید محمد باقر اعلی الله مقامه که بطریق بست در آنجا نشسته بود بیرون آمده راه کربلای معلی و نجف اشرف یش گرفته رفت.

پس از ظمور این اسباب رأی بادشاهی بر این قرار گرفت که بآن ولایت تشریف فرما شده امر آن ولایت را منتظم سازند و باین جهت باحضار بعضی از لشکریان فرمان دادند و در همین اوقات حسین خان آجودانباشی را بسفارت دولت انگلیس مأمور ساختند و مشارالیه روانه مقصد شده پس از رسیدن بنزدیکی ولایت انگلیس از راه خای و ندانستگی بولایت انگلیس داخل نشد بولایت پاریس رفته مشغول بتجارت شده بعضی سخنان بی وجه بدولت علیه ایران اعلام نمود و امنای دولت علیه مطالباتی که با دست او بایست بدولت علیه انگلیس گفتگو نمایند بطریق دیگر

و بطورهای علیحده گفتگو نموده خاطر دولت انگلیس را بدست آورده دو باره وزیر مختار از طرف دولت انگلیس بخدمت پادشاه مرحوم رسید و در دارالخلافه مقیم گردید و در همین اوقات دولت علیه روم پا از دایره حساب بیرون نهاده بدو امر نالایق اقدام نمودند. اول آنکه ولایت محمره را که قصبه ایست از مملکت ایران و در مقابل شهر بصره و در این طرف شط العرب واقع است تاخت و تاراج کردند ثانیاً آنکه در کربلای معلی نجیب پاشا والی بغداد که برای ضبط و نظم کربلا لشکر فرستاده بود و لشکریان او مستولی بر ولایت کربلا شده بودند دست درازی باهالی عجم که در آن ولایت بودند نموده در قتل عام کربلای معلی که حکم نموده بود جمعی کثیر از رعایای دولت ایران بقتل رسیده و اموال ایشان بیاد فنا رفت و امنای دولت علیه ایران با امنای دولت علیه روم در این مواد گفتگو آغاز نهادند و هم در این سال از علامات آسمانی ذوذوالبه بصورت دهره در سمت الرأس ظاهر شده و زیاده از دوماه باقی بود و منجمان حکم میکنند که ظهور دهره علامت خون ریزش است.

ذکر وقایعات ممالك کابل و قندهار و هرات بعد از مراجعت اردوی پادشاهی از ولایت هرات و آمدن کهندل خان و معاودت او

و گرفتاری کامران بدست یار محمد خان

چنانکه سابقاً نگاشته ام بیان گردید دولت بیبه انگلیس لشکر بکابل و قندهار فرستادند و کهندل خان حاکم قندهار و دوست محمد خان حاکم کابل خود را بدولت خواهی دولت علیه ایران منسوب ساختند و محمد عمر خان ولد کهندل خان در اردوی هرات بآستان بوسی مشرف شده از طرف کهندل خان عرایض مشتمل بر خدمتگزاری و جان سازی بنظر پادشاه رساند و در اردوی هرات مشغول خدمتگزاری شده پس از مراجعت اردو به همراهی اردوی کیهان بوی بدار الخلافه آمدند و در همان اوقات لشکریان دولت انگلیس استیلا بر مملکت قندهار و کابل یافته و کهندل خان

از قندهار فرار کرده پناه بدولت علیّه ایران آورده و بخدمت پادشاه مرحوم مشرف شده بمرحمت پادشاهی مفتخر گردید و شهر بابک کرمان را باقطاع او مقرر داشتند و او با کسان و اتباع خود بشهر بابک رفته اقامت نمود .

بعد از چندی افاغنه ولایت کابل و قندهار اتفاق نموده باخراج لشکر دولت انگلیس از ولایت خود عازم و جازم شدند و کسان بطلب کهنل خان فرستادند و کهنل خان مراتب را بخدمت پادشاه مرحوم معروض داشته خود باکسان و اتباع از راه سیستان بولایت قندهار رفت ، افاغنه آن سامان برسر اجتماع نموده برداری کهنل خان و دوست محمد خان برسر لشکر انگلیس رانده زیاده از بیست هزار نفر لشکر انگلیس را بقتل رسانیدند و کار قندهار بکهنل خان و امر کابل بدوست محمد خان که هر دو برادر بودند برقرار و مستقیم گردید و عرایض اخلاص و دولتخواهی بخدمت پادشاه فرستادند .

اما وقایع هرات آنکه بعد از مراجعت اردوی پادشاهی بالکلیه مملکت هرات از حلیه آبادی افتاد و جمعی از کسان دولت انگلیس بهرات آمده باعانت هراتیان پرداخته و تنخواه بسیار برسم قرض و انعام بهراتیان داده قری و محالات هرات را بحلیه آبادی درآوردند و در آن اوقات میان یار محمد خان و کامران میرزا حاکم هرات نقاری پیدا شد، چون کامران میرزا مردی پیر و عادت بکشیدن بنج نموده بود یار محمد خان او را از دخل در مملکت یدخل کرده بقلعه از قلاع هرات فرستاد . کامران میرزا در همان قلعه در آن اوقات وفات کرد و بعضی از اولادش بدار الخلافه طهران بخدمت پادشاه مرحوم آمدند و مواجب و سیورسات مرحمت شده در دار الخلافه مقیم شدند و یار محمد خان در امر هرات مستقل شده بعد از استیصال لشکر انگلیس در ولایت کابل و قندهار او نیز کسان دولت انگلیس را از هرات اخراج کرده و عریضه دولت خواهی و خدمتگزاری پیادشاه مرحوم عرضه داشت نمود و با کسان معتمد خود بخدمت پادشاه ارسال داشت و کسان او در اوقاتی که

اردوی پادشاهی در دارالسلطنه اصفهان تشریف داشت باصفهان رسیده عریضه و پیشکش او را از نظر پادشاه مرحوم گذرانیدند و پادشاه مرحوم کسان او را نوازش فرموده و یارمحمد خان نیز فرامین التفات آمین صادر شده و امیدواریش بمراحم بیکرانه پادشاهانه دادند .

ذکر حرکت پادشاه مرحوم از دارالخلافه باصفهان و وقایعاتی که واقع

شد تا ورود بدارالخلافه طهران

پادشاه مرحوم بعزم انتظام امور مملکت اصفهان و سایر بلاد از دارالخلافه حرکت فرموده بقصبة شاهزاده عبدالعظیم وارد شدند و قریب بیک ماه در آنجا توقف واقع شده بلوازمات و تدارکات سفر پرداختند و در ایام توقف معروض پادشاه مرحوم شد که مجتهدالعصر والزماني حاجی محمد ابراهیم کلباسی رحمه الله بجهت شفاعت گزاری اهالی اصفهان از دارالسلطنه اصفهان بیرون آمده وارد دارالایمان قم شده و منظورش آن است که بلکه سفری را که منظور امنای دولت علیه است استدعا نموده موقوف سازد .

پادشاه مرحوم چون تدارکات سفر دیده شده بود و صلاح دولت علیه در موقوف شدن این سفر نبود از راه ساره و زرند و خلیجستان عبور فرموده ملاقات مجتهدالعصر والزماني را بوقت دیگر گذاشتند و بسبب حرکات نا شایسته که از محمد حسین خان خلیج رعایای خلیجستان بعرض رسانده بودند حکم بگرفتاری او صادر شده مشارالیه خود را بآستانه معصومه قم صلوات الله و سلامه علیها رسانیده و پسرانش گرفتار گردیدند قلعه که در قریه نیز از و قریه قاضی داشت بحکم پادشاهی کوبیده شد و اردوی همایون از جهرود عبور نموده بولایت کاشان تشریف فرما شدند و در عمارات فین نزول اجلال واقع شده دو هفته توقف فرموده امور آن ولایت را منتظم نموده روانه دارالسلطنه اصفهان گردیدند.

پس از ورود بدارالسلطنه اصفهان در عمارات پادشاهان صفویه موکب همایون نزول فرموده و بتثبیه و تأدیب اشترار حکم از مصدر جلال و جاه صادر شد، جمعی کثیر از اشرار و الواط که هر یک خونها کرده و خانه ها خراب نموده بودند گرفتار شحنة سیاست پادشاه جهان شده بسزا و جزای خویش رسیدند و در اوقات توقف اردوی پادشاهی در اصفهان صارم پاشا سفر دولت علیه روم که برای رفع گفتگوهای که اشاره بدان واقع شد و از طرف دولت علیه روم مأمور شده بود بشرف پای بوس مشرف شده گفتگو های دراز و دور از کار نموده مقبول امنای دولت علیه نیفتاده بی نیل مرام مراجعتش دادند و هم در ایام توقف اصفهان نصرالله خان ولد امیرخان سردار مرحوم را بحکومت مملکت فارس سرافراز فرموده و او بفارس رفته بضبط و ربط آنجا در کمال خوبی و درستی اقدام مینمود اما از اجل امان نیافته زیاده از یکماه باقی نمانده مرحوم شد. پس از وفات او امیرزاده فرهاد میرزا را بایالت آن مملکت فرستادند و موکب پادشاهی پس از انتظام امورات اصفهان از دارالسلطنه اصفهان حرکت فرموده از راه گلپایگان منزل بمنزل تشریف فرما شده وارد مملکت بروجرد شده و امیرزاده بهمن میرزا حاکم آن ولایت بلوازم خدمتگزاری و جان سپاری اقدام نموده پس از انضباط ولایات بختیاری و لرستان اردوی همایون از بروجرد حرکت فرموده از راه نهاوند و کنکاور بولایت همدان رسیدند و از بین راه اسمعیل خان جدیدالاسلام را بادستخط های مرحمت آمین و خلاع فاخره باحوال پرسی این دعاگویان بتویسرکان فرستادند و این دعاگو در نهاوند با حاجی میرزا آقاسی ملاقات کرده همان اوقات امنای دولت علیه علی محمد خان قجر را که حاکم تویسرکان بود از حکومت معزول نموده و حکومت را بقنبر علی خان جلیله وند داده بودند چون احوالات قنبر علی خان معلوم این دعاگو بود از حاجی میرزا آقاسی التماس نمود که سفارش بلیغ باو نمایند که اخلال در امنیت و فراغت این دعاگویان ننمایند و شنیدن سخنان مفسده جوینان تویسرکان را سربار مقتضای طبیعت خود نسازد و در آن بین

این دعاگوی دولت بسبب امنیت و فراغتی که از مرحمت پادشاهی داشت هجده جزو از کلام مجید را حفظ نموده بتفسیر آن عالم شده بود .

القصة حاجی میرزا آقاسی قنبرعلیخان را حاکم ولایت توپسرکان نمود تا از ایام حکومت و حرکات او که باعث بر هم خوردگی امنیت این دعاگویان شدجه معروض خوانندگان افتد . اردوی همایون وارد همدان شده قریب يك ماه در آن بلده اقامت نمودند و امور ولایت کردستان و کرمانشاهان را منتظم فرموده و از همدان کوچ بر کوچ روانه دارالخلافه شدند و در آن زمستان در دارالخلافه اقامت فرموده بگفتگوی امور قصبه محمره و کربلای معلی با دولت روم بدست سفرای دولت روس و انگلیس اشتغال فرموده و خسارت اموال تجار محمره و خون رعایای عجم را که ریخته شده بود مطالبه میفرمودند .

حکایات

ولایت توپسرکان ولایتی است کوچک مشتمل بر يك قصبه و هفتاد پارچه ده ولیکن اهالی این ولایت مردمانیند خشك دماغ و متکبر و وضع بقعه چنان واقع شده که دور از شوارع اتفاق افتاده تردد از ولایات دیگر بآن ولایت کمتر واقع میشود و خود اهل ولد نیز بسایر بلاد کمتر میروند و باینجهت بسیار از آداب و آداب دانی دورند و هر يك فی نفسه چون کسی را ندیده اند خود را افلاطون و ارسطو می نامند و میدانند و اهل این قصبه و محال متفرق بدو فرقه اند جمعی خود را بسته و خواهان اولاد میرزا محمد سیاوشانی که در سنوات سابقه باین بلد آمده متوطن شده و صاحب قرای و مزارع گشته میدانند و بعضی دیگر خود را بسته و خواهان اولاد حسینعلی يك نامی که پدراش از اهالی سیستان و در عهد نادرشاه بتحصیل مالیات باین ولایت آمده توقف نموده صاحب عیال و اولاد و سکنه و قری و مزارع شده می شمارند و ایشان خود را از طایفه ملك جمشید سیستانی می پندارند .

این طایفه همیشه با اولاد میرزا محمد در منازعه و عداوت میباشد و چون از

دیوان اعلیٰ اولاد میرزا محمد بمنصب وزارت این ولایت سرافرازند و پسران حسنعلی بیک منصب کلانتری دارند همیشه در مقام حسد و عداوت آن طایفه میباشند و در تضییع ایشان ساعی و جاهدند و این عداوت منصبی و جاهی در میان دو طایفه مستمر و برقرار است و هر محله و هر خانه و هر قریه که در این محال واقع است در مرور زمان دو فرقه شده هریک خود را خواهان یکی از این دو طایفه کرده اند و در زمان حکومت قنبر علی خان رئیس طایفه میرزا محمد میرزا شفیع و رئیس طایفه حسنعلی بیک میرزا رضاقلی بود و این میرزا رضاقلی در مزاج قنبر علی خان تصرف کامل نموده و قریه گرزان را که از قرای معظم این ولایت است برای قنبر علی خان بهر حیل که بود از صاحبانش انتزاع نموده بملکیت قنبر علی خان در آورده پس از مالکیت قنبر علی خان بنای تعمیر قلعه برای او گذاشته عمله از ولایت گرفته و تیر از دهات انداخته باین امورات خود را مقرب حاکم ساخته بعداوت طایفه میرزا محمد مشغول شد و برای دهات ایشان مدعی ملکی از طایفه قراگوزلو تراشیده ب فکر تضییع ایشان برآمد و در آن اوقات میرزا شفیع در آذربایجان در پیش طهماسب میرزا مشغول خدمت بود و برادرانش در ولایت متوجه اموراتش بودند . میرزا شفیع این جوهر خرایبها را که در اوضاع خود دید بدار الخلافه رفته صادق خان برادر خود را در توپخانه مبلر که بنوکری داد و متعهد سرانجام نمودن یکصد و بیست و پنج نفر توپچی داوطلب در خدمت پادشاه مرحوم شد و منصب سردستگی برای برادر خود گرفته او را باین ولایت فرستاد ، و او در وقتی بولایت توپسرکان وارد شد و حکم دولتی را آورد که میرزا رضاقلی پیشکوا حاکم بود و قلعه را که در قریه رودآور داشت و بحکم خاقان مغفور در عهد شیخ الملوک خراب شده بود تعمیر مینمود و در میان ولایت مشهور نموده بود که چون دولت علیه ایران را با دولت علیه روم نقاری واقع است حکم بساختن این قلاع شده است و چون قنبر علی خان حاکم را بساختن قلعه گرزان مشغول ساخته بود کسی متعرض ساختن قلعه او نمیشد تا قلعه بانجام رسید و از آن طرف صادق خان

نیز بحکم دولتی مشغول بگرفتن توپچی داوطلب شده سی چهل نفر توپچی را که انجام داد میرزا رضاقلی را آتش حقد و حسد در کانون سینه افروخته شده قنبرعلیخان را بر آن داشت که هر که از اهل ولایت توپچی میشود او را گرفته تنبیه نماید و نگذارد که این امر باتمام رسد .

قنبرعلیخان نیز بخواهش او سه چهار نفر از توپچیان جدید را گرفته تنبیه و مؤاخذه نمود . صادق خان در پیش قنبرعلیخان بگفتگو در آمده قنبرعلیخان اعتنائی بسخن او ننکرده رفته رفته با صادقخان کمال بی میلی را بهم رسانیده میرزا رضاقلی ماده حاکم را که پخته و در عداوت آن طایفه مستعد دید نشتر خود خواهی و فساد را از جل بندی تزویر در آورده بآن ماده مستعد چنان رساند که تا صادق خان را گوشمالی ندهی و تنبیه معقولی نکنی حکومت تو در این ولایت مستقر و ممکن نخواهد بود .

نظر باین مقدمات قنبرعلیخان را از توپسرکان برداشته که بقلعۀ گرزان برود و در قلعۀ گرزان بقدر هزار نفر پیاده و سواره از دهات خود و از طایفۀ جلیله وند و طایفۀ نانکلی و غیره جمع آورده و در نظر قنبرعلیخان اقدام باین نوع امورات را بسیارست و موهون نموده بنای اعتماد خود را در اقدام باین نوع امورات و گذرانیدن در نزد امنای دولت بدروغ گوئی و اشتباه کاری خود که در حقیقت در آن فواید طولانی گذاشته معتقد این بود که امنای دولت علیه غور رسی در این مواد نخواهند کرد و بقنبرعلیخان چنان وانمود کرد که باید این جمعیت را بشهر فرستاده صادق خان را با غل و زنجیر گرفته بگرزان آورند تا حکومت تو مستقیم گردد .

قنبرعلیخان باین سخنهاى واهی از جا رفته جمعیتی را که در گرزان جمع آورده بودند باو سپرده بگرفتن صادقخان مأمور نموده و میرزا رضاقلی نیز باهالی محله خود اخبار این مقدمه را نموده بزم کشتن صادقخان از گرزان جمعیت را برداشته روانه

شد خود میرزا رضاقلی قریب بشهر در مزرعه که موسوم بمزرعه زرگری است توقف و جمعیت را بشهر روانه نمود .

صادق خان بیخرد غافل از حوادث زمانه در خانه خود خوابیده بود که این جمعیت بمحلّه ایشان که بمحلّه پائین است ریخته و اهالی محلّه میرزا رضاقلی که موسوم بمحلّه زرهان است ملحق باین جمعیت شده دست بفارت و تاراج این محلّه بر آورده روی بخانه میرزا شفیع و صادق خان گذاشتند صادق خان دانست که منظوری بجز قتل او ندارند خود را قبل از محاصره شدن از راه آبی بیرون انداخته بقریه از قرای خود رفته از آنجا اسبی بدست آورده روانه دارالخلافه شد و حضرات مأمورین بعد از غارت کردن خانه های میرزا شفیع و صادق خان و زخم دار نمودن میرزا با با عمو زاده میرزا شفیع را با گلوله تفنگ دانستند که صادق خان فرار کرده و مقصود اصلی از دست رفته عود بگزران نموده و بفکر کار خود افتادند .

این دعاگوی دولت پادشاهی چند روز پیش ازین حکایات بسبب درد سینه که داشت بهمدان رفته در منازل ملک آرا منزل نموده مشغول بمعالجه بود ، این اخبارات را شنیده همان روز ها عود بتویسرکان نمود . در این بین کاغذی از قاصد های قنبرعلی خان و میرزا رضاقلی بدست افتاد که در آن نوشتجات قنبرعلی خان بعضی مقتربات در این باب باسم این و آن نوشته و برای تلخیص خود که خیال بیجا نموده بود اسم این دعاگویان را نیز در آن نوشتجات برده بود . کسان این دعاگویان از این سخنان مطلع شده این دعاگویان را از حقیقت احوال مخبر نمودند و میرزا شفیع در دارالخلافه عارض شده اسد آقا نامی را از معتبرین طایفه دنبلی محصل گرفته روانه این ولایت داشت .

قنبرعلیخان از خواب غفلت بیدار شده دانست که کار حکومت با دخیل شدن بدشمنی و عداوت مردم منافات دارد ، خواست تدارك مافات اقدام نماید از چاه در آمد بچاله افتاد بخیال اینکه میرزا شفیع و صادق خان را ساکت نموده کار بهم خورده

این ولایت را استقامتی دهد میرزا رضاقلی را بهمدان پیش امیرزاده بهمن میرزا فرار داده و خود باکسان میرزا شفیع برسم دوستی باسم اینکه میرزا رضاقلی درقلعه رودآور تنگجی جمع کرده و مستعد دعوی و باغی گریست دوباره در ولایت پیاده و سواره خبر کرده با ساز و دهل طبل جهالت و نادان کاری خود را کوییده و اسد آقارا همرا برداشته بسرقلعه میرزا رضاقلی رفت وقلعه را خراب و قریه را آتش زده و قریب بشصت نفر از رعایای آن قریه را گرفته بقصبة تویرکان عود نمود .

میرزا رضاقلی بعد از ظهور این واقعه در همدان بتظلم و عرض و داد افتاده امیرزاده بهمن میرزارا بطمع حکومت تویرکان انداخته ویکنفر یوزباشی از ایشان گرفته روانه تویرکان شد و با دست امیرزاده بهمن میرزا بدیوانخانه مبارکه دارالخلافه عرض حال نمود .

این دعاگوی دولت باشیطنتهائی که سابقاً ولاحقاً ازمیرزا رضاقلی وقنبرعلیخان دیده بود خود را در این اغتشاش در تویرکان صلاح ندیده روانفزیارت قم شده منتظر انجام این امورات نشست و پس از عرض و داد میرزا شفیع در دارالخلافه حکم باحضارقنبرعلیخان ومیرزارضاقلی شده ایشان را نیز بدارالخلافه بردند و در دیوانخانه مبارکه هریک مبالغ کلی سیاهه غارت و تاراج اموال خود را داده قریب بصد هزار تومان سیاهه دادند . امنای دولت این کار را عظیم شمرده فتح الله خان مافی و میرزا فضل الله نوری را برای تحقیق این امور مأمور بتویرکان ساختند و ایشان باقنبرعلیخان ومیرزا شفیع ومیرزا رضاقلی از دارالخلافه بیرون آمده از راه قم روانه تویرکان شدند ودرحوض سلطان میرزا رضاقلی منصوبه برانگیخته میرزا شفیع را که مردی خالی ازشیطن است فریفته باو گفته بود که ما مثل میرزا فضل الله وفتح الله خانی را کجا میبریم و این سیاهه را که ما بدیوان اعلی داده ایم قریب بصد هزار تومان است اگر ده يك این را محصلین از ما مطالبه نماید ده هزار تومان میشود ، ما باید فکری نمائیم که خود را از این مهلکه خلاصی بخشیم . میرزا شفیع پرسیده

بود که چه میباید کرد حکایت میمون و بز ماست و صاحب خانه و خوردن میمون و بریش بز کاسه ماست را مالیدن و دیدن مهمان مدقوق این اوضاع را و چوب خوردن بز بی تقصیر از صاحب خانه را بتفصیلی که در کتب مسطور است باو گفته بود میرزا شفیع پرسیده بود که بز در این میان کی باشد آن خود خواه فساد دوست این دعاگویان دولت پادشاهی را نشان او داده و بز این معرکه قرارداد داده و باو گفته بود که از تو توقع دارم که در این مرحله ساکت باشی تا من خود و تو را از این مهلکه بی ضرر خلاصی دهم.

آن مرد خالی از شیطننت و فساد قبول سکوت را کرده میرزا رضاقلی بعد از اطمینان از سکوت او پیش قنبرعلیخان رفته مقدماتی را که مذکور شد با او در میان گذاشت، او را نیز با خود متفق کرده بمنزل فتح الله خان و میرزا فضل الله خان رفتند و بفتح الله خان و میرزا فضل الله گفت که واضح است که منظور شما بعد از آرام کردن ولایت بر کردن کیسه های طمع است، بر شما معلوم و یقین باشد که سیاهه را که من و میرزا شفیع در دیوان اعلی داده ایم و قریب بصد هزار تومان است بیکدیگر افترا و بهتان زده ایم، همگی دروغ و بی بایست و چندان نقصان بطرفین نرسیده و شما از اینجا معاودت نمائید و بمن و میرزا شفیع هر چه میخواهید بکنید و یا آنکه عرض مرا شنیده و ده هزار تومان بشما میرسانم. ایشان قدری کج خلقی شده و سخنان درشت باو گفته میرزا رضاقلی همان جواب را اعاده نموده بود، ایشان از راه طمع ناچار شده باو گفته بودند که ده هزار تومان را بجا چگونه میرسانی و کدام حرف ترا باید بشنویم؛ گفته بود که جهان گیر میرزا و خسرو میرزا و برادران و منسوبانش که در توپسرکان میباشند ایشان را موضع اتهام دولتی میتوان نمود پس از آنکه مثل شما ایشان را تهمت زده دولت گردید بطوری نمائید که حکم صادر شود که ایشان را محبوس نموده بقلعه شاهزیب که قریه ایست در توپسرکان و ملک من است برده و بن از طرف دولت سپرده شوند در این صورت من که میرزا رضاقلیم متعهد میباشم که ده هزار

تومان از جهانگیر میرزا و خسرو میرزا و برادرانش و منسوبانش بداغ و شکنجه گرفته بشمارسانم .

فتح الله خان که خوش نفسی و پاک ذاتی او مشهور ایران است بطمع ده هزار تومان موهوم بوعده و فریب رضاقلی فریفته شده بگفتن بعضی سخنان نالایق اقدام مینماید و میرزا رضاقلی و فتح الله خان قنبر علیخان را هم با خود متفق نموده این دعاگویان بیچاره را بخيال خود آشتی بلو منازعین توپسرکان قراردادده بتدبیرات و خیالات خود مفرور شده غافل از فضل خداوند جهان و عدالت پادشاه زمان گردیده میرزا فضل الله را نیز بلطایف الحیل ساکت ساخته و فاتحه و خاتمه سفر و مأموریت خود را بخیرایی و تمام کردن این دعاگویان قراردادده از حوض سلطان روانه قم شدند و پس از ورود بقم این دعاگو را در روضه مقدسه دیده بانواع سخنان فریب انگیز تکلیف بآمدن توپسرکان نمودند .

این دعاگوی دولت چونکه غافل از خیال ایشان بود راضی ب معاودت شده بود ولیکن فضل خدا مانع شده يك نفر توپچی از اهل تبریز که همراه حضرات مأمور بتوپسرکان بود از مشاوره حوض سلطان آگاهی داشت حقوق نمك خوارکی نایب السلطنه مرحوم را بجا آورد ، نصف شب بمنزل این دعاگو آمده حقیقت مشورت مأمورین را در حوض سلطان باین دعاگو گفته این دعاگو فسخ عزیمت از مراقبت حضرات نموده عزم توقف را در قم جازم آمد و هرچه از آن توپچی خواست که نام خود را معلوم نماید اظهار نام و نشان خود را ننمود .

القصة چون صبح صادق طلوع شد میرزا فضل الله و فتح الله خان بروضه مقدسه آمده این دعاگو را تکلیف بروانه شدن نمودند . این دعاگوی دولت که هرگز در خواب و خیال چنین روزها را نمیدید خود را میان چنین بلاها گرفتار دیده گریه راه کلو را گرفته بسکوت پرداخت حضرات دانستند که این دعاگو مراقبت با ایشان نخواهد نمود پس از یأس باین دعاگوی دولت گفتند که سنگی برای تو بجهاد بیندازیم

که میرزا ابوالقاسم قائم مقام هم نینداخته باشد و فتح‌الله خان خوش نفس برای کج خلق نمودن و تیز کردن میرزا فضل‌الله رو باین دعاگو کرده بطریق سرزنی و سرکوب گفت ایمرد نادان باوجاق میرزا اسدالله خیانت مکن از این حضرت شرم کن از خدا اندیشه کن و بمیرزا فضل‌الله دروغ نگو بیا برویم و این میرزا اسدالله پدر میرزا - فذل‌الله بود .

میرزا فضل‌الله از شنیدن این کلمات کج خلق و دل‌تنگ چون اسپند بر آتش آمده از روضه مطهره بیرون رفت و در رواق مبارک ایستاد و بغیظ تمام گفت ای نوکر های جهانگیر میرزا يك نفر از شما در اینجا مانده اید خانه تان را در توپسرکان خراب کرده پدرتان را از گور درمی آورم . سه چهار نفر نوکر که همراه این دعاگو بودند از ترس و خوف فرار کرده احدی درپیش این دعاگو نماند و دعاگو با همه عجز و ناتوانی فرداً وحیداً در آن روضه مقدمه ماند و میرزا فضل‌الله و فتح‌الله خان سوار شده میرزا رضاقلی پیش افتاده همه جا چشمك زنان و غیبت کنان در آن ایام زمستان دوشب در عرض راه که قریب چهل فرسنگ است خوابیده حضرات را باین تعجیل بتوپسرکان رسانید و بمحض ورود توپسرکان در درب خانه این دعاگویان قراول گذاشته بمنازل خود رفتند .

از قضایای حسنه خداوندی امیرزاده احمد میرزا و امیرزاده مصطفی قلی میرزا سوار شده درخارج بودند ، بعد از شنیدن داستان قراول خود را بهمدان رسانیده بخانه امیرزاده بهمن میرزا میروند و امیرزاده خسرو میرزا درگیر حضرات مانده او نیز متوسل بحق تعالی شده رقعۀ بمیرزا فضل‌الله نوشته توقع ملاقات مینماید ، میرزا - فضل‌الله بعد از لیت و اعلال اذن ملاقات داده امیرزاده خسرو میرزا با چهار نفر قراول بمنزل فتح‌الله خان و میرزا فضل‌الله میروند میرزا فضل‌الله کج خلقی بسیار باو کرده بعد از کج خلقیها باو میگوید که این مال دنیا برای چه خوبست ؟ شنیده‌ام و یقین دارم که امپراطور روس صد و پنجاه هزار باج و قلو بشما داده است ، ای امیرزاده نادان پنجاه

هزار این را بمن قمرساق بده و پنجاه هزار دیگر را باز بمن زن قحبه بده که در درب خانه پادشاهی در راه تو باین و آن بدهم و پنجاه هزار دیگر را خودت پایت را دراز کن و براحث بخور .

امیرزاده خسرو میرزا می یابند که این حرفها و گفتگوها پاورقی ندارد بهزار ترس و وهم سؤال میکنند که قراولی که بدرخانه ما گذاشته اید بچه سندست و بحکم کیست ؟

فتح الله خان و میرزا فضل الله بعد از شنیدن این کلمه بامیرزاده خسرو میرزا کج خلقی زیاد کرده می گویند ما خود فرمان ناطق میباشیم بفرمان و رقم چه احتیاج داریم . خسرو میرزا در کار خود متحیر شده بایشان میگوید که اگر منظور شما تنخواه است برادران من بعضی در قم متوقف و بعضی بهمدان گریخته اند ، این رفتار شما را که با من بدانند هرگز باین ولایت نخواهند آمد و بدار الخلافه رفته بتظلم و تشکی مشغول میشوند بهتر آنست که قراولان را از درب خانه ما بردارید تا من ایشان را مطمئن نموده بیاورم پس از آن هر طریق خواهش شما باشد معمول میداریم .

میرزا فضل الله این سخن را پسندیده سخنان نرم با خسرو میرزا در میان میگذازد و خسرو میرزا نیز با او چابلوسی کرده بمنزل عود مینماید و قراولان نیز از درب خانه دور شده خسرو میرزا خود را با میرزا باقر خالوی خود بمیان باغچه که در پشت خانه های نشیمن است انداخته از باغچه دیواری شکست خورده بود در آن نصف شب در زمستان و برف خود را از آن شکست دیوار پائین انداخته و پیاده بقریه تیولی داشت خود را رسانیده و از آنجا بلا تأمل سه رأس یابوی بالانی پیدا کرده خود را بهمدان بخانه امیر زاده بهمن میرزا می اندازد . میرزا رضافلی صبح از این واقعه خبر شده خود را بمیرزا فضل الله و فتح الله خان میرساند و بآنها میگوید که امیر زاده خسرو میرزا بمیان طایفه خزل و لرستان گریخته و از آنجا میخواهد پانصد سوار برداشته بیاورد و زن و بچه خود را از دست شما گرفته بکربلا برود و من

این کیفیت را عریضه از طرف شما بدولت عرض کرده ام و قاصد حاضر نموده ام عریضه را مهر کرده بزودی روانه نمائیم که مبدا کار خام شود ایشان نیز بلا شامل عریضه را مهر کرده و افتراهای بسیار در او نوشته بدارالخلافة فرستادند و نوشتند که ما صلاح چنان میدانیم که عیال این حضرت را بقلعه شاه زید برده در آن قلعه بمعتمدین بسپاریم و از همدان نیز امیرزاده بهمن میرزا حقیقت احوال را بخدمت پادشاه مرحوم عرضه داشت کرده پیش میر علینقی خان طالش و کیل خود فرستاد که بنظر پادشاه مرحوم برساند .

از قضا قاصد امیر زاده بهمن میرزا در دروازه دارالخلافة بمیر علینقی خان میرسد که از طرف پادشاه مرحوم مأمور بهمدان بوده است نوشتجات او را از قاصد گرفته بجیب خود گذاشته روانه همدان می شود و از این طرف عریضه میرزا فضل الله و فتح الله خان بیادشاه مرحوم رسیده پادشاه مرحوم از خواندن عریضه احتمال صدق داده و فی الجمله متغیر شده دستخط صادر میفرماید که عیال حضرات را قراول گذاشته نگهدارید تا ببینیم حضرات در کجا میباشند

بعد از رسیدن این دستخط حضرات که شراب نخورده مست بودند بفساد و شیطنت میرزا رضا قلی صدنفر سرباز دسته طالب سلطان برادر زاده میرزا رضا قلی را قراول آورده مادر پیر و عیال و اطفال این دعاگویان را بقراول انداختند و پنج طاقه شال کشمیری و یک قطعه گل یقه الماس از والد و پنجاه جلد کتاب از کتاب های این دعاگو با بعضی ظروف چینی و بلور برسم مهلتان گرفته قلعه شاه زید را خالی کرده میرزا رضا قلی بوجد و شادمانی کوشیده خیالی را که در دیگ سینه خود هشت سال بود باتش طمع می جوشانید بخته فرض کرده دو سه قریه را که این دعاگویان زر خرید و تبول داشتیم بحواله داده و برادر خود میرزا اسکندر را بقریه ملکی و تبول این دعاگو فرستاده بضبط انبار و ملک این دعاگو اقدام نمود و از همدان امیر زاده بهمن میرزا احمد میرزا را بقم فرستاده باین دعاگوی دولت شاهی

اعلام نمود که مانند شما در قم صورتی ندارد بدارالخلافة بروید امر خود را صورتی بدهید و امیر زاده خسرو میرزا و مصطفی قلی میرزا را از همدان با خود بر داشته بدارالخلافة برد و میرزا فضل الله و فتح الله خان از شنیدن این حکایت بفکر کار خود افتاده فی الجمله دست از زیاده روی کوتاه نموده و منتظر اخبار دارالخلافة نشستند و امیرزاده بهمن میرزا، خسرو میرزا و مصطفی قلی میرزا را تا منزل رباط کریم برده در آن منزل امیر زادگان را و احمه گرفته نصف شب بدون خبر امیر زاده بهمن میرزا سوار شده بشاهزاده عبدالعظیم رفتند و رقعہ بامیرزاده بهمن میرزا نوشته او را از احوال خود مخبر ساختند و امیر زاده مصطفی قلی میرزا در شاهزاده عبدالعظیم نیز طاعت نیاورده خو را بمنزل حاجی میرزا آقاسی انداخت و این دعاگو از قم اقدام برفتن دارالخلافة ننموده با امیر زاده احمد میرزا در قم ماند

پادشاه مرحوم در مجلس اول که امیرزاده بهمن میرزا بخدمت ایشان مشرف شده بود احوال توپسرکان را پرسید، بودند امیرزاده بهمن میرزا کیفیت را بتفصیل معروض داشته بود پادشاه مرحوم فرموده بود که میرزا فضل الله و فتح الله خان بما صراحة عرض کرده اند که خسرو میرزا بمیان خزل و لرستانات رفته است امیر-زاده بهمن میرزا عرض کرده بود که خسرو میرزا الان در شاهزاده عبدالعظیم و مصطفی قلی میرزا در خانه جناب حاجی میرزا آقاسی و جهانگیر میرزا و احمد میرزا در قم میباشند پادشاه مرحوم تغیر فرموده دستخط باحضار میرزا فضل الله و فتح الله خان صادر مینماید که هرچه در توپسرکان از عیال و کسان این دعاگویان گرفته اند رد کرده بدارالخلافة آیند کسان میرزا فضل الله و فتح الله خان حقیقت احوال را از دارالخلافة بایشان نوشته ایشان را تاب توقف در توپسرکان نمانند قبل از رسیدن دستخط پادشاهی فراراً بیرون آمدند و دیک فساد میرزا رضاقلی از جوش افتاده آرزوهایش خام و نیخته ماند و پادشاه مرحوم امیرزاده مصطفی قلی میرزا را نوازش و مرحمت فرموده اذن توقف در دارالخلافة باستدعای این دعاگویان دادند و بامیرزاده

خسرو میرزا را خلعت مرحمت فرموده و بنوازشات مخصوص ساخته اذن و اجازه انصراف بتویرکان ارزانی داشتند و این دعاگوی دولت از این جوهر حرکات فسادآمیز که از میرزا رضاقلی شرانگیز بظهور میرسید دلتنگ شده عزم توقف قم را جزم نمود و امیرزاده احمد میرزا را روانهٔ تویرکان ساخت و خود مشغول بتحصیل علوم دینی شده بخواندن مقدمات و فقه و اصول در مدرسهٔ قم اشتغال ورزید و بعضی از اموال و اسباب را از میرزا فضل الله و فتح الله خان امیرزاده مصطفی قلی میرزا بحکم پادشاه پس گرفت و پس از ظهور این مفسد و اکاذیب قنبرعلی خان معزول و میرزا رضاقلی درطهران مأمور بتوقف آمده تا سال وفات پادشاه مرحوم در آنجا ماند تا بعد چکند و چگونه از احوالات او نوشته آید و منتقم حقیقی در مدت يك سال فتح الله خان را بناخوشی و با گرفتار کرده بمقر و مقام خود فرستاد و میرزا فضل الله بسببی از اسباب غیبی که تفصیل آن را مناسب زمان نمیدانم بچوب کاری عدالت پادشاهی تا کمر ریخته شده با برادران محبوساً بکشان فرستاده شد تا ایام وفات شاه مرحوم در آنجا بودند و این دعاگوی دولت بعد از پنج سال توقف در قم و تحصیل مقدمات و اخذ اصول از استادی جناب مجتهد العصر والزمانی آخوند ملا محمد صادق سلمه الله بساختن کاروانسرای که در درب دروازهٔ معصومه است مشغول شده حسادان مملکت حسد برده بمنازعه برخاسته و حاکم مملکت را باخود یارنموده بمرافعات و محاکمات اقدام نمودند و این دعاگو را دلتنگ نموده بدارالخلافت رفت و در نجف آباد حاجی میرزا آقاسی را دیده حاجی باین دعاگو نوازش کرده و حفظ کاروانسرا را که کسی بخلاف شرع باین دعاگو متعرض نشود تعهد نمود . چون ولایت قم متعلق بمیرزا نصر الله صدر الممالک بود و حاجی میرزا آقاسی را با او الفتی نبود باین دعاگو گفت که بتویرکان رفته مشغول بدعاگویی باشد این دعاگو نیز استعجابت سخن ایشان را نموده فرخ خان کاشی خلعت و نوازش و دستخط التفات از پادشاه مرحوم باین دعاگو رسانیده این دعاگوی دولت پادشاهی بدلخوشی تمام روانهٔ قم شده عیال را

برداشته بتویر کان آمد و از تاریخ هزار و دویست و شصت و سه تا حال تحریر که که ابتدای شصت و هفت است در تویر کان میباشد تا بعد ازین چه پیش آید و از پرده غیب چه ظهور نماید .

حکایت

از عجایب اتفاق آنکه در سنه هزار و دویست و شصت و سه در شهر قم الاغی متولد شد که يك چشم در پیشانی داشت و جای چشمهای معتاد که در سایر الاغها میباشد صاف و ممسوح بود و هیچ علامتی نداشت و لب بالا نیز بیچوجه خلقت نشده بود و لب پایین آن حیوان بطریقی آفریده شده بود که تا نزدیک دماغ او رسیده عوض لب بالا فك اعلاى آن حیوان را مستور ساخته بود . صاحب الاغ بعد از تولد این حیوان ترسیده سر او را بریده بخدمت جناب مجتهد العصر و الزمانی آخوند ملا محمد صادق آورده بود و همه کس در آن مجلس سر آن حیوان عجیب الخلقه را دیده بودند چون غرابت داشت تحریر شد .

ذکر وفات امیر زاده قهرمان میرزا و محمد خان امیر نظام

در ولایت آذربایجان و حرکت اردوی همایون از دارالخلافه

باب گرم قزوین

امیرزاده قهرمان میرزا برادر اعیانی پادشاه مرحوم بود و بحکومت آذربایجان از طرف پادشاه مرحوم چنانکه مذکور شد منصوب آمده بود در ایام توقف اردوی پادشاهی در هرات فی الجمله آثار مرض در او ظاهر شده نسیان و فراموشی بر او طاری گردید و قریب بدو سه سال این مرض بطول انجامیده روز بروز اشتداد میپذیرفت و ضعف باصره نیز علاوه علت شده بهلو بر بستر ناتوانی نهاده اطبای حاذق از معالجه اش عاجز آمدند و مرض منجر بوفات و ممات گردیده در عالم جوانی بر حمت یزدانی واصل و حزن و غم بر محبان و دولت خواهان استیلا یافته بلوازم تغزیت داری

و سوگواری کوشیدند و تسلی قلوب را بسلامتی پادشاه جوان و بوجود ذیجود و لیمعد دوات علیه ایران دادند و شاهزاده ملك قاسم میرزا نش آن نوجوان را برداشته بدارالایمان قم رسانیده و در جنب مضجع خاقان مغفور مدفون ساختند و اولاد و عیال ایشان بدارالخلافة رفته در ظل رأفت و تربیت پادشاه مرحوم آسایش گزیدند و يك دو ماه قبل از وفات امیر زاده قهرمان میرزا محمد خان امیر نظام که از امرای اعظم و ارکان دولت علیه ایران بود در دارالسلطنه تبریز وفات یافته جمیع اهل آذربایجان از وفات او متأثر شدند و چندان نیک ذاتی و نیک رفتاری از او نسبت بمعجزه و رعایای آن ولایت ظاهر شده بود که جمیع کسبه و عجزه آن ولایت بدون حکم و فرمایش دیوان اعلی دروب اسواق و خانات را بسته فوج فوج و دسته دسته بمعطف تابوت او حاضر شده گریه و زاری آغاز می نهادند و چندین سال بود که در آذربایجان کار گذار و حکمران بود و احدی از او بقدر سرموئی رنجش و نارضائی نداشت و همه کس برای او طلب مغفرت و آمرزش نموده و مینمایند خدای تعالی او را غریق رحمت خود گرداند .

۱- در حاشیه نسخه خود نادر میرزا چنین نوشته :

« حیرت در سن هجده سالگی بنالاجنازه محمد خان مرحوم حاضر بود ، وفات امیر نظام در خارج دارالسلطنه تبریز در مزرعه موسومه بخطیب اتفاق افتاد و بدت او را با کمال احتشام بسفح جبل سرخاب بمصلای معروف بصفه صفا برای نماز نقل کردند . آن روز در تبریز فزعی عظیم بود ، اسواق و خانات بسته شد ، مرد و زن زاری کنان بصفه حاضر شدند . عصر آن شب میرزا احمد مجتهد مشهور امامت کرد ، تمام علمای بلد و امرا حاضر بودند . از خدا شناسی او واقعه که خود در تبریز بودم و مشاهده کردم نقل میکنم :

« يك سال پیش از وفات آن مرحوم از ارومیه مراجعت نمود ، هنگام عبور از پل آجی چند نفر از زنان تبریز از قدان نان و زیادی سمر آن شاکی شدند ، آن مرحوم در جواب گفت مرا تا فردا مهلت بدهید . صبح روز دیگر بحکم آن بزرگوار صاحب منصبان نظامی بگرفتن خیازان مأمور شدند ، يك دم تمامی آن طایفه گرفتار تنبیه و سیاست شدند ، بعضی را که ریش بلند داشتند پس از چوب زدن ریش بریدند ، بعضی را گوش قطع شد ، از همه خیازات باندازه حکم بگرفتن ترجیان شد از يك صد تومان تا سی تومان گرفته شد ، نان و فور بهم رسانید . پس از فوت آن مرحوم وصیت نامه از او ظاهر شد بجناب میرزا فضلعلی امام جمعه که وصی بود ، امر برد آن وجوه بصاحبانش شده بود از صندوقخانه کیها مهور بهر همان خیازان ظاهر شد ، همه آن وجوه بجنها در رؤس الاشهاد بصاحبانش رد شد . این سیاست درحالتی بود که مرحوم قهرمان میرزا حکمران آذربایجان بود و قدرت نفس کشیدن نداشت

پس از وفات و فات امیرزاده و قهرمان میرزا پادشاه مرحوم و نظر بقابلیت ذاتی و استعداد جبلی میرزا محمد تقی خان را بمنصب وزارت نظام سرافراز ساختند و خدمات مرجوعه امیر نظام مرحوم را بعهده میرزا محمد تقی خان مفوض و موکول داشتند و میرزا محمد تقی خان نیز چون سالها بامحمد خان امیر نظام نشست و برخاست نموده بود و از رفتار و سلوک و آداب دانی و اخذ طرق سلوک نموده در خدمت مرجوعه بخود چندان کاردینی و خیرخواهی ظاهر گردانید که محل ونوق و اعتماد پادشاه مرحوم گردید.

حاجی میرزا آقاسی این معنی را از پادشاه مرحوم ادراک نموده هم در آن اوقات میرزا محمد تقی خان را بسفارت دولت علیه روم نامزد نموده روانه آن مرز و بوم ساخت و بعضی از احوالات سفر ایشان در مقام خود برشته تحریر کشیده خواهد شد انشاء الله و چون امر نظام و لشکریان از تفویض آن منصب بوزیر نظام منسق و منظم آمد رأی پادشاه مرحوم بر آن قرار گرفت که امر حکومت آذربایجان را بامیرزاده بهمن میرزا مفوض فرمایند لهذا میرعلینقی خان طالش را که وکیل امیرزاده و در دربار خانه مبارکه بود بطلب او بهمدان فرستادند و میرعلینقی خان بهمدان آمده امیرزاده بهمن میرزا را از حکم پادشاه جهان مستحضر ساخت و امیرزاده بهمن میرزا بدار الخلافه رفته بمنصب حکومت آذربایجان سرافرازی حاصل نموده روانه آذربایجان شده بخدمات مرجوعه خود قیام و اقدام مینمود و در این اوقات حاجی خان ولد سلیم خان حاکم ولایت شکی که از طرف پادشاه مرحوم حاکم ولایت کرمانشاهان بود برای انضباط امور سرحدیه کرمانشاهان تاقصبه کردند رفته بود و از قراری که اشتها یافت طمع بدختر یکی از رعایای قصبه نموده و میخواست است که بدون قواعد شریعت طاهره او را بمنزل خود برده باشد، اهالی آن قصبه را ضعیف بآن حرکت ناشایسته نگردیده او را نصیحت نمودند و او نصیحت پذیر نشده بایداه و اذیت اهالی آن قصبه پرداخت. اهالی آن قصبه دست از غیرت و حمیت خود نکشیده حاجی خان را

محاصره نموده او نیز با کسان بخود داری که-وشیده و از کرمانشاهان مدد طلبید
تارسیدن مدد اهالی قصبه کردند از ترس جان خود که اقدام بچنین امری نموده بودند
هجوم بمنزل او نموده او را گرفته با جمیع توابع و لواحقش مقنول ساختند و پس
از این عمل خوف و وهم بر ایشان مستولی شده بالتمام اهل و عیال خود را برداشته
متفرق شدند و پادشاه مرحوم محبعلی خان ماکومی را بایالت آن ولایت نامزد فرموده
و در باب اهالی کردند حکمی از دولت صادر نشد . پس از اطمینان باز متفرقه رعایا
عود باو طان اصلی نمودند و در همین اوقات فیما بین رضاقلی خان والی اردلان و عبدالله
پاشا حاکم شهر زور و سلیمانیه نقاری پیدا شده رضاقلی خان که از باده جوانی مست
و از شراب ارغوانی در دایره حیرانی همیشه سرگردان بود اهالی ولایت اردلان را
بیخودانه جمع نموده در کمال غفلت و بیپوشی جمعیت خود را برداشته بسرحد
سلیمانیه قدم گذاشته آسوده نشست و بخواندن مطربان خوش آهنگ و بناوختن
طنبور و چنگ مشغولی نموده غافل از اینکه عبدالله پاشا از ابتدای طفولیت تا آخر
ایام جوانی که در دارالسلطنه تبریز برسم گروگان از طرف سلیمان پاشا والدش متوقف
بود دست آموز امرا و اعیان دولت آذربایجان شده از همه نکات رزمی و بزمی آگاهی
یافته پخته همه کار گردیده است .

در مقابل چنین پخته این نوع خام نشستن و خام سرودن غایت بیخردی و نهایت
نادانی است و عبدالله پاشا بعد از دانستن این احوال دو هزار نفر سوار آزموده
برداشته خود را باردوی رضاقلی خان رسانیده و خان والی را با اتباعش همتا قدر
فرصت ماند که خود را با سبهای جلین رسانیده راه فرار پیش گرفتند و عبدالله پاشا
اسباب تجمل و اردوی او را غارت کرده عود بسلیمانیه نمود و پادشاه مرحوم از این
حرکت رضاقلی خان و حرکات دیگرش که لایق تحریر نیست نسبت باو بی التفات
شده با وجود اینکه همشیره اعیانی پادشاه مرحوم را در حباله نکاح داشت و خود
نواده دختری خاقان مغفور بسود او را از حکومت مملکت اردلان معزول فرموده

بدار الخلافه احضارش داشتند و در آنجاست ایام وفات شاه مرحوم محبوس نظر بود .

پادشاه مرحوم پس از انقضای زمستان و انتظام این جوهره مهم در بهار با اجتماع بعضی از لشکریان فرمان داده بجهت وجع پا که در وجود مبارک حادث شده بود و اطباء ورود بچشمه های حاره و غسل نمودن را تجویز نموده و نافع شمرده بودند بطرف دارالسلطنه قزوین تشریف فرما شدند و از آنجا بچشمه آب گرمی که در محال آن ولایت بود تشریف برده تابستان را در آن ولایت منقضی ساختند و در همین اوقات امیرزاده بهمن میرزا را با لشکریان نظام آذربایجان بجهت تقاری که فیما بین دولت علیه ایران و روم بود بسرحد مملکت خوی و سلماس فرستادند و لشکریان و سرحد داران دولت علیه روم نیز قریب بسرحد آمده نشستند و سفرای دولت روس و انگلیس بگفتگو درآمد طرفین را از مجادله و مقاتله بسختان دوستانه مانع آمدند و تعهد نمودند که بفرستادن سفرا رفع گفتگو و تقار فیما بین را بالکلیه نمایند و باین جهات اردوی همایون از دارالسلطنه قزوین بدار الخلافه عود فرموده و امیرزاده بهمن میرزا نیز از سرحد بدارالسلطنه تبریز معاودت نمود .

ذکر تعیین میرزا محمد تقی خان وزیر نظام برای گذرانیدن امورات

دولت علیه ایران با دولت علیه روم و تجدید مصالحه

حاجی میرزا آقاسی در خدمت پادشاه مرحوم چنان مصلحت دید که وزیر نظام دولت علیه ایران را برای رفع این تقار و اتمام این کار که با دولت علیه روم بمیان آمده مأمور بسفارت آن دولت نمایند نظر باین مصلحت دید نوشتجات دولتی نوشته شده وزیر نظام بسفارت دولت علیه روم مأمور گردید .

وزیر نظام در اوایل سنه هزار و دو بیست و شصت از دولت علیه ایران بدولت علیه روم رفته در مملکت ارزنة الروم بحکم امنای آن دولت با سرعسکر آن ولایت گفتگو آغاز نهاد حاجی میرزا آقاسی که با وزیر نظام صفائی نداشت و وجود او را

در ایران و در خدمت پادشاه جهان مغل آسایش خود میدانست اهتمام در گذشتن امور ایشان نمی نمود چنانکه اکثر نوشتجات ایشان را در میان نوشتجات حاجی میرزا آقاسی بعد از وفات شاه مرحوم و رفتن حاجی بکربلای معلی همچنان سر بهر نگهشوده یافتند .

القصة وزیر نظام تاسنة هزار و دویست و شصت و سه در ارزنة الروم ماند . در آن اوقات حاجی میرزا آقاسی برای تضییع و تخریب وجود شریف وزیر نظام خواهش از دولت علیه روم نمود مضمون آنکه دولت علیه روم مأدون نمایند مسجدی در دارالاسلام بغداد دولت علیه ایران بنا نهاده بآداب تشیع پیشمار تعیین شود که شیعی منزهان مملکت بغداد در آن مسجد بدون تقیه بآئین و آداب حعفری صلوات الله و سلامه علیه و علی آبائه اذان گفته نماز فریضه ادا نمایند .

وزیر نظام در اظهار این خواهش تأمل نموده و بجای میرزا آقاسی نوشته بودند که واضح است که دولت علیه روم این خواهش را قبول نخواهند نمود و از آن گذشته برای ملت و دولت ایران این خواهش چه فایده دارد حاجی میرزا آقاسی قبول این معنی را ننموده دوباره اصرار بوزیر نظام نموده بودند که باید باظهار این خواهش اقدام نمائی، وزیر نظام ناچار استمزاج گونه از خواص سرعسکر ارزنة الروم که وکیل دولت علیه روم بود نموده بودند . بمحض دریافت نمودن دولت علیه روم این خواهش را که سفیر دولت علیه ایران در نظر دارد علما و مفتیان بلد را تحریک نموده بودند که عوام الناس آن ولایت را جمع نموده بمنزل سفیر دولت ایران ریخته دست بهره کاری و زبان بهره درائی گشایند .

عوام الناس ارزنة الروم بقدرسی چهل هزار نفر اجتماع نموده منازل وزیر نظام را احاطه نموده بودند و زبان بهره درائی گشودند و بانداختن سنگ و تفنگ اقدام نمودند و وزیر نظام اصلاً از وقوع این حادثه مضطرب و متزلزل نشده و در وثائق خود نوشتند ، سی چهل نفر توپچی نظام دولت ایران بمحافظت وجود شریفش اشتغال نمودند

و کار بجائی رسید که دیوار همان منزل را که وزیر نظام نشسته بود عوام الناس از ته الزوم بنای شکافتن گذاشتند و توپچیان با شمشیر های برهنه بمدافعه آنها پرداختند و جمیع اسباب و اوضاع منزل را عوام الناس تاراج و غارت نمودند و این غوغا قریب بینج ساعت طول کشید و از طرف سرعسكر از ته الزوم کسان دولتی آمده دفع غوغای عوام را نموده و بخدمت وزیر نظام رسیده زبان بمنذر خواهی گشودند و با وجود اینکه این حکایت نیز علاوه گفتگوهای فیما بین شد وزیر نظام بقوت عقل خداداد بهر نحو که مقدور بود سعی و تلاش نموده مجدداً مصالحه دولتین را در سنه هزار و دویست و شصت و سه باتمام و انجام رسانیده با کمال سرافرازی از دولت علیه روم با مصالحه نامه جدید معاودت نموده بخدمت پادشاه مرحوم در دار الخلافه مشرف شدند و حاجی میرزا آقاسی بنای بد سلوکی را با ایشان گذاشته و ایشان نیز بعد از تشریف بردن و لیعهد بولایت آذربایجان از دار الخلافه روانه آذربایجان گردیدند و نه ماه نکشید که جوهر ذاتی و استعداد فطری خود را در خدمات دولت علیه ایران ظاهر ساختند چنانکه بتفصیل مذکور خواهد شد انشاء الله.

ذکر جشن و سور حضرت ولیعهد که در دار الخلافه طهران واقع شد چون حضرت ولیعهد بسن رشد و تمیز رسیدند رأی جهان آرای پادشاهی بر آن قرار گرفت که درّی از دراری اصداف سلطنت را برای حضرت ولیعهد خطبه فرمایند لهذا صیبه شاهزاده احمد علی میرزا را لایق و سزاوار دانسته بتدارکات عیش و سرور حکم و اشارت فرمودند. جشنی عظیم در باغ نگارستان مرتب داشتند و از اطراف و جوانب ایران اهل عیش و طرب در آن انجمن حاضر شده هفت شبانه روز بعیش و سرور کافه انام مشغولی نمودند و در ساعت سعد قران سعدین واقع شد خدای تعالی همه وقت عیش و سرور را باین خاندان برقرار و مستدام فرماید بحق محمد و آله.

ذکر حکایاتی که در دارالخلافه واقع شد در ایام مرض پادشاه مرحوم

و شفا یافتن از درگاه آاه

بعد از انقضای زمستان آن سال و گذشتن جشن نوروزی فی الجمله مرض بوجود پادشاه مرحوم استیلا یافته و وجع پای مبارک شدید شده منجر بضعف و ناتوانی گردید چون تا آن زمان مرض چندان اشتداد نمی یافت و هر وقت که عارض میشد بزودی معالجه پذیر میگردد در این وقت که مرض را شدتی پیدا شد هر سری را سودائی بدید آمد و هر خامی بخیالی افتاد ، الله قلی میرزا که ریب حاجی میرزا آقاسی و نواده دختری خاقان و نواده پسر حسینی قلی خان برادر خاقان بود و بسبب وزارت حاجی میرزا آقاسی منصب ایلخانی گزی طایفه علیه قاجار باومفوض شده بود و در اوقات ترقی پا از دایره منصب خود بیرون گذاشته با کثرا مورات دولتی دخل و تصرف مینمود و امرا و اعیان نیز از ترس حاجی میرزا آقاسی با او بطریق دیگر سلوک میکردند و در اوقات مرض پادشاه مرحوم بیاغ خود که در خارج دارالخلافه است رفته بفکر های باطل افتاده جمعیت جمع نموده بطریق های نالایق حرکت مینمود و بی اذن و اجازه دولت علیه از قورخانه مبارکه سرب و باروط بسیار گرفته بیاغ خود برده بود و بحرکات مجنونانه اقدام نموده و بگفتن سخنان ناشایست تکلم آغاز نهاد و همچنین از قراری که از کسان معتمد میرزا نصرالله اردبیلی مسموع این دعاگوی دولت در ولایت قسم شد میرزا نظر علی حکیمباشی قزوینی با یکی از اهالی نظام قزوین سابقاً آشنا و واسطه امورات او در خدمت پادشاه مرحوم شده بود و آن شخص را بمنصب سرتیپی دو فوج قزوین رسانیده و ضمناً با او قرار داده بود که در ازای این همه محبت از تو خواهی دارم که هر وقت نوشته من بتو برسد افواج نظام قزوین را بی تأمل برداشته بدارالخلافه روانه شوی و این معاهده فیما بین حکیمباشی و سرتیب قزوینی برقرار بوده است .

در اوقات اشتداد مرض پادشاه مرحوم حکیمباشی که خود را از ارکان دولت

علیه میدانست چنان مصلحت می‌بیند که افواج قزوین را بدارالخلافة احضار نماید و قراول و کشیکچی ارگ همایون و دولتخانه مبارکه را تغییر داده و این خدمات را بافواج قزوین تفویض کند و اگر العیاذ بالله امری واقع شود کسان بتبریز فرستاده امیرزاده بهمن میرزا را بدارالخلافة آورده و برمسند خلافت برقرار و متمکن سازد و باین خیال محال جمعی را با خود متفق ساخته و بنزد میرزا نصرالله صدرالممالک نیز رفته این گفتگو را با او بمیان میگذارد و میرزا نصرالله بعضی سخنان که همه وقت بکارش بیاید باو گفته او را روانه میسازد و بحاجی میرزا آقاسی این گفتگوی حکیمباشی را اعلام مینماید.

چون مرض پادشاه در کمال شدت بود همه دولتمخواهان دست توسل بدامن الهی زده از لطایف غیبی چشم داشت سدّ این جوهره امور را داشتند و از قراری که مسموع شد در آن اوقات شاهزاده ملک قاسم میرزا بدولت خواهی سرکار ولیعهد دامن همت بر کمر زده بقدر مقدور سعی و تلاش می نمود و بمنازل وزرای دول خارجه آمد و رفت میکرد و این سخنان در دارالخلافة بروز و شیوع پیدا کرده بود و همه خلایق منتظر بودند که از پرده غیب چه ظاهر شود و پادشاه مرحوم یکروز و یکشب بیهوش افتاده بودند که در این وقت از شفاخانه غیبی و از فضل خدا آن درصحت در وجود پادشاه مرحوم پیدا شده چشم مبارک را گشوده تکلم فرمودند.

از قراری که مسموع شد علت و سبب شفا بعد از فضل خدا آن بود که فصدی بموقع در حالت بیهوشی واقع شده آن فصد مفید افتاد و سبب صحت و تندرستی پادشاه مرحوم آمد ولیکن آنچه واضح و لایق است سبب شفا آنکه اگر العیاذ بالله در آن اوقات این امر ناگزیر پیش می آمد اغتشاش کلی در میان عبادالله پیدا شده استقامتی که در پرده غیب بوجود ذیجود پادشاه جهان برای سرپرستی ضعفا و عجزه اهالی مملکت ایران منوط و مربوط بود ممکن بظهور نمیرسید، چون کارکنان عالم قضا اسباب جهاننداری و پادشاهی این سایه آله و این پادشاه گردون جاه را در عالم غیب

مرتب می نمودند بآن سبب پادشاه مرحوم را از آن مرض شدید صحت پیدا شده خارو خاشاک چند را که بایست از سر این راه برداشته شود برداشتند .

القصه بعد از حصول صحت کامل عموم اهالی ایران بشادمانی و چراغانی پرداخته نشورات و تصدقات بارباب استحقاق دادند و دولت خواهان حکایات واقعه ایام مرض را بسمع پادشاه جهان رسانیدند، اولاً حکیم نظرعلی را که از جهان گردی و درویشی باین مرتبه علیا رسانیده بودند در این هنگام باوجود حضرت ولیعهد این نوع خیالات ناپسندیده از اظهار نمودن بود از نظرات داور ساختند و حکیم نظرعلی بتزوین رفته در آنجا تاب توقف نیاورده پناه بآستانه حضرت معصومه آورده در آنجا مقیم آمد و اما شاهزاده ملک قاسم میرزا را جناب حاجی میرزا آقاسی بدگویی کرده پادشاه مرحوم بشاهزاده پیغام داده بودند که شما چرا در ایام مرض من بمنازل سفرای دول خارجه تردد داشتید و بهمین کلمه ایشان را نیز عذر خواسته از دارالخلافه روانه آذربایجان ساختند و اما ایلخانی را پادشاه مرحوم بحکومت گلایگان و بروجرد مامور فرموده در دارالخلافه اذن و اجازه توقفش ندادند .

حکایت

حکیم نظر علی مردی سودا مزاج بود بعد از ورود بقم خیالات سوداویه در اواظهر شده خواب و خوراک بالکلیه از او منقطع آمده در خوردن قهوه که مزید سوداست افراط نمود و در کشیدن غلیان که ممد خیالات است اکثراً آغاز نهاد لهذا خیالش بر آن کشید که غفله سوار شده با ردوی همایون رفته بخدمت حاجی میرزا آقاسی رسیده عذر تقصیرات خود را خواهد و در عالم درویشی مضی ما مضی گوید و راه صدق و صفا پیوید . برتوسن این خیال سوار شده تندتر از و هم تیز تک خود را در شمیران با ردوی پادشاه جهان رسانیده غفله وارد منزل حاجی شد حاجی که حکیم را دید خیال کرد که بشاره پادشاه مرحوم از قم بیرون آمده است اندک اعتنائی باو نموده بعد از تفحص و احوال پرسی از او معلوم حاجی می شود که حرکت او بی مأخذ

بوده است فی الحال بزبان ترکی سربازان قراول و توپچیان مستحفظ را فریاد زده بنای فحاشی میگذارد و میگوید که بکشید این کیدی قزوینی را که بخیال کشتن من آمده و از این جور سخنان گفته او را بقراولان فوج خاصه شریفه می سپارد و احوال او را بخدمت پادشاه معلوم مینماید. پادشاه مرحوم حکم میفرماید که او را بمعبس انبار برند، باز حاجی شفاعت او را نموده از بردن معبس انباردار الخلافه مانع میشود و بدست ده نفر غلام سپرده حکم بآوردن او دوباره بیست قم مینمایند، غلامان اوضاع روزگار را ملاحظه کرده او را در منزل حوض سلطان برهنه و عور نموده حکیم باین صورت لابد و ناچار خود را بقم رسانیده از نومشغول بخیالات قهوه و قلیان گردید تا باز آنارخیالات کی بروز و ظهور نماید.

اما احوال ایلخانی آنکه بعد از ورود بولایت بروجرد باز بنای خود سری و خود رایی را گذاشته دست بیند و بخشش گشاده بگرفتن نوکر و خیال گذاشتن افسر مشغول شده هنگامه برپا نموده مردمان رذل و اوباتی بروجرد رفته رفته و کم کم از اعیان ولایت و وجوه مملکت نیز مایل برفتن بروجرد شدند و این سخنان منتشر شده محمود خان کاشی که نوکردولتی و وزیر و کارگذار ایلخانی بود حقیقت احوال را بیایه سریرا علی عرضه داشت نموده دوستان ایلخانی از دار الخلافه باو نوشتند که ترا یاغی و سرکش قلم داده اند باید خود را بدار الخلافه رسانی تا در امر تو از پرده غیبت چه ظاهر شود، او نیز بدون اذن و اجاره سلطانی با هزار سوار از بروجرد از راه جهالت و نادانی روانه دار الخلافه شده این دعاگوی دولت در شهر قم در بالاخانم عمارات شاهی که مشرف برودخانه و راه ولایت بروجرد است نشسته بود که کوکبه ایلخانی از راه ظاهر شده بطریق سلاطین یساوان از اطراف و جوانب دوربائی و گچین گچین باواز بلند میگفتند و او با ازدحام و جلال تمام وارد کاروانسرای خراج دروازه قم شده از تمجیلی که برفتن دار الخلافه داشتند در شهر منزل ننمود و یک بار بزیارت آستانه حضرت آمده با حکیم نظر علی ملاقات دوستانه نموده دوسه ساعت در منزل او نشست

باو گفته بودند که کجا میروی در همین بست بنشین این مصراع را در جواب خوانده بود : مرا با بست معصومه چه کار است .

القصة از قم یکسر بحوض سلطان رفته در آن منزل دستخط پادشاهی بمحصلی فرامرز يك فراش خلوت باورسید، حکم بمنع آمدن او بدار الخلافه و رفتن عتبات عالیاتش صادر شده بود و او از حوض سلطان معاودت نموده در بست معصومه قم نشست و سواران و هرزه درایان از سرش پاشیده فی الجمله بهوش آمده خواست که اذن توقف در بلده قم حاصل نماید، پادشاه مرحوم راضی نشده شاهزاده ابوالملوک را تعیین نمودند که آمده او را حکماً از قم روانه عتبات عالیات نماید بعد از ورود شاهزاده ناچار جمعی از خدمتکاران غیر ملتحمی خود را برداشته راه عتبات عالیات را پیش گرفت و تا حال تحریر در آن مملکت می باشد .

ذکر احوال مملکت خراسان و وقایعاتی که در آن سامان واقع شد

چون از ابتدای سلطنت پادشاه مرحوم الله یار خان آصف الدوله بحکومت خراسان اشتغال مینمود و بنا بر خانیّت و ایلیت که با پادشاه مرحوم داشت خود را اعظم اوکان دولت علیه میدانست نظر بتمادی ایام حکومت در مملکت خراسان و وسعت آن ولایت بملأه آنکه مالیات آن مملکت را بالکلیه به خارج خود صرف نموده چیزی بدیوان اعلی نمیرساند استقلال تمام یافته بخیال خود خواهی افتاده و بعضی مواصلات و ارتباطات با اهل آن ولایت آغاز نهاده با جعفر قلی خان بجنوردی کمال خصوصیت بهم رسانیده دختر خواهر او را برای پسر خود حسن خان تزویج کرد و دختر حسنخان را بجعفر قلی خان داد و اعتنای چندان بر قیمجات امنای دولت علیه نمی نمود .

حاجی میرزا آقاسی این نوع اقتدار و شوکت او را در مملکت خراسان خلاف صلاح دولت دانسته در کسر اقتدار و اعتبار او می کوشید . او نیز وزارت حاجی

میرزا آقاسی را در خدمت پادشاه مرحوم سبب خلاف و عناد خود قلم داده سر از احکام دولتی باز می‌پسجید، رفته رفته کار بجائی رسید که حاجی میرزا آقاسی خواست که باین جهت موکب همایون پادشاهی را بطرف مملکت خراسان حرکت دهد محمدقلی خان پسر آصف‌الدوله که در خدمت پادشاه مرحوم راه سخن داشت از این گونه حکایات مطلع شده بیدر خود اعلام داد، چون دید نزدیک است پرده از روی کار برخیزد و طبل باغیگری آصف‌الدوله بلند آوازه شود حقیقت احوال و گفتگوی امنای دولت را بیدر خود اعلام نموده صلاح را در آن دید که آصف‌الدوله بدار الخلافه آمده در خدمت پادشاه مرحوم رفع اتهام از خود نماید. آصف‌الدوله نیز امر مملکت خراسان را بسلیقه خود منتظم ساخته و یسر خود حسن خان مشهور بسالار سپرده و خود با جمعی از مشهده مقدس بیرون آمده عازم دار الخلافه گردید.

حاجی میرزا آقاسی از اراده آمدن او بدار الخلافه واقف شده حکم از پادشاه صادر نموده روانه داشته بود که ترك اراده آمدن نماید و آصف‌الدوله اظهار شوق شرفیابی حضور پادشاه را نموده هفت روزه از خراسان وارد بدار الخلافه شده در دار الخلافه مدتی مانده احترامی که متوقع بود معمول ندیده عزم زیارت بیت‌الله الحرام را نمود و همشیره خود را که والده پادشاه مزخوم بود با خود در این عزم متفق ساخته اجازت زیارت بیت‌الله الحرام را خواستند و پادشاه مرحوم رخصت و اجازه مرحمت و حکم بانجام تدارکات آن سفر فرمودند و پادشاه مرحوم بسبب بی‌اعتمادی بحسن خان و ظهور باره از حرکات ناشایسته از او میرزا محمد خان ولد آصف‌الدوله را بابالت خراسان منصوب فرموده روانه خراسان ساختند و میرزا محمد خان بمشهد مقدس رفته ارگ و توپخانه را که در تصرف توپچیان آذربایجانی بود باسم اینکه حاکم و معتمد دولت علیه میباشم از تصرف ایشان در آورده بتصرف برادر خود حسن خان داد خود در آستانه متبرکه که امام ثامن ضامن بعنوان بست نشست و آصف‌الدوله در خدمت والده پادشاه مرحوم قبل از وقوع و ظهور این حکایات از دار الخلافه روانه

شده از سرحد ایران گذشته وارد مملکت روم شده بودند.

ذکر شمه از احوالات سید علی محمد مشهور باب

سید علی محمد از سادات دارالعلم شیراز و احوالات او از قراریکه از علمای ذوی الاحترام مسموع شده تحریر میشود .

سید مشارالیه در اوایل حال چند سال بتحصیل علوم دینیّه پرداخته و در بین تحصیل مشغول بریاضات و مجاهدات نفسانی میشد .

از جناب علّامی فهای مجتهد العصر والزمانی حاجی آقا حسین امام جمعه خوی مسموع شد که او را در وقت گرفتاری در منزل میانج آذر بایجان ملاقات کردم و از اندازه تحصیل و حاصل آن استعلام نمودم میفرمود که چندان پایه در فضل و علوم ظاهری نداشت بلکه در اخلاق نیز چندان کسبی ننموده چنانکه در مجلس ملاقات برادر زاده حاجی میرزا آقاسی همراه من بود ، قبل از معرفت بحال او با من اظهار الفت و وداد میشمود پس از آنکه دانست برادر زاده حاجی میرزا آقاسی در مجلس است با او تکلم آغاز کرده سخنان ملایم گفته خفص جناح بسیار نسبت باو نمود و باز حاجی آقا حسین میفرمودند که چون مشغول بریاضت شده است و در عالم ریاضت بمقامی که بایست و شایست نرسیده و نیز چندان ظرفیت نداشته از احوالاتی که در عالم ریاضت باو عارض شده در شناخت وجود خود خبط و خطا نموده است و ادعاهائی را که مناسب مقام و احوال او نیست می نماید .

همچنین از جناب علّامی فهای مجتهد العصر والزمانی میرزا محمد جعفر نویسرکانی رحمہ اللہ مسموع شد که در حین زیارت عتبات عالیات جمعی از مریدان او را دیدم که نقش نگین انگشتری ایشان این بود که : « لا اله الا الله محمد رسول الله علی محمد باب الله » و مجتهد مرحوم میفرمود که در کلاماتی که بزبان عربی گفته و اسم او را قرآن ناهیمه غلطهای نحوی بسیار دارد و مریدان او عند این غلطها را

را چنان میخواستند که حق تعالی بسبب گناهانی که از حروف عوامل در ابتدای خلقت واقع شده ایشان را بسزا جزای آن گناهان مقید و محبوس بیک عمل فرموده بودند و چون سید علی محمد پا بدایره و جود گذاشت شفیع گناهان حروف عوامل شده حق تعالی شفاعت او را در باب حروف عوامل قبول فرموده ایشان را از قید و حبس بیک عمل اطلاق داده حال بسبب این شفاعت حروف مطلق العنان شده اند و مقید بعملی نمیباشند و این چند کلمه را از کلمات او میفرمودند که آیه از آیات قرآن ایشان میباشد که در شأن دختر قزوینی که قرّة العین مینامند گفته است : ايتها الفتاة القزوينية لانه شطی شمرک فان الملائكة یفتنونک . ترجمه بفارسی آنکه ای دختر قزوینی مکن شانه مویت را بدرستی که فرشتگان عاشق تو میشوند .

القصة مجتهد مذکور انکار بلیغی از طریقه ایشان مینمودند و همچنین از جناب حاجی سید صادق که مذاق اخباریین دارند احوال سید علی محمد پرسیده شد بسیار دلتنگی از او فرمودند و بعضی نوشتجات او را که مریدانش قرآن میگویند میخواندند و اسناد الحاد و زندقه باو میدادند و همچنین از جناب مجتهد العصر و الزمانی ملا صادق قمی سلمه الله انکار بلیغ از طریقه او استماع نموده و طریقه او را بطریقه الحاد و ضلال مستندی فرمود ، و هم چنین از ملاذالانام حجة الاسلام جناب حاجی ملا اسدالله بروجرودی استماع نمود که طریقه ایشان را بجز ضلال و الحاد بطریقه دیگر اصلاً منسوب نمیفرمودند .

القصة سید علی محمد مذکور بمقامات بسیار عالی مدعی شده چندی در عراق عرب باین دعوی مشغول بود و ضعیفه از مریدان او که ملقبه بقرّة العین شده بود در عراق عرب محبوس آمده پس از چندی بدست مصلحت گذار دولت ایران از قید خلاصی یافته بقزوین رفت .

سید مشارالیه از آنجا بدارالعلم شیراز رفته حاکم مملکت فارس از کثرت مریدان و افساد در مملکت فارس اندیشید و محبوسش ساخته پس از چندی او را مطلق

العنان نمود، سید از آنجا باصفهان رفته باز بسبب کثرت و غلو مریدان منوچهر خان حاکم آن ولایت او را گرفته بدارالخلافة فرستاد و پادشاه مرحوم او را بقلعه چهریق که یکی از قلاع سرحدیه آذربایجان است فرستاده در آنجا ماند و در عهد پادشاه مرحوم فسادى از مریدان او ظاهر نشده بجز اینکه بفتوای قرّة العین که برادر زاده جناب مجتهد العصر و الزمانی ملا محمد تقی قزوینی رحمه الله بود شخص مجهول الحالی جناب مجتهد العصر و الزمان را در هنگام تشریف بردن بمسجدى برای نماز صبح شهید و مقتول ساخت و پادشاه مرحوم قاتل او را گرفته قصاص فرمودند و اما آنچه بر این دعاگوی دولت شاهی که بر حسب اتفاق سه چهار ساعتی از مطالعه دو کتاب او واضح و محقق گردید آن است که جمیع مدعیات و مطالبات او در خدمت علمای اعلام امامیه واضح و معین نشده و مریدانش در کتمان مدعیات و تحریرات او یا باذن و یا بدون اذن او کوشیده اند و اظهار تمام عقاید باطله خود را بزبان تغلب و تسلط خود منوط و مربوط ساخته اند، اللهم اخذلهم جميعاً.

تفصیل اجمال آنکه دو کتاب از او بنظر رسید که زیاده از سه چهار ساعت صاحب کتاب نگذاشت بسبب تشیعاتی که از این دعاگو بر مطالب او ظهور یافت مطالعه شود، از جمله يك كتاباً جمعاً بسرخی مکتوب نموده بودند و نام او را بیان مینامیدند زیاده از چهار صد سوره بطرز سوره قرآنی نوشته شده و همه سوره ها مصدر به بسم الله الرحمن الرحيم بود پس از تسمیه اکثر سوره مبدو بحروف مقطعه بود مثل مقطعات قرآنی بی تفاوت و بعضی بالتفاوت مثل المص ج و بعضی از سوره مبدو بکلمه الحمد لله یا سبحان الذی یا انا اعطیناک و هکذا و اکثر کلمات آن کتاب از کلمات قرآنی بود بعضی کلمات دیگر را که از خود منضم کرده بود چون خرف در میان لآلی واضح و پیدا بود.

این دعاگوی دولت شاهی سوره از سوره آن کتاب بکسی که همراه بود و کتاب را برای این دعاگو میخواند اعلام داده که نسخه آن سوره را بعینها تحریر نمود و در این تاریخ صورت آن سوره مزخرف را با بعضی از عقاید او که در کتاب دیگر در آن قلیل

زمان مطالعه نموده مستحضر گردید برشته تحریر کشید تا برادران دینی را اشتباهی در کفر و ضلال صاحب این طریق باقی نماند انشاء الله تعالی و سوره این است :

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذى قد نزل الایات بالحق الى عبده لعل الناس بآیات ربك يؤمنون
ان اتبع ما اوحينا اليك من عند الله ليعلم الناس حكم ربك من قريب ذلك من انباء الغيب
نوحيك لبؤ من الناس بآیات ربك ولتكونن فى دين الله لمن المهتدين وان هذا الكتاب
قد نزلت من عند ربك فى بدع الرضوان لما توعدون وان هذا صراط ربك فى السموات
و الارض يتلو عليكم آيات اللوح اتكونن بقاء الله لمن الموقنين و ان الله ربك قد اعد
للمتقين منكم جنات لا يحيط بعلمها نفس ذلك من فضل الله عليك ليكون الناس فى دين الله
لن الساجدين قل اذا وردوا بابها قد وجدوا كل اللواح فيها وقد رقت باذن ربك ارضها
كوجه الماء فى المرآة اذا دخلوا بيت ربك قد وجدوا اسمائها من كل وجه من نور الله
قد استقرت عليها شمس من جلال ذكر اسم ربك حيوان لم ترعين بمثلها تنادى من شجرة
الطور الله لا اله الا هو واذا حضروا عرشا قد احظن عليها حوريات من نور ربك قد رقت
وجوهن كوجه الزجاجة فى الزجاجة البيضاء كانهن كواكب درى توقد من شجرة الصفر
الله لا اله الا هو تبارك اسم ربك لا اله الا هو لم ترعين بمثلهن واذا لحظوهن قد لحظت
الابدان بطرف اعينهن تبارك اسم ربك لا اله الا هو لم ترعين بمثلهن و اذا نظروا كف
السائق من احديهن قد وجدوا لحظات العين وشعرهن كانهن حيوان من ماء واحد تحرك
فيها خيط الحمراء باذن ربك تلقى الوجه فى شعراتهن تبارك اسم ربك لا اله الا هو لم
ترعين بمثلهن و اذا لحظت باذن ربك عين قد لحظت الابدان فيهن تبارك اسم ربك لا اله
الا هو لم ترعين بمثلهن و اذا شربوهن قد ولت الفؤاد بالشعرات كانها حيوان بمثل انفسهن
تبارك اسم ربك لا اله الا هو لم ترعين بمثلهن و اذا طلعت احدى شعرة من طرف اعينهن
قد اشرقت الارض والسموات منها كان نور ربك قد لحظ الخلق بوجهن تبارك اسم ربك
لا اله الا هو لم ترعين بمثلهن و اذا ارادوا شرب الماء الخمر منهن قد وجدوا ماء

الخمر فی كأس کصدهن کانهن بکل وجهه قد اشرین الخمر من ایدیهن تبارک اسم ربک
لااله الا هو لم ترعین بمثلهن و اذا تلتون آیات اللوح قد سمعو انداء و رقاء السیناء من
کل شعراتهن الله لااله الا هو قد انجذبوا من لحنهن کان جمال ربک قد جلی بشعرهن
تبارک اسم ربک لااله الا هو لم ترعین بمثلهن و اذا حضروا المؤمنین قربهن قد قسمت
الانفس فی السرباذن الله بان الشریک ما اراد لنا فی اللقاء بغيرهن تبارک اسم ربک لااله الا هو
لم ترعین بمثلهن و اذا راوا قمیصهن و راء سبعین الف وجهه قد شهدوا بان الخمر فی
کأس الزجاجة تلا حظهن تبارک اسم ربک اسم لااله الا هو لم ترعین بمثلهن و اذا سألوا
عن حکم ربک منهم قد اجبن من ربک فی الورقاء الحمراء عن الشجرة البیضاء الله لااله
الا هو تبارک اسم ربک لااله الا هو لم ترعین بمثلهن و اذا خرجوا باذن ربک من عرشهن
قد وجدوا مائتها تجری علی الارض الیاقوت من حیوان من ماء بیضاء یذکر نشأة الشجرة فی السیناء
الله لااله الا هو نم من لین نم من عمل نم من خمر کان کل واحد منهم تسقی بماء اجمعهن
تبارک اسم ربک لااله الا هو لم ترعین بمثلهن و اذا ارادوا خمر الحمراء قد وجدوا ماء
البیضاء فی الکاس الحمراء و علی ایدیهن کانهن قد حضرن من قبل ذلك لامر الله اکبر تبارک
اسم ربک لااله الا هو لم ترعین بمثلهن و اذا شربوا كأساً من ایدیهن قد وجدوا کل
اسم ربک لااله الا هو لم ترعین بمثلهن و اذا شربوا كأساً من ایدیهن قد وجدوا کل
الانهار تجری فی الکأس باذن الله تبارک اسم ربک لااله الا هو لم ترعین بمثلهن هنالك قد
ولمت الافعه بذكر الله اکبر طبتن فیها ذلك ما قد وعد الله لکم فی القرآن من قبل فا ذکر
والله ربکم فان ذلك لهو الفوز العظیم .

و اما اعتقادات او آنکه سید مذکور خودشی را پیغمبر مرسل دانسته و نزول
وحی و کتاب از جانب جناب اقدس الهی بخود دعوی نموده است و چنانکه دین اسلام
ناسخ ادیان سابقه و قرآن ناسخ تورا و انجیل است این سید نیز دین خود را ناسخ
دین اسلام و بیان خود را ناسخ قرآن میدانند و چنانکه در کتابی که بسیاهی و زبان
فارسی نوشته بودند و مشتمل بود بر فصول و ابواب بطرزی خاص مثل اینکه بجای فصل و باب

نوشته بودند : « الواحد الرابع من خاص العاشر » مطالعه شد تصریح نموده بود باینکه در هر زمانی که من بظهور الله ظاهر شود لا محاله هر لاحق افضل از سابق است و هر چه در عالم است تا تسلیم بحکم من بظهور الله نشود از حکم اسلام و لوازم آن خارج است و اشخاصی را که حق تعالی برای اقامه دین ظاهر میفرماید برای این است که جمیع ما علی الارض بتصرف ایشان در آید و تا این امر در عالم بانجام نرسد همیشه از طرف حق تعالی شخصی ظاهر خواهد شد و حکم آن شخص مطاع است تا زمانی که دیگری ظاهر شود و لا محاله نانی افضل از اول است و هكذا و باز در آن کتاب تصریح کرده بود که جایز نیست تدریس بیج علمی مثل فقه و اصول و منطق و غیر اینها مگر بیان از نحو بقدریکه فاعل از مفعول تمیز داده شود و باز تصریح کرده بود که مقارن انبیاء و اولیاء باید بعد از ظهور من بظهور الله مرتفع شود چنانکه قبر موسی و ابراهیم و سایر انبیاء بعد از ظهور محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم مرتفع شده است و آناری از آنها باقی نیست و همچنین باید بیت الله نیز مرتفع شود چنانکه بیت المقدس در ظهور من بظهور الله مرتفع شد .

الفصل سید مزبور در دار السلطنة تبریز در اواخر سنه هزار و دویست و شصت و شش با یک نفر از متابعینش بقتل رسیده. این نوع مزخرفات از ایشان باقی ماند و صدق حدیث معروف که از احد ائمه صلوات الله علیهم اجمعین صادر شده و مرحوم شیخ احمد در شرح زیارت آن حدیث را نقل کرده است ظاهر گردید و مضمون حدیث آنست که قائم آل محمد عجل الله فرجه ظهور نخواهند فرمود تا اینکه هفتاد نفر قبل از ظهور قائم علیه السلام ادعای نبوت و رسالت بیاطل و کذب کنند برای مطالعه کنندگان از همین سوره که از بیان او نقل شده واضح و میرهن میشود که سید مرقوم هم مدعی وحی و نبوت است و هم دین خود را نسخ دین اسلام میداند و نیز واضح میشود که سید ربطی در کلام عرب ندارد کلام او موافق لغت و قواعد کلام عرب غلط است مگر

بقاعده که میرزا جعفر مرحوم از اعتذار مریدان او در باب حروف عوامل مذکور مینمود درست باشد.

ذکر ظهور طفیان و عصیان حسن خان پسر الله یار خان آصف الدوله و جگونگی احوال او

حسن خان نواده دختری خاقان مغفور و داماد ظل السلطان است بعد از آنکه الله یار خان از منصب ایشیک آقاسی باشیگری ترقی نموده بمنصب آصف الدولگی رسید خاقان خلد آشیان حسن خان را بجای پدرش منصوب فرموده سالارش نامیده اشتها را یافت چندی در ولایت همدان چاکر و خدمتگزار شاهزاده فرخ سیر میرزا بود. مشارالیه جوانی پر غرور و سرشار بود، نوبتی شیخ الملوك حاکم ملایر و تویس کان بدیدن شاهزاده فرخ سیر میرزا میرود بهمدان و در همدان چنانکه عادت ابنای ملوك است در عالم عیش و سرور بباختن قمار و آشامیدن خمر مشغول میشوند و از اسباب قمار بآس باختن اشتغال مینمایند، از جمله حریفان مجلس شیخ الملوك و فرخ سیر میرزا و نظر علی میرزا پسر شیخ الملوك حسن خان بوده گویا ورق حسنخان سه شاه و ورق شیخ الملوك سه آس بوده حسن خان مدعی بردن مافی المجلس شده شیخ الملوك نیز همین ادعا را مینماید بعد از ابراز و اظهار ورق های بازی شیخ الملوك مسلماً تنخواه مجلس را از خود دانسته و حسن خان بساو کج خلقی کرده میگوید شاهزاده دغل بازی را موقوف کن دست من بالای دست تو است و من چهار شاهم شیخ الملوك تکذیب او را کرده او سه شاه ورق را سراغ داده و از جهالت و غرور يك شاه دیگر خود را نامیده شیخ الملوك با او بمنازعه و برخاسته برمیخیزد، آن جاهل نادان از مجلس برخاسته بتغیر تمام بیرون میرود و جمعی از غلامان خود را فرستاده شیخ الملوك و نظر علی میرزا را در همان مجلس لخت و برهنه کرده محبوسشان می نماید، علاوه بر این يك فوج از نظام همدان را بضبط ولایت تویس کان و ملایر

مبفرستد و فوج نظام تا قصبه توپسراکان آمده يك دو روز نیز توقف می‌نمایند .

انصه جوانی باین نادانی در مملکت وسیع الفضای خراسان مستولی و مستقل شده بعد از گذشتن آصف الدوله از سرحد مملکت ایران لشکر های خراسان را جمع نموده و جعفر قلیخان بجنوردی را مقدمه الجیش ساخته روانه طرف عراق نموده و جعفر قلی خان از سبزوار گذشته قریب بشاهرود و بسطام نشست و باستر آباد و سمنان نوشتجات نوشند مضمون آنکه خدایگانی سالار عازم عراق و بنا دارند که مملکت ایران را از بد رفتاری ماکوئیان و وزارت حاجی میرزا آقاسی استخلاص دهند . نوشتجات از استر آباد و سایر بلاد بخدمت پادشاه مرحوم فرستاده شده حقیقت احوال ایشان در آئینه خاطر پادشاهی ظاهر و هویدا آمد . پس از ظهور این جوهر جبارت و حماقت پادشاه مرحوم محمد قلیخان پسر آصف الدوله را که از مقربان حضور بود از نظر التفات محروم فرمودند و بولایت مراغه اش فرستادند و ابراهیم خلیل خان سرتیب خوئی را با فوجی از لشکر نظام مأمور فرمودند که رفته در مقابل جعفر قلی خان نشسته منتظر رسیدن لشکر از طرف دار الخلافه باشد . او نیز بتعجیل تمام رفته در شاهرود مقابل جعفر قلی خان در مکانی مناسب نشست . پادشاه مرحوم امیرزاده حمزه میرزا را منظور اشفاق و التفات پادشاهانه فرموده به والیکری ولایت خراسانش سرافرازی دادند و قریب ده هزار از لشکریان نظام با او ابواب جمع نموده و صمصام خان که از نوکرهای قدیم و تجربه آموز و روسیه الاصل بود با محمد علی خان ماکوئی ملقب بنصرة الدوله بهمراهی امیرزاده حمزه میرزا مأمور بآن سفر فره و دند و مقرر داشتند که امیرزاده در امور رزم از صلاح صمصام خان تجاوز ننمایند و امیرزاده حمزه میرزا با توپخانه و سرباز از دار الخلافه روانه مقصد شده باردوی ابراهیم خلیل خان رسیده و از آن طرف نیز حسن خان از مشهد بیرون آمده بجعفر قلی خان ملحق شد از قراریکه مسموع افتاده زیاده از هجده هزار سوار و جمعیت در نزد حسنخان و جعفر قلی خان بوده است .

پس از حرکت اردوی حمزه میرزا از شاهرود و وصول بسرحد خراسان اختلاف در میان اهالی خراسان پیدا شده فوج فوج اظهار دولتیخواهی نموده از اردوی حسن خان سوار شده بخدمت امیرزاده حمزه میرزا میرزا امیرسند و امیرزاده حمزه میرزا بجهت تفرقه ساختن اردوی حسنخان و قلع ماده ایشان با اشاره مصمصام خان که مقدمه الجیش بود توپخانه و سرباز را حرکت داده بمصمصام خان ملحق و باتفاق برسر اردوی حسن خان میروند و حسن خان و جعفر قلی خان نیز باهم فی الجمله تقارن نموده و هر دو از صولت لشکر پادشاهی تاب توقف نیاورده روی بوادی فرار و ادبار میگذارند و اهالی مشهد مقدس اظهار دولتیخواهی کرده تمکین بنکهداری حسن خان نمی نمایند و حسن خان روی بصحرای ترکمان گذاشته مملکت خراسان بالکلیه حتی قلعه کلات بتصرف والی والاشان در آمده در کمال استقلال و استبداد وارد مشهد مقدس گردید و بعد از آستان بوسی حضرت رضا علیه الف التحیه و الثناء بضبط مملکت خراسان پرداخته اخبار این امورات را عرضه داشت پایه سریر پادشاهی نمود ، پادشاه مرحوم نیز بهر شهری و بهر ولایتی باصدار فرامین مطاعه اخبار و اعلام این وقایعات فرمود و اهل ایران بدعای سلامتی وجود پادشاه مشغول شدند .

ذکر واقعه بجنورد و کشته شدن محمد علی خان ماسکوئی

ملقب بنصرة الدولة

بعد از ضبط مملکت خراسان و تسخیر آن ولایت محمد علی خان ماسکوئی که در منصب نظام امیر تومان بود بتعین والی والاشان امیرزاده حمزه میرزا با چهار هزار سرباز بمملکت بجنورد رفته آن مملکت را که در دست کسان جعفر قلیخان بود بحیطه تصرف در آورده مشغول بانتظام امور آن سامان شده حسن خان و جعفر قلیخان که در بدر وادی ادبار بودند با هزار سوار در آن صحرا بی سر و سامان میگشتند باطایفه ترکمانان دشت سازش نموده چهار پنج ماهی در آن طرفها خودداری

نمودند و از قراریکه مسموع شد با رعایای شهر بجنورد در خفیه آمیزش نموده چون رعایای آن شهر بسبب ورود سربازان فی الجمله تقار از محمد علیخان بهم رسانیده بودند بجعفر قلی خان و حسن خان مایل شده و معاهده با ایشان کردند که عندالفرصة ایشان را مخیر نموده وارد شهر نمایند. درین بین دو فوج از لشکریان محمد علی خان نصره الدوله بخدمتی مأمور شده از بجنورد بیرون میروند و یک فوج دیگر نیز در شهر و محال بخدmat دیوانی متفرق شده محمد علی خان با یک فوج در شهر و ارگ بجنورد مانده اهل بجنورد فرصت از دست نداده جعفر قلیخان و حسنخان را از این کیفیت مستحضر میسازند و ایشان نیز طایفه ترکمانیه را بطمع غارت و تاراج باخود متفق ساخته سه هزار سوار مجتمع نموده با اعتماد رعایای بجنورد جعفر قلیخان غفله داخل شهر بجنورد میشود و رعایای بجنورد با او اتفاق نموده سربازی را که در شهر و محال بود کشته و اسیر نموده و محمد علی خان را با سربازی که در ارگ بود محاصره میکنند و در بین محاصره گلوله بمحمد علیخان خورده مقتول میشود .

سربازان ارگ با وجود این احوال دل از دست نداده منتظر مدد از طرف والی و الاشان و مشهد مقدس میشوند و والی و الاشان بعد از شنیدن این خبر جمعیت برداشته بمدد سربازان بجنورد از مشهد مقدس بیرون میآیند ، جعفر قلیخان بعد از شنیدن تشریف آوردن والی تاب نیاورده دست از محاصره ارگ بجنورد کشیده و ساکنین بجنورد را همراه برداشته فرار مینماید و والی و الاشان عود بمشهد مقدس فرموده احوالات واقعه را معروض دارالخلافه میسازد .

ذکر مجملی از احوالات میرزاده بهمن میرزا و رفتن ایشان بخانه

وزیر مختار روس و جگونگی آن

امیرزاده بهمن میرزا در ایام حکومت آذربایجان با مصلحت گذاران دولت

علیه روس که در دارالسلطنه تبریز اقامت داشتند راه خلطه و آشنائی پیش گرفت و با سرحد داران قرباغ و ایروان و طالش در کمال خضوع و خشوع بنای سلوک گذاشته خود را در زمینی خدمتگزار دولت علیه روس نامیده با وجود مراحم والتفات پادشاهی نسبت باو که از بدو ایام طفولیت تا آن زمان فرموده بودند مقدم این حرکات ناپسندیده شده بدون استحضار امنای دولت پادشاهی خواهش نشان و حمایل از دولت روس کرد و گرفت و در راه و رسم چاکری بنای دو بینی یا خود بینی گذاشته این جوهر امورات را که در عالم سلطنت و پادشاهی از زیردستان پسندیده و لایق نیست مقدم آمده و پادشاه مرحوم این حرکات را از ایشان بعفو پادشاهانه و اغماض ملوکانه میگذرانیدند تا اینکه رای پادشاهی بر آن قرار گرفت که خسرو خان را بحکومت مملکت اردلان سرافراز فرمایند و خسرو خان منصوب بحکومت اردلان شده روانه آن مملکت گردید .

معمدین امیر زاده بهمن میرزا از دارالخلافه باو اظهار نمودند که خسرو خان از دارالخلافه بیرون رفته احتمال کلی دارد که برای گرفتن شما مأمور با تدبیر بایجان شده باشد .

امیر زاده بهمن میرزا بمضمون الخائن خائف از خواندن این نوشتجات هراسان شده با جمعی از معتمدین خود سوار شده از طریق غیر متعارف حرکت کرده خود را بدارالخلافه رسانید و بخدمت پادشاه مرحوم رسیده مورد انواع التفات و مرحمت گردید . با وجود این بعد از چند ماهی که در دارالخلافه ماند باز وهم هراس بر خود راه داد و روزی از خانه خود سوار شده از شهر بیرون رفته همه جا از کنار خندق آمده از دروازه دولت وارد ارگ مبارک شده راه خانه وزیر مختار را گرفته در درب خانه وزیر مختار خود را بیخودانه از اسب دولت انداخته بحقارت تمام وارد خانه وزیر مختار شده در گوشه قرار گرفت .

پس از وقوع این عمل پادشاه مرحوم بهیچوجه اعتنائی بحرکت او نفرموده و

هیچ مؤاخذه را در دنیا و آخرت برای او بالاتر از این ندیدند که بقیه عمر بحقارت و فروتنی در میان کفر و ضلال زندگانی نماید.

امیرزاده بعد از چند هفته توقف در خانه وزیر مختار از دارالخلافه روانه شده از راه دارالمرز رشت بیندر ازایچ رسیده و از آنجا بکشتی نشسته بولایت روس رفت و اهل و عیالش نیز از تبریز بخاک روس رفتند و تا حال تحریر که قریب بچهار سال می باشد در تغلیس و ایروان زندگانی مینماید و از قراریکه مشهور است چند بار خواش ملاقات امپراطور را نموده و اذن ملاقات نیافته است.

ذکر مأمور شدن حضرت ولیعهد باذربایجان و شریف بردن

ایشان با آن مملکت بهشت نشان

چون امیرزاده بهمن میرزا بنحوبکه مذکور شد از مملکت آذربایجان بیرون آمد و در همان اوایل وزیر نظام نیز از ارزنة الروم معاودت نموده بدارالخلافه آمده بودند باین جهات امور لشگری و کشوری آن مملکت که از معظم امور دولت علیه ایران است معطل و معوق مانده بالکلیه از انتظام افتاده بود رای بیضاضیای پادشاه جمعاً بر آن قرار گرفت که حضرت ولیعهد را از دارالخلافه مرخص فرمایند که بدارالسلطنة تبریز رفته امورات آن مملکت را بهر طریق که صلاح و صواب دولت دانند مضبوط و منتظم فرمایند. چون از کارخانه تقدیر سر رشته تدبیر دولت هر دولتمندی را بطریقی کارکنان عالم غیب نگهداری مینمایند که آن سر رشته در همه زمان و همه مکان در موقع خود بکار می آید لهذا چون زمانه اسباب دوات حضرت شهریار جهان دامت ابام دولته الی یوم القیامة را بر صفحه روزگار میچید این نصب و تعیین در اول طلوع نیر اقبال شوکت و اجلال ولیعهد جهان بود مبارک و میمون آمده در ساعتی خوب و زمانی مرغوب پای بر رکاب سعادت گذاشته و از خدمت پادشاه جهان مرخصی حاصل نموده بهم عنانی بخت و دوات و اقبال و شوکت در عین زمستان و شدت برف و باران روانه دارالملک آذربایجان

شدند و ساکنان مملکت تبریز را از عالم غیب گویا هردم این بشارت و ندا میرسید که:
خطه تبریز خرم زی که سلطان میرسد جسم بیجان ترا از تازگی جان میرسد
حضرت ولیعهد در ساعتی سعد وارد دارالسلطنه تبریز شده اهالی آذربایجان
خاک پای توتیا آسای آن حضرت را کحل الجواهر دیده امیدواری خود ساخته
پروانه وار خود را در راه خدمت و اطاعت فدای شمع وجود آن حضرت می-اختند.
حضرت ولیعهد نیز عموم اهالی آن مملکت را بالطاف و مراحم بیکرانه خود چنان
امیدوار فرمودند که مافوقی بر آن متصور نبود و در همان اوقات وزیر نظام نیز از
دارالخلافه مرخص و در دارالسلطنه تبریز بشرف آستان بوسی حضرت ولیعهد
مشرف شده بصدق و ارادت تمام قدم در راه دولتخواهی حضرت ولیعهد گذاشته
روز بروز وساعت بساعت خاطر مبارک حضرت ولیعهد را بخدعتی لایق از طرف خود
رضامندی میداد بخصوص در مقدمه ای که فیما بین ارامنه و مسلمانان در تبریز واقع شد
و کار بنهب و غارت محله ارامنه کشید فتنه بآن عظمت را باصابت رأی و حسن
تدبیر فرو نشانید و در همین اوقات زوار بیت الله الحرام معاودت نموده الله یارخان
آصف الدوله بجهت ظهور خیانت حسن خان چون روی آمدن بمملکت ایران نداشت
از راه دیگر بمراق عرب رفته راه زهد و صلاح پیش گرفت و والده پادشاه مرحوم از
او جدا شده بدارالسلطنه تبریز رسیده از آنجا بدارالخلافه عازم گردیدند و حضرت
ولیعهد در کمال اقتدار و اختیار مشغول بنظام مهام مملکت آذربایجان گشتند.

ذکر فرستادن حاجی میرزا آقاسی حاجی میرزا عبدالله خوئی را

بنیابت تولیت مشهد مقدس از جانب خود و وقوع قتل او

در آستانه متبرکه

حاجی میرزا آقاسی در ایام استقلال و وزارت خود هر صاحب منصبی که در درب
خانه پادشاه از منصب خود معزول میشد یا باجل طبیعی در میگذشت منصب آن

صاحب‌منصب را باسم خود فرمان گذرانیده خامت از دولت علیه میگرفت و از قراری که از معتمدین آگاه مسموع شد هجده منصب از مناصب درب خانه همایون را باسم خود فرمان گذرانیده و خلعت گرفته بود .

در این وقت که خبر وفات حاجی میرزا موسی خان متولی مشهد مقدس رضویه صلوات‌الله و سلامه علیه بعرض امنای دولت علیه رسید حاجی میرزا آقاسی منصب تولیت مشهد مقدس را باسم خود از دولت علیه فرمان صادر نمود و حاجی میرزا عبدالله خونی را که مردی صوفی مسلک و عارف پیشه بود باسم نیابت خود بآستانه متبرکه حضرت رضا صلوات‌الله و سلامه علیه و علی آبان فرستاد و از قرار یکه مسموع شد حاجی میرزا عبدالله بعد از رسیدن بآستانه متبرکه میگفته است که حضرت امام‌الجن والانس صلوات‌الله و سلامه علیه را دو دفعه در خواب دیده‌ام که فرموده‌اند از این جا برو که کشته میشوی . آن صوفی عارف دست از آن نیابت نکشیده خواب خود را اگر چه صادق بود از باب اضافات احلام شمرده مشغول بنیابت خود بود و از قراری که مسموع شد با خدام روضه رضویه بد سلوکی آغاز نهاد و یکی از معتبران خدام را چوب‌کاری بسیار کرد . چون امور بسیار در برده تقدیر بود و قتل او سبب ظهور آن مفسده‌ها میشد اینک اسباب قتلش را کارگذاران عالم غیب چیده در حینی که والی والا شأن امیرزاده حمزه میرزا چنانکه مذکور خواهد شد از مشهد مقدس بطرف سرخس بیرون رفته بود خدام و عمال و کدخدایان و ریش سفیدان مشهد مقدس او را در شب بیست و هفتم رمضان المبارک سنه هزار و دویست و شصت و چهار در آستانه مبارکه مقتول ساختند و علم مخالفت و خود سری برافراختند .

ذکر رفتن والی والا شأن امیرزاده حمزه میرزا بطرف سرخس

و حکایاتی که واقع شد

چون حسن خان در صحرای ترکمان بی‌سر و سامان میگشت در آن اوقات خود را بولایت سرخس انداخته با ترکمانیه آن بلد بنای خلطه و آمیزش گذاشت

و ترکمانیه سرخس نیز بسبب چشم زخمی که در عهد نایب السلطنه مرحوم بایشان رسیده بود باین دولت علیه در مقام بی‌اخلاصی بودند با حسن خان در ساخته او را بمیان آورده بودند .

از بدو او در سرخس امیرزاده حمزه میرزا مستحضر شده با جمعی از لشکریان نظام و سوار از مشهد مقدس بیرون آمده بمزم گرفتن حسن خان و تنبیه ترکمانان سرخس روانه آن طرف شده بود، دو منزل از مشهد مقدس دور شده بود که قاضی حاجی میرزا عبدالله چنانکه مذکور شد اتفاق افتاد و جمیع اهالی مشهد مقدس از این عمل متوهم شده بفکر حفظ جان و مال خود افتاده مصلحت خود را در آن دیدند که حسن خان را از سرخس آورده بزرگی بردارند و خدمت او را نمایند و امیرزاده حمزه میرزا و لشکریان ولایت آذربایجان را از مملکت خراسان بیرون نموده تا جان و قوت و قدرت دارند در سراین خیال باشند. پس از این تمهیدات هر که را از اشکریان ترک در شهر و بازار دیدند گرفتند و راه تردد را بکسان والی که در ارك منزل داشتند بستند و کسی بطلب حسن خان سرخس فرستادند و کسان امیرزاده حمزه میرزا اخبارات واقعه در شهر را بامیرزاده نوشته اعلامش دادند .

امیرزاده حمزه میرزا فسخ عزیمت از رفتن بسرخس نموده و عود بمشهد مقدس کرده اردو را در کنار ارك زده و خود در میان ارك منزل کردند و از آن طرف حسن خان که از بی‌سر و سامانی بجان آمده بود اجابت فرستادگان اهالی مشهد مقدس را نموده روانه مشهد مقدس شد و اهالی مشهد مقدس تفنگ و براق بسته صفیراً و کبیراً باستقبالش مبادرت نمودند و حسن خان را وارد شهر کرده کمر خدمتش را بمیان بستند و امیرزاده حمزه میرزا با اهل شهر بنای نزاع و جدال گذاشته از انداختن توپ و تفنگ دقیقه مهمل و نامرعی نمیکذاشت و اهل شهر نیز از بیم جان بمدافعه کوشیده خودداری می نمودند .

ذکر وفات پادشاه مرحوم و شمه از اوصاف و اخلاق

پسندیده ایشان

چون بی وفائی و بی بقائی جزئی از اجزای ترکیب طبیعت زمان و عادت دوران و از ابتدای جهان بهمین روش و سیاق گردان است .

دو در دارد این باغ آراسته در او بند ازین هر دو بر خاسته
در آ از در باغ و بنگر تمام ز دیگر در باغ بیرون خرام

زمانه با کدام يك از بیغمبران یا پادشاهان عهد بقارا بسر آورد واضح و مبین است که هر ذیحیانی را از چشیدن شربت ممت چاره نیست حق تعالی با شرف انبیا و سید اولیاء در کلام مجید خود خطاب می فرماید : انك ميت وانهم ميتون ، قلب باک پادشاه مرحوم و طینت صافش ابدأ مقید باین علایق نبوده و هرگز خاطر مبارک را بتعلقات دنیوی متعلق نمی فرمود و مصداق این مقال آنکه اگر در وجود شریف آن پادشاه اموراتی که برای سیاست دولتی لازم دوات داری است از قطع صلۀ رحم خواه باستیصال وجود و خواه بگرفتن مال مرکوز بود پس چرا بعد از رفع خیانت میرزا ابوالقاسم و ستردن لوث وجودش از لوح بقاموئی از سر احدی از ذوی الارحام کم نفرمودند یا بدیناری از صاحبان قنطار که در میان اولاد خاقان مشهور بتمالك بودند طمع ننمودند قریب بدو کرور از جواهرات خاقان مغفور که در تحویل تاج الدوله بود در واقعه وفات خاقان در اصفهان مغفود شد ، کدام نفس بشر را سوای انبیای مرسلین و ائمه معصومین ؟ این حلم و حوصله مقدور و میسور است که اصلا اظهار این مطلب را بتاج الدوله نفرمایند و شمه ازین مقوله گفتگو بآن ضعیفه بی دست و پا بمیان نیارند تا آنکه بعد از سه سال حق تعالی آن گمشده را بیادشاه جهان رسانید و تاج الدوله را که زنی ضعیف و بی دست و پا بود از این خجالت و شرم ساریها رها کنید و نام نيك بر صفحه روزگار برای پادشاه یادگار ماند ،
نوشیروان نمرود که نام نکو گذاشت .

در میان جمیع پادشاهان اسلام پادشاهی باین همت و سخا وجود و عطانوده و نخواهد بود .

کم خانه در ایران است که از زینت و رحمت پادشاه جهان چراغی در آن افروخته نشده و هیچ زبانی در ولایت ایران نیست که برای طلب مغفرت آن حضرت کشوده نگشته و خدای تعالی او را واسلاف او را محفوف و مشمول بشفاعت خیر المرسلین و اولاد طاهرین او گرداند بمنه و فضله و کرمه وجوده .

القصة پادشاه مرحوم را مدتی بود که مرض بر مزاج همایونش عارض و طاری شده بود و اکثر اوقات وجع در پای مبارکش ظاهر میشد و باین جهت که مزاج همایون علیل و ناتوان بود بعد از مراجعت از هرات دیگر مقدور نشد که بنفس همایون لشکر کشی و دشمن کشی فرمایند و همیشه اطبای حاذق از فرنگی و ایرانی بمعالجه مزاج همایون مشغولی مینمودند . در پانزدهم رمضان هزار و دویست و شصت و چهار مرض در مزاج همایون اشتداد پذیرفته اطباء مشغول بمعالجه شدند و در بیست و پنجم و بیست و ششم همین ماه مرض منجر باسهال شده اطباء از معالجه عاجز آمدند . چون پادشاه مرحوم نظر بعادت همه سال بییلاق شمیران تشریف فرما شده بودند و در همین سال دو قصر عالی در قریه تجریش بنا فرموده استادان چابک دست مشغول بانجام و اتمام آن قصر بودند در ایام مرض در آن قصر تشریف داشتند و حاجی میرزا آقاسی در عمارات قریه عباس آباد که از بناهای خودش بود منزل داشت .

شبى از شبهای رمضان پادشاه مرحوم چنان در خواب می‌بیند که اشخاصی چند وارد منزل مبارك ایشان میشوند ، بسیار خوش رو و خوش سیماکه بکسان این عالم مشابته نداشتند و بخوش روی تمام بیادشاه مرحوم بشارت میدهند که در همین مکان فتوحات و بشارت بزرگ بشما خواهد رسید و مکرراً اشاره بمکانی که پادشاه مرحوم خواهید بود می‌تمایند . پادشاه مرحوم بعد از بیداری این خواب را بغواص و ندما

تقریر میفرمایند، هر کس بطوری و طریقی تعبیر مینمایند تا آنکه روز یکشنبه پنجم و ششم شهر شوال المکرم هزار و دویست و شصت و چهار مرض اشتداد یافته پادشاه مرحوم بطلب حاجی میرزا آقاسی بتفجیل کسان میفرستند. حاجی با آن همه خلوص و ارادت که اظهار مینمود در چنین وقتی و حالتی که پادشاه بحضور او اظهار اشتیاق میفرمودند تأخیر و تعلل در آمدن نموده پادشاه بعد از مایوسی از آمدن او دانستند که زمان وصول بقرب حق تعالی نزدیک رسیده زبان بتکرار کلمه توحید و شهادتین گشوده در شب دوشنبه چهار ساعت از شب گذشته جان پاک تسلیم آفریدگار نمودند و در همان موضع که آن خواب را دیده بودند این واقعه واقع شده تعبیر خواب بوضوح پیوست رحمة الله علیه و قریب بحالت احتضار حاجی میرزا آقاسی وارد قصر شده و خدمتکاران او را از کیفیت مستحضر مینمایند و حاجی بنون شرفیابی حضور سوار شده عود بعباس آباد مینماید.

بعد از وقوع این واقعه آه و افغان از حرمخانه مبارکه و از خدمتکاران باوج آسمان رسیده اندوه و غم و حسرت و الم برهمگنان عارض شده هر که این واقعه می شنید متحیر و مبهوت شده از روش و طریقه عقل و شعور باز میماند و اشک حسرت و عبرت بی اختیار بر دینده ها جاری شده بجز صبر و سکوت بر قضای خداوندی چاره نبود، انا لله و انا الیه راجعون، کیست که در این ماتم سرا لباس بقا پوشیده یا شربت فنا ننوشد. آیه کریمه کل شیء هالک الا وجهه تسلی بخش همه ماتمزدگان و آرامش دهند خاطر همه غمدیدگان است بجز خدای پاک کسی را این صفت میسر نیست هوالحی الذی لایموت ولیکن

زنده است کسی که در دیارش مانده خلفی بیادگارش

الحمد لله سلامتی وجود ذیجود پادشاه جهان جابر هر کس و نقصان است خلاق جهان سایه این عدالت گستر را از فرق عموم اهالی ایران کم نگرداند و دولت

او را بدولت قائم آل محمد (ص) برساند و از پادشاه مرحوم غیر از پادشاه جهان چهار پسر و سه دختر باقی ماند و از سن شریف پادشاه مرحوم در ایام وفات چهل و دو سال منقضی شده بود .

چهار پسر پادشاه مرحوم : عباس میرزا ملک آرا و عبدالصمد میرزا عزالدوله و محمد تقی میرزا رکن الدوله و ابوالقاسم میرزا بودند .

ذکر وقایعاتی که در دارالخلافه روی نمود و نقل نمودند امانای

دولت علیه نعش مطهر پادشاه مرحوم را بیباغ لاله زار و برسم

امانت گذاشتن

بعد از وقوع قضیه پادشاه مرحوم حاجی میرزا آقاسی از تجریش بعباس آباد آمده و وزیرای دولت علیه روس و انگلیس را خواسته بانفاق ایشان اخبار نامه بدارالسلطنه تبریز نوشتند و کیفیت واقعه عظمی را بعرض حضرت ولیعهد رسانیدند و حاجی میرزا آقاسی را خوف و هراس مستولی شده خواست که عباس میرزا پسر پادشاه مرحوم را از تجریش بعباس آباد آورده باشد تا چه در نظر داشت . بنا بر آن محمود پاشای ماکومی را بتجریش فرستاده آوردن عباس میرزا برای او ممکن نشده بی نیل بمقصود مراجعت نموده خبر بحاجی میرزا آقاسی رسانید و حاجی میرزا آقاسی آن شب در عباس آباد مانده و قریب بهزار و پانصد نفر از ماکومی و ابروانی بر سر خود جمع آورده روانه ارگ همایون شد و ارگ را تصرف نموده نشست و در تجریش میرزا نصرالله صدرالممالک خوانین و امراء را می که در آنجا بودند برسر خود جمع نموده رأیها بر آن قرار گرفت که شاهزادگان و امیرزادگان و امرای دارالخلافه را خبر کرده نعش مطهر شاه مرحوم را بادست علما و مجتهدین تغسیل و تکفین نموده باجماع تمام محفله مبارکه را برداشته باستر کبری

و مهد علیا و الله حضرت ولیعهد و سایر خادمان حرم روانه دارالخلافه شوند و نعش مطهر را در باغ لاله زار گذاشته داخل ارگ مبارک گردند و آنچه مصلحت بینند اقدام نمایند، لذا جناب مجتهد العصر و الزمانی آقا محمود و آقا محمد صالح کرمانشاهانی را احضار نموده و امیرزاده فریدون میرزا و بهرام میرزا و سایر شاهزادگان و امیرزادگان نیز حاضر شده بعد از تفصیل و تکفین پادشاه مرحوم بجهت آنکه مبادا مفسده در ارگ مبارکه واقع شود حرکت دادن نعش مطهر را بتأخیر انداختند و شاهزادگان و امیرزادگان مرخص شده بدارالخلافه رفتند.

مهد علیا و سترکبری بسرپرستی اهل دارالخلافه و امنای دولت اقدام نموده بوزرای دول خارجه اعلام نمودند که حاجی میرزا آقاسی را از توقف در ارگ همایون با آن اجتماع و جمعیت منع نمایند و عدم رضامندی خود را بآن عمل معلوم حاجی سازند و بفزان آقا که از صاحب منصبان بزرگ توپخانه مبارکه و مستحفظ ارگ پادشاهی بود حکم صادر نمودند که حاجی میرزا آقاسی را تکلیف بیرون رفتن از ارگ نماید و امیرزاده بهرام میرزا نیز بارگ رفته در مقام نصیحت حاجی برآمده او را از توقف در ارگ مبارکه تحذیر و تخویف نمود. حاجی را وهم و هراس غالب شد، اجتماع امرا و اعیان را نیز در تخریش شنیده و فزان آقا چند عراده توپ بیروج ارگ مبارکه کشیده که مشرف بر خانه جناب حاجی بود و دهان توپ را بطرف خانه حاجی کرده حکم مهد علیا و سترکبری را بحاجی رسانیده و وزرای دول خارجه نیز حاجی را بیرون رفتن از ارگ مبارکه تکلیف نمودند.

حاجی لابد و ناچار چهار تکبیر و داع را بره سند وزارت ایران خوانده و سه تلاق را برگوشه چادر آن عروس خوش سیما بسته سوار اسب بیدولتی شده با ایروانی و ماکوئی که جمع بودند بعد از توقف یکروز و یکشب در ارگ مبارک از ارگ بیرون آمده متحیر و سرگردان کار خود مانده اکثر ایروانی و ماکوئی بیابان خان بابا

خان سردار رفته در پیش سردار ماندند و حاجی متحیرانه بچپ و راست و پس و پیش ایستاد و دوانده بهره‌ای که میرفت راهش نمیدادند، برای کرج افتاده تا رودخانه کرج با پنجاه شصت سوار رفته و در آنجا نورالله خان شاهسون بحاجی رسیده حاجی را تعاقب کرد. ازقراری که مسموع شد حاجی تفنگ دولوله و دوجفت طپانچه دولوله در کمر و قاش زین داشته و قداده و زوین و شمیر نیز بسته بود يك طپانچه از آن همه اسباب خالی کرده از کرج رو برای شاهزاده عبدالعظیم گذاشته اسب دوان و قمچی زنان از پیش نورالله خان گریزان شده نورالله خان نیز حاجی را تا دم روضه شاهزاده عبدالعظیم تعاقب نموده حاجی خود را بروضه مطهره رسانیده از غم غمخواری جهانیان آسوده و فارغ البال شد و نورالله خان اسب و اسباب حاجی را گرفته کسان حاجی را که همراه بودند برهنه نموده عود مینماید و میرزا نصرالله صدر الممالك و سایر امرا و اعیان بعد از انجام این عمل حقیقت را بمهد علیا و ستر کبری معروض داشته و نعش مطهر را با عاز و احترام تمام باشاهزادگان و امرا و اعیان و وزرای دول خارجه با توپخانه و نظام برداشته بیاب لاله زار آورده در آنجا برسم امانت گذاشته وارد ارگ مبارکه میشوند و کیفیت فرار حاجی میرزا آقاسی را بیست شاهزاده عبدالعظیم عریضه نگار شده بدار السلطنه تبریز اعلام مینمایند. امرا و اهالی ایران که بالطبع بخود سری مایل و بدول خارجه نرفته و از آداب دولنداری غافلند و اکثر اوقات در هنگام فرصت ظهور این جوهر خود سربهارا می نمایند در آن وقت جمعی از خود خواهان بر سر میرزا نصرالله صدر الممالك اجتماع کرده کنکاش مینمایند که باید دولت ایران را جمهور نموده و امورات دولتی را منوط بمصلحت دید جمعی باید ساخت و از این جمع مراد وجود خود آن خود خواهان بوده ساز این ترانه را ساز مینمایند.

مهد علیا و ستر کبری که از این احوالات مستحضر میشوند برای حفظ ارگ مبارکه دار الخلافه و دولتخانه همایون و ضبط خزاین و دفاین که در آن روز در قدرت

و تسخیر آن خود خواهان بود بقوت عقل دور اندیش خود را بلباس موافقت ایشان
ملبس ساخته بتصدیق رأی آن خود خواهان زبان گشوده منتظر ورود پادشاه شده
بضبط و ربط و تسکین غوغای عوام الناس که در چنان اوقات باندک کاری ظاهر میشود
کوشیده از فضل خدا و از بخت مساعد پادشاه دارالخلافه را که مجمع طوایف و گروه
مختلف بود بقوت عقل و دانایی تا ورود پادشاه جهان در لباس امن و امان نگهداری
فرمودند و رضا قلی خان والی کردستان که محبوس نظر و در توبخانه مبارکه بود در
این هنگام فرصت جسته از طریق نادانی و جوانی از تجریش با فوج گروسی در ساخته
راه کردستان وارد لان پیش گرفت و بمحال غسالان و اسفند آباد آمده جمعیت کردستان
بر سر او جمع شده خسرو خان حاکم دولتی را بخود سر از آن مملکت اخراج نموده
تکیه بر چار بالش حکومت زده بخوش خیالی خود را حاکم آن ولایت دانسته نشست
و چون اخباری که مذکور خواهد شد از خراسان و عراق عرب بدارالخلافه رسید مهد
عالیا و ستر کبری آقا محمد صالح مجتهد کرامت شاهانی را نوازش و مرحمت نموده و
هزار تومان برسم انعام باو و همراهان التفات فرموده بکرامت شاهان روانه ساختند که
اهل آن مملکت را در جاده خلوص و ارادات نگهداری نماید و همچنین عالیجناب
میرزا عسکری امام جمعه مشهد مقدس را مورد التفات و نوازش ساخته مبلغ دوهزار
تومان برسم انعام مرحمت نموده روانه مشهد مقدس نمودند و هم در این اوقات محمد
حسین خان خلج بولایت خلیجستان آمده جمعی را بدارالخلافه فرستاد . ام-رای
دارالخلافه از آمدن این جمعیت مستحضر شده چون کاری استحضار ایشان واقع شده
بود جمعی را بر سر راه آن طایفه فرستاده در قریه کهریزک دو فرسخی دارالخلافه
ایشان را متفرق ساخته براق چین نمودند و هم در این اوقات سیف الملوک میرزا از
حبس تروین بیرون آمده سوار اسب حماقت شده بمحال قزوین رفته قریب بصد و
هشتاد نفر سوار بر سر او جمع شده و فرامین و ارقام بخط خود از جهت نبودن میرزا

و نویسنده برای دعوت مردم صادر نموده حتی سلیمان خان افشار نیز که در خارج طهران از طرف امرای دارالخلافه مشغول بحفظ و حراست بوده رقمی نوشته و در همین بین چهار هزار تومان اشرفی چاپاران دولت روس برای وزیر مختار بدارالخلافه میبردند، سیف الملوك میرزا باین تنخواه رسیده این رسیدن را مایه اقبال و دولت دانسته تنخواه را گرفته قبضی سفیهانه باین مضمون که این چاکر دولتخواه امیراطور این تنخواه را از کسان ایشان بعنوان قرض گرفته عندالورود بدارالخلافه از خزینة عامره رد خواهم ساخت و بقریه موسوم بچندر رفته و درقریه چندر بخیال سلطنت و تصرف دارالخلافه نشست. الوار قزوین که برسرش جمع آمده بودند بمطالبة تنخواه برخاسته کار بغوغا و دعوا میکشد، دراین بین سلیمانخان رسیده سیف الملوك میرزا تلزدور که لسیاهی او را می بیند قبض خود را از آدم وزیر مختار گرفته خورجین تنخواه را پیش او انداخته و قبض را بلع مینماید و این رد و بلع مفید نیفتاده سلیمان خان رسیده سیف الملوك میرزا را دو باره دست بسته و بالاغ نشانده بازنجیر و کنده بدارالخلافه میفرستد و در دارالخلافه در ازگ مبارکه محبوسش مینماید و لکل اعجوبة، سبحانه الله مقتضیات نفس انسانی تاجه پایه است و غرور و جاهل و نادانی لاحول و لا قوة الا بالله تاجه اندازه است، از مرحمت پادشاه مرحوم همین سیف الملوك میرزا مدت چهارده سال در قزوین با وجودی که محبوس نظر بود بعیش و تنعمات ملوکانه زندگانی نمود و از صفات ملکی پادشاه مرحوم با وجود حرکاتی که در دارالخلافه قبل از وفات خاقان و بعد از وفات خاقان مغفور از او سر زده بود باز او را صحیح و سالم نگهداری فرموده بودند. خدای تعالی پادشاه مرحوم را غریق رحمت خود گرداند. همچنین پادشاه جهان بعد از صدور این حرکت ناپسندیده از او باز عفو ملوکانه را شامل حال او نموده بدون اذیت جانی در دارالخلافه زندگانی میکند :

ومن يشابه ابيه فما ظلم

بأبه اقتدى عدى فى الكرم

ذکر احوال عراق عرب و حکایاتی که بعد از وقوع این واقعه بظهور رسیده

واحوالات مجبلی خان حاکم کرمانشاهان

چون بعد از قتل حاجی خان در قصبه کرد حاکم کرمانشاهان مجبلی خان ماکوئی شد قریب بیش سال در آن مملکت حکم روا صاحب اختیار بود و بجهت حرکتی که در باب حاجی خان از اهل آن مملکت صادر شده بود هر گونه ظلم و تعدی که از مجبلی بایشان میرسید در صورت تاب و توان تحمل نموده و الا متفرق میشدند و بهیچوجه اعتمادی نمی نمودند که امانی دولت علیه رفع ستم مجبلی خان را از ایشان نمایند و حاجی میرزا آقاسی نیز از این حرکات مجبلی خان علم و اطلاع داشت در این وقت که قضیه هایلۀ پادشاه مرحوم در قصبه تجریش واقع شد حاجی میرزا آقاسی چاباری از عباس آباد بتمجیل تمام بکرمانشاهان فرستاده در چنین وقت که حفظ سرحد کرمانشاهان از حفظ همه سرحدات برای مصلحت دولت علیه ایران اهم و الزم بود چشم از مراعات این مصلحت دولتی پوشیده ایلیت را با او منظور نموده باو نوشته بود که واقعه چنین اتفاق افتاده خود را قبل از شیوع این خبر باید از میان شهر کرمانشاهان بیرون آوری . مجبلی خان بعد از رسیدن این چابار بیپایانه از کرمانشاهان با توپخانه و سرباز نظام بیرون آمده تا بقریه که موسوم بسنه است آمده و از آنجا توپخانه را بطرف ستقر فرستاده و از میان نظام سرباز بیرون آمده با سوارهای معتمد خود بطرف خمسه رفته و در خمسه باردوی همایون ملحق شده و از احوال حاجی میرزا آقاسی و احوال علیخان برادرش مستحضر گردید ، خواست که خود را از اردوی همایون بیرون اندازد گرفتار سطوت پادشاهانه شده در خمسه محبوس آمد و باین سبب مملکت کرمانشاهان بهم برآمد و الله یار خان آصف الدوله که در عراق عرب بانتظار چنین ایام نشسته بود از شنیدن قضیه هایلۀ پادشاه مرحوم و خالی کردن مجبلی کرمانشاهان را خیالات فاسده در خانه دماغش قوت گرفته از نجف اشرف بکربلای معلی آمده

و باغواي ظل السلطان مشغول شده خواستند که عازم مملکت عراق عجم شوند و با شوب و فتنه قيام و اقدام نمایند .

الله يار خان آصف الدوله تا بغداد آمده استعداد آمدن عراق را آماده نموده بود، پشاي مملکت بغداد و مملکت گذار دولت عليه انگليس فرصت بالله يار خان نداده از او پرسيدند که سبب حرکت از نجف اشرف و آمدن ببغداد در اين موقع اگر رفتن بسمت عراق است از طرف دولت عليه روم ماذون باین حرکت نخواهی بود و اگر امري ديگر است اظهار نماید .

الله يار خان در جواب گفته بود که بعزم زيارت سامره آمده ام ، از قراریکه مذکور بلکه محقق شد وزير بغداد سيمد نفر سوار از اشکريان دولت عليه روم همراه الله يار خان آصف الدوله نمود که او را بزيارت سامره رسانند و از آنجا مراجعت ببغداد دهند و نگذارند قدمی از خاک دولت روم بيرون گذارد باین جهت ديگ سودای خيالانشان که با هيمة تر بيدولتی می افروختند خاموش شده درخانه های خویش قرين آه و تشویش نشستند و آقا محمد صالح نیز بکرمانشاهان رسیده فی الجمله در آن مملکت آرامش حاصل شد و اميرزاده فيروز ميرزا در مملکت خسته بحکومت کرمانشاهان نامزد شده از اردوی همایون مرخص شده بکرمانشاهان رفت و آن مملکت را امنيت و آسایش تمام حاصل آمد .

ذکر حکایت مازندران

دو ماه بوفات پادشاه مرحوم مانده اهالی مازندران با اميرزاده اردشير ميرزا حاکم آن مملکت که در آن زمان باستر آباد رفته برای نظم آن سامان اردو زده نشسته بود بی اندامیها کرده او را بی استقلال نموده بودند باین جهت اميرزاده خانلر ميرزا در اواخر رمضان بمازندران رسیده بعد از چند روز توقف وعدم استقلال قضیه پادشاه مرحوم واقع شده مراجعت بدارالخلافه نمود و در آن اوقات ملا حسين نامی

از مریدان سید علی محمد بسبب گرفتاری سید مشارالیه مریدان او را که در ولایت بودند خبر کرده از مشهد مقدس عازم و روانه ولایت آذربایجان شدند و با هشتصد نفر قریب شهر ساری رسیده بود و میخواست که بطرف قلعه چریق رود که این قضیه هایل و واقع شده و مملکت مازندران نیز بی حاکم و صاحب اختیار مانده علما و مجتهدین ولایت ساری با ملاحسین گفتگو آغاز کرده او را و مرده اش را بکفر و الحاد منسوب ساختند و بقتل ایشان فتوی دادند و مازندرانیان متعرض ایشان شدند .

ایشان چون مملکت مازندران را بی حاکم دیدند و پادشاه را مرحوم دانستند خیال نمودند که فرصتی برای ایشان بدست آمده در مزار شیخ طبرسی اجتماع نموده در کنار چهار دیواری که محیط آن مزار بود بکندن خندق و ریختن خاک ریز اشتغال نمودند و قرای دسترس را تصرف نموده بلکه بکسبه شهر ساری نیز سرب و بلر و بعضی مایحتاج حواله کرده بتغلب و تسلط از ایشان گرفتند و مریدان از اطراف رسیده کار ایشان فی الجمله رونقی پیدا نمود و آذوقه چند ماهه جمع نمودند ، در محلات نزدیک علم استعمال برافراختند و نشستند و آتش این فتنه بالا گرفت تا زمانی که پادشاه جهان و صاحب مملکت ایران زیب بخشی افسر کبان وارد دارالخلافه شده چنانکه مذکور خواهد شد انشاء الله قلع و قمع ایشان را از آن ولایت فرمودند .

ذکر وقایع کرمان که در حین وفات پادشاه مرحوم واقع شده

چون فضلعلی خان قراباغی از طرف پادشاه مرحوم یگلریکی مملکت کرمان بود و ده سال بود که در آن ولایت حکومت بالاستقلال مینمود چون اهالی ولایت آن طرف آب ارس و کر چندان خبری از راه و رسم مردمی ندارند بخصوص در وقتی که بمناسب جلیله سرفرازی یابند لهذا خان یگلریکی که در این هنگام که خبر این قضیه هایل و بان ولایت میرسد جمیع اهالی آن مملکت در دفع و رفع او و لشکریاش اتفاق مینمایند . خان یگلریکی در حین وصول این خبر در خارج شهر

چهار دیواری داشت رفته و نشست و محمد علیخان پسر خود را که سرتیب فوج قراجه داغ بود بشهر فرستاد و اهالی کرمان جهت دفع تسلط او اجتماع نموده برای بیرون کردن او که در ارگ نشسته بود رفتند .

محمد علیخان در چنین وقتی با عبدالله خان سرتیب فوج قراگوزلو و ملایر که در ارگ مستحفظ دولتی بودند خیالی اظهار کرده کله فیما بین منجر بنزاع شد و عصیبت عراقیت و ترکیب در میان افواج نظام ظاهر شد و در آن صورت منع سرتیبان و صاحب منصبان مفید نیفتاده سربازان طرفین دست بگریبان شده بنای انداختن تفنگ گذاشتند . محمد علی خان تویی را بیرج ارگ کشیده بانداختن توپ بسربازان ملایر و قراگوزلو اقدام نموده و نایره جنگ بالا گرفته سربازان ملایری بر محمد علی خان استیلا یافته میخواستند او را حبس نمایند، عبدالله خان سربازان را از این اراده مانع آمده او را مطلق العنان و روانه ساخت و تا ورود مؤیدالدوله طهماسب میرزا امر کرمان بی انتظام بود ، بعد از ورود ایشان که از طرف پادشاه جهان بحکومت آنجا سرافرازی یافته بودند امر آن سامان انتظام پذیرفته امن و امان حاصل آمد .

ذکر احوال خراسان بعد از رسیدن خبر قضیه هایله پادشاه مرحوم

تا زمان رفتن امیرزاده سلطان مراد میرزا بالشکر برسر ایشان

چنانکه مذکور شد در اواخر رمضان المبارک این سال مملکت خراسان بهم برآمد و اهالی مشهد مقدس سر از اطاعت والی والا شأن حمزه میرزا باز زدند و بحسن خان مطیع و منقاد شدند . امیرزاده حمزه میرزا از ارگ مشهد مقدس باشهریان بنای نزاع وجدال گذاشته این هنگامه گرم بود که خبر وفات پادشاه مرحوم رسید . حسنخان و اهالی مشهد از این خبر فوت قوت تمام پیدا کرده حمزه میرزا و لشکریان آذربایجان بفکر کار خود افتادند و محال و بلوک و سایر شهرهای خراسان نیز سر از اطاعت والی والا شأن پیچیده در اوایل حال برای آوردن آذوقه

و سیورسات چند روزی سرباز و سوار میفرستادند و پس از چند روز ضعف تمام بحال لشکریان آذربایجان مستولی شده بهیچ جا حرکت نمی توانستند نمود .

امیر زاده حمزه میرزا احوال را که چنان دید استمداد از یار محمد خان وزیر هرات نمود ، یار محمد خان نیز جعفر قلیخان بجنوردی را که قبل از فوت پادشاه مرحوم حسن خان در وقت سرگردانی خود بهرات فرستاده و یار محمد خان نظر بدولت خواهی دولت علیه ایران او را گرفته محبوس داشت. بعد از رسیدن این اخبار و استمداد حمزه میرزا او را محبوساً برداشته با جمعیت هرات که مقدار هشت هزار نفر میشد بمدد امیرزاده حمزه میرزا روانه شده بمشهد مقدس رسید و با حسنخان و اهالی مشهد مقدس نزاع و جدال آغاز کرد . چون لشکریان آذربایجان از کمی آذوقه بسیار عسرت می کشیدند و توقف در ارگ بسبب بی آذوقگی متمرشده بود یار محمد خان و امیرزاده حمزه میرزا مصلحت در توقف مشهد مقدس ندیده با سرباز و توپخانه روانه سمت هرات شدند و برای جعفر قلیخان صورتی اتفاق افتاد که از حبس خلاصی یافته پیش حسن خان بمشهد مقدس آمد و امیرزاده حمزه میرزا با لشکریان آذربایجان بهمراهی یار محمد خان تا غوریان رفتند و یار محمد خان در خدمتگزاری دولت علیه ایران کوشیده سیورسات و سایر مایحتاج اردوی آذربایجان را داده کوتاهی در انجام این گونه خدعات نمی نمود و حسن خان ولایت خراسان را ضبط نوده ضباط و نواب باطراف فرستاد و حاجی میرزا محمد خان برادر خود را با سرخود اصلانخان با جمعیت بولایت سبزوار فرستاد و میرزا محمد خان نیز بسبزوار آمده ارگ و شهر سبزوار را مضبوط نموده نشست .

ذکر رسیدن خبر قضیه پادشاه مرحوم بدارالسلطنه تبریز و جلوس

فرمودن حضرت شهریارکی بحول و قوت باری و حرکت فرمودن

با لشکریان نظام و توپخانه آتش فشان و جلوس در دارالخلافة طهران

چنانکه مذکور شد حاجی میرزا آقاسی خبر واقعه پادشاه مرحوم را در روز

یکشنبه پنجم شوال باتفاق وزرای دول خارجه بدارالسلطنه تبریز بخدمت حضرت ولیمهد معروض داشت و در شب یازدهم ماه شوال این قضیه عبرت آمیز و واقعه حیرت انگیز در دارالسلطنه تبریز بسمع حضرت ولیمهد رسیده باوجود اینکه از سن شریف زیاده از هجده سال نگذشته بود از شنیدن چنین خبری موحد چون پیران سالخورده و حکیمان تجربه آزموده اصلاً دل از جای نبرده و آنچه لوازم طبیعت بشر است و چنین اوقات از تأسف و اندوه در خاطر مبارک راه یافته بعد از انجام لوازم تعزیت ب فکر غمخواری اهالی مملکت ایران افتاده خلعت سرپرستی رعایا و برایای اهل ایران را که در عالم غیب خیاط قضا باندازه قامت آن حضرت بریده بود و بجز تلبس این لباس و تکفل این مهم چاره نبود باشاره کارکنان عالم غیب ملبس شده طبل جهان داری را در روی زمین بلند آوازه ساختند و بتزیین تاج جهان داری و بترتیب تخت زرنگاری برای جلوس همایون حکم و اشاره فرمودند و در ساعتی سعد که بهمه سعادات مشتمل و از همه تحولات عاری و مبرا بود در دارالسلطنه تبریز بسعادت و کامرانی بارت و استحقاق برمسند ساطانی جلوس فرموده توپهای آتش فشان بفرش و شورش درآمده سلام مبارکباد را بآواز بلند بگوش مستمعان رسانیدند و کرنا و نقاره های شادی از هر طرف بلند آوازه گشته غمهای گذشته را از خاطر های پریشان نیک خواهان دولت علیه زدودند. اهالی آذربایجان را عموماً و ساکنین دارالسلطنه تبریز را خصوصاً از این جلوس میمنت مأنوس شادی برشادی و عشرت بر عشرت افزود و نوای ساز عیش و خرمی را با فلاك میرسانیدند. بعد از انجام جشن جلوس میمنت مأنوس خاتم پادشاهی را باین بیت منقش فرموده :

تا که دست ناصرالدین خاتم شاهی گرفت

صیت داد و معدات از ماه تا ماهی گرفت

عالمین را از مرده داد و معدلت آرامش و آسایش دادند. خدای تعالی وجود این

پادشاه جمجاه را پاینده دارد و سایه معدلتش را از مفارق اهالی ایران کم نگرداند
بمحمد و آله .

پس از تهیت جلوس مبارک که مردم آذربایجان دسته دسته و فوج فوج وجوق
جوق آمده بتشریف تقبیل تراب آستانه مبارک سرافرازی یافتند. رأی پادشاه مقتضی آن
شد که لشکریان آذربایجان را احضار فرموده با جمعیت و ازدحام نظام و توپخانه
ازدارالسلطنه تبریز حرکت همایون بطرف دارالخلافه واقع شود لهذا از دولت
خواهان و جان نثاران که لایق و شایسته این خدمت عمده توانند بود پادشاه جهان
بنظر دوراندیش ملاحظه فرموده وزیر نظام را اعقل و اکمل از همه جان نثاران و جان
سپاران مشاهده فرموده پرتو التفات پادشاهانه و مرحمت ملوکانه را شامل حال آن
وزیر خجسته خصال فرموده و ایشان را بنوازش و مرحمت قلبی پادشاهانه امیدواری
تمام داده انجام این خبرخیر اثر را بکف کفایت ایشان گذاشته ایشان را باین خدمت
بزرگ مأمور داشتند و آن وزیر بیهمال متکفل خدمات مرجوعه شده در مدت یک
هفته چهارده هزار نفر لشکر نظام و سوار با توپخانه مبارکه سر انجام داده و باین
نیکو خدمتی از همه امثال و اقران پیش افتاده اردوی همایون را در یست و دوم
شوال از دارالسلطنه تبریز حرکت داده و علیخان ماکومی که در آن اوقات بجهت
وزارت حاجی میرزا آقاسی در دارالسلطنه تبریز برای خود نظیری ومانندی نمیدید
و بخیالات دور و دراز حاجی میرزا آقاسی او را از کوه ماکو آورده در
دارالسلطنه تبریز نشانده بود در این اوقات که خبر های دارالخلافه را شنید و
حاجی را در شاهزاده عبدالمظیم دید خوف و هراس نموده از دارالسلطنه تبریز باز
بزاغه ماکو رفت و پادشاه گردون جباه شاهزاده ملک قاسم میرزا را بایالت مملکت
آذربایجان نامزد فرموده با اردوی کیهان پوی بسعادت و کامرانی روی بمملکت عراق
در حرکت آمده از منزل اوجان و صومعه استقبال چیان از دارالخلافه و مملکت
ایران فوج فوج و دسته دسته بشرف خاک بوسی عتبه علیه مشرف شده روز بروز و
ساعت ساعت در اردوی معلی جمعیت بر جمعیت و ازدحام بر ازدحام میافزود .

حکایت

میرزا نظر علی حکیم که در آستانه معصومه قم بیختن خیالات خام در دیگ سودا اشتغال مینمود از شنیدن قضیه هابله پادشاه مرحوم آتش سودایش شعله ور آمده باز بنای جوشانیدن دیگ سودا را گذاشت و از قم سوار شده و بدوستان و آشنایانی که در چنان احوال برای انسان پیدا می شوند وعده های خوب و مرغوب داده خود را همه کاره این دولت ابد بنیاد انگاشته دو شب در قم خوابیده خود را بقزوین که هفت منزل راه است رسانید و در آن ولایت جمعی از عوام کالاً نعم را بوعده و امید با خود همعنان ساخته مثل یکی از سرداران ذوی الاقدار جمعی از سواران را برداشته بزم استقبال موکب پادشاهی و دخل در امورات دولتی روانه شده در منازل سرجم و نیک پی بموکب همایون رسید و بقانون مستقبلین سواران پیشبازچی را دسته دسته در عقب سر خود گذاشته و خود مثل یکی از امرای ذوی الاحترام پیاده شده خود در پیش روی سواران ایستاده منتظر عبور موکب همایون شد .

شهریار گردون جاه بعد از اطلاع از حکایت حکیم و آوردن مستقبلین پیش از رسیدن بمحاذات حکیم ده نفر سوار مأمور میفرماید که حکیم نظر علی را از این خیالات و خود سری رهانیده دو باره او را برداشته برچاروائی سوار نموده بآستانه مبارکه معصومه بردند و قبض رسیدگی از متولی باشی آن آستانه گرفته بنظر شاه جهان برسانند .

حکیم بخیالات فاسد ایستاده بود منتظر آنکه پادشاه جهان بمحض اینکه نظر مبارک را بآن طرف اندازد و حکیم را بآن هیأت و هیبت ببیند امورات بمقتضای خواست خواهد بود که سواران مأمور رسیده بدون تکلم از لادنعمار اسبها پیاده شده حکیم بخیال اینکه جمعی از دوستانند که بشوق ملاقات آمده اند تبسم کنان چند قدمی بمقتضای خیالات خود پیش میگذازد که مأمورین رسیده بدون تکلم فارسی و ترکی

دست بکمر بند حکیم دراز کرده شمشیر از کمر و چکمه از پا و کلاه از سر او ربوده مرکبی که والد استر باشد پیش کشیده حکیم در حیرت و تعجب افتاده بی اختیار سوار آن حیوانش ساختند و منزل بمنزل او را بقم رسانیده قبض وجودش را بحکم مأموریت از متولی باشی گرفتند . سبحان الله اوضاع روزگار که دایم در تغییر و تبدیل است چرا باید انسان حالتی را که از اختیار وقتی پیش آید فراموش ننماید و تا عمر دارد بسودای این خیال روزگار شیرین خود را تلخ سازد .

القعه موکب همایون از خاک آذربایجان گذشته وارد خمه و چمن سلطانیه شدند و سه روز در آن چمن توقف فرموده بسان لشکریانی که از آذربایجان آورده بودند رسیدند .

چهارده هزار نفر لشکر نظام چنانکه مذکور شد در آن مدت قلیل بسمی و دولتخواهی وزیر بی نظیر سرانجام یافته بود ، نظر باین خدمت شایسته در آن چمن دستخط همایون صادر شده بمنصب امیر نظامی دولت علیه ایران مفتخر و سرافراز فرمودند و اردوی همایون از آنجا حرکت نموده جمیع اولاد خاقان مغفور و نایب السلطنه مرحوم در دار السلطنه قزوین بشرف پای بوس رسیده گردسم سمند مبارک را توتیای دیده امیدواری خود ساختند و اردوی همایون از دار السلطنه قزوین حرکت کرده در آن منازل جمعیت اردوی همایون زیاده از چهل هزار نفر شده بود .

موکب همایون با جاه و جلال و شوکت و اقبال بدار الخلافه رسیده سه روز در قریه یافت آباد توقف واقع شده در ساعت سعد وارد دار الخلافه شدند و جلوس نانی بتعیین منجمان و اختر شناسان در دار الخلافه واقع شد . خبر بهجت اثر این جلوس همایون را باطراف و اکناف ولایات نوشته ارسال داشتند و همه اهالی مملکت ایران قبای تعزیت بادشاه مرحوم را از تن کننده لباس شادی و تهنیت پوشیده بعیش و نشاط کوشیدند .

ذکر وقایعاتی که در دارالخلافه طهران قبل از امور شدن

امیرزاده سلطان مراد میرزا به مملکت خراسان واقع شد

چون در آن ایام میرزا نصرالله صدرالممالک جمعی را با خود همدانستان کرده و منصب وزارت و صدارت دولت علیه ایران را باستحقاق از خود دانسته تا آن مقام که منازل حاجی میرزا آقاسی را که از دولت علیه ایران برای صدر اعظم و کار گذار دولت علیه مشخص و معین شده است برای خود بدون اذن پادشاهی فراش فرستاده فرش انداخته مستعد تفویض این منصب ایستاده بودند حضرت شهرباری از ملاحظه این خود خواهیها و خودسریها که در دولت داری مفساد عظیمه را منتج است تقار خاطر از میرزا نصرالله صدرالممالک پیدا نموده روز بروز از نظر التفات مهجورش ساختند و نظر بظهور استعداد و وفور اخلاص و قابلیت خداداد که از ناصیه امیر نظام با احتشام مشهود پادشاه جهان میشد او را بمنصب صدارت اعظم و وزارت کافه ام منصوب فرموده دستخط همایون صادر شده بغلاع آفتاب مثالی در میان جمیع اهالی ایران معزز فرمودند و بخطاب اتایک اعظم مفتخر ساختند و حکم همایون بشرف نفاذ پیوست که در ورود اردوی همایون از یافت آباد بدارالخلافه در منازل حاجی میرزا آقاسی منزل نمایند و ایشان نیز بحکم مأموریت متکفل این خدمت بزرگ شده بلاوازم امورات منصب عظیم خود قیام و اقدام نمودند و چون در بین راه که اردوی همایون رو بدارالخلافه می آمد بعضی مکانیب از خود خواهان دارالخلافه که غافل از حقیقت کار بودند و خود راهمه کاره میپنداشتند بنظر همایون پادشاهی رسیده بود از آنجمله میرزا ابراهیم لشکر نویس و زوایی عریضه عرض کرده بود باین مضمون که موکب همایون بتعجیل تشریف فرما شده مخدومی میرزا محمد تقی خان را بآذربایجان مراجعت دهند پادشاه جمجاه این فضولی را از آن فضولان خود پسند نپسندیده بودند در ورود دارالخلافه میرزا ابراهیم را بجوینکاری سیاست عبره للابرین

تنیبه فرموده محبوساً بقلعه اردبیل فرستادند لهذا خیالات آن جمع بالکلیه از خاطرشان محو شده بفکر رفع تقصیرات خود افتادند و جناب اتابک اعظم و صدر مکرم بقوت التفات پادشاهی باستقلال تمام در چار بالش منصب وزارت ایران تکیه زده بفکر انتظام مملکت خراسان افتاده اولاً سلیمانخان افشار را برای استحضار از حقیقت امر خراسان بانوشتجات پیش حسن خان فرستادند و نور محمدخان برادر الله یارخان را نیز از عقب او روانه ساختند، با وجود اینکه بزمرستان چندان نمانده بود بتدارک تهیه سفر لشکریان بسمت خراسان مشغول شدند و حاجی میرزا آقاسی را که در حضرت شاهزاده عبدالعظیم بیست نشسته بود چون مردی پیر و ملا بود او را اطمینان خاطر داده از شاهزاده عبدالعظیم بکربلای معلاش روانه کردند، او نیز سلامتی را غنیمت شمرده روانه عتبات عالیات شد و بعد از نه ماه توقف در کربلای معلی وفات یافت.

ذکر حرکت لشکر منصور با امیر زاده سلطان مراد میرزا بریش سفیدی

اسکندر خان قاجار بمملکت خراسان و فتح ولایت ترشیز و بعضی

از احوالات حمزه میرزا تا آخر ایام زهستان

چون جلوس همایون در دارالخلافه واقع شد قریب پنجاه روز بود که از امیر زاده حمزه میرزا و لشکر خراسان اصلاً خبری نمیرسید و کیفیت آن سامان معلوم نبود رأی پادشاه جهان بر آن قرار گرفت که لشکری آراسته مأمور ولایت خراسان فرمایند، بجناب اتابک اعظم و صدر مکرم اشاره بانجام این رأی فرمودند و در مدت چهارده روز توقف دارالخلافه جناب اتابک اعظم تدارک هشت هزار نفر لشکر نظام را دیده و هجده عراده توپ با همه اسباب و قورخانه مهیا ساخته پادشاه جهان در روز چهارم ماه ذی الحجه که پانزده روز از ورود همایون گذشته بود بخارج شهر تشریف برده سان لشکر قیامت اثر را از نظر پادشاه جهان گذرانیده و امیر زاده سلطانمراد میرزا را بصاحب اختیاری لشکر نامزد فرمودند و ریش سفیدی و کارگذاری آن لشکر

را باسکندر خان قاجار داده در خدمت امیرزاده سلطانمراد میرزا بمملکت خراسان روان ساختند. بعد از ورود امیر زاده سلطانمراد میرزا بآن مملکت متعرض شدن به سبزوآوردار صلاح دولت ندانسته راه ترشیز و جوین را پیش گرفت چراکه سبزوآرقصه کوچک و خراب بود و زمستان بحتمل که توقف لشکریان در آن ولایت طول می انجامید و بسبب کمی آذوقه تنگی برای لشکریان حاصل میشد باین جهت از آنجا گذشته لشکر را بطرف ولایت ترشیز برد و با ترشیزیان که دم از مخالفت و عصیان میزدند حرب و قتال نموده ترشیز را مسخر ساخته و بآن حوالی استیلا یافته اخبارات این وقایع را با سایر وقایعات خراسان معروض دارالخلافه نمود.

احوال خراسان در آن زمستان آنکه امیرزاده حمزه میرزا بعد از ورود امیر زاده سلطان مراد میرزا با لشکر و شنیدن جلوس حضرت شهریار قوی دل و مستظهر گشته آن زمستان را در آن صفحات بسر برده و اردوی امیرزاده سلطان مراد میرزا در ولایت ترشیز و آن صفحات زمستان را گذرانید و حسن خان در مشهد نشسته همه روزه عندالفرصة متعرض احوال یکدیگر میشدند و باین احوان زمستان را بانجام رسانیدند.

ذکر حکایات متفرقه که در دارالخلافه واقع شد و تعیین اشکر بمآزندران

و قلع و قمع ملاحسین و مرده باب

پادشاه جهان بعد از روانه ساختن سلطان مراد میرزا و لشکریان خراسان بانتظام سایر مهام ایران پرداختند و حضرت شهریار بعد از چندی بیابان لاله زار تشریف فرما شده نعل مطهر پادشاه مرحوم را باعزاز و احترام تمام به محفه محفوظ بر حمت حضرت رب غفور گذاشته با امیرزاده مهدیقلی میرزا و شجاع السلطنه فتح الله میرزا و فخرالدوله صییه خاقان مغفور و سر باز و زنبورکخانه با آدابی لایق و شایسته روانه آستانه متبرکه معصومه قم صلوات الله علیها و علی آبائها فرمودند ، مأمورین نعل مطهر

را بآن آستانه رسانیده در صحن مقدس در مکانی مناسب مدفون ساخته حفظ و قرا، و خدام تعیین و برقرار نموده مراجعت کردند .

پس از انجام این کار از روی کمال مرحمت و التفات که بجناب اتایک اعظم و صدر مکرم داشتند جناب معظم الیه را بشرف مصاهرت دولت ابد مدت سر افزای بخشیده همشیره اعیانی خود را بجناب اتایک اعظم مرحمت و حکم بعیش و سرور تا هفت شبانه روز فرمودند .

جناب اتایک اعظم از ظهور این التفات تاج تبارک افتخار بر اوج سموات سوده بمقتضای چنین مرحمتی چنین جشنی عظیم آراسته بلوازم سور و سرور پرداختند و امیرزاده مهدیقلی میرزا را حاکم مازندران بهشت نشان ساخته بالشکریان مازندران بدفع و رفع بایان مأمور فرمودند و امیرزاده مهدیقلی میرزا بمملکت مازندران رفته بعد از تسلط و اقتدار لشکر بمحاصره ملاحسین برده همه روزه بیجنگ و مدافعه مشغول بودند . شبی از شبها چند نفر از مرده باب خود را بمنزل امیرزاده مهدیقلی میرزا رسانیده منزل را که از چوب و گلش ترتیب یافته بود آتش زدند .

امیرزاده مهدیقلی میرزا بجلادت هر چه تمامتر خود را بیرون انداخته شاهزاده سلطان حسین میرزا ولد خاقان مغفور و داود میرزا ولد ظل السلطان که در آن منزل در خدمت امیرزاده مهدیقلی میرزا بودند فرصت رفتن نیافته هردو سوخته هلاک شدند و همه روزه جمعی از طرفین کشته میشدند تا آنکه سلیمان خان افشار از مشهد مقدس جعفر قلی خان بجنوردی را اطمینان داده بدار الخلافه آورده از طرف دولت علیه بمعاونت امیرزاده مهدیقلی میرزا مأمور گردید و بسمی و اهتمام سلیمان خان افشار و عباسقلی خان لاریجانی کار بر ملا حسین و اتباعش تنگ شده قوت و قوت از ایشان زایل شده آنچه باقیمانده بودند اسیر و گرفتار آمدند و بحکم شرع و عرف اکثر آن مغاذیل مقتول شده کمتر کسی از ایشان سلامت ماند و آتش آن فتنه که چهار ماه در

مازندران بالا گرفته بود فرو نشست و سلیمانخان در ازای این خدمت بعطای شمشیر مرصع از دولت سرافرازی یافت و امیرزاده بهرام میرزا را بحکومت مملکت فارس سرافرازی بخشیده بجهت رفع اغتشاشی که در وفات پادشاه مرحوم دردارالعلم شیراز واقع شده بود و بقدر يك کروور مال تجار و کسبه در نفی شهر بتاراج رفته بود روانه فرمودند .

بعد از ورود بآن ولایت و انتظام آنجا چون در اصطخر فارس برزگری در هنگام زراعت خشتی غریب در صحرای آن ولایت پیدا نموده بود و صفت خشت آنست که از هفت جوش بصورت خشت ریخته شده و بوزن چهل من چیزی بالا یا کم میباشد و صورت دو پیکر در بالای خشت مطبوع شده معلوم نیست که برای چه آن خشت را ساخته اند امیرزاده بهرام میرزا بعد از ورود بفارس همان خشت را بدارالخلافه فرستادند و پادشاه جهان همان را بعد از تماشا و ملاحظه بآستانه شاهزاده عبدالعظیم فرستاده متولی باشی آملر بآستان مبارک سپردند و سلیمانخان ملقب بخان خانان که نسبت خالیت پادشاه جهان داشت بحکومت اصفهان سر بلند شده عازم آن ملک شد . قضیه دیگر آنکه صدر الممالک از دارالخلافه طه-ران مأمور بخروج شده بحکومت قم روانه شد و در آن اوقات که قریب بعید سلطانی بود سه فوج از لشکریان آذربایجان در میدان ارگ مبارکه دارالخلافه بنای غوغا و خود سری گذاشته بیبانه خواستن ملبوس و مواجب بداد و فریاد برخاستند و بتحریک جمعی سخنان یهوده گفتن آغاز نهادند و اظم-ار بی اخلاصی بجناب اتایک اعظم و صدر مکرم نمودند و جناب اتایک اعظم برآبی درست و تدیری صائب از ارگ مبارکه بیرون رفته درخانه میرزا آقاخان که از امرای معتبر بود منزل کردند .

پادشاه جهان سربازان آذربایجان را از این حرکت بی نظامانه منع فرموده و جمیع لشکریان آذربایجان و عراق و رعایا و کسبه دارالخلافه و محالات اجماع نموده

باشا در حضرت شهریار در خدمت جناب اتایک اعظم مجتمع آمدند و قریب پنجاه هزار نفر جمعیت حاضر شده سه فوج آذربایجان که مصدر این غوغا شده بودند بعد از دیدن این احوال بانابه و استغفار کوشیده و عذرخواهی زلات خود را از جناب اتایک اعظم نموده و جناب اتایک اعظم این فتنه عظیم را بطریقی ساکت فرمودند که یک نفر آسیبی نرسید و از خانه میرزا آقا خان بحکم و اشاره پادشاه جهان با عزت و احترام تمام بارگ مبارک عود نموده کمال استقلال بیشتر از پیشتر یافته صارم تارک بدخواهان دولت علیه شدند. پس از ظهور این دولتخواهی و اخلاص کیشی میرزا آقا خان ملقب با اعتماد الدوله شده مورد نوازش و مرحمت شاهانه آمد و میرزا نصرالله صدرالممالک را در قم گیرانیده و آغا بهرام خواجه را در دار الخلافه بی اختیار ساخته هردو را محبوساً بکرمانشاهان فرستادند و بهیچ کس از امرای اعیان که احتمال انگیز این فتنه از ایشان میرفت از غایت عقل دور اندیش متعرض نشده صلاح دولتی را در فراموش نمودن این مسئله دانستند. الحمد لله رب العالمین که پادشاهی عدالت گستر سایه بفرق اهالی ایران انداخته و وزیری چنین برای نظم ممالک و رفاه حال جهانیان تعیین فرموده خداوند بفضل و رحمت خود این پادشاه را برقرار و مستدام دارد و جهانیان را از فیض وجودش برخوردار فرماید بمحمد و آلہ الامجاد.

حکایت

در این ایام فترت که تغییر در امور و رجال دولت بهم رسید و سر رشته دولت گذشته از دست رفته اساس دیگر یبای کار آمد شاهزاده سیف الله میرزا از طرف دولت علیه حاکم ملایر و توپسر کان گشته میرزا رضاقلی خان توپسر کانی که در کوچه های سرگردانی و حیرانی دددار الخلافه طهران هشت سال بود که یسر و سامان میگشت بانداختن دام تزویر و حیلۀ فرصت یافته بخدمت شاهزاده سیف الله میرزا خود را رسانده بر رنگ دولتخواهان خود را جلوه دادن آغاز نمود، شاهزاده بی خبر از خصایص میرزای مشارالیه باو اعتماد نموده از دار الخلافه او را برداشته روانه ملایر و توپسر کان شدند.

در بین راه اول زمزمه که در خدمت شاهزاده ساز نمود و اول دولتخواهی که در کار ایشان بنیاد و آغاز نهاد آن بود که شما باید با جهانگیر میرزا و برادرانش که تمکین شما را نخواهند کرد بد سلوکی آغاز نمائید و میرزا رضا قلی میدانست که در ولایت دشمن بسیار دارد و مردم از شرارت او ترسانند و تمکین تسلط او را نخواهند کرد.

این مقدمات را در خدمت شاهزاده حاکم می چید که اگر از اهل ولایت صدائی بیرون آید بگردن این دعاگو اندازد تا آنکه بسایر رسیده چون مردی چابلوس و فریبنده است و در اوّل مرحله نوکری در نظر صاحب کار خود را چنان مینماید که در راه صاحب کار خود از گذشتن مال و جان و اولاد و عیال خود مضایقه ندارد و فنانی صرف و صرف فنانست شاهزاده را فریفته و خلعت وزارت گرفته شاهزاده را که مختار بود مجبور محض نموده در کنج اطاقش نشانیده و خود بمیان افتاده اولاً بنای انتقام کشیدن از مردم ولایت گذاشته بعضی از سادات را باسگ در میدان بسته جو بکاری نمود وزن بعضی از فقرا را جریمه نموده بیهانه بدست فراش و داروغه داد، ثانیاً چون از قواعد کلیه او این است که عندالفرصة کار خود را میکند از مال دیوانی ریخته و پاشیده و آن سال قریب سه هزار تومان بکیسه های طمع خود ریخته هزار تومان قرض خود را داده و قریه پیلانگرك را بدو هزار تومان خریده آن عیار مکار بشادی و نشاط برخاسته بشاهزاده سیف الله میرزا چنان نمود که مملکت ملایر و توپسرکان چون انگشتی گردان من است و اهل توپسرکان و ملایر چون ابتدای دولت بود متحمل ظلمهای او می شدند تا اینکه در دارالخلافه بخدمت جناب اتابك اعظم جمعی از دست او عارض شدند و جناب اتابك اعظم مکرراً چابار فرستاده او را احضار بدارالخلافه نمود و دشمنان ولایتی او در این وقت فرصت جسته عریضه نگار شده بخدمت جناب اتابك اعظم عرض شرارت و فساد

اورا نمودند. از قضا وقتی میرزا رضا قلی بدارالخلافه رسید که جناب اتایک اعظم در خانه میرزا آقا خان تشریف داشتند و میرزا آقا خان نظر بآشنائی میرزا رضا قلی با میرزا فضل الله برادرش که هشت سال پیش از این چنانکه مذکور شد در تویسرکان پیدا کرده بود شفاعت او را نموده و او عارضین را از خود رضامندی داده بدخدمت جناب اتایک اعظم فی الجمله راه یافته در نوشتجات سیف الله میرزا و در رقعات خود که بدخدمت اتایک اعظم می فرستاد ساز بدگوئی ابن دعاگو را راست نمود. در این بین دشمنان ولایتی او بدارالخلافه رفتند که از حقیقت دشمنی او که با اهل ولایت دارد امنای دولت علیه را مستحضر سازند. او نیز بسیف الله میرزا عریضه نوشته سیف الله میرزا را و داشت که بقوه حکومت بعضی را در مقابل بعضی که بدارالخلافه برای شکایت رفته اند روانه نماید.

القعه اتایک اعظم اعتنا بعارضین نکرده او را که بسیار خوش ظاهر مینماید بسلاطین و تویسرکان رخصت معاودت دادند، سیف الله میرزا در این سه چهار ماه بلدیت از احوال ولایت بهم رسانید و دانست که کارگذاری او در این دو ولایت از پیش نمیرود او را دخیل کار نمود، او نیز چون آرام نشستن در خانه خود را کفر و زندقه می داند باز بدارالخلافه رفت و مشغول بسیاهه دادن و ابواب نمودن ولایت شده چند روزی برای خود راهی در پیش سر رشته داران دفتر پیدا نمود و از آنجاییکه بایست خبث طینتش ظاهر شود و چراغ کذبش بی فروغ گردد چنان مسموع میشود که در خدمت جناب اتایک اعظم خیانت و کذب او ظاهر شد و حال تحریر در تویسرکان بدست میرزا زکی و بابا سلطان تویچی گرفتار است. خداوند این چه وجود است که از گفتن هیچ دروغ پروا ندارد و از بستن هیچ بهتان اندیشه نمینماید چه اعتمادی بتصرف خود در عقول مردم دارد و همه مردم را در نظر شیطنت خود پشه بشمارد خدای تعالی بفضل خود و سیاست پادشاه جهان و اتایک اعظم شر او را از سر مسلمانان کوتاه نماید بمحمد و آله.

دکراحوالات سنه هزار و دویست و شصت و پنج و شصت و شش

و حکایات خراسان و عراق

چون بهار سال فرخنده فال سنه هزار و دویست و شصت و پنج قدم بر صفر روزگار گذاشت و لشکر دی را که در هر ظرفی از اطراف جهان سر بشویدگی و فساد بر آورده و برو دتهای دور از کار در این عرصه و دیار بظهور می آوردند بوزیدن باد های بهاری و باریدن ابرهای آزاری از هرواد و نجاد مرتفع و مندفع ساخت و در بساط چمن و دمن بعدالت هوای بهار گل های رنگارنگ و بلبلان خوش آهنگ شکفتن و گفتن آغاز نهادند غارتگر باد خزان که از ضعف آفتاب فصل میزان در هر طرف جولان مینمود و اوراق اشجار را چون اقمشه و امتعه تجار که راهزنان بملاحظه سود و زیان ربایند میر بود چون نیر اعظم را در دارالشرف خویش مانند پادشاهان قوی دست که بر مسند و سریر سلطانی سعادت و کامرانی قعود و جلوس فرمایند لایح و ظاهر دید دست از تناول و غارت باز داشته و پای ظلم و ستم را بجاده عدل و داد گذاشته خموش آمد و پادشاه جهان را که جهان را از فر وجودش سرافرازی و خاقان زمان را که زمان را از مهابت سیاحتش خموشی از هر دست درازی است برسم پادشاهان و بقانون کیان در دار الخلافه طهران مسند آرای مملکت ایران گشته و بیست بساط جشن نوروزی ایما و اشاره فرمودند شاهزادگان و امرا و خوانین که از اطراف و اکناف ممالک در دار الخلافه جمع آمده بودند هر یک را بالتفات پادشاهانه و مراحم خدیوانه نواختند و درخور هر یک خلعت های فاخره و قبا های زر دوز و زرنگار مرحمت فرموده زینت بخش بر ودوش افتخار چاکران و جان نثاران دولت علیه روز افزون شدند . پس از انقضای جشن نوروزی التفات پادشاهانه بتنظیم امورات ملک و ملت و بتنسیق مهم شوکت و دولت انداخته حکم جهان مطاع در باب لشکریانی که در خراسان در آن زمستان اقامت نموده بودند صادر شد . امیرزاده حمزه میرزا را با لشکرهای

ابوابجمعی خود بدارالخلافه احضار و امیرزاده سلطان مراد میرزا را بتسخیر تمامی مملکت خراسان و بقلع و قمع ماده فتنه حسن خان حکم و اشارت فرمودند. اما امیرزاده حمزه میرزا بعد از رسیدن حکم همایون با یار محمد خان تعارفات لایق و شایسته نموده و دو عراده توپ نیز باو داده با اردوی ابوابجمعی خود متوجه دارالخلافه شد و یار محمدخان معتمد خود امیر محمد خان را با عریضه اخلاص و عبودیت و خدمتگزاری بآستانه پادشاه جهان ارسال نمود. امیرزاده حمزه میرزا در ولایت نیشابور با امیرزاده سلطان مراد میرزا ملاقات کرده روانه دارالخلافه شد و در اواخر بهار بشرف بساط بوس شهر یاری مشرف شده مورد تحسین و آفرین گشتند و پادشاه گردون جاه امیرزاده حمزه میرزا را ملقب بحشمة الدوله فرموده بحکومت و ایالت آذربایجان سرافرازی بخشیدند و حشمة الدوله با کمال دلخوشی و سرافرازی روانه مملکت آذربایجان شده بدارالسلطنه تبریز رسیده مشغول بخدمات مرجوعه خود آمد و تاحال تحریر که اوایل سنه هزار و دویست و شصت و هفت است در آن ولایت بحکمرانی اشتغال دارند. امیرزاده سلطان مراد میرزا بعد از گذراندن زمستان و رسیدن حکم پادشاه جهان صلاح تسخیر خراسان را در آن دید که اول بر سر سبزوار آمده ولایت سبزوار را که در سر راه عراق و خراسان واقع است از تصرف طفاة و بغاة بیرون آورده راه مترددین عراق را امن و امان نماید، باین عزم صائب و رای درست در اوایل بهار با توپخانه و لشکر نظام بر سر سبزوار آمده و سبزوار را احاطه نموده با توپ و تفنگ آتش سورت و غضب پادشاهی بر سر اهالی آن دیار ریخته و حاجی میرزا محمدخان و اصلاخان تاب صدمات لشکر پادشاهی را نیاورده و اهالی سبزوار از در عجز و امان در آمده حاج میرزا محمدخان از شهر گریخته خود را بخرابه رسانیده گرفتار آمد و اصلاخان چنان فرار نمود که عنان در مشهد مقدس کشیده در این وقت

جان از دست سربازان جان شکار بدر برد و ولایت سبزوار بتصرف لشکر دولت علیه آمد و امیرزاده سلطان مراد میرزا حاجی میرزا محمد خان را باکنده و زنجیر روانه دربار شهر یاری نموده عازم مشهد مقدس گردید و حاجی میرزا محمد خان بدار الخلافه رسیده در ارگ محبوس و مغلول ماند و امیرزاده سلطان مراد میرزا برولایت نیشابور نیز مستولی شده بولایت مشهد مقدس رسیده در خواجه ربیع منزل گزیده نصب خيام اقامت نموده بفکر تسخیر قلعه مشهد افتاد و مملکت خراسان سوای چار دیوار مشهد مقدس بتصرف امنای اولیای دولت علیه آمد و حسن خان بفکر کار خود افتاده برای حفظ جان خود دست و پائی میزد و در آستانه مبارکه متبرکه از قنديل طلا و نقره و سایر اسباب و سایر اوضاع هر چه میدید می شنید تصرف نموده باو باش و رنود که بگرد خود جمع آورده بود مسكوك نموده میداد و از سربازان آنچه در آن مدت جمع آورده بود در جا های بد و حمامها محبوس نموده بترکمانان می فروخت و باین نوع در مشهد مقدس خود داری مینمود و عندالفرصة جمعی را بیرون فرستاده از محلات آذوقه تدارك و بشهر می آورد و گاه گاهی باهل واردوی امیرزاده سلطان مراد میرزا متعرض شده و جنگ و جدال مینمودند .

چون بر رأی امنای دولت علیه واضح شد که برای محاصره مشهد مقدس جمعیتی که در خدمت امیر زاده سلطان مراد میرزا است کفایت نمیکند بتدارك و تهیه لشکر برداخته توپخانه و لشکر بدفعات بمدد فرستادند و امیرزاده سلطان مراد میرزا در خواجه ربیع بنای گل کاری گذاشته خانه و حمام و طویله برای لشکریان ساختند و بکشیدن و جمع آوردن آذوقه برای لشکریان قیام و اقدام نموده بعضی درست ورائی نابت متوجه مشهد مقدس شدند و همه روزه بین الجانیین کشش و کوشش و جنگ و جدال برپا و قائم بود و کوتاهی از طرفین درین مواد واقع نمی شد .

ذکر احوال رضاقلی خان که در ولایت اردلان خود سری مینمود

برخاطر امنای دولت علیه حرکت ناهنجار رضاقلی خان که در هنگام وفات پادشاه مرحوم از او صادر شده بود بسیار گران و ناهموار آمده بفکر دفع و رفع او افتادند و جمعی از نظام و توپخانه را برای گرفتن او باردلان فرستادند و غلام شاه خان برادر او را بحکومت ولایت اردلان نامزد فرمودند .

رضاقلی خان از باده غفلت و مستی که هرگز هشدار نمی شد فی الجمله بهوش آمده چاره کار خود را بجز فرار ندیده با جمعی از اهل آن ولایت فرار نموده بکرمانشاهان رفت و امیرزاده فیروز میرزا حاکم کرمانشاهان را برای عفو تقصیرات خود شفیع ساخته امنای دولت پادشاهی او را از کرمان شاهان خواسته محبوساً بآذربایجان فرستادند و مملکت اردلان بر میرزا غلام شاه خان برقرار و مستقیم آمد .

ذکر واقعه که در دارالسلطنه اصفهان واقع شد

سلیمان خان چنانکه سابقاً مذکور شد بایالت اصفهان نامزد شده در مملکت اصفهان در مال دیوان و وصول و ایصال آن کفایت بجای نیاورده بلکه قریب صد هزار تومان در مدت قلیل از مال دیوان اعلی تلف شده باین جهت از حکومت آن ولایت معزول و بدار الخلافه رفت و غلامحسینخان سپهدار بحکومت آن ولایت سرازیر شده و محمد حسنینخان خلیج را بنیابت خود باصفهان فرستاده و خود نیز متعاقب رسیده مشغول بانجام خدمات دیوانی گردید .

در آن اوقات مابین سربازان نظام و یک دو نفر از اهالی اصفهان گفتگویی واقع شده اصفهانی بمسجد جامع بخدمت امام جمعه اصفهان رفته عارض شد و امام جمعه اصفهان حمایت از او نموده و سربازان قریب بمسجد جامع آمده در وقت بیرون آمدن امام جمعه فی الجمله غوغایی نموده بسنگ پرانی دست گشودند و سنگی بر سر

امام جمعه رسیده فی الجمله مجروح گردید و امام جمعه بمنزل تشریف برده اهل غوغا و شورش که همیشه آشوب طلب و فتنه دوستند اجتماع عظیم در خانه امام جمعه نموده سر از اطاعت مباشرین دیوان باز زدند و غوغا آغاز نهادند .

غلام حسین خان سپهدار که در عمارت هفت دست که خارج شهر است نشسته بود از این آشوب مستحضر شده محمد حسین خان خلیج را بخدمت امام جمعه میفرستند که در تسکین این فتنه و آشوب سعی نموده و عذر سربازان را از امام جمعه بخواهند ، محمد حسین خان که بخدمت امام جمعه میرسد جمعی از نوابان اصفهان در مجلس امام جمعه حاضر بودند و میرزا عبدالحسین نامی نیز که از عمال اصفهان و اصل و مصدر این فساد گشته بود حضور داشت . یکی از نوابان بامحمد حسین خان خلیج بنای خشونت و درشت گوئی گذاشته محمد حسین خان نیز با او درشتی مینماید که در این بین یکی از اهل مجلس حربه کشیده بمحمد حسین خان می اندازد و محمد حسین خان را زخمی مینماید و محمد حسین خان از هول جان خود را بمیان حوض آبی که در مقابل اطاق بود می اندازد و یکنفر غلام سیاه از عقب خود را بحوض انداخته دو سه زخم دیگر بمحمد حسین خان میزند و محمد حسین خان را از حوض بیرون می آورد .

امام جمعه جراح آورده مشغول بعلاج میشوند ، زخمها علاج پذیر نشده بعد از دو روز او را نیم جان بمیان تابوت گذاشته نزدیک کسان غلامحسین خان سپهدار می آورند و تابوت را گذاشته میروند . کسان سپهدار محمد خان را نیم جان بخدمت سپهدار می آورند و محمد حسین خان بعد از دو ساعت وفات مینماید و اهل اصفهان بهم برآمده بالکلیه سر از اطاعت باز میزنند .

چون این خبر بدارالخلافه رسید پادشاه جهان جمعی از لشکریان را بمدد سپهدار نامزد فرموده حکم مطاع صادر شد که سپهدار بصف اصفهان را مطیع و متقاد

نماید و سپهدار بمقتضای مصلحت دولتی يك دو محله را تنبیه و گوشمال تمام داده و امام جمعه در خدمت سپهدار متعذر شده نوابان و میرزا عبدالحسین بنای فرار را گذاشتند و باسم اینکه مدار الخلافه به عرض میرویم جمعیت نمودند و جناب میرزا سید اسدالله مجتهد پسر مجتهد العصر و الزمانی حاجی سید محمد باقر اعلی الله مقامه از این نوع حرکات اصفهانیان تبری نموده با جمعی تا گلپایگان و خوانسار آمدند . امنای دولت علیه او را نوازش نموده اشاره فرمودند که باصفهان مراجعت نماید .

میرزا عبدالحسین و نوابان با اجتماع تمام از شهر بیرون آمده ظاهراً بعزم دارالخلافه و باطناً بنیت فرار حرکت نمودند و سپهدار جمعی را بر سر راه ایشان فرستاده در منزل اول بر سر آن ییدولتان ریختند و بعضی مقتول و بعضی اسیر و نوابان که ریش سفید ایشان حیدر میرزا نامی بود با میرزا عبدالحسین در یکی از قرای کاشان متواری و مخفی شد و مملکت اصفهان از وجود رنود پاك و صاف شده سپهدار با قنادر تمام در اصفهان نشست .

در این فتنه قریب پانصد نفر از طرفین مقتول شدند ، مآل میرزا عبدالحسین آن که حاکم قم از مکلان او که در کاشان مخفی بود مستحضر گشته غفلة بر سر او رانده و میرزا عبدالحسین مخبر از آمدن حاکم قم شده فرار نموده باصفهان رفت و در قریه ای در خانه یکی از آشنایان خود مخفی شده همان شخص صاحب خانه احوال او را بخدمت سپهدار معلوم می نماید و سپهدار جمعی را فرستاده او را گرفته باصفهان میبرند و حقیقت حال او را بعرض پادشاه جهان میرسانند حکم همایون از مصدر جاه و جلال سیاست او صادر شده سپهدار او را بطناب غضب پادشاهی انداخته هلاک می نماید تا عبرت دیگران و نصیحت سایر خود سران باشد . و در همین اوقات بعرض امنای دولت علیه رسانیدند که امیرزاده بهرام میرزا را در مملکت فارس چندان تسلط و استقلال حاصل نشده از قوت و قدرت ایشان نمی آید که بضبط و تسلط آن

مملکت اقدام توانند نمود و باین جهات امور دیوانی آن مملکت معوق مانده و اهالی فارس از امیرزاده مشارالیه چندان وهم و هراسی ندارند .

امضای دولت علیه امیرزاده فیروز میرزا را که کاردان و در خدمت دیوانی مهارت و حذاقت تام و تمام داشت از کرمانشاهان احضار فرموده بحکومت مملکت فارس روانه‌اش ساختند و امیرزاده بهرام میرزا را احضار بدارالخلافه نمودند و اسکندر خان قاجار را که سردار خراسان بود و بجهتی که مذکور خواهد شد احضار از خراسان شده بود بحکومت کرمانشاهان نامزد فرمودند .

و هم در این اوقات محمدنای دالاندار کاروانسرا درخطفه یزد سر بخودسری برآورده تمکین از حکام دولتی نمی‌نمود و هر حاکم که بآن ولایت میرفت بسبب وجود او بی تسلط شده خدمات دیوانی درعهده تعویق می‌یافت ، شیخعلی خان ماکوئی از طرف خان بابا خان سردار بنیابت یزد رفته بعد از ورود یزد محمد دالان دار را نوازش بسیار کرده از خود اطمینانش داده او نیز مطمئن شده باطمینان تمام آمد و شد یش شیخعلی خان مینمود .

روزی شیخعلی خان فرصت نموده در ارگ او را گرفته مقتولش ساخت و فتنه یزد فرو نشست .

و هم در این اوقات سید یحیی دارایی درخطفه یزد خود را بایی نامیده مصدر فساد شده بعد از قتل محمد دالاندار در آنجا تاب نیاورده بمملکت فارس گریخت و از قراریکه مسموع میشود در مملکت فارس در محالی از محالات آنجا مصدر فساد شده جمعیتی از طرف حاکم ولایت رفته او را با سیصد نفر بقتل رسانیدند و هم در اواسط سنه هزار و دویست و شصت و شش عبدالله خان قراگوزلو باستصواب مؤیدالدوله طهماسب میرزا لشکر بولایت بنفور برده آن محال و آن قصبه را گرفته و چند عراده توپ در آن محالات بدست آورده قریب بولایت سیستان رفته بعد از انتظام آن ولایت

بدارالامان کرمان عود نموده و مؤیدالدوله عرض این اخبارات را بدربار پادشاهی نوشته عبدالله خلن مورد نوازش پادشاه گردیده و ملقب بصارم الدوله شد.

و هم در این ایام ملامحمد علی رنجانی با اکثر اهل زنجان متفق شده خود را بایی نامیده و فتنه عظیم در خمه حادث نمودند و سر از اطاعت حاکم دولتی بلز زده با کارگذازان و حکام و عمال دیوانی مشغول بیجنگ و جدال شدند و از طرف دولت علیه نیز جمعی بدفع و رفع ایشان مأمور شده برای استقامت امر آن ولایت تاحین تحریر که اواخر سنه هزار و دویست و شصت و شش میباشد در آن ولایت بسته اند.

و هم در این اوقات از مصدر جاه و جلال کمر خنجر مرصع و شمشیر و زین و یراق مکل بالماس و یواقیت برای یارمحمدخان وزیر هرات التفات شده باولاد و سایر متعلقانش نیز خلاع فاخره فرستادند و چونکه در ایام وفات پادشاه مرحوم بخدمت شایسته چنانکه مذکور شد قیام و اقدام نموده بود از طرفشهریارجهان ملقب بظہیرالدوله شده و امیرخان فرستاده او در کمال سرافرازی مرخص شده بهرات رفت.

و هم در این ایام ایلچی ازد دولت روم برای تهنیت جلوس همایون وارد دارالخلافه گردید و هم در این اوقات اردوی پادشاهی از ییلاقات شمیران معاودت نموده درماه ذی الحجه وارد قم گردیده حضرت شهریار بی بی زیارت آستانه مبارکه مشرف شده بخیرات و مبرات امر و اشاره فرمودند، قرا و ضعفای آن آستانه مبارکه را بغاغر نوازی خوشدل ساخته و سه هزار تومان زر نقد برای تذهیب رواق مبارک که تا آن زمان منهدب نشده بود برسم نیاز عطا نموده باستانان چابک دست حکم بتذهیب فرمودند و پس ازدوازه روز توقف قم بعزم شکار بمحال خلجستان و قریه نیزار تشریف فرما شدند و پس از نشاط شکار از راه ساوه بدارالخلافه معاودت فرمودند و چون دعاگوی دولت ابد مدت شاهی را منظور از تحریر این نسخه ذکر وقایع اواخر ایام

خاقان خلد آشیان و زمان پادشاهی پادشاه مرحوم بود که برسم پیشکش در خدمت پادشاه جهان گذرانیده بتذکار وجود ناپود خود در انجمن حضور مبارک بیردازد در حال تحریر که اوایل سنه هزار و دویست و شصت و هفت است و دو سال و چیزی بالا است که از ایام سلطنت این پادشاه گردون جاه که تا ابد سلطنتش پاینده و برقرار باد منتفی شده بود بجهت تیمن و تبرک خاتمه کتاب را بذکر بعضی از وقایع این دو سال فرخنده فال که امتداد آن تا هزار سال باد بیرداخت و آخر این نسخه را بفتح مشهد مقدس و گرفتاری و قتل حسن خان و باعث شدن این فتح مبین و بامن و امان جهانان از تصدیق فرق فرقدان سای پادشاه جهان موشح و مزین گردانید، امید این دعاگوی دولت از مرحمت پادشاهی آنکه ذره از بر تو التفات را شامل حال این دعاگوی دولت ساخته تا این عمر چند روزه را بفراغت و امنیت در ظل مرحمت پادشاه جهان دعاگوئی بسر برد و گذران نماید و جان نا قابل را در راه دعاگوئی دولت ابد مدت صرف نماید و این محقر پیشکش که باد اسلاف این سلسله علیه است آنگاه پسندیده شود که در نظر همایون پسندیده آید،

مالك رد و قبول هر چه کند پادشاست

گر بکشد حاکمت ور بنوازد رواست

مثنوی

که آسایش خلق در ظل اوست
بتوفیق طاعت دلش زنده دار
بتوفیق طاعت گرامی کنش
ز دوران گیتی گزندش مباد
سرش سبز و رویش بر حمت سفید
پسر نامجوی و پدرو ناموار
که باشند بدخواه این خاندان

خدا با تو این شاه درویش دوست
بی بر سر خلق یابنده دار
خدا با در آفاق نامی کنش
غم از دشمن ناپسندش مباد
برومند دارش درخت امید
بهشتی درخت آورد چون تو بار
از آن خاندان خیر یگانه دان

ذکر فتح مشهد مقدس و قتل حسنخان بفضل و تأیید

داور منان و اقبال پادشاه جهان

چون مدت مدید محاصره مشهد مقدس طول کشید و موق مانندن این کار در غیرت پادشاهانه و حمیت ملوکانه شهر یاری نمیگنجید اسکندر خان سردار را که با سلطان مراد میرزای والی و الاشان فی الجمله نقاری داشتند احضار بدار الخلافه فرموده و محمد ناصر خان قاجار را بالشکری نصرت نشان و توپخانه آتش فشان بتسخیر مشهد مقدس و بامداد امیرزاده سلطان مراد میرزا مأمور و روانه فرمودند و پس از رسیدن محمد ناصر خان باردوی مشهد مقدس در تضييق حصار سعی یشمار نموده راه آمد و شد را بالکلیه بحسنخان و کسان او بسته کار را بر محصورین تنگ گرفت و حسن خان دست درازی بسقف و بام صحن مقدس نموده سرب و روی که در مروز زمان سقف و سطوح آن عمارات مقدسه را بآن فلزات اندود نموده بودندکنده و گلوله ریخته بلشکریان اسلام می انداخت و اسرای شیعه جعفری را بتر کمانان حنفی و حنبلی فروخته وجه آنرا قوت و قوت جان می ساخت و با این بد خصلیها چشم باری از باطن حضرت امام الجن و الانس منظور مینمود و از ابتدای فتنه او تا ایام گرفتاری و هلاکش تحقیقاً زیاده از ده هزار نفر از نفوس اسلام در آن ولایت تضییع شده بقتل و اسر او گرفتار شده بودند ،

لطف حق با تو مدارا ها کند چونکه از حد بگذری رسوا کند

تا آنکه هنگام رسوائی آن مخذول مجهول رسیده بعد از یکسال محاصره آذوقه کمیاب شده و خوف و هراس بر اهالی مشهد مقدس استیلا یافته در خفیة امان از والی و الاشان امیرزاده سلطان مراد میرزا طلب داشتند و والی و الاشان اهل آن مملکت را بمراحم یسکرانه پادشاهانه امیدواری داده و اهالی مشهد مقدس بعد از اطاعتن و

امیدواری در شبی از شبها دروازه را که قریب بسنگرهای اردو بود گشوده چند فوج از لشکریان نظام را با صمصام خان داخل شهر ساختند و کسان حسّ خان مغیر شده سراسیمه حسن خان را آگاهی دادند .

حسن خان خود را در اول حال بروضه مقدسه انداخت چون بایست بسزا و جزای اعمال بد خود گرفتار آید از روضه مقدسه بیرون آمده باردوی وانی و الاشان خراسان رفته او و پسرش اصلاخان و برادرش محمد علی خان گرفتار آمده محبوس شدند و لشکریان پادشاه اسلام وارد مشهد شده غلغله فتح و شادمانی باوج سموات رسانیدند و بزیارت امام الجن والانس مشرف شده اشک شادمانی میریختند .

امیرزاده سلطان مراد میرزا بعد از تیسیر این فتح نمایان و این خدمت شایان عرض وقایع را بخدمت پادشاه جهان نموده و خود نیز بال لشکریان دیگر وارد مشهد مقدس شده قلم عفو بر جرایم اهل آن ملک کشیده بسبب حرمت آستانه امام الجن والانس آن همه فتنه و آشوب را که اهل آن مملکت باعث شده بودند پادشاه جهان بعفو ملوکانه و اغماض پادشاهانه گذرانیدند و بشکرانه این فتح مبین فتحنامه ها باطراف مملکت فرستادند و هفت شبانه روز دردار الخلافه طهران روزها بعیش و طرب و شبها بچراغان سوز و سرور برپا کرده مشغول شادمانی شدند و حسن خان و پسر و برادرش از صفحه جهان گمنام و نایاب گردیدند ، مملکت خراسان خلعت امن و امان پوشید و ساکنین آن مملکت فارغ البال و آسوده حال نشسته و تا حال تحریر که اواخر شهر ذی الحجة الحرام هزار و دویست و شصت و شش است امیرزاده سلطان مراد میرزا بحکمرانی آن ولایت منصوب و بنظم و نظام آن سرحد بحکم پادشاه جهان مشغول بخرمی و شادکامی است لله الحمد که آخر این نسخه شریفه بخرمی و شادکامی بانجام رسید اما آنگاه خرمی و شادکامی فزاید که پسندیدند پادشاه جهان خلدالله ملکه آید .

خدایا ز عفو مکن نا امید

بضاعت نیاوردم الا امید

خاتمه

مؤسسه مطبوعاتی علی اکبر علمی

خیابان جمهوری اسلامی تلفن ۳۱۸۷۰۹

شعبه ۱: خیابان ناصر خسرو تلفن ۵۳۱۶۵۱

مرکز: خیابان پانشار کوچه حاجیصا

تلفن ۵۲۱۲۸۳
۵۲۰۵۰۲



مؤسسه مطبوعاتی علمی

قیمت مغلوع

۴۵۰ ریال

بها